۶۰

ترجمہ

بحار الانوار

الجامعۃ لدرر اخبار الائمۃ الاطہار

از محدث کبیر شیخ علامہ محمد باقر مجلسی رحمۃ اللہ علیہ

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ص: 2

ترجمه

بحار الانوار

جلد 60

آسمان و جهان - 7

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 60

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

{در ترجمه و آماده سازی این جلد از ترجمه مرحوم آیت الله محمد باقر کمره ای استفاده شده است}

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

تمام حقوق این اثر برای نهاد کتابخانه های عمومی کشور محفوظ است

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

باب اول تاثیر جادو و چشم و حقیقت آن ها علاوه بر آنچه در باب عصمت فرشته گذشت.....7

نقل سخن دانشمندان و تحقیق در آن..... 41

باب دوم در حقیقت جن و احوال آنان.....60

باب سوم ابلیس، داستآن های او، آغاز آفرینش و دام های او احوال نژاد او و احتراز از آن ها قسمت آیات و اقوال مفسرین و حکما..... 152

ص: 6

آیات

- يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ – إلى قوله - فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَينَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُم بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ(1)

{ به مردم سحر می آموختند – تا این قول خدای متعال - و [لی] آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی می آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند. هر چند بدون فرمان خدا نمی توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند }

- فَلَمَّا أَلْقَوا سَحَرُوا أَعْينَ النَّاسِ وَ اسْترْهَبُوهُمْ وَ جَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ(2)

{ و چون افکندند، دیدگان مردم را افسون کردند و آنان را به ترس انداختند و سحری بزرگ در میان آوردند }

- وَ لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ(3)

{ و حال آنکه جادوگران رستگار نمی شوند }

- قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِين(4)

1- . بقره / 102
2- . اعراف / 116
3- . یونس / 77
4- . یونس / 81

{ موسی گفت: «آنچه را شما به میان آوردید سحر است. به زودی خدا آن را باطل خواهد کرد. آری، خدا کار مفسدان را تأیید نمی کند }

- وَ قَالَ يَابَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَ مَا أُغْنِى عَنكُم مِّنَ اللَّهِ مِن شَىْ ءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ * وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغْنِى عَنْهُم مِّنَ اللَّهِ مِن شَىءٍ إِلَّا حَاجَةً فى نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَيهَا وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُون(1)

{ و گفت: «ای پسران من، [همه] از یک دروازه [به شهر] درنیایید، بلکه از دروازه های مختلف وارد شوید، و من [با این سفارش،] چیزی از [قضای] خدا را از شما دور نمی توانم داشت. فرمان جز برای خدا نیست. بر او توکل کردم، و توکل کنندگان باید بر او توکل کنند.» و چون همان گونه که پدرانشان به آنان فرمان داده بود وارد شدند، [این کار] چیزی را در برابر خدا از آنان برطرف نمی کرد جز اینکه یعقوب نیازی را که در دلش بود، برآورد. و بی گمان، او از [برکت] آنچه بدو آموخته بودیم دارای دانشی [فراوان] بود، ولی بیشتر مردم نمی دانند }

- قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَ عِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنهَّا تَسْعَى – إلى قوله -

إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَ لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتى (2)

{گفت: « [نه،] بلکه شما بیندازید.» پس ناگهان ریسمانها و چوبدستی هایشان، بر اثر سحرشان، در خیال او، [چنین] می نمود که آنها به شتاب می خزند. – تا این قول خدای متعال - در حقیقت، آنچه سرهم بندی کرده اند، افسونِ افسونگر است، و افسونگر هر جا برود رستگار نمی شود.» }

- وَ إِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَکَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ * وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ(3)

1- . یوسف / 67 و 68
2- . طه / 66 - 69

3- . قلم / 51 و 52

{و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند، و می گفتند: «او واقعاً دیوانه ای است.» و حال آنکه [قرآن] جز تذکاری برای جهانیان نیست}

- وَ مِن شَرِّ النَّفَّثَاتِ فيِ الْعُقَدِ * وَ مِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ(1)

{و از شرّ دمندگان افسون در گره ها، و از شرّ [هر] حسود، آن گاه که حَسَد ورزد}

تفسیر:

طبرسی رحمه الله در مورد قول خدای متعال که فرموده: « يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ » {به مردم سحر می آموختند} گفته: سحر، کهانت، نیرنگ همانند هستند، گفته می شود: سَحَرَه يَسحَرَه سِحرًا . مؤلف العین گفته: سحر کاری است که انسان را به شیاطین نزدیک می سازد و از جمله موارد سحر، چشم بندی است، که چشم انسان را می بندد تا اینکه گمان کنی که مسئله همان است که تو می بینی، در حالی که مسئله آن گونه که تو می بینی نیست. پس سحر کاری است پنهانی، که به خاطر پنهان بودن سبب آن، شیء را بر خلاف صورت آن می نمایاند و آن را از جنس خود- در ظاهر- تغییر می دهد اما آن را از جنس خودش- در حقیقت- تغییر نمی دهد، آیا این قول خدای متعال را نمی بینی که می فرماید: « بر اثر سحرشان، در خیال او، [چنین] می نمود که آنها به شتاب می خزند ».(2)

و طبرسی در مورد قول خدای متعال « مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ » ، {چیزهایی که به وسیله آن جدایی بیفکنند} گفته: در آن چند وجه است:

وجه اول اینکه آن ها یکی از زن و یا شوهر را بر دیگری آشفته سازند و او را در نزد دیگری دشمن کنند تا اینکه این کار به جدائی بینجامد از قتاده. وجه دوم اینکه آن ها یکی از زوجین را گمراه کنند و او را به کفر و شرک به خدای متعال وادارند تا بدین وسیله از دیگری که مؤمن و پای بند به دین خود است جدا شود به

1- . فلق / 4 و 5
2- . مجمع البیان 1 : 17

خاطر اختلاف مذهب و تفاوت دین. وجه سوم اینکه میان زن و شوهر سخن چینی و کنند تا اینکه کار آن ها به تفرقه و جدایی از هم بکشد. « إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ » ، {جز باخواست خدا} یعنی با دانش خدا که در این صورت این جمله تهدید است یا با واگذاری خدا.(1)

بیضاوی در تفسیرش گفته: منظور از سحر چیزی است که در به دست آوردن آن از تقرب به شیطان کمک گرفته می شود و از جمله کارهایی است که از انسان به تنهایی برنمی آید و آن کار تنها از کسی که در بدی و خبث نفس همچون شیطان باشد انجام می پذیرد ، زیرا متناسب بودن با هم شرط به هم پیوستن و همکاری است، و از اینجا است که ساحر از پیامبر و ولی خدا متمایز می شود. اما چیزهایی که انسان از آن تعجب می کند مانند کارهایی که حیله گران با کمک ابزارها و داروها انجام می دهند یا تردستان آن را نشان می دهند ناپسند نیست و نامیدن آن ها به سحر از باب مجاز است یا به خاطر ظرافتی است که در آن است چون سحر در اصل به چیزی گفته می شود که سبب آن پنهان است.(2)

شیخ طوسی قدس سره در التبیان گفته: در معنای سحر چهار قول گفته شده است:

اول اینکه سحر نیرنگ ها و کارهای غیرعادی و غیر واقعی است که حقیقت ندارد ولی به انسان سحر شده وانمود می شود که حقیقت است. دوم اینکه سحر چشم بندی است به صورت نیرنگ بازی. سوم اینکه سحر صورت جانداری را به صورت دیگرتبدیل کردن و اجسامی را پدید آوردن است و ساحر می تواند آدمی را به خر تبدیل کند و اجسامی پدید آورد. چهارم اینکه یک نوع خدمت به جنّیان است. و قول درست تر همان قول نخست است زیرا هر آنچه از عادت رایج خارج شود سحر است و جایز نیست که از ساحر سر بزند و هر که آن را جایز بداند کافر است، زیرا با جواز

1- . مجمع البیان 1 : 176 (باتلخیص)
2- . انوار التنزیل 1 : 102

آن شناخت درستی معجزات که دلیل نبوت ها هستند، امکان ندارد زیرا]او که سحر را جایز بداند[آن را با حیله و سحر هم جایز می داند.(1)

نیشابوری گفته: سحر در لغت هر آنچه است که ماخذ آن لطیف و سبب آن پنهان است و ساحر دانشمند هم از آن نام گرفته است و سَحَرَه یعنی به او نیرنگ زد، و سَحر شُش است و در شرع سحر مختص به هر کاری که سبب آن مخفی باشد و بر خلاف حقیقت نمایش داده شود است، و در ردیف غیر واقعی نشان دادن و نیرنگ زدن است، و گاهی در خصوص مواردی که پسندیده است، به کار می رود که آن همان سحر حلال است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: به راستی برخی گفته ها سحر هستند.

سحر چند قسم است:

1. سحر کلدانی ها که در دوران باستان بودند و مردمی ستاره پرست بودند و می پنداشتند که آن ها تدبیرکنندگان جهان هستند و خوبی ها و بدی ها و سعادت و نحس بودن از آن ها صادر می شود، و چیز های خارق العاده پدید می آوردند به وسیله مخلوط کردن نیروهای آسمانی با نیروهای زمینی و آنان همان کسانی هستند که خدا ابراهیم علیه السّلام را برای باطل کردن گفتارشان فرستاد.

2. سحر اصحاب اوهام و نفوس قوی، به دلیل اینکه تنه درخت خرما اگر روی زمین باشد، انسان بر روی آن راه می رود ولی اگر پل باشد نمی تواند بر روی آن راه برود و دلیل آن تنها این است که وقتی تخیل سقوط قوت بگیرد، اتفاق می افتد، اطباء اتفاق نظر دارند بر بازداشتن انسان خون دماغ شده از نگاه کردن به چیزهای سرخ و آدم غشی از نگاه کردن به چیزهای درخشان و چرخان، و دلیل آن تنها این است که نفوس مطیع وهم آفریده شده اند، همه امت ها اتفاق نظر دارند که دعا اثر بخش است، و دعای زبانی بدون میل درونی کم اثر است و چشم زخم هم مورد اتفاق همه عقلا است.

1- . التبیان 1 : 374

3. سحر کسانی که از ارواح زمینی کمک می گیرند که آن را عزائم و تسخیر جن می نامند.

4. چشم بندی ها که آن را شعبده می نامند.

5. کارهای شگفت آوری که به وسیله ابزارهای مکانیکی بر پایه نسبت های هندسی و یا از طریق خلأ انجام می شود و ساعت و علم بالا بردن اشیاء سنگین از این دسته هستند و این ها در عرف سحر شمرده نمی شوند چون اسباب معلوم و یقینی دارند.

6. کمک گرفتن از خواص داروها و سنگ ها

7. تسخیر دل، و آن این است که ساحر ادعا کند که اسم اعظم را می داند و جنیان در بیشتر امور فرمانبردار او هستند. پس اگر شنونده دارای عقل ضعیف و قدرت تشخیص کم باشد گمان می کند که آن حق است و دل به آن می سپارد و در دل او هراسی پدید می آید و در این هنگام نیروهای حساس او ضعیف می شود و ساحر می تواند با او هر چه می خواهد بکند.

8. سخن چینی و دو به همزنی از راه های پنهانی و ظریف – پایان -

این خلاصه ای است از آنچه ما از رازی در باب عصمت فرشته ها نقل کردیم.

و طبرسی در تفسیر قول خدای پاک و منزه که فرموده: «فَيَتَعَلَّمُونَ» ، {آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی می آموختند} گفته: یعنی مردم از دو فرشته آنچه را با آن میان شوهر و زنش جدائی بیندازند یاد می گرفتند، یا برای آنکه انسان وقتی اعتقاد پیدا کرد که سحر حق است، کافر می شود و زنش از او جدا می شود و یا به خاطر اینکه سحر با غیر واقع نمایی و نیرنگ آن ها را از هم جدا می کند مانند دمیدن در گره و چیزهایی مانند آن، که خدا برای آزمودن اختلاف و ناسازگاری نزد آن پدید می آورد، چون خود سحر اثر دارد به دلیل این گفته خدای متعال که فرموده: « وَ مَا هُم بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ » ، { بدون فرمان خدا نمی توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند } یعنی با اراده و نیروی او، چون او اگربخواهد در هنگام سحر فعلی از افعال خود را پدید می آورد و اگر بخواهد پدید نمی آورد. و آنچه مردم از آن دو فرشته می آموختند، منحصر در این مورد نبوده ولی چون آرامش

ص: 12

انسان و میل او به همسرش شدیدترین میل است، آن را نام برده تا بفهماند که سایر موارد در اثرگذاشتن سحر در آن ها اولویت دارند - پایان-

و در تفسیر امام علیه السّلام گذشت که «فَيَتَعَلَّمُونَ» یعنی سحر طلبان « مِنْهُمَا » یعنی از نیرنگ هایی که شیطان ها بر ملک سلیمان نوشتند و از آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت در بابل نازل شد، از این دو صنف، یاد گرفتند « مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَينَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ » ، { چیزهایی که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند } و این گروه کسانی هستند که برای اینکه به مردم زیان بزنند سحر یاد گرفته اند، و یاد گرفتند دو به هم زنی را با نیرنگ های مختلف و سخن چینی ها و دلفریبی به اینکه در فلان جا دعا زیر خاک کرده اند و فلان کار را کرده اند تا زن را محبوب شوهر و شوهر را محبوب زن گردانند یا اینکه باعث شود تا زن و شوهر از هم جدا شوند. « وَ مَا هُم بِضَارِّينَ بِهِ » ، { هر چند نمی توانستند به وسیله آن زیان برسانند } یعنی آن ها فراگیرنده سحر نسیتند تا ضرر زننده به آن باشند. « مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ » ، { به احدی بدون فرمان خدا } یعنی]مگر[با واگذاری خدا و علم خدا، چون خدا اگر بخواهد به زور جلوی آن ها را می گیرد.

طبرسی رحمه الله در تفسیر این قول خدای متعال که فرموده: « فَلَمَّا أَلْقَوْا » ، { و چون افکندند } گفته: یعنی وقتی ساحران آنچه از سحر در نزد خود داشتند را انداختند و در جنبانیدن عصاها و ریسمان ها به وسیله جیوه ای که درون آن ها قرار داده بودند حیله کردند تا با گرمای خورشید آن عصا ها و ریسمان ها حرکت کردند و نیرنگ ها انواع غیر واقع نمایی های دیگر و مردم خیال کردند عصا ها و ریسمان ها حرکت می کنند همان گونه که مارها حرکت می کند، آن ها چشم های مردم را سحر کردند چون به آن ها چیزی نشان دادند که حقیقت آن را نمی دانستند، و چون مردم از آن دور بودند سحر بر آن ها مخفی بود چون آن ها نمی گذاشتند مردم بین آن ها بروند و این دلیل است که سحر حقیقت ندارد، زیرا اگر عصا ها و ریسمان ها در واقع مار شده بودند خدای پاک و منزه نمی فرمود: « سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ » ، {

دیدگان مردم را افسون کردند} بلکه می فرمود: « فلما ألقوا صارت حیات »]یعنی وقتی عصا ها و ریسمان ها را انداختند تبدیل به مار شدند[– پایان - .(1)

رازی در تفسیرش گفته: دلیل آنان که می گویند سحر، صرف ظاهرسازی است این آیه است. قاضی گفته: اگر سحر حقیقت داشت، دل هایشان را سحر کرده بودند نه چشم هایشان را. پس ثابت شد که مقصود آن است که آن ها حالت های عجیبی را تخیّل کردند در حالی که امر در واقع بر طبق آنچه تخیّل کرده بودند نبود.

واحدی گفته: مقصود این است که چشم های مردم را سحر کردند یعنی چشم ها را به سبب آن غیر واقع نمایی ها از درک درستش باز داشتند.(2)

طبرسی در مجمع گفته: «وَ لا یُفْلِحُ السَّاحِرُونَ» ، { و حال آنکه جادوگران رستگار نمی شوند} یعنی با دلیل پیروز نمی شوند و دلیلی بر ادعای خود نمی آورند و کار آن ها تنها غیر واقع نمایی برای ناتوانان است.

« مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ » ، { آنچه را شما به میان آوردید سحر است} یعنی ریسمان ها و عصاهایی که آورده اید سحر است، نه آنچه من آورده ام. « به زودی خدا آن سحر شما را که آن را بزرگ جلوه داده اید،(3) باطل خواهد کرد. « إِنَّ اللَّهَ لَا یُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِین » ، {آری، خدا کار مفسدان را تأیید نمی کند} خدا کار کسانی که قصد فاسد کردن دین را دارند فراهم نمی کند و آن را تایید نمی کند و آن را باطل می کند تا حق از باطل جدا شود.(4)

و در مورد این قول خداوند متعال که فرمود: «لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ» ، { ای پسران من، [همه] از یک دروازه [به شهر] درنیایید} گفته: از چشم زخم بر آن ها ترسید، چون آن ها همه دارای جمال و شکل و کمال بودند و با هم برادر و فرزندان یک پدر بودند، این سخن از ابن عباس، حسن، قتاده، ضحاک، سدی و ابو مسلم نقل شده است.

1- . مجمع البیان 4 : 461
2- . تفسیر الرازی 14 : 203

3- . در منبع آن را انجام داده اید آمده است.
4- . مجمع البیان 5 : 126

و گفته شده: از حسد مردم بر آن ها ترسید و اینکه مبادا گزارش نیرو و قوت آن ها به پادشاه برسد و آن ها را به خاطر از ترس بر حکومت خود زندان کند یا بکشد ، این سخن از جبائی نقل شده است، و او چشم زخم را نپذیرفته و گفته با دلیل ثابت نشده است، ولی بسیاری از محققان آن را پذیرفته اند و در مورد آن روایتی از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم نقل کرده اند که حضرت فرمود: « چشم زخم درست است حالق را فرو می آورد» و حالق مکان مرتفع از کوه و غیر کوه است. پس حضرت چشم را تا آنجا اثر بخش دانسته که قله کوه را نابود می کند به خاطر قدرت و شدت گیرائیش.

در خبری وارد شده که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم امام حسن و امام حسین علیهما السلام را با این کلمات]به خدا[پناه می داد: « شما را از شر هر شیطان خیال انگیز و از شر هر چشم چشم زننده به کلمات تامه خداوند پناه می دهم» و روایت شده است که ابراهیم علیه السّلام دو پسرش را و موسی علیه السّلام دو پسر هارون را با همین دعا پناه داد. روایت شده است که پسران جعفر بن ابی طالب، پسرانی سفید چهره بودند، اسماء بنت عمیس گفت: یا رسول اللّه زود چشم می خورند، آیا دعای چشم زخم برایشان بگیرم؟ فرمود: آری و روایت شده است که جبرئیل علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از چشم زخم حفظ کرد و دعای آن را به ایشان یاد داد و آن دعا این است: « به نام خدا تو را از شر هر چشم حسد ورزنده ای حفظ می کنم، خدا تو را شفا دهد » و روایت شده است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: «اگر چیزی بر قَدَر پیش می افتاد چشم زخم بر آن سبقت می گرفت».

علما در اینکه چگونه چشم زخم اثر می کند اختلاف دارند. از عمروبن بحر الجاحظ روایت شده گه گفته : بعید نیست که از چشم شور اجزاء لطیفی جدا شده و به سمت چیز نیکو می رود و بر روی آن اثر می گذارد و این معنی اختصاص به برخی از چشم ها دارد مانند خواصی که در پاره ای از چیزهای دیگر است. و به آن اعتراض شده که اگر چنین بود نباید آن خاصیت به برخی از اشیاء اختصاص پیدا می کرد، علاوه بر اینکه اجزاء جوهرند، و جوهرها مثل هم هستند و برخی بر دیگری اثر

گذار نیستند. و ابو هاشم گفته: اثر عادتا کار خدا است که آن هم به خاطر وجود مصلحت است و نظر قاضی هم چنین است.

در شرح این موضوع سخنی از شریف اجل رضی موسوی – قدس الله روحه- دیدم که خواستم در اینجا بیاورم. او گفته: خدا با بنده هایش با مصلحت رفتار می کند، بر اساس آنچه برای آن ها در آن کارهایی که انجام می دهد مصلحت می داند، و رواست که تغییر دادن نعمت زید به صلاح عمرو باشد، و هنگامی که خدای متعال از حال عمرو می داند که اگر نعمت زید را نگیرد، عمرو به خاطر مهربانی به زید به دنیا روی می آورد و از آخرت دور می شود. و هنگامی که خدا نعمت زید را از او به خاطر علتی که آن را ذکر کردیم می گیرد، آن نعمت را جایگزین می کند، و در دنیا یا آخرت عوض آن را به او می دهد و می توان این قول پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم را که فرمود: «چشم زخم حقیقت دارد» بر این وجه تاویل کرد. بر این اساس که از ایشان روایتی آمده که دلالت می کند که هرگاه چیزی در دل های بندگان بزرگ شد خدا ارزش آن را پایین می آورد، و آن چیز را کوچک می کند و هنگامی که امر این گونه باشد، بعید نیست که حال برخی از چیزها در نظر برخی از بینندگان تغییر کند و کسی چیزی را نیکو پندارد و در دل او آن چیز، بزرگ باشد و در چشم او آن چیز، با ارزش باشد، چنانچه روایت شده است که حضرت – زمانی که شتر شکافته گوش ایشان در مسابقه پیروز شد و هرگاه با آن شتر مسابقه داده می شد، شتری بر آن سبقت نمی گرفت- فرمود: « بندگان چیزی را بالا نبردند مگر اینکه خدا آن را پست کرد. و ممکن است که آنچه دستور داده شده که کسی که چیزی به چشمش نیکو بیاید، در هنگام دیدن آن به خدا پناه برد و بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم صلوات بفرستد، در مصلحت، جایگزین تغییر حالت آن چیز نیکو شمرده شده، باشد. پس در آن حالت تغییری ایجاد نمی شود، چون بیننده آن تغییر، بازگشت به خدا کرده و به او پناه برده است پس گویا که به دنیا تمایل ندارد و فریب آن را نخورده است.- سخن او که خدا از او راضی باد پایان یافت-

« وَ مَا أُغْنِی عَنکُم مِّنَ اللَّهِ مِن شَیْءٍ » ، { و من [با این سفارش،] چیزی از [قضای] خدا را از شما دور نمی توانم داشت } یعنی اگر خدا بر شما چشم زخم یا غیر

آن را قضا کرده است، من چیزی از قضای خدا را از شما دور نمی کنم. « إِنِ الحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ » یعنی حکم فقط از آن خداست « عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ » ، {بر او توکل کردم} پس او توانا است بر این که شما را از چشم زخم و حسد حفظ کند و سالم به من بازگرداند.

« وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ » ، { و توکل کنندگان باید بر او توکل کنند} یعنی همه باید کارهای خود را به او واگذار کنند و به او اعتماد کنند. « وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُم » ، {و چون همان گونه که پدرانشان به آنان فرمان داده بود وارد شدند} یعنی از درهای مختلف وارد مصر شدند همان گونه که [پدرشان] یعقوب به آن ها امر کرده بود « مَّا كَانَ يُغْنِي عَنْهُم – الخ-» ، { [این کار] چیزی را در برابر خدا از آنان برطرف نمی کرد- تا آخر آیه- } یعنی آن گونه وارد شدن آن ها به مصر هم آن ها را بی نیاز نکرد یعنی حسد یا چشم زخمی که خدا اراده وقوع آن را کرده بود، از آن ها دور نکرد ، و حضرت یعقوب علیه السلام می دانست که حَذَر در برابر قَدَر اثری ندارد ولی آنچه به پسرانش گفت حاجتی بود در دلش و یعقوب آن حاجت را روا کرد یعنی با آن اضطراب دلش را از بین برد، برای اینکه امر ناخوشایندی که به ایشان می رسد به چشم زخم نسبت داده نشود.

طبرسی گفته: و کلمه « حَاجَةً » استثنائی است که از اول به معنی و لکن حاجه نیست. « وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ » یعنی صاحب یقین و معرفت به خدا است. « لمَا عَلَّمْنَاهُ » به خاطر تعلیم ما به او یا اینکه او آنچه را ما به او یاد دادیم می داند و به آن عمل می کند. « وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُون » ، { ولی بیشتر مردم نمی دانند} نشان دهنده مرتبه یعقوب در علم است(1). بیضاوی گفته: مردم راز قدر را نمی دانند و اینکه قَدَر انسان را از حَذَر بی نیاز نمی کند(2). و رازی گفته: همه مفسرین گفته اند که یعقوب از چشم زخم بر فرزندانش ترسید و در اینجا دو مقام وجود دارد:

مقام اول: اثبات اینکه چشم زخم حق است.

دو دلیل است که بر آن دلالت می کند:

1- . مجمع البیان 5 : 249 و 250
2- . انوار التنزیل 1 : 603

اول: اتفاق نظر مفسرین متقدم بر اینکه مراد از این آیه همان است. دوم: آنچه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امام حسن و امام حسین علیهما السلام را با دعا از چشم زخم حفظ می کرد. سپس رازی برخی از روایاتی که قبلا گذشت را آورده تا اینکه گفته: و پنجم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خانه ام سلمه وارد شدند، در نزد او پسر بچه ای بود که ناله می کرد، ام سلمه گفت یا رسول اللّٰه او را چشم زده اند، ایشان فرمود: مگر دعای چشم زخم برایش نگرفتید؟ ششم: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: « چشم زخم حقیقت دارد و اگر چیزی بر قَدَر پیش می افتاد چشم زخم برآن سبقت می گرفت». هفتم: عایشه می گوید: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به کسی که چشم زده می فرمود وضوبگیرد، سپس کسی که چشم خورده از آب آن غسل کند.

مقام دوم: در شناخت ماهیت چشم زخم

می گوییم: جبائی شدیدا آن را رد کرده و در مورد رد خود هیچ شبهه ای هم نکرده تا چه رسد به اینکه دلیلی بیاورد، اما آن ها که آن را پذیرفته اند برای آن دلایلی آوردند:

اول: جاحظ گفته: اجزائی از چشم جدا می شود و به شخص چشم خورده می رسد و اثر می کند و همان گونه که گزش و زهر و آتش اثر می کند، این اجزاء در وجود شخص چشم خورده جریان می یابد، اگرچه نحوه اثر کردنش با این اشیاء متفاوت است. قاضی گفته: این دلیل ضعیف است، چون اگر مسئله آن گونه که او گفته باشد باید همان گونه که بر کسی که از او خوشش آمده اثر می گذارد، بر کسی که از او خوشش نیامده هم اثر بگذارد.

بدان که این اعتراض ضعیف است، زیرا اگر از چیزی خوشش بیاید، گاهی دوست دارد که باقی بماند مانند وقتی که از فرزند و بوستان خودش خوشش می آید و گاهی دوست ندارد که باقی بماند مانند وقتی که حسود از آنچه که برای دشمن او دارد پدید می آید خوشش بیاید. در صورت اول به همراه خوش آمدن ترس زیادی از نابودی آن به وجود می آید و این ترس زیاد موجب گرفتار شدن روح در داخل قلب می شود و در این هنگام قلب و روح به شدت گرم می شود و در روح بینای

انسان نوعی نیروی گرم کننده ایجاد می شود. و در صورت دوم به همراه خوش آمدن حسد زیاد و اندوه بزرگی از فراهم آمدن آن نعمت برای دشمنش در او ایجاد می شود که موجب گرفتاری روح در قلب شده و در آن گرمی زیادی ایجاد می شود. پس ثابت شد که در هنگام خوش آمدن زیاد روح انسان به شدت گرم می شود و به دنبال آن شعاع چشم انسان نیز گرم می شود برخلاف زمانی که خوشش نیاید، که دیگر این گرمی ایجاد نمی شود. پس فرق بین این دو حالت آشکار شد و به خاطر همین هم پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به کسی که چشمش شور است، امر کردند که وضو بگیرد و به چشم خورده امر کردند که غسل کند.

من می گویم: بر اساس گفته رازی اگر شخص شور چشم چیزی را ببیند در حالی که از چیز دیگری خوشش آمده و آن حالت در او ایجاد شود و یا هنگامی که غضب شدیدی در او بر علیه کسی دیگر ایجاد شود و یا از مصیبتی ناراحتی زیادی پیدا کند و یا ترس زیادی از دشمن در او ایجاد شود، باید نگاه او در آن چیز دیگر و هر چیزی که آن را می بیند اثر گذار باشد، در حالی که معلوم است که این گونه نیست.

سپس رازی گفته:

دوم: ابو هاشم و ابو القاسم بلخی گفتنه اند: محال نیست که چشم زخم حقیقت داشته باشد و معنایش این باشد که وقتی که شور چشم چیزی را ببیند و از چیزی که دیده خوشش بیاید، مصلحت او در تکلیفش این است که خدای متعال آن شخص یا آن چیز را تغییر دهد تا او به آن دل نبندد، و این تغییر نشدنی نیست. و باز بعید نیست که اگر در آن حالت پروردگارخود را به یاد آورد و از تعجب کردن دور شود و از خدا خواهش کند، مصلحت در نزد او تغییر کند و خدای سبحان آن چیز را باقی نگه دارد و آن را نابود نکند و چون این عادت، رایج بوده به ناچار گفته اند: «چشم زخم حقیقت دارد».

سوم: سخن حکما است که گفته اند: این سخن بر پایه یک مقدمه است و آن این است که شرط آنچه اثر می کند این نیست که اثر کردن آن بر اساس چیزهایی که حس می شود یعنی گرمی و سردی و تری و خشکی باشد بلکه گاهی اوقات تاثیر

نفسانی محض است که نیروهای جسمانی به آن ارتباطی ندارد و آنچه بر آن دلالت می کند آن است که تخته کم پهنا اگر روی زمین باشد، انسان می تواند بر روی آن راه برود ولی اگر بین دو دیوار بلند باشد، نمی تواند بر روی آن راه برود و دلیل آن فقط آن است که ترس او از افتادن موجب افتادن او از آن می شود. پس دانستیم که تاثیرات نفسانی وجود دارند.

و همچنین اگر انسان تصور کند که فلانی به او آزار می رساند، در دل او خشم ایجاد می شود و مزاج او گرم می شود. پس مبدأ آن گرمی فقط آن تصور نفسانی است و چون مبدأ حرکت های جسمی فقط تصورات نفسانی است؛ و از آنجائی که ثابت شد که تصور کردن نفس موجب تغییر خاصی در بدن انسان می شود ؛همچنین بعید نیست که تاثیرات بعضی از نفوس به بدن های دیگر برسد. پس ثابت شد که اثرگذار بودن نفس بر بدن های دیگر از نظر عقلی امکان دارد و همچنین جوهرهای نفوس در ماهیت با هم متفاوت هستند پس امکان دارد که برخی از نفوس به گونه ای باشند که در تغییر بدن حیوان دیگر موثر باشند، به شرط اینکه آن را ببینند و از آن تعجب کنند. پس ثابت شد که چشم زخم چیز ممکنی است و تجربه های از زمان قدیم هم موید آن است و روایت های نبوی هم آن را ذکر کرده است پس با این شرایط هیچ شکی در اتفاق افتادن آن وجود ندارد. و وقتی این ثابت شد، ثابت می شود که آنچه مفسرین متقدم در تفسیر این آیه به چشم زخم، بر آن اتفاق نظر داشته اند، سخن درستی است و نمی توان آن را رد کرد(1).

در مورد این قول خدای متعال که فرمود: « يُخَيَّلُ » {در خیال او، [چنین] می نمود} طبرسی گفته: ضمیر(2) به موسی علیه السلام بر می گردد و گفته شده به فرعون بر می گردد یعنی می بیند که ریسمان ها و عصاهای آن ها به خاطر سحر ساحران می شتابد و مانند خزیدن مارها حرکت می کند. و علت اینکه فرموده: « يُخَيَّلُ إِلَيْهِ » آن است که آن ها حقیقتا نمی شتافتند بلکه چون ساحران داخل آن ها جیوه ریخته بودند حرکت می کردند، وقتی خورشید گرم می شود جیوه می خواهد

1- . تفسیر الرازی 18 : 172 - 174
2- . در آیه قرآن: ضمیر در «إلیه»

بالا برود پس خورشید آن را حرکت می دهد و او گمان می کند که آن ریسمان ها و عصاها می شتابند(1).

« إِنَّمَا صَنَعُوا » یعنی آنچه که آن را ساختند و یا دست ساخته آن ها « کَیْدُ سَاحِرٍ » یعنی مکر و حیله آن ساحر است. « وَ لَا یُفْلِحُ السَّاحِرُ » یعنی به آرزویش نمی رسد، چون سحر حقیقت ندارد « حَیْثُ أَتی » یعنی هرجای از زمین که باشد و گفته شده ساحر هرجا سحر خود را بیاورد پیروز نمی شود چون حق آن را باطل می کند(2).

و طبرسی – قدس سره- در تفسیر این قول خدای متعال که فرمود: «وَ إِنْ یَکادُ الَّذِینَ کَفَرُوا» {و آنان که کافر شدند، چیزی نمانده بود} گفته: « إِنْ » مُخَفَّفه از ثقیله(3) است. « لَیَزْلِقُونَکَ » یعنی تو را بکشند و هلاک کنند. از ابن عباس نقل شده است که آن را آنگونه قرائت می کرده است و از قول کلبی گفته شده یعنی: تو را بر خاک می افکنند و از قول سدّی نقل شده که یعنی: تو را چشم بزنند و همه این ها به چشم زخم باز می گردد و همه مفسرین بر این نظرند که منظور از آیه همان چشم زخم است. ولی جبّائی آن را رد کرده و گفته: چشم زخم حقیقت ندارد.

و رمانی گفته: این چیزی که جبّائی ذکر کرده درست نیست، زیرا امکان دارد که خدا برای یک مصلحتی عادت رایج را بر صحت آن قرار داده باشد و

مفسرین بر آن اجماع دارند و عقلا هم آن را جایز می دانند پس مانعی در آن نیست. و گفته شده که مردی از میان آن شور چشمان وقتی قصد چشم زدن به دیگری را داشت سه روز گرسنه می ماند و سپس آن را توصیف می کرد و با این کار آن را به خاک می افکند و آن کار اینگونه بود که کسی(4) که می خواست چشم بزند می گفت: مانند امروز شتری یا گوسفندی (یا هرچیز دیگری که می خواست) نمی بینم یعنی مانند شتری که امروز آن را می بینم و از فرّاء و زجاج نقل است که وقتی خواستند پیامبر صلی الله

1- . مجمع البیان 7 : 18
2- . همان 7 : 20

3- . مُثَقّله هم گفته می شود
4- . در منبع آمده: به کسی که می خواست...

علیه و آله و سلم را هم چشم بزنند همان گونه که می گفتند، گفتند. و گفته شده: معنای آیه آن است که آن ها هنگام تلاوت قرآن و فراخواندن به توحید، با دیده دشمنی و بغض و انکار نسبت به آنچه آن را می شنوند و تعجب از آن به تو نگاه می کنند و نزدیک است که به تندی نگاه خود تو را به خاک افکنند و از جایگاهت برکنند.

و این تعبیر در سخن به کار می رود که می گویند: فلانی به من چنان نگاه کرد که نزدیک بود من را به خاک افکند و نگاهی که نزدیک بود من را در آن نگاه بخورد و تاویل همه آن عبارت این است که به من چنان نگاه کرد که اگر با آن نگاه برایش ممکن بود من را بخورد یا من را به خاک افکند آن کار را می کرد، این از زجاج نقل شده است.

« لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ » {چون ذکر را شنیدند} یعنی قرآن « وَ يَقُولُونَ » {و می گفتند} به همراه آن « إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَ مَا هُوَ » {او واقعا دیوانه ای است و حال آنکه آن چیزی نیست} یعنی قرآن « إِلَّا ذِكْرٌ » {جز قرآن} یعنی شرف « لِلْعَالَمِينَ » {برای جهانیان} تا روز قیامت یا اینکه یادآوری کننده برای آنان است. حسن گفته: داروی چشم زخم آن است که انسان این آیه را بخواند.(1) - پایان-

این سخن نقل شده از فرّاء و زجّاج که بالا آمد: « یعنی مانند شتری که امروز آن را می بینم » گویا این سخن « یا هرچیز دیگری که می خواست » را حمل بر تغییر ساختار کلام کرده است و نادرست بودن آن مخفی نیست بلکه ظاهرا معنایش این است که: یا آنچه می خواهد آن را چشم بزند به غیر از شتر، به خاطر همین هم آن را در هر دو جا ذکر کرده است.

و طبرسی- رحمه الله- درباره نزول سوره فلق گفته: لبید بن اعصم یهودی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم را سحر کرد و آن را در چاه بنی رزیق دفن کرد و پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم بیمار شدند و در حالی که ایشان خواب بودند دو فرشته نزد ایشان آمدند، یکی بالای سرایشان نشست و دیگری کنار پاهای

1- . مجمع البیان 10 : 341

ایشان، و به ایشان مسئله سحر را خبر دادند و اینکه سحر در چاه ذروان، داخل جفّ شکوفه خرما و زیر راعوفه است. و جفّ پوسته شکوفه خرما است و راعوفه سنگی است در پایین چاه که کسی که می خواهد آب بنوشد بر روی آن می ایستد.(1)

و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم متوجه مسئله شدند و علی علیه السّلام را به همراه زبیر و عمار فرستادند و آن ها آب چاه را کشیدند و آن سنگ را برداشتند و آن پوسته شکوفه خرما را بیرون آوردند. در آن شانه ای بود و چند دندانه از شانه و در آن گره بندی بود که یازده گره داشت و با سوزن در آن کوبیده بودند. بعد از آن این دو سوره نازل شد و هر آیه ای که حضرت علی علیه السلام می خواندند گرهی باز می شد و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم احساس راحتی می کردند سپس حضرت برخاستند و گویا از بندی رها شده باشند.

و جبرئیل علیه السلام شروع به گفتن این دعا کرد : « به نام خدا تو را از هر چیزی که آزارت می دهد نجات می دهم، از جمله حسود و چشم شور ، و خدا تو را شفا دهد». این روایت را از عائشه و ابن عباس هم نقل کرده اند. و این جایز نیست زیرا کسی که به سحر شده توصیف شود گویا که عقلش از بین رفته در حالی که خدای سبحان آن را در مورد پیامبرش انکار کرده در این کلام خود که فرموده: « وَ قَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلاً مَّسْحُورًا * انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُواْ لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّواْ »(2) { و ستمکاران گفتند: «جز مردی افسون شده را دنبال نمی کنید.» * بنگر چگونه برای تو مَثَلها زدند و گمراه شدند }.

ولی ممکن است بر اساس آنچه روایت شده، آن یهودی یا دخترانش در این باره تلاش کرده اند ولی نتوانستند آن را خوب انجام دهند و خدا پیامبرخود صلی الله علیه و آله و سلم را از فریب کاری که انجام داده بودند آگاه کرد تا اینکه آن را بیرون آوردند و آن دلیلی بر راستگوئی آن حضرت بود. و چگونه می تواند بیماری کار آنان باشد در حالی که اگر بر آن توانا بودند حتما او را می کشتند و بسیاری از مؤمنان را با وجود شدت دشمنی که نسبت به آن ها داشتند می کشتند!

1- . مَاح یَمیحُ مَیحًا و مَیحُوحَةً: با دستش یک مشت آب برداشت.

2- . فرقان / 8 و 9

و طبرسی در مورد این قول خدای متعال که فرمود «مِنْ شَرِّ النَّفَّاثاتِ فِی الْعُقَدِ» گفته که معنایش این است: از شر زنان ساحر که در گره ها می دمند. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پناه بردن از شرّ ساحران فرمان داده شده برای اینکه آن ها وانمود می کنند که آن ها هستند که بیمار می کنند و تندرست می کنند و کارهای سود آور و زیان آور و خوب و بد انجام می دهند، و مردم عوام باور می کنند و به این واسطه زیان بزرگی به دین می رسد، و به خاطر اینکه آن ها وانمود می کنند که به جنیان خدمت می کنند و غیب می دانند، و این خود فساد آشکاری در دین است، و به خاطر همین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امر شده که از شر آن ها پناه ببرد.

ابو مسلم گفته: منظور از نفاثات زنانی هستند که آراء مردان را به سوی خود مایل می کنند و آن ها را از مراد خود باز می دارند و به سمت نظرات خود می کشند، چون از عزم و رأی به عقد تعبیر می شود از گشودن آن هم به دمیدن تعبیر کرده است، عادت بر این است که کسی که گرهی را می گشاید در آن می دمد.

« مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ » { از شرّ [هر] حسود، آن گاه که حَسَد ورزد } زیرا حسد، حسود را وادار می کند تا به محسود بدی برساند بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امر شده که از شر او به خدا پناه برد و گفته شده که مقصود خدا پناه بردن از شرّ خود حسود و از شر چشمش است. چون چه بسا حسود با هر دو ضربه بزند، چشم زخم بزند و زیان برساند. و در حدیث آمده است که چشم زخم حقیقت دارد و سخن در باره آن گذشت.

و روایت شده است که عضباء شتر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همیشه در مسابقه جلو بود و یک عرب بیابانی سوار بر شتر خود آمد و با آن مسابقه داد و برنده شد و این مسئله برای صحابه سخت بود، پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: بر خدا حق است که چیزی از دنیا را بالا نبرد مگر اینکه آن را پست کند.

و انس روایت کرده است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: هر کس چیزی ببیند که از آن حوشش بیاید و بگوید: « خدا بی نیاز است، هرچه خدا بخواهد، هیچ نیروئی موجود نیست جز با نیروی خدا» ضرری به آن نمی رساند. و

ص: 24

انس روایت کرده است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم بسیار حسن و حسین علیهما السّلام را با این دو سوره پناه می داد.(1) – پایان-

و من می گویم: در نهایه گفته است: در حدیث سحر کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم « بئر ذروان» باذال فتحه دار و راء ساکن، چاه بنی رزیق در مدینه بوده است.

و گفته: راعوفه همان سنگی است که در پایین چاه رها می شود و هنگامی که چاه حفر می شود آن سنگ خارج از آنجا است و هنگامی که می خواهند چاه را تمیز کنند تمیز کننده چاه بر روی آن می نشیند.

و گفته شده: که آن سنگی است که بر سر چاه است و کسی که آب می کشد بر روی آن می ایستد. و این کلمه با ثاء سه نقطه، به همان معنی روایت شده است. و گفته: در روایت سحر کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده که سحر در جفّ شکوفه خرما قرار داده شده بود. و جفّ محفظه شکوفه خرما است و آن پوسته ای است که بر روی شکوفه خرما قرار دارد و روایت شده که سحر در جبّ شکوفه خرما یعنی در داخل آن بوده است.

و گفته: بر زمین نشستگان از میان چهارپایان، آن هایی هستند که شخص آن ها را برای سوار شدن و حمل بار بر زمین می نشاند و فقط چهارپایان نر هستند و برزمین نشستگان از میان شتران، آن هایی هستند که امکان سوار شدن دارند.

بیضاوی گفته: «مِنْ شَرِّ النَّفَّاثاتِ فِی الْعُقَدِ» یعنی از شر نفوس یا زنان ساحر که بر ریسمان ها گره می زنند و در آن می دمند. نفث - با فتحه- دمیدن همراه با آب دهان است و اختصاص دادن آن به خاطر این است که روایت شده که یک یهودی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با یازده گره در بند کمان سحر کرد و آن را در چاهی پنهان کرد و آن حضرت بیمار شد و دو سوره ناس و فلق نازل شد و جبرئیل محل سحر را به ایشان خبر داد و ایشان علی علیه السّلام را فرستادند و حضرت آن

1- . مجمع البیان 10 : 568 - 569

را آورد و آن دو سوره را بر آن خواند و هر آیه ای که می خواند یک گره باز می شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کمی احساس راحتی می کردند.

و این موجب راست بودن سخن کافران در اینکه ایشان را سحر شده خواندند، نمی شود زیرا منظور آن ها از آن سخن این بوده که ایشان به واسطه سحر دیوانه بوده اند، و گفته شده: مقصود از دمیدن در گره باطل کردن تصمیم مردان با نیرنگ ها است که استعاره گرفته شده از نرم کردن گره با دمیدن آب دهان در آن تا باز کردنش آسان شود.

«وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ» { از شرّ [هر] حسود، آن گاه که حَسَد ورزد } وقتی است که حسدش را آشکار کند و بر اساس آن حسد رفتار کند.(1)

رازی گفته: در اینکه آیا پناه برن به ورد جایز است؟ یا نه اختلاف نظر وجود دارد. برخی گفته اند که جایز است و این روایات گذشته و غیر آن را به عنوان دلیلشان آورده اند و برخی از مردم از دعا منع کرده اند به خاطر روایتی که جابر از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم روایت کرده و گفته : رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم از ورد نهی کرد و فرمود: خدا بندگانی دارد که نه برای درمان داغ می کنند و نه ورد می جویند و بر پروردگار خود توکل می کنند، و فرمود: به خدا توکل ندارد هر کس که داغ کند یا ورد بگیرد.

و همچنین در اینکه آیا آویختن دعا بر گردن جایز است یا نه؟ اختلاف است. بعضی به خاطر برخی از روایات آن را جایز ندانسته و بعضی آن را جایز دانسته اند. از امام باقر علیه السّلام در مورد دعایی که به گردن کودکان می آویزند سوال و حضرت آن را اجازه دادند و همچنین در دمیدن در گره هم اختلاف است که آیا جایز است یا نه؟ برخی آن را جایز نمی دانند و از عکرمه روایت شده است که برای دعانویس جایز نیست که بدمد یا دست بکشد یا گره زند. – تا آخر آنچه گفته است-(2)

1- . انوار التنزیل 2 : 627
2- . مفاتیح الغیب 32 : 190

روایات:

1. تفسیر علی بن ابراهیم: در داستان هجرت جعفر بن ابی طالب و همراهانش به حبشه آمده است که قریش عمرو بن عاص و عُماره بن ولید را نزد نجاشی فرستادند تا آن ها را برگردانند - و روایت طولانی را ادمه داه تا گفته- کنیزی بالای سر نجاشی بود که او را باد می زد به عُماره نگاه کرد - که جوانی زیبا بود- عاشق او شد.

و چون عمرو بن عاص به خانه برگشت به عُماره گفت: با کنیز پادشاه نامه نگاری عاشقانه کن و با او نامه نگاری کرد و او هم پذیرفت، عمرو گفت: به او بگو مقداری از عطر مخصوص پادشاه برای تو بفرستد.

عُماره از او خواست و او هم برایش فرستاد و عمرو مقداری از آن عطر را برداشت و آن را نزد نجاشی برد و او را از آنچه بین عماره و کنیز رخ داده بود آگاه کرد و عطر را در مقابل پادشاه گذاشت. نجاشی خشمگین شد و خواست عماره را بکشد و سپس گفت: کشتن او جایز نیست چون آن ها با امان به سرزمین من وارد شده اند و ساحران را فراخواند و گفت]با او[کاری کنید که از کشتن سخت تر باشد، او را گرفتند و در آلتش جیوه دمیدند در نتیجه شب و روز با حیوانات وحشی به سر می برد و با مردم انس نمی گرفت. پس از آن قریش عده ای را فرستادند و آن ها در جایی به کمین او نشستند تا اینکه به همراه حیوانات وحشی به آبشخور آن ها آمد و او را گرفتند ولی پیوسته در دست آن ها بی آرامی می کرد و فریاد می کشید تا اینکه مرد – الخبر-(1)

2. جنه الامان: در روایت دعاهای راز قدسی آمده: ای محمّد سحر پیوسته از قدیم بوده و جز به اذن من زیانی ندارد، هر کس می خواهد از جمله افراد درامان مانده از سحر باشد باید بگوید: خدایا ای پروردگار موسی- تا آخر دعا- هرگاه کسی آن را بگوید سحر ساحر جنّی و ساحر انسانی هرگز به او ضرری نمی رساند.(2)

1- . تفسیر القمی : 165
2- . جنه الامان

3. جنه الامان: از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم روایت شده است که چشم زدن حقیقت دارد و آن شتر و گاو را داخل تنور می کند.(1)

در کتاب الغرّه آمده است که مردی شور چشم(2) مردی سواره را دید و گفت: وای چه چهارپای خوبی! چهارپا زمین خورد و مرد و مرد سواره هم مرد.

از ابو الحسن المخلّدی روایت شده که گفت: کشاورز(3) بدچشمی داشتم، انگشتری به دستم دید و گفت: وای چه انگشتر خوبی! نگینش افتاد، آن را برداشتم، گفت: چه نگین خوبی! نگین دو تکه شد.

از اصمعی روایت شده است که گفت: دو شور چشم داشتیم، یکی از آن ها از یک حوض سنگی عبور کرد و گفت: به خدا امروز مانند آن را ندیدم و حوض دو نیم شد و آن دو تکه آهن پیچ شد و دومی از آن عبور کرد و ساده گفت: چه بسا در مورد تو به صاحبت زیانی نزدم! و حوض چهار تکه شد و تکه ها از هم جدا شدند. دومی صدای بول کردنی از پس دیوار شنید و گفت: چه صدای بول کردن بدی! به او گفتند: او پسر تو است، گفت: ای وای که پشتم شکست. به خدا دیگر بول نخواهد کرد و در همان ساعت مرد. صدای بول کردن ماده گاوی را شنید و خوشش آمد و گفت: کدام یک همان بود که بول کرد؟ به توریه به دیگری اشاره کردند و هر دو مردند، هم گاوی که با آن توریه کردند وهم گاوی که از آن توریه کردند. و داستان شتر و اعرابی هم مشهور و معروف است.

4. زبده البیان: یعقوب علیه السلام به خاطر زیبائی فرزندانش ترسید آن ها را چشم بزنند و گفت: { ای پسران من، [همه] از یک دروازه [به شهر] درنیایید }- الآیه-(4)

1- . جنه الامان
2- . عَیّان - با تشدید یاء - : بسیار چشم زننده، بسیار شور چشم
3- . أکّار: بسیار شخم زننده، کشاورز و جمع «الأکره» است. جوهری گفته: گویا آن جمع «آکر» است در تقدیر
4- . زبده البیان

5. زبده البیان: از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: چشم زخم حالق را – و آن قله کوه است - پایین می آورد از قدرت و شدت گیرائیش.(1)

6. زبده البیان: عبد الکریم بن محمد بن مظفر سمعانی در کتاب خود آورده که جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم نازل شد و ایشان را اندوهگین دید و از ایشان در مورد علت اندوهشان سوال کرد، حضرت فرمود: حسنین علیهما السّلام را چشم زدند، جبرئیل علیه السلام عرض کرد: ای محمّد چشم زخم حقیقت دارد آن ها را با این دعا از چشم زخم نجات بده و آن را ذکر کرده است.(2)

7. الدعائم: از جعفربن محمد علیه السّلام که فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم همیشه حسن علیه السّلام را بر ران راستش می نشاند و حسین علیه السّلام را بر ران چپ و می فرمود: شما را از شرّ هر شیطان]و[گزنده و از شرّ] هر [چشم شور به کلمات تامه خدا پناه می دهم ، وآن گاه می فرمود: ابراهیم علیه السّلام دو پسرش اسماعیل و اسحاق علیهما السلام را این چنین پناه می داد.

8. و از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان از ورد خواندن به غیر از کتاب خدای عزّ و جلّ و نام های معروف او نهی کرد و فرمود: این دعاها از جمله دعاهایی است که سلیمان بن داود علیه السّلام با آن ها جنیان و هوام را می گرفت و در بند می کرد.

9. و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: ورد خواندن فقط در سه چیز جایز است: در (حمه) زهر ، چشم زدن و خونی که بند نمی آید. و حمه همان زهر است.

10. و از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: نه انتقام جویی و یاری جستن بر علیه دشمن است، نه فال بد زدن است و نه ریاست طلبی ، چشم زخم حقیقت دارد، و فال نیک هم حقیقت دارد، و وقتی یکی از شماها به انسان یا

1- . زبده الیان

2- . زبده البيان

حیوان یا چیزی نگاه کرد و خوشش آمد باید بگوید: «به خدا ایمان آوردم و خدا بر محمد و آل محمد درود فرستد» که چشمش به آن زیان نزند.

11. الدعائم: و از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان از تمائم و تول نهی کردند و تمائم نوشته ها یا مهره ها یا چیزهایی غیر آن است که آویخته و تول دعایی است که با آن زنان محبوب شوهران خود می شوند مانند کهانت و نظایر آن و ایشان از سحر نهی کردند.(1)

توضیح: در النهایه در توضیح حدیث آمده است: حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلم فال خوب می زدند و فال بد نمی زدند و کلمه فأل مهموز است و هم در مورد آنچه انسان را مسرور می کند و هم آنچه انسان را ناراحت می کند به کار می رود ولی کلمه طیره فقط در مورد چیزهایی که انسان را ناراحت می کند به کار می رود و چه بسا در مورد آنچه انسان را مسرور می کند هم استفاده شده باشد و مردم به خاطر تخفیف در کلام به ولع افتاده اند که همزه کلمه فأل را ادا نکنند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فال خوب را دوست داشتند چون مردم وقتی امید به فایده رساندن خدا داشته باشند و از هر سبب ضعیف یا قوی امید به سود خدا داشته باشند بر راه خیر هستند ولو اینکه در جهت امید اشتباه کنند]افراط کنند[این امید برای آن ها خیر است و وقتی آرزو و امیدشان را از خدا قطع کردند برای آن ها بد است ولی در فال بد زدن، بدگمانی به خدا و انتظار بلا و سختی داشتن است و معنای فال نیک زدن این است که کسی بیمار باشد و از سخنی که می شنود فال نیک بزند و بشنود دیگری می گوید: « ای انسان سالم » یا اینکه به دنبال گم شده ای می گرددو می شنود کسی می گوید: « ای یابنده » پس به گمان او می آید که او از مرض شفا می یابد و یا گم شده اش را پیدا می کند.

و صاحب النهایه در توضیح حدیث عبداللّه بن مسعود که «گردن بند (التمائم) و ورد شرک است» گفته: تمائم جمع تمیمه است و آن مهره هایی است که عرب ها به کودکان خود می آویختند و با این کار گمان می کردند که آن ها را از چشم زخم

1- . الدعائم

حفظ می کنند و اسلام آن را باطل کرد. و علت اینکه اسلام آن را شرک دانسته آن است که آن ها با تمائم می خواستند مقدّراتی که برای آن ها نوشته شده بود را دفع کنند بنابراین دفع آزار و اذیت را از غیر خدا طلب می کردند در حالی که خدا دافع آن است. و در توضیح حدیث عبدالله بن مسعود که « توله شرک است » گفته: تِوَله – با تاء مکسور و واو مفتوح – آن سحر و یا غیر سحر که زن را محبوب شوهرش می کند، است حضرت آن را شرک دانسته به خاطر اینکه آن ها اعتقاد داشتند که آن سحر موثر است و بر خلاف آنچه خدای متعال تقیر کرده عمل می کند.

در قاموس اللغه آمده: التوله – مانند همزه - : سحر یا شبیه آن، مهره هایی که زن با آن خود را محبوب شوهرش می کند مانند توله – مهره هایی مانند دانه انگور- در آن دو.

12. الشهاب: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: ورد فقط از زهر یا چشم زخم اثر دارد.(1)

در ضوء الشهاب آمده: «عین» مصدر «عَانَه» است وقتی که کسی او را چشم بزند، وقتی به او نگاه متعجبانه و از روی حسد و بزرگ بینی کند و کلمه « الحمه » یعنی زهر و اصل آن « حَمَو و حَمَی » است و هاء در آخر آن به جای حرف آخر که حذف شده آمده است. حضرت با این سخن اشاره می کنند به آنچه زنان عرب ادعا می کردند که مردان را از زنان خود جدا می کنند و وردهائی هم داشتند که زن فرزند مرده را به خنده وا می دارد. بنابراین حضرت فرمود: « ورد اثر ندارد » یعنی اثر گذاشتن ورد صحیح نیست مگر در چشمی که چیزی را چشم بزند یعنی چشم زخم و آسیب بزند و اصل چشم زدن آن است که آن چشم از چیزی خوشش می آید و بر اثرآن چشم زدن، خدای متعال آن چیز را دگرگون می کند، به خاطر لطفی که در آن دگرگونی برای بیننده یا برای پند گیرندگانی غیر از آن بیننده وجود دارد، چون هنگامی که آن چیز را در نهایت لطافت و طراوت و تعجب برخلاف آنچه قبلا دیده

1- . الشهاب

ببیند، با آن بر اینکه آنچه در دنیا است بقاء ندارد و نعمت های آن از بین رفتنی است استدلال می کند.

و اما آنچه که گفته می شود که چشم زننده به چیزی نگاه می کند و به واسطه نگاهش پرتوی به آن چیز می رسد و آن پرتو است که در آن چیز اثر می کند به آن توجه نکن زیرا قطعا می دانیم که پرتو لطیف در آهن و سنگ و غیر آن نمی تواند عمل کند بلکه همه این ها کار خدای متعال است به خاطر لطف و آگاهی دادن به اینکه نعمت های دنیا به سوی نابودی پیش می رود. و دعای چشم زخمی که در آن نام خدای متعال یا نام رسولش صلی اللّه علیه و آله و سلم یا آیه ای از قرآن باشد چشم خورده را شفا می دهد و همچنین از سمومی که انسان از آن ضرر می بیند به خاطر گزش جانوران گزنده شفا می دهد، و این قابل رد کردن نیست ولی چیزهایی غیر از آن نیرنگ ها (بازیچه هایی) است که به وسیله آن مال مردم را از آن ها می گیرند. و این سخن پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم که فرمود: « ورد اثر ندارد» تا آخر حدیث، قطعی نیست که ورد حقیقی در غیر از آن دردها شفا بخش نباشد بلکه مقصود این است که ورد در این دو چیز اثر کامل دارد چنانچه مقصود از سخن پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم « هیچ شمشیری جز ذوالفقار نیست» نفی شمشیر کامل است.

و روایت است که مردی نزد پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول اللّه چه کشیدم از عقربی که دیشب من را گزید! فرمود: اگر اول شب گفته بودی «پناه می برم به کلمات تمام خدا از شر هر آنچه آفریده» به تو زیانی نمی رساند و از ابن عباس نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم به ما یاد می داد که برای همه دردها بگوئیم: «به نام خداوند بزرگتر از هرچیز، پناه می برم به خدای بزرگ از شر رگ (نعّار)(1) فواره زننده خون و از شر گرمای آتش» و فایده حدیث این است که ورد در غیر از چشم زدن و زهر جانور گزنده سودمند نیست و راوی حدیث جابر- رضی الله عنه- است

1- . نعّار رگی است که از آن خون فواره بزند

13. الشهاب: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: به راستی چشم زخم مرد را به گور می فرستد و شتر را به دیگ.(1)

در ضوء الشهاب آمده: سخن در شرح آن قبلا گذشت، واینکه آنچه در چیزی که شور چشم آن را چشم می زند اثر گذار است قدرت خدای عزّ و جلّ است که هر کار بخواهد انجام می دهد و اشیاء نیکو را از حالت خود دگرگون می کند، برای عبرت گرفتن بیننده و اعلام اینکه نعمت های دنیا دوام ندارد و آنچه در آن است، همه به شکل یکسان، باقی نمی ماند. چشم با نگاهش چه می تواند بکند ای کاش می دانستم؟! اگر خود چشم اثری داشت، صحیح بود که شور چشم به برخی از دشمنانش که می خواهد آن ها را نابود و و قلع و قمع کند، نگاه کند و با نگاهش آن ها را نابود کند ولی این باطل است و چشم مانند جمادات اگر جدای از بقیه اجزای بدن باشد چه می تواند بکند؟! فلاسفه در اینجا سخنی دارند که نخواستم طومار آن را درهم بپیچم. فایده حدیث آگاهی دادن بر این است که خدای متعال گاهی نعمتی را که انسان از آن خوشش می آید دگرگون می سازد برای نشان دادن قدرتش و برای پند گرفتن پند گیرندگان از خلقش. راوی حدیث جابر- رضی الله عنه- است.

14. الاحتجاج: زندیقی از امام صادق علیه السلام در ضمن پرسش هایش سوال کرد و گفت: به من بگو اصل سحر چیست؟ چگونه ساحر می تواند آنچه از عجایب سحر گفته می شود را انجام دهد و ساحر چه می کند؟ فرمود: سحر اقسام مختلفی دارد: یک قسم از آن مانند پزشکی است. همان گونه که پزشکان برای هر دردی دوائی قرار داده اند علم سحر هم همان گونه است. ساحران برای هر سلامتی مرضی پیدا کرده اند، و برای هر عافیتی یک آفت و برای هر معنایی یک نیرنگ. قسم دیگری از آن یک چشم بندی و سرعت در کار و نیرنگ و تردستی است. قسمی از آن چیزهایی است که نزدیکان به شیاطین از آن ها می گیرند. زندیق گفت: شیاطین از کجا سحر آموخته اند؟ فرمود: از همانجا که پزشکان پزشکی آموخته اند، و برخی از آن هم تجربی است و برخی به اندیشه و علاج. زندیق گفت: درباره دو فرشته:

1- . الشهاب

هاروت و ماروت و آنچه مردم می گویند که آن ها]به مردم[سحر یاد می دادند چه می گوئی؟ فرمود: آن دو محل آزمودن و جایگاه فتنه و آزمایش بودند و تسبیح آن دو این بود که اگر انسان امروز چنین و چنان کند چنین خواهد شد، و اگر با فلان کار را انجام دهد چنین خواهد شد و اقسام دیگر سحر را می گفتند و مردم هرآنچه را که آن دو می گفتند، از آن دو یاد می گرفتند و آن دو به مردم می گفتند: ما وسیله آزمایشی برای شما هستیم پس از ما آنچه برای شما زیان دارد و سود ندارد یاد نگیرید.

زندیق گفت: آیا ساحر با سحرش می تواند انسان را به شکل سگ یا الاغ یا غیر آن در آورد؟ فرمود: او توانایی آن کار را ندارد و ضعیف تر از آن است که آفرینش خدا را دگرگون سازد! کسی که آنچه خدا ساخته و به آن شکل و صورت داده را باطل کند،]در آفرینش[شریک خدای متعال است و خدا از شریک داشتن بسیار برتر است! اگر ساحر چنین توانائی که تو گفتی داشت، از خود پیری و آفت و بیماری ها را دور می کرد و سفیدی را از سر و فقر را از وجود خودش دور می کرد.

و به راستی یک از بزرگ ترین سحرها سخن چینی است! با آن بین دو دوست جدایی افکنده می شود و بین یاران صمیمی دشمنی ایجاد می شود، با آن خون ها ریخته می شود و خانه ها ویران می شود و پرده ها دریده می شود. سخن چین بدترین کسی است که بر زمین گام نهاده است! صحیح ترین اقوال در مورد سحر این است که سحر مانند پزشکی است. ساحر با مرد کاری می کند و او از مجامعت با زنان اجتناب می کند و پزشک می آید و با او کار دیگری غیر از آن کار انجام می دهد و او خوب می شود.(1)

15. تفسیر الفرات: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: لبید بن اعصم یهودی و امّ عبد اللّه یهودی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را سحر کردند(2) و سحر را در

1- . الاحتجاج : 185
2- . در منبع آمده: در گرهی از ابریشم قرمز و سبز و زرد سحر کردند و سحر را در یازده گره برای او گره زدند...

یازده گره برای او گره زدند و آن را میان پوسته ای از شکوفه خرما(1) قرار دادند و آن را در چاهی در یک درّه ای در مدینه، زیر سنگی(2) در پله چاه گذاشتند. در اثر آن پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم غذا نمی خورد و آب نمی آشامید و نمی شنید و نمی دید و به سراغ زنان نمی رفت. سپس جبرئیل علیه السلام نازل شد و با خود سوره های ناس و فلق (معوّذتین) را نازل کرد و گفت: ای محمّد تو را چه شده است؟ فرمود: نمیدانم، حالم این است که می بینی. جبرئیل علیه السلام گفت: ام عبد اللّه و ولبید بن اعصم تو را سحر کرده اند، و ایشان را از سحر و محل آن آگاه کرد، سپس جبرئیل علیه السلام خواند: { به نام خداوند رحمتگر مهربان بگو: «پناه می برم به پروردگار سپیده دم » }. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم آن را خواند و یک گره باز شد، و پیوسته جبرئیل علیه السلام آیه ای می خواند و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم هم می خواندند و گرهی باز می شد تا اینکه یازده آیه بر ایشان خواند و یازده گره باز شد و پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم نشست و امیر المؤمنین علیه السّلام وترد شد و پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم آنچه را جبرئیل علیه السلام گفته بود به امیر المومنین علیه السلام خبر داد و فرمود: برو و سحر را برایم بیاور و امیر المومنین علیه السلام سحر را آورد و پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به آن امر کرد و سحر باطل شد و بر آن تف کرد، و لبید و ام عبد اللّه را خواست و فرمود: چه چیز باعث شد که شما این کار را کردید و بعد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم لبید را نفرین کرد و فرمود: خدا تو را سالم از دنیا بیرون نبرد. گوید: لبید مردی توانگر و ثروتمند بود. پسر بچه ای(3) که گوشواره ای به ارزش یک دینار در گوشش بود از کنار او عبور کرد و لبید گوشواره اش را کشید(4) و گوش بچه

1- . در منبع آمده: - یعنی پوسته های بادام -
2- . در منبع آمده: زیر راعوفه – یعنی سنگ خارج از چاه – در اثر آن پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم سه روز غذا نمی خورد...
3- . در منبع آمده: پسر بچه ای که می دوید
4- . در منبع آمده: لبید گوشواره اش را کشید و گوش بچه را پاره کرد، و پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم او را دستگیر کرد و دستش قطع شد و در همان لحظه مرد.

را پاره کرد، و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم او را دستگیر کرد و به خاطر آن دستش قطع شد.(1)

بیان: در قاموس آمده: جفّ – با ضمه – پوسته شکوفه خرما است.

من می گویم: سخن درباره تأثیر سحر در پیامبران و ائمه علیهم السّلام قبلا گذشت و اینکه مشهور عدم تأثیرگذاری است.

دعائم الاسلام: مثل همان روایت از علی علیه السلام آمده – تا این سخن که فرمود:- و آن دو سحر را در پله چاه در مدینه قرار دادند. در اثر آن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم نمی دید و نمی شنید و متوجه سخن دیگران نمی شد و صحبت نمی کرد و غذا نمی خورد و آب نمی آشامید. سپس جبرئیل علیه السلام به همراه معوذتین نازل شد – وعین همان روایت را نقل کرده تا اینکه گفته- دستش قطع شد و به خاطر آن کار داغ خورد و مرد.(2)

16. طب الائمه: امام صادق علیه السّلام فرمود: امیر المومنین علیه السلام فرمود: جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای محمّد. فرمود: لبیک ای جبرئیل. گفت: فلان یهودی تو را سحر کرده و سحر را در چاه فلان قبیله قرارداده است، مورد اعتمادترین فرد در نزد خودت و بزرگ ترین شخص در نظر خودت که او هم ردیف خودت است را به سمت آن – یعنی به سمت چاه - بفرست تا آن سحر را برایت بیاورد. و گفت: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب علیه السّلام را فرستاد و فرمود: به سمت چاه «ذروان» حرکت کن. سحری که لبید بن اعصم یهودی من را با آن سحر کرده در آن است. آن را برایم بیاور. علی علیه السّلام فرمود: به دنبال درخواست رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم رفتم و در چاه پایین رفتم و ناگاه دیدم آب چاه بر اثر سحر مانند آب حناء شده بود و با شتاب به دنبال آن گشتم تا به ته چاه رسیدم ولی آن را به دست نیاوردم، آن ها که با من بودند گفتند: در آن چیزی نیست بالا بیا، گفتم: نه به خدا، دروغ نگفتم و به من دروغ گفته نشده و یقین من نسبت به او مثل یقین شما نیست - یعنی نسبت به

1- . تفسیر فرات : 233

2- . دعائم الاسلام

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم – سپس با دقت جستجو کردم و یک بسته برآمده تارعنکبوتی (حقه) بیرون آوردم و نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آوردم، فرمود: آن را باز کن و من بازش کردم و در آن تکه ای از (کرب) بن و ریشه شاخه خرما بود و بر آن زه کمانی بود که یازده گره داشت. جبرئیل علیه السلام آن روز دو سوره ناس و فلق (معوّذتین) را بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نازل کرده بود و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: ای علی آن دو را بر زه کمان بخوان و هر آیه ای که امیر المومنین علیه السلام می خواند یک گره باز می شد تا اینکه آیات تمام شد و خدای عزّ و جلّ آنچه پیامبرش با آن سحر شده بود را باطل کرد و به او عافیت داد. و روایت است که جبرئیل و میکائیل علیهما السلام هر دو نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آمدند و یکی سمت راست و دیگری سمت چپ حضرت نشستند، جبرئیل علیه السلام به میکائیل علیه السلام گفت: این مرد چه دردی دارد؟ میکائیل علیه السلام گفت: او (مطبوب) سحر شده است، جبرئیل علیه السلام گفت: چه کسی او را سحر کرده؟ گفت: لبید بن اعصم یهودی و حدیث را تا آخر آورده است.(1)

بیان: در قاموس آمده: الکَرَب – با حرکت – ریشه و بن شاخه های کلفت درخت خرما است و در النهایه است که مرد مطبوب یعنی سحر شده و سحر را کنایه از طب گرفته اند به خاطر فال نیک زدن به شفا یافتن.

17. طب الائمه: امام باقر علیه السّلام فرمود: جادو گران فقط بر چشم زدن تسلط دارند.(2)

18. طب الائمه: و از امام صادق علیه السّلام روایت شده: از حضرت در مورد معوّذتین(سوره ناس و فلق) سوال شد: اینکه آیا سوره ناس و فلق جزء قرآن هستند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: آن دو جزء قرآن هستند. آن مرد گفت: در قرائت ابن مسعود و مصحف او جزء قرآن نیستند. امام صادق علیه السّلام فرمود: ابن مسعود خطا کرده است - یا فرمود: ابن مسعود دروغ گفته است. آن مرد گفت: یا بن

1- . طب الأئمه : 113 و 114
2- . طب الأئمه : 114

رسول اللّه آن ها را در نماز واجب یومیه بخوانم؟ فرمود: آری، آیا می دانی معنی سوره ناس و فلق چیست و برای چه نازل شده اند؟ برای اینکه لبید بن اعصم یهودی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم را سحر کرد.

ابو بصیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد: این چه بوده؟ و بر اثر سحر او چه به ایشان می رسید؟

امام صادق علیه السلام فرمود: آری پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم می خواست جماع کند و نمی شد و می خواست از در عبور کند و آن را نمی دید تا اینکه با دستش آن را لمس می کرد، سحر حقیقت دارد ولی سحر فقط بر چشم و فرج تسلط داده شده است، و جبرئیل علیه السلام آمد و حضرت را از آن آگاه کرد، سپس علی علیه السّلام را خواست و او را فرستاد تا آن را از چاه ازوان(1) بیرون آورد و ادامه حدیث را با همه طول و تفصیل آن تا آخر آورده است.(2)

19. طب الائمه: امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس از چیزی که برادر مومنش دارد خوشش بیاید، باید از آن چشم فرو بندد(3) که چشم زخم حقیقت دارد.(4)

20. طب الائمه: امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر قبرها برای شما شکافته می شد، می دیدید که بیشتر مرده های شما به خاطر چشم خوردن مرده اند، زیرا چشم زخم حقیقت دارد. بدان که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: چشم زخم حقیقت دارد و هر کس از چیزی که برادرش دارد، خوشش آید باید درباره آن خدا را یاد کند، چون وقتی خدا را یاد کند به آن ضرری نمی رساند.(5)

21. طب الائمه: حلبی می گوید: از امام صادق علیه السّلام در مورد دعائی که به سحرزده می آویزند پرسیدم، فرمود: پدرم در مورد آن اشکالی نمی گرفت.(6)

1- . در منبع آمده: ذروان
2- . طب الائمه : 114
3- . در منبع آمده: باید تکبیر بگوید

4- . طب الائمه : 121
5- . طب الأئمه : 121
6- . طب الأئمه : 114

22. مکارم الاخلاق: معمر بن خلاد می گوید: من در خراسان مسئول هزینه های امام رضا علیه السّلام بودم و به من امر کرد که عطر غالیه برایش بگیرم و وقتی آن را گرفتم از آن خوشش آمد و به آن نگاه کرد و به من فرمود: ای معمّر چشم زدن حقیقت دارد، در یک برگه سوره حمد و قل هو اللّه أحد و معوّذتین (سوره ناس و فلق) و آیه الکرسی را بنویس و در جلد شیشه بگذار.(1)

23. مکارم الاخلاق: از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که چشم زدن حقیقت دارد و تو از آن در امان نیستی، از خودت بر خودت و از خودت بر دیگران و اگر از آن بر چیزی ترسیدی سه بار بگو: « هرچه خدا بخواهد وهیچ نیرو و توانی جز با خدای بلند مرتبه و بزرگ نیست».(2)

24. مکارم الاخلاق: و از امام صادق علیه السّلام روایت شده است: هر کس از چیزی که برادرش دارد خوشش بیاید باید به او مبارک باشد بگوید، زیرا چشم زدن حقیقت دارد.(3)

25. مکارم الاخلاق: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: چشم زخم مرد را به گور می فرستد و شتر را به دیگ.(4)

26. مکارم الاخلاق: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: ورد و دعاء فقط برای نیش زدن یا چشم زدن است.(5)

27. مکارم الاخلاق: از امام صادق علیه السّلام روایت شده است: اگر چیزی بر قضای الهی پیشی می گرفت چشم زخم بر آن سبقت می گرفت.(6)

28. الخصال: امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام نقل کرده که: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: ورد فقط در سه چیز است: نیش زدن، چشم زخم یا خونی که بند نمی آید.(7)

1- . مکارم الاخلاق : 445
2- . مکارم الاخلاق : 445
3- . مکارم الاخلاق : 445

4- . مکارم الاخلاق : 445
5- . مکارم الاخلاق : 446 و در منبع عبارت « و چشم زخم حقیقت دارد » در ادامه آمده است.
6- . مکارم الاخلاق : 479
7- . الخصال : 74

29. جامع الاخبار: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: چشم زخم مرد را به گور می فرستد و شتر را به دیگ.(1)

30. در خبری آمده است که اسماء بنت عمیس گفت: یا رسول اللَّه، پسران جعفر را چشم می زنند برایشان دعای چشم زخم بگیرم؟ فرمود: بله، اگر چیزی بر تقدیر الهی پیش می افتاد چشم زخم بر آن سبقت می گرفت.(2)

31. نوادر الراوندی: امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدرانش علیهم السلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: مردم به چیزی چشم نیندازند مگر اینکه خدا آن را پست سازد.(3)

32. نهج البلاغه: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مردم به چیزی نگویند چه خوش است مگر اینکه روزگار برایش روز بدی در کمین دارد.(4)

بیان: کلمه «طوبی» در مقام مدح و نیکو پنداشتن و تعجب از حسن یک چیز و کمال آن به کار می رود. « خبأت الشیء، أخبوه » یعنی آن را پنهان کردم و « یوم سَوءٍ» با فتح یعنی روز نقص و کاستی و بلاء و ازبین رفتن. و اینکه روزگار روز بدی در کمین دارد، کنایه است از جهل مردم به سبب پست شدن آن و اینکه ناگهانی به سراغ آن ها می آید یا غفلت آن ها از پایدار نبودن زینت های دنیا و سرعت از بین رفتن آن.

و احتمال دارد آنچه در این خبر و خبر پیش از آن آمد اشاره داشته باشند به تأثیر چشم ها که قبلا بحث آن گذشت، و یا اشاره داشته باشد به این که از لوازم دنیا آن است که وقتی حال یک شخص به اوج کمال بزرگی و عزت برسد ناگزیرباید به کاستی و زوال برگردد و این سخن مردم که خوشا به حال او و اینکه مردم از او

1- . جامع الاخبار : 157 چاپ الحیدریه
2- . جامع الاخبار : 157 در منبع آمده: آیا دعای چشم زخم بگیرم؟
3- . نوادر راوندی : 17
4- . نهج البلاغه 2 : 205

خوششان بیاید و چشم دوختن مردم به آن از جمله شواهد بزرگی و کمال است و همان نشانه شروع در سقوط کردن و نابود شدن است.

و ممکن است به ذهن انسان برسد که آنچه در مورد چشم و اثر بخشی آن وارد شده است اشاره به این معنا]که در بالا آمد[دارد. گرچه از برخی آیات و روایات بعید است ولی ممکن است که آن آیات و روایات را به آن تفسیر کرد و با آن مطابقت داد همانگونه که بر صاحبان بینش پنهان نیست، و هرچه ذکر خدا و دعا درباره آن ها آمده با آن منافات ندارد بلکه مؤید آن است، زیرا امثال آن موجب پایداری نعمت و استمرار آن است، و خدا حقیقت امور و اسرار دقیق را می داند.

بدان که اصحاب ما و مخالفین در باره حقیقت سحر اختلاف نظر دارند و اینکه آیا واقعی است یا فقط توهم است، باید برخی سخنان آن هادر مورد آن را ذکر کنیم.

شیخ قُدّس سرّه در کتاب خلاف گفته: سحر حقیقت دارد، و می تواند ببندد و اثر کند و سحر کند و بکشد و بیمار کند و دست ها را چلاق کند(1) و میان شوهر و زنش جدائی بیندازد، و در نظر اکثر دانشمندان و ابی حنیفه و یارانش و مالک و شافعی امکان دارد که کسی در عراق مردی در خراسان را سحر کند و او را بکشد.

و ابو جعفر استرآبادی گفته: سحر حقیقت ندارد و صرف خیال و شعبده است و مغربی که جزء ظاهریه است هم همین نظر را داده و آن همان نظری است که به نظر من قوی تر است، و این قول خدای متعال هم که فرمود: « پس ناگهان ریسمان ها و چوبدستی هایشان -تا آخر آیه-»(2) بر آن دلالت می کند. چون ساحران از ریسمان ها چیزهایی مانند مار ساختند و بر روی آن جیوه ریختند و زمان وعده را وقتی گذاشتند که آفتاب در آن وقت می تابد تا اینکه وقتی آفتاب به جیوه خورد جیوه حرکت کرد و به خیال موسی علیه السلام رسید که آن ها مار هستند در حالی که

1- . کَوِع – مانند سَمِع – : مچ دست او از طرف انگشت شست بر آمده و خمیده شد. کَوَع: سر مچ دست که به انگشت شست می رسد.
2- . طه / 66

حقیقت نداشتند و این کار در گرم ترین زمان بود و موسی عصایش را انداخت و سحر را بر آن ها باطل کرد و به او ایمان آوردند.

و همچنین کسی از ما نمی تواند روی دیگری کاری انجام دهد در حالی که بین او و آن شخص اتصالی وجود ندارد و اتصالی نیست به آنچه متصل می شود به چیزی که کاری در آن انجام می دهد، چگونه کسی که در بغداد است بر روی کسی که در حجاز یا دورتر است کاری انجام می دهد؟! و این سخن خدای متعال را که فرمود: {لیکن آن شیطان [صفت] ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می آموختند}(1) نفی نمی کند چون، ما آن را نفی نمی کنیم، و تنها چیزی که ما آن را نفی کردیم آن است که ساحری که ادعای آن را می کنند، اثرگذار باشد، و اما اینکه کاری انجام دهند که چیزهایی از آن تخیل شود ما آن را نفی نمی کنیم. و از عایشه روایت کرده اند....

من می گویم: سپس روایتی شبیه آنچه گذشت که یهودی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را سحر کرد آورده و گفته: اینها اخبار آحاد هستند و در این مسئله به آن ها عمل نمی شود و از عایشه روایت شده است که گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم را سحر کردند ولی در او اثر نکرد و این با آن در تعارض است.

سپس شیخ طوسی- قدس سره- گفته: اگر کسی اعتراف کند که سحر کرده و کسی را با سحرش عمدا کشته است، قصاص او واجب نیست و ابوحنیفه هم چنین گفته و شافعی گفته: واجب است قصاص شود. دلیل ما اصل برائت است، و اثبات اینکه سحر از جمله چیزهایی است که با آن کسی کشته می شود نیاز به دلیل دارد.

همچنین بیان کردیم که کسی نمی تواند دیگری را با آنچه با آن تماس ندارد بکشد مگر اینکه آنچه عادتا موجب قتل می شود مثل سم، به او بخوراند و سحر این چنین نیست.

1- . بقره / 102

و اصحاب ما روایت کرده اند که ساحر باید کشته شود. دلیل آن هم این است که این فساد در زمین است و تلاش در فساد به وسیله سحر است و برای همین هم قتل در آن واجب است.

و علامه- خدا مرقدش را نورانی کند- در التحریر گفته است: سحر گره زدن و پرتاب سخنی است که ساحر با آن سخن می گوید یا آن را می نویسد یا کاری انجام می دهد که در بدن شخص سحر شده یا در دل او یا عقل او به صورت غیر مستقیم اثر می گذارد و گاهی به واسطه آن قتل و مرض و جدایی میان زن و شوهر و دشمنی یکی نسبت به دیگری و محبت یک شخص نسبت به دیگری به وجود می آید و اینکه آیا حقیقت دارد یا نه؟ مورد بحث و نظر است.

سپس گفته: سحری که کشتن در آن واجب است(1) چیزی است که در عرف سحر به شمار می آید چنانچه اموی در کتاب مغازی خود نقل کرده که نجاشی ساحران را فراخواند و در آلت عماره بن ولید دمیدند و دیوانه شد و با وحشیان، بیابان گرد شد و پیوسته با آن ها بود تا زمان حکومت عمر بن خطاب. شخصی او را گرفت، عماره به او گفت: مرا آزاد کن و گرنه می میرم، و او را رها نکرد و همان ساعت مرد.

و گفته اند: یکی از امیران زن ساحری را دستگیر کرد و شوهرش دیوانه وار آمد و گفت: به او بگوئید مرا رها کند، گفت: مقداری نخ و در برایم بیاورید و آن را آوردند و نشست و شروع به گره زدن کرد و یکباره در او را پرواز داد و نتوانستند او را بگیرند و نمونه هایی شبیه آن.

اما آن کس که بر غش کرده ورد و دعا می خواند و گمان می کند جنیان را جمع می کند و آن ها را تسخیر می کند و از او اطاعت می کنند حکمی ندارد، و آن کس که به وسیله قرآن و دعا و قسم دادن سحر را باطل می کند اشکالی ندارد و اگر با سحر، سحر را باطل کند حرام است گرچه حکم حرمت مورد اشکال است.

1- . الخلاف 2 : 423 و 424

علامه در جای دیگر از آن گفته: آنچه شیخ طوسی – رحمه الله- برگزیده این است که سحر حقیقت ندارد، ولی در احادیث آمده که حقیقت دارد، پس بر اساس آنچه در روایات آمده اگر کسی کسی را سحر کرد و به واسطه سحرش آن شخص مرد در قصاص کردن اشکال است و اقرب حکم بدیه است - تا پایان آنچه گفته- .

در منتهی سخنی شبیه سخن نخست را بیان کرده و سپس گفته: اختلاف نظر وجود دارد که سحر حقیقت دارد یا نه؟ شیخ رحمه الله گفته: حقیقت ندارد و فقط به خیال انداختن است و این سخن برخی شافعیه است، شافعی گفته: سحر حقیقت دارد. و پیروان ابی حنیفه گفته اند: اگر چیزی به بدن سحر شده برسد مثل دود و نظیر آن امکان دارد که از سحر چیزی به وجود بیاید که در وجود سحر شده اثر بگذارد چون کشتن و بیماری یا گرفتن مرد از همسرش که مرد را از نزدیکی با همسرش باز می دارد یا بین آن دو جدائی می اندازد یا یکی از آن دو را نسبت به دیگری دچار بغض می کند یا یکی را محبوب دیگری می سازد اما اینکه مرض یا بیماری ایجاد شود بدون اینکه به بدن مسحور چیزی برسد، این ممکن نیست.

و سپس شیخ رحمه الله دلیل آوردن هر دو طرف از آیه «يُخَيَّلُ إِلَيْهِ» { در خیال او، [چنین] می نمود } و سوره فلق، را ذکر کرده و گفته: جمهور از عایشه روایت کرده اند که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم سحر شد تا اینکه می دید کاری را انجام می دهد در حالی که آن را انجام نمی داد و ایشان روزی به عایشه فرمود: احساس کردم خدای متعال در مورد آنچه از او سوال کرده بودم پاسخ مرا داد. دو فرشته نزد من آمدند و یکی کنار سرم نشست و دیگری کنار پاهایم و گفت: درد این مرد چیست؟ و او پاسخ داد: سحر شده است، گفت: چه کسی او را سحر کرده است؟ گفت: لبید بن اعصم یهودی در شانه و موی دم شانه در پوسته شکوفه خرما در چاه ذی ازوان، که بخاری آن را روایت کرده است. و منظور از جفّ شکوفه خرما، پوسته آن است و منظور از مشاطه، مویی است که از موی سر و غیر آن هنگامی که شانه می شود جدا می شود. و در این روایت سحر را برای آن ها ثابت کرده است. این نظر در نزد من باطل است و روایات ضعیف است، مخصوصا روایت عایشه، چون محال است که سحر در پیامبران علیهم السّلام وارد شود.

سپس گفته: اگر سحر حقیقت داشته باشد همان است که در عرف سحر به حساب می آید و سپس دو داستان نجاشی و زن ساحر را نقل کرده و گفته: این و چیزهایی شبیه این مانند اینکه مرد مزدوج بسته شود که در نتیجه نتواند با همسر خود نزدیکی کند سحری است که مورد اختلاف است، ولی آنچه گفته می شود که بر کسی که غش کرده دعا بخوانند داخل در این حکم نیست. و سحر در نظر من باطل است و حقیقت ندارد و تنها از خرافات است.

شهید – خدا درجه او را بالا برد- در کتاب دروس گفته: کهانت حرام است و سحر کردن با گفتن و نوشتن و دعا خواندن و دود ایجاد کردن با داروهایی از گیاه کوکب و تصفیه نفس و صورت گری و گره زدن و دمیدن و قسم ها و وردها به وسیله چیزهایی که معنای آن فهمیده نمی شود و انجام آن به دیگران ضرر می رساند حرام است، و از جمله موارد سحر به کار گیری ملائکه و جنیان و پایین کشیدن شیاطین برای کشف چیزی پنهان و درمان بیمار است و از موارد سحر حاضر کردن روح به وسیله وارد کردن روح به بدن یک چیز اثر پذیر مثل بچه و زن و کشف چیز پنهان از زبان او.

و از جمله موارد سحر نیرنجات است که آشکار کردن خواصّ معجون های عجیب و غریب و اسرار ماه و خورشید است و طلسم ها هم ملحق به آن هستند که ترکیب قوای عالیه موثر با قوای سافله اثرپذیر است برای اینکه از آن پدیده غریبی به وجود آید. انجام دادن همه این کارها و کسب در آمد با آن ها حرام است، و بیشتر علما قائل به این هستند که سحر حقیقت ندارد بلکه به خیال انداختن است، و گفته شده که بیشتر آن به خیال انداختن است و برخی از آن حقیقی است چون خدای متعال در داستان ساحران فرعون آن را بزرگی توصف کرده است، و از جمله موارد به خیال انداختن، ایجاد خیالاتی است که وجودی در حسّ مشترک برای اثر گذاشتن در چیز دیگر ندارد و چه بسا در حس هم ظاهر می شود.

و شعبده بازی هم ملحق به آن است و آن کارهای عجیبی است که مترتب بر سرعت دست در حرکت است که در نتیجه برای حس اشتباه پیش می آید، و گفته شده که طلسم ها معجزه های انبیاء بوده است.

اما کیمیاگری: آنچه که نرم کردن نامیده می شود به وسیله جیوه و گوگرد و زاج، و درخشان کردن و به وسیله مو و تخم مرغ و زهردان و روغن ها همان گونه که جاهلان انجام می دهند، حرام است. اما گرفتن خواص جواهرات از آن ها و دادن خواص دیگر به آن ها به وسیله داروهایی که اکسیر نامیده می شود یا به وسیله آتش نرم کننده و افروخته بر اصل فلزات یا به خاطر رعایت نسبت آن ها در حجم و وزن ، این ها معلوم نیست درست باشد، و اجتناب از همه آن ها اولویت بیشتر دارد و شایسته تر است.(1)

و شهید ثانی- خدا مقام او را بالا برد- گفته است: سحر همان کلام یا نوشته یا دعا یا قسم ها و وردها و شبیه آن ها است که به سبب آن ضرری برای غیر ایجاد می شود و از موارد آن بستن مرد از همسرش به گونه ای که مرد قادر بر نزدیکی با او نباشد و کینه انداختن بین آن دو است و از موارد آن به کارگیری ملائکه و جنیان و پایین کشیدن شیاطین در کشف امور پنهان و مداوای بیمار و حاضر کردن آن ها و وارد کردن آن ها به بدن بچه و زن و کشف کردن امور پنهان از زبان او است. پس یاد گرفتن آن ها و مانند آن ها و انجام دادن و آموختن آن ها همه اش حرام است و درآمد آن هم مال حرام است و هر کس آن را حلال بداند باید کشته شود. اگر آن را یاد بگیرد تا خود را حفظ کند یا به وسیله آن کسی که به وسیله سحر ادعای پیامبری دارد را دفع کند ظاهرا جائز است و چه بسا واجب کفائی است همان گونه که در دروس هم همین نظر انتخاب شده است و ابطال سحر با قرآن و قسم ها جائز است همان گونه که در روایت قلا وارد شده است.

و آیا سحر حقیقت دارد یا به خیال انداختن است؟ بیشتر معتقد به نظر دوم هستند ولی به آن اشکال گرفته می شود که اثر آن در بسیاری از مردم حقیقتا یافت می شود و اثرپذیرفتن از وهم در جایی است که پذیرنده وهم از قبل علم به وقوع آن داشته باشد در حالی که ما اثر آن را در کسی که اصلا آن را درک نمی کند، می یابیم تا آنجا که از آن زیان می بیند، و اگر به خیال انداختن بر آن اثراتی که در حرکت

1- . الدروس : کتاب المکاسب

های مارها و پرواز کردن و مانند آن ظاهر می شود حمل شود، امکان دارد، نه اینکه حمل بر هر اثرگذاری و احضار جنیان و شبیه آن شود که امری معلوم است و رد کردن آن توجیه ندارد.

سپس گفته: کهانت کاری است که موجب اطاعت جنیان از او و پیروی او [از آن ها] می شود به گونه ای که برای او اخبار را می آورند و این کار نزدیک به سحر است سپس گفته: شعبده را تعریف کرده اند به این که شعبده حرکت های سریعی است که کارهای عجیبی به دنبال می آورد به گونه ای که برای حس انسان در فرق بین یک چیز با چیزی شبیه آن، به خاطر سرعت انتقال از چیزی به چیز شبیه آن، اشتباه پیش می آید.

می گویم: محقق اردبیلی- خدا روح او را شاد کند- هم در شرح ارشاد مانند آن را گفته و گفته است: ظاهر این است که سحر حقیقت دارد به این معنی که سحر حقیقتا اثر می گذارد نه اینکه سحر فقط از وهم اثر بگیرد و از این رو اثر آن به کسی که آن را نمی شناسد و احساس نمی کند که سحر در او اتفاق افتاده هم منتقل می شود. بله ممکن است حقیقت نداشته باشد به معنی اینکه با انجام سحر حیوانی به وجود نمی آید بلکه خیال می شود مانند این سخن خدای متعال که فرموده: { بر اثر سحرشان، در خیال او، [چنین] می نمود که آن ها به شتاب می خزند }(1) با اینکه آن بحث فایده ای ندارد، زیرا شکی در عقاب شدن ساحر و لزوم پرداخت دیه و غرامت آنچه به واسطه کار ساحر از دست می رود نیست.

ابن حجر در « فتح الباری » گفته: در مورد چشم زخم می گویی:« عِنتَ الرَّجُلَ» یعنی با چشمت او را چشم زدی پس او « معیون و معین» یعنی چشم خورده، است و «رَجُلٌ عایِنٌ و مِعیانٌ و عَیُونٌ» یعنی مرد بسیار چشم زننده. و چشم با خوش آمدن آمیخته به حسد ضرر می رساند و از جهت طبیعت خود برای چشم خورده از آن ضرر ایجاد می شود و این اثر بخشی بر برخی مردم مورد اشکال شده و گفته اند: چگونه چشم از اثر می کند تا اینکه برای چشم خورده ضرر ایجاد می

1- . طه / 66

شود؟ جواب این است که طبع های مردم گوناگون است، چه بسا آن به خاطر زهری باشد که از چشم انسان چشم زننده در هوا، به بدن چشم خورده می رسد.

و از کسی که بسیار شور چشم است، نقل شده است که گفته: وقتی چیزی را می بینم که از آن خوشم می آید متوجه می شوم که حرارتی از چشمم خارج می شود و آن مسئله نزدیک به حالت زن حائض است که دستش را در کاسه شیر قرار دهد و آن را فاسد کند که اگر بعد از پاک شدن آن را قرار می داد فاسد نمی کرد، و همچنین به بوستان می رود و به بسیاری از داربست ها ضرر می زند بدون اینکه به آن ها دست زده باشد، و از قبیل آن مسئله است که انسان سالم گاهی به چشمی که درد می کند نگاه می کند و چشم درد می گیرد و یا در حضور او خمیازه(1) می کشند و او هم خمیازه می کشد. ابن بطّال هم به آن مطلب اشاره کرده است.

خطابی گفته: در حدیث آمده است که چشم در نفوس اثر دارد و این باطل کردن سخن مادیین است که می گویند: هیچ چیزی جز آنچه حواس پنجگانه آن را درک می کند، وجود ندارد و هر چیزی غیر از آن حقیقت ندارد.

مازری گفته: برخی از مادیین گمان کرده اند که از چشم انسان شورچشم نیروی زهرناکی برمی خیزد و به انسان چشم خورده می رسد که او را می کُشد یا فاسد می کند مانند برخورد کردن زهر از چشم افعی، و به محصور نبودن اثر چشم شور در آن مورد اشاره کرده با اینکه آن را جایز دانسته است و آن نظری که همگام با روش اهل سنت است، آن است که چشم فقط زمان نگاه کردن انسان شورچشم ضرر می زند، به خاطر عادتی که خدای متعال آن را جاری کرده که هنگام رو به رو شدن شخص با شخص دیگر ضرر ایجاد شود، و آیا ماده های پنهانی وجود دارد یا نه؟ احتمال دارد باشد نه می توان آن را به صورت قطعی ثابت کرد و نه می توان رد کرد.

کسی از علمای فلسفه طبیعی که منتسب به اسلام است گفته: قطعا موادی لطیف و نامرئی از چشم انسان شورچشم بر می خیزد و به انسان چشم خورده می

1- . التثائب [خمیازه کشیدن] واضح است، و آن این است که انسان دچار سستی می شود و دهانش را باز می کند بدون اینکه قصد داشته باشد واسم آن هم الثوباء است.

رسد و در سوراخ های پوست بدن او وارد می شود و آنگاه خدا نابودی را خلق می کند همان گونه که هنگام خوردن زهر نابودی خلق می کند، در ادعای قطعیت خطا کرده است ولی احتمال دارد که عادتا این گونه باشد ولی ضروری و طبیعی نیست- پایان-.

و این سخن محکمی است ولی ابن عربی به سختی آن را رد کرده و گفته: فلاسفه معتقدند که چشم زدن از تاثیر نفس به واسطه نیروی نفسی که در خود انسان است، به وجود می آید چون شورچشم اول در نفس خودش اثر می گذارد سپس در غیر خودش.

و گفته شده: آن فقط زهری است که در چشم انسان شورچشم است که زمان خیره شدن به او حرارت (لَفح)(1) آن به چشم خورده می رسد همان گونه که حرارت زهر افعی به کسی که به او متصل است می رسد.

سپس اولی را رد کرده به اینکه اگر این گونه بود چشم زدن در همه حالت ها بود در حالی که واقعیت بر خلاف آن است و دومی را رد کرده به اینکه زهر افعی جزئی از او است و همه اش کشنده است ولی شورچشم، به گفته آن ها، چیزی از او کسی را نمی کشد مگر چشم او و آن معنایی خارج از آن است.

گفته: و حق این است که خدا هنگام نگاه کردن شورچشم به چشم خورده و تعجب کردن او از آن، اگر بخواهد آنچه از درد یا نابودی که بخواهد خلق می کند و گاهی هم قبل از اتفاق افتادن آن، با پناه بردن یا غیر آن، آن را دفع می کند و گاهی بعد از اتفاق افتادن با دعا و غسل و غیر آن، آن را دفع می کند- سخن او پایان یافت-.

اشکال: و در کلام او اشکالاتی وجود دارد که [بعضی از آن ها] در ادامه می آید کسی که به افعی مثال زده مقصودش این نبوده که افعی شخص مسموم را لمس کرده تا زهرش به او برسد بلکه منظورش این بوده که مشهور است که یک نوع افعی وجود دارد که وقتی نگاهش به انسان می افتد انسان نابود می شود و شورچشم هم

1- . لَفَحَت النّارُ أو السَّمومُ فلانًا: حرارت آن به صورتش خورد و آن را سوزاند.

این چنین است. و مقصود خطابی از تاثیر معنایی که فلاسفه می گویند نیست، بلکه آن عادتی است که خدا جاری کرده که چشم خورده ضرر ببیند.

و بزاز با سندی خوب از جابر به صورت مرفوع حدیث آورده که گفته: بیشتر کسانی که می میرند پس از قضاء و قدر خدا به خاطر نفس است. راوی گفته: یعنی با چشم زخم است. و خدا عادت را بر این جاری کرده که بسیاری از نیروها و خواص در جسم ها و روح ها وجود داشته باشد همان گونه که از روی خجالت برای شخصی اتفاق می افتد که شرمگین کننده ای به او نگاه می کند پس در چهره اش سرخی شدیدی می بینی که قبل از آن وجود نداشت و همچنین زردی هنگام دیدن کسی که از او می ترسد، و بسیاری از مردم به صرف نگاه کردن به او بیمار می شوند و نیروی آن ها ضعیف می شود، و همه این ها به خاطر اثراتی است که خدای متعال در روح ها خلق کرده است و به خاطر شدت ارتباط روح ها با چشم، این کار به چشم نسبت داده شده در حالی که چشم موثر نیست و تأثیر تنها مال روح است و ارواح در طبیعت ها و نیروها و کیفیت ها و خاصیت هایشان گوناگون هستند، برخی از آن ها به صرف دیدن بدون اینکه اتصال به بدن در بدن اثر می کنند به خاطر خبیث بودن آن روح و کیفیت های خبیث آن ها.

و نتیجه اینکه: تاثیر با اراده خدا است و خلقت او به اتصال جسمانی منحصر نیست بلکه گاهی با آن است و گاهی با رودررو شدن و گاهی به صرف دیدن و گاهی هم با توجه روح مانند آنچه از دعاها و ورد و پناه بردن به خدا پدید می آید، و گاهی هم با وهم و خیال اتفاق می افتد و آنچه از چشم شور خارج می شود یک تیر معنوی است که اگر به تنی که محافظ ندارد برسد در آن اثر می کند و گرنه تیر نفوذ نمی کند بلکه چه بسا به صاحبش برگردد درست مثل تیر حسی واقعی. و در بیان سحر گفته: راغب و غیر او گفته اند: سحر معانی مختلفی دارد:

1. آنچه دقیق و لطیف باشد و از همین معنی می گویند: کودک را سحر کردم یعنی او را فریفتم و او را به سوی خود کشیدم و هر که از چیزی دلبری کند آن را سحر کرده و از همان معنی است تعبیر شاعران که می گویند سحر چشم ها به خاطر دلفریبی آن برای جان ها و از همان معنی گفته طبیبان است که می گویند «طبیعت

ص: 50

ساحر است» و از همان معنی گفته خدای متعال است که فرمود: « بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ »(1) یعنی باز داشته شدگان از معرفت و حدیث « برخی از بیان ها سحر هستند» هم از همین باب است.

2. آنچه با فریب و خیال افکنی که حقیقت ندارد واقع می شود مانند کاری که شعبده باز انجام می دهد و با تردستی چشم ها را از آنچه انجام می دهد باز می دارد و خدای تعالی با این سخن خود به آن شاره کرده است: {بر اثر سحرشان، در خیال او، [چنین] می نمود که آن ها به شتاب می خزند}(2) و سخن خدای متعال که فرمود: { دیدگان مردم را افسون کردند}(3) و از همانجا هم موسی علیه السلام را ساحر نامیدند، در حالی که در آن سحر از آنچه در آن خاصیتی نظیر سنگ مغناطیس بود کمک گرفته شد.

3. آنچه به کمک شیاطین با نوعی تقرب جستن به آن ها انجام می شود و خدای متعال با سخن خود که فرمود: { لیکن آن شیطان [صفت] ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می آموختند}(4) به آن اشاره کرده است.

4. آنچه به گمان آن ها با گفتگو با ستارگان و مشترک شدن با روحانیت آن ها پدید می آید. ابن حزم گفته: آنچه از طلسم ها گرفته می شود مانند مهری که شکل عقرب در زمانی که قمر در عقرب است بر آن نقش بسته است بنابراین برای نیش عقرب خوب است، سحر است ، و بعضی هم بین دو امر جمع می کنند: کمک گرفتن از شیاطین و گفتگو با ستارگان که آن به گمان آن ها قوی تر است.

سحر گفته می شود و منظور از آن وسیله ای است که با آن سحر انجام می شود و سحر گفته می شود و منظور از آن کار ساحر است و ابزار گاهی تنها یک معنی از معانی است مانند وردخواندن و دمیدن و گاهی از محسوسات است مانند

1- . حجر / 15
2- . طه / 66
3- . اعراف / 116
4- . بقره / 102

ساختن شکلی از روی تصویر انسان سحر شده و گاهی جمع بین حسی و معنوی است و آن رساتر است.

در باره سحر اختلاف نظر است. گفته شده: سحر فقط به خیال انداختن است و حقیقت ندارد. نووی گفته: نظر صحیح این است که سحر حقیقی است و جمهور علما به آن یقین دارند و همه دانشمندان بر آن نظر هستند و قرآن و سنت مشهور هم بر آن دلالت می کند- پایان-

اما دعوا بر سر این است که آیا با سحر انقلابی در چیزی ایجاد می شود یا نه؟ کسی که می گوید سحر خیال افکنی است می گوید انقلاب رخ نمی دهد، و کسانی که می گویند حقیقت دارد اختلاف دارند که آیا فقط تاثیر دارد به گونه ای که مزاج را دگرگون می کند و نوعی از بیماری ها شکل می دهد یا اینکه منجر به دگرگونی می شود به گونه ای که مثلا جماد بیجان را به حیوان جاندار تبدیل می کند و بر عکس، نظری که بیشتر به آن معتقدند همان اول است و گروهی اندکی نظر دوم را برگزیده اند و اگر منظور قدرت الهی است که مسلم است و اگر منظور وقوع آن باشد که در آن اختلاف نظر است و بسیاری از کسانی که آن را ادعا می کنند نمی توانند دلیلی بر آن بیاورند.

خطابی گفته: گروهی سحر را به کلی انکار می کنند، و گویا نظرش آن هایی هستند که می گویند سحر تنها خیال افکنی است و گرنه لج بازی و انکار حق است.

مازری گفته: جمهور علماء سحر را ثابت شده می دانند و معتقدند سحر حقیقت دارد و برخی حقیقت داشتن آن را نفی کرده اند و آن سحر هایی که اتفاق می افتد را به خیالات بیهوده اضافه کرده اند و آن مردود است چون در اثبات سحر روایت وارد شده است و عقل هم انکار نمی کند که خدای تعالی گاهی هنگام سخنرانی ساحر با سخنی تلفیق شده و ترکیب کردن اجسام یا مخلوط کردن نیروها با ترتیبی مخصوص، خرق عادت می کند و نظیر آن، چیزی است که به دست طبیبان ماهر انجام می شود، با مخلوط کردن داروهای گیاهی با هم تا اینکه آنچه به تنهایی ضرر داشت با ترکیب کردن سودمند می شود. و گفته شده اثر سحر بیش از آنچه که

خدا در آیه { چیزهایی که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند }(1) فرموده، نیست چون مقام، مقام ترساندن است و اگر امکان داشت بیش از این اثر کند، حتما خدای متعال آن را ذکر می کرد.

مازری گفته: از نظر عقل صحیح است که امکان داشته باشد که اثری بیشتر از آن داشته باشد و گفته: آیه در ممنوعیت بیشتر اثر داشتن، نصّ نیست اگرچه بگوییم که ظاهر آن این است.

سپس گفته: فرق میان سحر با معجزه و کرامت این است که سحر همراه با رنج و سختی اوراد و کارهائی است تا برای ساحر آنچه می خواهد ایجاد شود ولی کرامت به آن نیازی ندارد بلکه غالبا به صورت اتفاقی واقع می شود و امتیاز معجزه در مقابل کرامت این است که همراه با تحدّی است.

امام الحرمین ادعای اجماع کرده که سحر فقط از انسان فاسق ظاهر می شود ولی کرامت از فاسق رخ نمی دهد. و نووی در زیادات الروضه عن المستولی مانند آن را آورده و شایسته است که از حال کسی که خرق عادت از او واقع می شود پند گرفته شود، اگر چنگ زننده به شریعت و پرهیزکننده از گناهان است آن خرق عادتی که به دست او انجام می شود کرامت است و گرنه سحر است چون از یکی از نواع سحر نشأت می گیرد مانند کمک شیاطین.

قرطبی گفته: سحر نیرنگ هایی ساختگی است که با تلاش به دست می آید ولی به خاطر دقت آن فقط افراد کمی از مردم به آن می رسند، مایه اش شناخت اشیاء و دانستن ترکیب های مختلف آن و زمان های آن است. و بیشتر آن به خیال اندازی هایی بدون واقعیت و به وهم انداختن هایی بدون دلیل است. در نزد کسی که آن را نمی شناسد بزرگ می نماید چنانچه خدای متعال درباره ساحران فرعون فرموده: {و سحری بزرگ در میان آوردند }(2)

در حالی که ریسمان ها و عصا های آن ها از حالت ریسمان و عصا بودن خارج نشد.

1- . بقره / 102

2- . اعراف / 116

سپس گفته: حق این است که برخی از انواع سحرها در دل ها اثر دارند مانند محبت و بغض و خیر و شر انداختن در بدن ها به وسیله درد و بیماری و آنچه مورد انکار است این است که با سحر ساحر بیجان به جان دار تبدیل شود یا برعکس و مانند آن- پایان-

شارح المقاصد گفته: سحر نمایش کاری خارق العاده است از نفسی بد و خبیث به واسطه کارهائی مخصوص که آموزش و شاگردی دارند، و به این دو اعتبار از معجزه و کرامت جدا است، و همچنین به این دلیل که طبق پیشنهاد اعتراض کننده نیست و همچنین اینکه مختص به برخی زمان ها یا مکان ها یا شرایط است و به اینکه در صدد مقابله با آن بر می آیند و تلاش می شود که مانند آن آورده شود و به اینکه چه بسا اعلان شود ساحر فاسق است و به پلیدی در ظاهر و باطن و خواری در دنیا و آخرت متصف شود و سایر موارد فرق میان معجزه و کرامت با سحر. و سحر نزد اهل حق عقلا جایز است و شرعا هم ثابت است و همچنین چشم زدن.

معتزله گفته اند: سحر فقط خواستن چیزی است که حقیقت ندارد مانند شعبده که علت آن تردستی یا پنهان بودن چگونگی نیرنگ در آن است. دلیل ما بر جواز همان است که درباره اعجاز گذشت که این کار به خودی خود ممکن است و قدرت خدا شامل آن می شود چون او آفریدگار است و ساحر تنها انجام دهنده کار و کاسب است و همچنین مورد اجماع فقهاء است و فقط در حکم آن اختلاف دارند و برای وقوعش دلیل هایی وجود دارد:

1. قول خدای تعالی {به مردم سحر می آموختند. و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته، هاروت و ماروت، در بابِل فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند]، با اینکه آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی کردند مگر آنکه [قبلاً به او] می گفتند: «ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم، پس زنهار کافر نشوی.» و [لی] آن ها از آن دو [فرشته] چیزهایی می آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند. هر چند بدون فرمان خدا نمی توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند} که اشعار دارد به اینکه سحر حقیقت دارد و ثابت است و مجرد اراده و ظاهر سازی نیست و اثر بخش و خالق در آن تنها خدای تعالی است.

2. سوره فلق که جمهور مسلمانان اتفاق نظر دارند که درباره سحر کردن رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم توسط لبید بن اعصم یهودی نازل شده تا آنکه سه شب بیمار گردیده است.

3. روایت شده کنیزی عایشه را سحر کرد و ابن عمر را هم سحر کرد که تا اینکه دستش چلاق شد.

اگر گفته شود: در صورتی که سحر اثر داشت به همه پیامبران و نیکان زیان می رسانید و ساحران برای خود پادشاهی بزرگی تشکیل می دادند، و چگونه صحیح است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سحر شود با اینکه خدا فرموده « وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاس »(1) { و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می دارد } و فرموده « وَ لَا یُفْلِحُ السَّاحِرُ حَیْثُ أَتی »(2) { و افسونگر هر جا برود رستگار نمی شود } و کافران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را متهم می کردند به اینکه سحر شده است، با یقین به اینکه دروغ می گویند.

ما می گوئیم: ساحر در هر دوره و زمان و در هر جا و مکانی وجود ندارد و حکمش در همه زمان ها نافذ نیست، و در همه کارها دست ندارد. پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم از اینکه مردم ایشان را نابود کنند یا در نبوتش خللی ایجاد کنند حفظ شده است. نه از اینکه به ایشان زیانی یا دردی در بدن برسد، و مقصود کفار از اینکه ایشان سحر شده است، این است که با سحر عقل ایشان از بین رفته است چون دین آن ها را رها کرده است.

اگر گفته شود: سخن خدای متعال که در داستان موسی علیه السلام فرمود: « یُخَیَّلُ إِلَیْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَی »(3) { بر اثر سحرشان، در خیال او، [چنین] می نمود که آنها به شتاب می خزند } دلالت می کند که سحر حقیقت ندارد و فقط خیال افکنی و ظاهر سازی است.

1- . مائده / 67
2- . طه / 69
3- . طه / 66

می گوئیم: امکان دارد که سحر آن ها همان ایجاد خیال باشد و تحقق هم یافته است و به فرض که این را هم بپذیریم، اینکه در این صورت اثر سحر خیال افکنی بوده این دلیل نمی شود که سحر اصلا واقعیت نداشته باشد.

و اما چشم زدن آن است که برخی از نفوس خاصیتی دارند که وقتی از چیزی خوششان می آید به آن چیز آفتی می رسد، و ثبوتش از طریق مشاهداتی است که نیاز به دلیل ندارد. و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: «چشم زدن حقیقت دارد، مرد را در داخل گور می کند و شتر را در داخل دیگ» و بسیاری از مفسران اعتقاد دارند که آیه « وَ إِن یَکَادُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سمِعُوا الذِّکْرَ وَ یَقُولُونَ – الآیه»(1) { و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند، و می گفتند:- ادامه آیه } در مورد آن است.

و گفته اند: شور چشمی در قبیله بنی اسد بوده است و چون مردی از آن ها سه روز گرسنه می ماند، چیزی از کنار او نمی گذشت که او بگوید: « امروز مانندش را ندیدم» جز اینکه چشمش می زد. و کفار از برخی از آنان که این توانایی را داشتند درخواست کردند که آن را درباره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم هم بگویند و خدا ایشان را حفظ کرد.

جبائی به این سخن اعتراض کرده که آن قوم به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دید نیکو نگاه نمی کردند بلکه با دیده دشمنی و نقص به ایشان نگاه می کردند.

جوابش این است که آنها فصاحت و بسیاری از صفات ایشان را می ستودند، اگر چه از نظر دین ایشان را دشمن می پنداشتند.

سپس معتقدان به سحر و چشم زخم در یاری جستن از ورد و دعا و در جواز آویختن مهره و دمیدن و مسح کردن اختلاف دارند. وهر کدام از دو طرف اخبار و روایاتی دارند ولی جواز برتری دارد، و مسأله به مسائل فقهی شبیه تر است .- پایان-

---

1- . قلم / 51

من گویم: آنچه از اخبار و آیات و روایات گذشته برای ما روشن شده این است که سحر در بعضی اشخاص و بدن ها اثر دارد مانند ایجاد محبت یا دشمنی یا اندوه یا شادی، و اما اثر آن در زنده کردن یا تبدیل حقیقت به چیز دیگر مانند تبدیل انسان به حیوان، شکی در نفی آن دو نیست و آن دو از معجزات هستند و همچنین در همه مواردی که از این قبیل باشد مانند بهبودی دادن به کور و پیس و انداختن دست سالم بدون جراحت یا چسبانیدن دست بریده یا جاری کردن آب بسیار از میان انگشتان یا سنگ و مانند آن.

و ظاهر این است که کشتن هم همان گونه است. زیرا بعید است که انسان بتواند کسی را بدون زدن و مجروح کردن و سم دادن و اثرگذاری ظاهری در بدنش بکشد، اگرچه ممکن است که خدای متعال برای برخی از اشیاء تأثیر گذاری در بدن قرار داده باشد و از انجام آن باز داشته باشد، همانگونه که خدای سبحان شراب را مست کننده قرار داده است و از نوشیدن آن نهی کرده است و آهن را برنده قرار داده و به کار بردنش در غیر از آنچه حلال کرده را منع کرده است و همچنین اثر بیمار کردن هم از سحر بعید است اما آن کمتر بعید است.

اگر گفته شود: با جایز کردن اثر سحر بسیاری از معجزه ها باطل می شود و در آن احتمال سحر می رود.

می گوئیم: بحث آن گذشت که معجزه هنگامی که درخواست می شود، بدون ابزار و وسایل است و بدون گذشت زمانی که در آن زمان انجام آن کارها ممکن است، اتفاق می افتد بر خلاف سحر، که سحر فقط بعد از به کار بردن آن امور و گذشت زمان حاصل می شود. و همچنین فرق میان معجزه و سحر نزد کسی که از سحر و حقیقت آن آگاه است، روشن است و از این رو برخی از اصحاب به وجوب کفایی یاد گرفتن سحر حکم کرده اند. و از شیخ بهائی- قدس الله روحه- روایت می شود که اگر خروج آب از بین انگشتان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همراه با بستن دست و قرار دادن انگشتانشان در کنار کف دستشان بود احتمال سحر می رفت اما با باز بودن انگشتان و فاصله داشتن آن ها احتمال سحر نمی رود و آن نزد کسی که در صنعت شعر مهارت دارد روشن است.

همچنین معجزات پیامبران به گونه ای اتفاق نمی افتد که در آن برای کسی جای تردید باشد مگر اینکه مخالف لج بازی، با زبان چیزی بگوید که در دلش نیست، زیرا ساحر چه بسا انسان را به خیال بیندازد و چند قطره آب از میان انگشتانش یا کف دستش یا از سنگی کوچک ظاهر کند اما اینکه کسی به صرف زدن عصا نهرهای بزرگ جاری سازد یا مردم و جانوران بسیاری را از آبی که بین انگشتانش جاری می کند سیراب کند بدون تکرار کار یا کمک گرفتن از ابزار، این از جمله چیزهایی است که هر عاقلی می داند که این سحر نیست. و همچنین اگر بر کسی نفرین کند و او بمیرد یا در همان ساعت بیمار شود، بدیهی است که این کارها سحر نیست.

و اما سبب تاثیر سحر از قبیل به خیال اندازی ها و شعبده بازی ها نیست و سبب های آن نزد سحرکنندگان به تفصیل روشن است و در نزد دیگران هم به صورت اجمالی روشن است. همان گونه که در بحث سحر ساحران فرعون و کمک گرفتن آن ها از جیوه یا نشان دادن اشیاء با تردستی که حقیقت ندارد، گذشت.

و اما ایجاد محبت و دشمنی و اندوه و چیزهایی شبیه آن، است گرچه ظاهرا خدای متعال برای آن تأثیری قرار داده و آن را حرام کرده است، همان گونه که ما هم به آن اشاره کردیم و عقل هم آن را انکار نمی کند و همچنین احتمال دارد که شیاطین هم در آن دخالت داشته باشند. و با توکل و دعاء و آیات و وردها اثرش کم می شود یا باطل می شود.

و از این رو شیوع سحر و کهانت در دوره های فترت بین پیامبران و پنهان بودن آثار نبوت و تسلط شیاطین، بیشتر بوده است و آن امور زمان نشر آثار انبیا و پرتو بخشی نور آن ها مانند آن زمان ها، ضعیف و مخفی می شد؛ زیرا خانه و کاشانه ای نیست مگر این که در آن قرآن های بسیار و کتاب های دعا و حدیث زیادی وجود دارد و کسی نیست مگر این که به همراه خود قرآن یا دعا یا سوره شریفی دارد و دل ها و قلب های آن ها از آن پر شده است. از این رو در این سرزمین ها اثر روشنی از سحر نمی بینیم مگر به ندرت در میان ابلهان و ضعیفان و گناهکاران. و گاهی ظهور آثار آن را در دور دست ترین سرزمین ها، به خاطر

آشکار شدن آثار کفر و کمبود نور ایمان در آن ها، می شنویم مانند مناطق دوردست هند و چین و ترک.

و اما ظاهر این است که اثر کردن سحر در پیامبر و امام علیهما السّلام واقع نشده است؛ اگر چه برهانی بر محال بودنش ارائه نشده است؛ تا زمانی که به حدی نرسد که در هدف بعثت اختلال ایجاد کند مانند دیوانگی و قاطی کردن. زیرا وقتی که خدا برای مصلحت های تکلیف، کفار را بر زندانی کردن پیامبران و اوصیاء و زدن و زخمی کردن و کشتن آنها بابدترین وضع، قادر می کند؛ چرا محال باشد که بتوانند کاری انجام دهند که اثر اندوه و بیماری در آن ها داشته باشد؟ !

ولی وقتی دانستی که سحر با ورد و دعا و توکل و آیات قرآن دفع می شود و آنها علیهم السلام سرچشمه ی همه ی این ها هستند، اثرگذاری سحر در آن ها بسیار بعید است، و اخباری که در مورد آن وارد شده، بیشترشان عامی و ضعیف و با روایات شبیه آن معارض هستند و اعتماد به آن ها در اثبات مانند این مطلب مشکل است.

و اما آنچه گفته می شود که در سرزمین های ترک نشین، آن ها کاری می کنند که ابر و باران به وجود می آید، اثرگذاری کارهای این کفار در آثار آسمانی و چیزهایی که مایه نظم جهان هستند، از جمله چیزهایی است که عقل های سالم و فهم های استوار آن را رد می کند و به وسیله گزارش کسی که سخن او مورد اعتماد باشد در نزد ما ثابت نشده است.

و اما چشم زدن، ظاهر بسیاری از آیات و اخبار این است که وجود دارد؛ یا به خاطر اینکه خدای متعال برای آن اثری ایجاد کرده و توکل و توسل به آیات و دعاهای صادر شده در در باره آن را درمان آن قرار داده یا به خاطر این که خدای متعال برای یک مصلحتی، هنگام اتفاق افتادن آن، در چشم خورده کاری انجام دهد و ما در گذشته به معنای دیگری هم در این باره اشاره کردیم. و خلاصه انکار آن به صورت کلی ممکن نیست؛ چون با چشم برخی از آن مشاهده می شود و اخبار مستفیض در مورد آن وارد شده است و خدا و حجت های او علیهم السلام حقایق امور را می دانند.

آیات:

- وَ جَعَلُواْ لِلَّهِ شرُكاَءَ الجْنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُواْ لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتِ بِغَيرْ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالىَ عَمَّا يَصِفُون(1)

{و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند، با اینکه خدا آنها را خلق کرده است. و برای او، بی هیچ دانشی، پسران و دخترانی تراشیدند. او پاک و برتر است از آنچه وصف می کنند}

- وَ يَوْمَ يحْشرُهُمْ جَمِيعًا يَامَعْشرَ الجْنّ ِ قَدِ اسْتَكْثرْتُم مِّنَ الْانس ِ وَ قَالَ أَوْلِيَاؤُهُم مِّنَ الْانس ِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْض ٍ وَ بَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِى أَجَّلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَئكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّکَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * وَ كَذَالِکَ نُوَلىّ ِ بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضَا بِمَا كاَنُواْ يَكْسِبُونَ * يَامَعْشرَ الجْنّ ِ وَ الْانس ِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ ءَايَتىِ وَ يُنذِرُونَكمُ ْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَاذَا قَالُواْ شهَِدْنَا عَلىَ أَنفُسِنَا

وَ غَرَّتْهُمُ الحْيَوهُ الدُّنْيَا وَ شهَِدُواْ عَلىَ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كاَنُواْ كَفِرِين(2)

{و [یاد کن] روزی را که همه آنان را گرد می آورد [و می فرماید:] «ای گروه جنیان، از آدمیان [پیروان] فراوان یافتید.» و هواخواهان آنها از [نوع] انسان می گویند: «پروردگارا، برخی از ما از برخی دیگر بهره برداری کرد، و به پایانی که برای ما معین کردی رسیدیم.» [خدا] می فرماید: «جایگاه شما آتش است در آن ماندگار خواهید بود، مگر آنچه را خدا بخواهد [که خود تخفیف دهد] آری، پروردگار تو حکیم داناست.» و این گونه برخی از ستمکاران را به [کیفر] آنچه به دست

1- . انعام / 100
2- . انعام / 128 - 130

می آوردند، سرپرست برخی دیگر می گردانیم. ای گروه جن و انس، آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند که آیات مرا بر شما بخوانند و از دیدار این روزتان به شما هشدار دهند؟ گفتند: «ما به زیان خود گواهی دهیم.» [که آری، آمدند] و زندگی دنیا فریبشان داد، و بر ضد خود گواهی دادند که آنان کافر بوده اند }

- قَالَ أَلْقُواْ فَلَمَّا أَلْقَوْاْ سَحَرُواْ أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْترْهَبُوهُمْ وَ جَاءُو بِسِحْرٍ عَظِيم(1)

{گفت: «شما بیفکنید.» و چون افکندند، دیدگان مردم را افسون کردند و آنان را به ترس انداختند و سحری بزرگ در میان آوردند }

- وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُوم(2)

{و پیش از آن، جن را از آتشی سوزان و بی دود خلق کردیم }

- هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلىَ مَن تَنزَّلُ الشَّيَاطِينُ * تَنزَّلُ عَلىَ كلُ ّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثرُهُمْ كَاذِبُون(3)

{آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می آیند؟ بر هر دروغزن گناهکاری فرود می آیند، که [دزدانه] گوش فرا می دارند و بیشترشان دروغگویند }

- وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنّ ِ وَ الْانسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُون(4)

{و برای سلیمان سپاهیانش از جنّ و انس و پرندگان جمع آوری شدند و [برای رژه] دسته دسته گردیدند }

- قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنّ ِ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ وَ إِنىّ ِ عَلَيْهِ لَقَوِىٌّ أَمِين(5)

{عفریتی از جنّ گفت: «من آن را پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی برای تو می آورم و بر این [کار] سخت توانا و مورد اعتمادم.» }

- لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِين(6)

1- . اعراف / 116
2- . حجر / 27
3- . شعراء / 221 - 223
4- . نمل / 17
5- . نمل / 39
6- . سجده / 13

{«هر آینه جهنّم را از همه جنّیان و آدمیان خواهم آکند.»

- وَ مِنَ الْجِنّ ِ مَن یَعْمَلُ بَینْ َ یَدَیْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَن یَزِغْ مِنهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِیرِ * یَعْمَلُونَ لَهُ مَا یَشَاءُ مِن مَّحَارِیبَ وَ تَمَاثِیلَ وَ جِفَانٍ کَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَّاسِیَتٍ اعْمَلُواْ ءَالَ دَاوُدَ شُکْرًا وَ قَلِیلٌ مِّنْ عِبَادِیَ الشَّکُورُ * فَلَمَّا قَضَیْنَا عَلَیْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلىَ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْکُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الجِْنُّ أَن لَّوْ کَانُواْ یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ مَا لَبِثُواْ فىِ الْعَذَابِ الْمُهِین(1)

{ و برخی از جنّ به فرمان پروردگارشان پیش او کار می کردند، و هر کس از آنها از دستور ما سر برمی تافت، از عذاب سوزان به او می چشانیدیم. [آن متخصّصان] برای او هر چه می خواست: از نمازخانه ها و مجسّمه ها و ظروف بزرگ مانند حوضچه ها و دیگهای چسبیده به زمین می ساختند. ای خاندان داوود، شکرگزار باشید. و از بندگان من اندکی سپاسگزارند. پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم، جز جنبنده ای خاکی [موریانه] که عصای او را [به تدریج] می خورد، [آدمیان را] از مرگ او آگاه نگردانید پس چون [سلیمان] فرو افتاد برای جنّیان روشن گردید که اگر غیب می دانستند، در آن عذاب خفّت آور [باقی] نمی ماندند. }

- بَلْ کَانُواْ یَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَکْثرُهُم بهِم مُّؤْمِنُون(2)

{بلکه جنّیان را می پرستیدند بیشترشان به آنها اعتقاد داشتند }

- أُوْلَئکَ الَّذِینَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فىِ أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ الجِْنّ ِ وَ الْانسِ إِنهَّمْ کَانُواْ خَاسِرِین(3)

{آنان کسانی اند که گفتار [خدا] علیه ایشان- همراه با امّتهایی از جنّیان و آدمیان که پیش از آنان روزگار به سر بردند- به حقیقت پیوست، بی گمان آنان زیانکار بودند. }

وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَیْکَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنّ ِ یَسْتَمِعُونَ الْقُرْءَانَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُواْ أَنصِتُواْ فَلَمَّا قُضىَ وَلَّوْاْ إِلىَ قَوْمِهِم مُّنذِرِینَ * قَالُواْ یَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا کِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسىَ

1- . سبأ / 12 - 14
2- . سبأ / 41
3- . احقاف / 18

- مُصَدِّقًا لِّمَا بَينْ َ يَدَيْهِ يهْدِى إِلىَ الْحَقّ ِ وَ إِلىَ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ * يَاقَوْمَنَا أَجِيبُواْ دَاعِىَ اللَّهِ وَ ءَامِنُواْ بِهِ يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكمُْ وَ يجُِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * وَ مَن لَّا يُجِبْ دَاعِىَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فىِ الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُوْلَئكَ فىِ ضَلَالٍ مُّبِين(1)

{و چون تنی چند از جنّ را به سوی تو روانه کردیم که قرآن را بشنوند. پس چون بر آن حاضر شدند [به یکدیگر] گفتند: «گوش فرادهید.» و چون به انجام رسید، هشداردهنده به سوی قوم خود بازگشتند. گفتند: «ای قوم ما، ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده [و] تصدیق کننده [کتابهای] پیش از خود است، و به سوی حقّ و به سوی راهی راست راهبری می کند. ای قوم ما، دعوت کننده خدا را پاسخ [مثبت] دهید و به او ایمان آورید تا [خدا] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشاید و از عذابی پردرد پناهتان دهد. و کسی که دعوت کننده خدا را اجابت نکند، در زمین درمانده کننده [خدا] نیست و در برابر او دوستانی ندارد. آنان در گمراهی آشکاری اند.}

- وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّار(2)

{و جنّ را از تشعشعی از آتش خلق کرد}

- يَامَعْشَرَ الجِْنّ ِ وَ الْانسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُواْ مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَانفُذُواْ لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَان(3)

{ای گروه جنّیان و انسیان، اگر می توانید از کرانه های آسمانها و زمین به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید. [ولی] جز با [به دست آوردن] تسلّطی رخنه نمی کنید}

- وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَان(4)

{و هر کس را که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ است.}

- لَمْ يَطْمِثهُْنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَان(5)

1- . احقاف / 29 - 32

2- . الرحمن / 15
3- . الرحمن / 33
4- . الرحمن / 46
5- . الرحمن / 56 و 74

{ دست هیچ انس و جنّی پیش از ایشان به آنها نرسیده است }

- قُلْ أُوحِیَ إِلیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُواْ إِنَّا سمِعْنَا قُرْءَانًا عجَبًا(1) إلی آخر السوره

{بگو: «به من وحی شده است که تنی چند از جنّیان گوش فرا داشتند و گفتند: راستی ما قرآنی شگفت آور شنیدیم } تا آخر سوره

تفسیر:

رازی در تفسیر کبیر خود در مورد آیه «وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَکاءَ الْجِنَ» { و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند } گفته: آنان که شریک برای خدا قرار داده اند، چند دسته هستند؛

1. بت پرستان؛ آنان می گویند: بت ها شریک های خدا در معبود بودن هستند ولی آن ها اعتراف می کنند که بت ها توانائی خلق کردن و آفرینش و پدید آوردن ندارند.

2. کسانی که می گویند: تدبیر کننده این عالم ستارگان هستند و این ها دو دسته هستند؛ برخی از آن ها می گویند: ستارگان واجب الوجود بالذات هستند و برخی می گویند: ستارگان ممکن الوجود و حادث هستند و آفریننده آن ها خدای متعال است، فقط خدای سبحان تدبیر این جهان پست را به آنها واگذار کرده و آنان همان کسانی هستند که ابراهیم خلیل با ایشان مناظره کرد.(2)

3. برخی از مشرکین که گفتند: برای همه جهان و آنچه از آسمان و زمین در آن وجود دارد، دو خدا وجود دارد؛ یکی از آن دو انجام دهنده خیر است و دومی انجام دهنده شر و هدف از این آیه بیان مذهب آن ها است. از ابن عباس روایت شده

1- . جن / 1 - 28
2- . در منبع آمده: آنان همان کسانی هستند که خدا از آن ها حکایت کرده که حضرت خلیل علیه السلام با آن ها مناظره کرد با این سخن که: « لا أُحِبُّ الْآفِلِین » { «غروب کنندگان را دوست ندارم.» }

است که این قول خدای متعال که فرمود: «وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ الْجِنَ» { و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند } در باره زندیقانی است که گفته اند: خدا و ابلیس دو برادر هستند، خدای متعال آفریننده آتش و جانداران و چهارپایان و خیرها است، و ابلیس آفریننده درنده ها، مارها، عقرب ها و بدی ها.

و بدان سخنی که ابن عباس گفته بهترین وجه از وجوهی است که در مورد این آیه گفته شده است، زیرا بنا بر این وجه، از این آیه فائده ای بیشتر از آنچه در آیات قبل ذکر شده، به دست می آید. ابن عباس گفته: آنچه این وجه را تقویت می کند این قول خدای متعال است که فرمود: « وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَينْ َ الْجِنَّهِ نَسَبًا »(1) { و میان خدا و جنّ ها پیوندی انگاشتند } و خدا معبودها را به اینکه از جن هستند توصیف کرده، برای آنکه لفظ جن از استتار مشتق شده است و فرشتگان و موجودات روحانی هم با چشم دیده نمی شوند، پس گویا آن ها از چشم ها پنهان هستند و به خاطر این لفظ جن به آن ها اطلاق شده است.

و من گویم: این مذهب زرتشتیان است و ابن عباس گفته: این سخن زنادقه است چون مجوس را به زنادقه لقب داده اند برای آنکه کتابی که زردشت گمان کرده از جانب خدا بر او نازل شده زند نام دارد و اسم منسوب به آن هم

زندی است سپس معرب شده و به آن زندیق گفته شده است و سپس جمع بسته شده و گفته شده زنادقه.

و بدان که زرتشتیان گفته اند: هر چه خوبی در این جهان است از یزدان است و هر چه بدی در آن است، از اهریمن که در شرع ما ابلیس نام دارد، است. و خود اختلاف دارند و بیشتر آنان می گویند: اهریمن حادث است، و در کیفیت پدید آمدنش سخنان شگفتی دارند، و تعداد کمی از آنان می گویند او قدیم و ازلی است؛ و بر اساس هر دو قول آن ها اتفاق نظر دارند که او شریک خدا در تدبیر عالم است و خوبی های عالم از خدا و بدی های آن از ابلیس است.

1- . صافات / 158 – این آیه از قلم شریف ایشان افتاده و لازم بود آن را در ادامه آیات ذکر کند.

اگر گفته شود: بنا بر این نظر زرتشتیان برای خدا یک شریک اثبات کرده اند و آن ابلیس است؛ پس چگونه خدا از قول آن ها حکایت کرده که آن ها برای خدا چند شریک قائل شده اند؟ پاسخ این است که آن ها می گویند لشکر خدا فرشته ها هستند و لشکر ابلیس شیاطین هستند، و فرشته ها بسیار فراوان هستند و آنان ارواح پاک و مقدسی هستند و آن ها خیر و طاعت را به انسان الهام می کنند، و شیاطین هم بسیار فراوان هستند و آن ها وسواس های ناپاک را به ارواح انسان ها می اندازند و خدا با سپاه فرشته هایش با ابلیس و سپاه شیاطینش می جنگد و به همین خاطر خدا از قول آن ها حکایت کرده که آن ها برای خدا شریکانی از جن قرار داده اند.

پس از این که این مطلب را دانستی این سخن خدای متعال که فرموده: « وَ خَلَقَهُمْ » { با اینکه خدا آنها را خلق کرده است } اشاره به دلیل محکمی است که دلالت بر فساد عقیده شریک بودن ابلیس با خدا در ملک او دارد و بیان مطلب به دو وجه است:

اول: ما از زرتشتیان نقل کردیم که بیشترشان اعتراف دارند که ابلیس قدیم نیست بلکه حادث است و هر حادثی آفریدگار دارد و آن جز خدای سبحان کسی دیگر نیست و آن ها باید بدانند که خدای متعال آفریننده ابلیس است، و چون ابلیس ریشه همه بدی ها و زشتی ها است(1)، باید بدانند که خدای جهان آفریننده چیزی است که ریشه همه بدی ها و تباهی ها است، و وقتی این گونه بود نمی توانند بگویند که: باید دو خدا وجود داشته باشد که یکی انجام دهنده خوبی ها باشد و دومی انجام دهنده بدی ها و با این روش ثابت شد که خدای خوبی عین همان آفریننده بزرگترین بدی ها است.

دوم: آنچه در کتب خود بیان کردیم(2)؛ که هر چه جز خدای واحد ممکن ذاتی است و هر ممکن ذاتی حادث است، نتیجه می دهد که جز خدای یگانه یکتای حق،

1- . در منبع آمده: ریشه همه بدی ها و آفت ها و مفاسد و زشتی ها. و زرتشتیان قبول دارند که خالق آن همان خدای متعال است بنابراین آن ها

پذیرفته اند که خدای عالم همان آفریننده چیزی است که ریشه همه بدی ها و زشتی ها و مفاسد است.
2- . در منبع آمده: در این کتاب و در کتاب « الأربعین فی أصول الدین»

همه حادث هستند و باید دانست که ابلیس و همه سپاهش صفت حادث بودن را دارند و حاصل شدن وجود بعد از عدم است بنابراین الزام ذکر شده به تقریری که کردیم باز می گردد.

و گفته شده: مقصود آیه کافرانی هستند که می گفتند: فرشته ها دختران خدا هستند و به آن ها جن گفته شده چون از چشم ها پنهان هستند، و حسن و گروهی گفته اند: مقصود این است که جنیان کافران را به پرستش بت ها و گفتن شرک دعوت کردند و آنان از جنیان این سخن را پذیرفتند و از آن ها پیروی کردند و آن ها از این راه معتقد شدند که جنیان شریک های خدا هستند و حق همان قول نخست است.(1)

«وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ» { و برای او، پسران و دخترانی تراشیدند. } فراء گفته: معنی خَرَقُوا: انجام دادند و دروغ بستند؛ کسانی که پسرها را برای خدا اثبات کردند نصاری و قومی از یهود بودند و کسانی که دختر برای خدا اثبات کردند عرب ها بودند که گفتند فرشتگان دختران خدا هستند. و این قول خدای متعال که فرموده « بِغَيْرِ عِلْمٍ » { بی هیچ دانشی } به عنوان هشداری است بر آنچه دلیل محکمی است بر فساد این گفته؛ زیرا فرزند(2) نشانی است به این که از یک جزء از اجزاء پدر متولد شده است، و این تنها درباره کسی معقول است که مرکب باشد و بشود برخی از اجزای او از او جدا گردد، و آن درباره خدای یگانه یکتا محال است.

1- . التفسیر الکبیر 13 : 112 - 115
2- . رازی در مورد فاسد بودن این قول چند وجه آورده است و آنچه مصنّف آورده وجه سوم است و در مورد دو وجه اول رازی گفته: دلیل اول: خدا باید واجب الوجود ذاتی باشد و فرزندش یا مانند او واجب الوجود ذاتی است یا نیست اگر واجب الوجود ذاتی باشد، مستقل است و قائم به ذات خود است و در وجود خود به دیگری ارتباطی ندارد و کسی که آن گونه باشد حتما فرزندی ندارد چون فرزند نشان دهنده فرعی بودن و نیاز است و اگر آن فرزند ممکن الوجود ذاتی باشد، بنابراین باید وجود آن با ایجاد واجب الوجود ذاتی باشد و کسی که این گونه باشد بنده آفریدگار است نه فرزند آفریدگار بنابراین ثابت شد که هر کس دانست که آفریدگار کیست، از او محال است که برای او دختران و پسران در نظر بگیرد. دلیل دوم: به فرزند نیاز است تا بعد از نابودی انسان، جانشین او باشد و آن در

حق کسی معقول است که نابود می شود اما کسی که از نابود شدن منزه است، فرزند در حق او معقول نیست.

و خلاصه کلام این که هر که حقیقت خدا را بداند محال است که بگوید: فرزند دارد. و این سخن خدا که فرموده: « بِغَیرْ عِلْمٍ » { بی هیچ دانشی } اشاره به این نکته دقیق است. و عبارت « سُبْحَانَهُ » { او پاک است } پاک دانستن خدا از هرچه شایسته او نیست، می باشد. « وَ تَعَالیَ » { او برتر است } یعنی خدا برتر از هر اعتقاد باطل(1) و سخن فاسد است.(2)

قول خدای سبحان که فرمود: «یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً» { و [یاد کن] روزی را که همه آنان را گرد می آورد } یعنی همه آفریده ها یا انسان ها و جنیان « یَا مَعْشرَ الْجِنّ » { ای گروه جنیان } یعنی ای گروه جنیان « قَدِ اسْتَکْثرْتُم مِّنَ الْانسِ » { از آدمیان [پیروان] فراوان یافتید.} یعنی از فریب دادن و گمراه کردن انسان ها یا از انسان ها به این روش که آن ها را پیروان خود قرار دادید بنابراین با شما محشور شدند « وَ قَالَ أَوْلِیَاؤُهُم مِّنَ الْانس » { و هواخواهان آنها از [نوع] انسان می گویند: } کسانی که از آن ها اطاعت کردند « رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ » {«پروردگارا، برخی از ما از برخی دیگر بهره برداری کرد} یعنی انسان ها از جنیان نفع بردند با این روش که جنیان آن ها را به شهوات هدایت کردند و یا به چیزهایی که به وسیله آن به شهوات می رسند و جنیان هم به وسیله انسان ها فایده بردند به این روش که انسان ها از آن ها پیروی کردند و خواسته های آن ها را برآورده کردند و گفته شده که بهره بردن انسان ها از جنیان به این بوده که انسان ها در مبارزات؛ هنگام ترس، به آن ها پناه می بردند و بهره بردن جنیان از انسان ها به اعتراف کردن به اینکه آن ها می توانند ایشان را پناه بدهند، بوده است. « وَ بَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِی أَجَّلْتَ » { و به پایانی که برای ما معین کردی رسیدیم } یعنی برانگیخته شدن « وَ کَذَالِکَ نُوَلیّ ِ بَعْضَ الظَّالِمِینَ بَعْضَا » { و این گونه برخی از ستمکاران را سرپرست برخی دیگر می گردانیم.} یعنی

1- . در این عبارت اختصار وجود دارد اما آنچه در منبع آمده آن است: اما سخن خدای متعال که فرمود: « وَ تَعَالیَ » { او برتر است } شکی نیست که برتری در مکان را نمی رساند چون هدف در اینجا پاک دانستن خدای متعال از این سخنان فاسد است و برتری در مکان این معنی را نمی رساند پس ثابت شد که مقصود در اینجا پاک دانستن از هر اعتقاد باطل و سخن فاسد است.

2- . التفسیرالکبیر 13 : 116 و 117

سرپرستی برخی را به برخی دیگر می سپاریم یا برخی از آنان به گونه ای قرار داده می شوند که برخی دیگر را سرپرستی کنند ولی آن ها را فریب می دهند یا برخی به عنوان اولیاء برخی دیگر قرار داده می شوند در حالی که هم ردیفان آن ها در عذاب هستند، همان گونه که در دنیا بودند.

« أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ » { آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند } طبرسی- رحمه الله- گفته: این سخن خدای متعال « مِّنكُمْ » { از میان شما } اگرچه خطاب به همه آن ها است در حالی که رسولان به صورت خاص از انسان ها هستند اما احتمال دارد که به خاطر غلبه دادن یکی از آن دو بر دیگری باشد همان گونه که خدای سبحان فرمود: « يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ »(1) { از هر دو [دریا] مروارید و مرجان برآید } اگرچه مروارید از آب شور بدون عذاب خارج می شود و همان گونه که گفته می شود نان به همراه شیر خوردم در حالی که نان را می خورد و شیر را می نوشد و این نظر بیشتر مفسرین است و گفته شده که خدا رسولانی برای جنیان فرستاده همان طور که برای انسان ها فرستاده است این سخن به نقل از ضحاک است و به نقل از کلبی رسولان بر انسان ها فرستاده می شدند سپس حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر انسان ها و جنیان هردو فرستاده شد و ابن عباس گفته است: رسول از انسان ها برانگیخته شده سپس او به سوی جنیان رسولی از جنس جن ارسال می کرد و مجاهد گفته رسولان از جنس انسان هستند و بیم دهندگان (النذر) از جنس جن هستند.(2)

می گویم: تفسیر آیات در کتاب معاد گذشت.

و رازی در مورد قول خدای متعال که فرموده: « سَحَرُواْ أَعْيُنَ النَّاسِ » { دیدگان مردم را افسون کردند } گفته: قائلین به اینکه سحر فقط ظاهر سازی است به این آیه تمسک کرده اند.

قاضی گفته: اگر سحر حقیقت داشت، قلب هایشان را سحر می کردند نه چشم هایشان را بنابراین ثابت شد که مراد آن است که آن ها حالات عجیبی را تخیل کرده

1- . الرحمن / 22

2- . مجمع البیان 14 : 367 . من می گویم: این ها همه سخنانی بدون دلیل است.

اند در حالی که حقیقت بر طبق آنچه آن ها تخیل کرده اند نیست.(1) «وَ الْجَانَ» {جن را} بیضاوی گفته: یعنی جن و گفته شده: یعنی ابلیس و جایز است که مقصود از آن این باشد که همه جنس از جن آفریده شده باشند و منتصب شدن آن به وسیله فعلی است که آن را تفسیر می کند « خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ » { و پیش از آن، جن را خلق کردیم } یعنی پیش از آفرینش انسان « مِن نَّارِ السَّمُوم » { از آتشی سوزان و بی دود } یعنی از آتش شدید و رسوخ کننده به روزنه های پوست و آفرینش زندگی در اجرام ساده محال نیست همان گونه که آفرینش زندگی در جوهر های صرف محال نیست، چه برسد به جسد های مرکب که غالب در آن ها جزء آتشی است و روی آوردن به آن ها بیشتر از اجسادی است که غالب در آن ها جزء خاکی است و این سخن خدای متعال که فرمود: « مِن نَّارِ » {از آتش} به اعتبار جزء غالب است همان گونه که فرمود: «خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ»(2) { شما را از خاک آفرید }.

رازی گفته: در اینکه معنی جانّ چیست اختلاف است؛ عطاء از ابن عباس آورده: که منظور خدای متعال ابلیس است و این قول حسن و مقاتل و قتاده است.

و ابن عباس در روایتی دیگر گفته: جانّ همان پدر جن است و این گفته بیشتر مفسران است و او را جانّ نامیده اند چون از دیده ها مخفی است همان گونه که جن، به همین علت جن نامیده شده است.(3) و جنین در شکم مادرش مخفی است و معنی جانّ در لغت (ساتر) پوشاننده است؛ از این عبارت که می گویی: جنّ الشیءُ إذا ستره یعنی شیء مخفی شد هنگامی که کسی آن را مخفی کرد. بنابراین کلمه جانّ ذکر شده در اینجا احتمال دارد که جانّ باشد چون جانّ خودش را از بنی آدم می پوشاند یا اینکه از باب اسم فاعلی که ازآن اسم مفعول اراده می شود، باشد همان گونه که در مورد لابن (شیر فروش) و تامر(خرما فروش) و ماء دافق (آب جهنده) و عیشه راضیه (زندگی خوش) این گونه می گویی. و در مورد جن علما اختلاف دارند برخی گفته اند: جن جنسی غیر از شیاطین است و درست تر این است که شیاطین گروهی از جن

1- . التفسیر الکبیر 14 : 203
2- . روم / 20 انوار التنزیل 1 : 647

3- . در منبع آمده: همان گونه که جنین، به همین علت جنین نامیده شده است.

هستند و هر جنی که مؤمن باشد به او شیطان نمی گویند و هر جنی که کافر باشد به این اسم نامیده می شود.

و دلیل بر صحت آن این است که لفظ جن مشتق از اجتنان به معنی استتار است و هر کس که آن گونه باشد از جنیان است.

و سموم در لغت باد گرمی است که در روز می وزد و چه بسا که در شب هم بوزد. بر این اساس در باد داغ آتش است و سوزش دارد. بر اساس آنچه در روایت آمده که آن از زبانه آتش جهنم است. و گفته شده که آن را سموم می گویند،؛ چون به خاطر لطافتش در مسامّ (سوراخ های ریز) بدن وارد می شود و آن سوراخ های ریزی است که در پوست بدن انسان وجود دارد و عرق و بخار درون انسان از آن ها بیرون می آید.

ابن مسعود گفته: این سموم یک جزء از هفتاد جزء سمومی است که جانّ از آن آفریده شده و این آیه را تلاوت کرد.

اگر گفته شود: چگونه به عقل می رسد که جانداری از آتش به وجود آید؟! باشد گوئیم این بر اساس مذهب ما روشن است؛ زیرا بدن داشتن در نزد ما شرط برای امکان زندگی نیست، چون خدای متعال می تواند زندگی و عقل و دانش را در جوهر فرد بیافریند و همچنین می تواند زندگی و عقل را در جسم آتشین بیافریند.(1) «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ» { آیا شما را خبر دهم } بیضاوی گفته: از آنجائی که خدا بیان کرد که صحیح نیست که قرآن از جمله چیزهایی باشد که شیاطین آن را نازل کرده باشند، تأکید کرده به اینکه بیان کرده که شیاطین نمی توانند بر محمّد صلّی اللّه علیه و آله نازل شوند به دو علت: یکی از آن دو این است که نزول آن ها فقط بر مردم بد و دروغگو و پر گناه است،چون ارتباط انسان با موجودات غیبی به خاطر تناسب و نزدیکی است که بین انسان و آن ها وجود دارد، در حالی که حال حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بر خلاف آن است. دلیل دوم آن است که قول خدای متعال که فرمود: « يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُون » {[دزدانه] گوش فرا می دارند و

1- . التفسیر الکبیر 19 : 180 و 181

بیشترشان دروغگویند } یعنی بسیار دروغگوهستند؛ گوش به شیاطین می سپارند و از آنان به خاطر نقص علمشان، گمان ها و نشانه هایی دریافت می کنند و بر اساس تخیلات خود به آن چیزهایی می افزایند که بیشتر آن مطابق با واقع نیست؛ همان گونه که در حدیث آمده: جنی یک کلمه می دزدد و آن را در گوش همزاد خود می خواند و بیش از صد کلمه دروغ بر آن می افزاید در حالی که محمّد صلی الله علیه و آله این چنین نیست؛ زیرا ایشان از غیب های بسیار خبر داده است که بیشمار است و همه مطابق واقع درآمده است.

و کلمه «الأکثر» به کل تفسیر شده است مانند قول خدای متعال که فرمود: «کُلِّ أَفَّاکٍ» { هر دروغزن گناهکار} و سخن روشنتر این است که تعبیر به اکثریت به اعتبار گفتارهای آن ها است به این معنی که تعداد کمی از این ها در آنچه از جنی حکایت می کنند راست می گویند و گفته شده که ضمایر به شیاطین بر می گردد یعنی به ملأ اعلی قبل از اینکه سنگسار شوند گوش می سپرند و برخی از اخبار غیبی را از آن ها می دزدند.

« لَیُوحُونَ إِلی أَوْلِیائِهِم »(1) { به دوستان خود وسوسه می کنند } یعنی آنچه شنیده اند را به دوست داران خود القا می کنند « وَ أَکْثَرُهُمْ کاذِبُون »(2) { و بیشترشان دروغگویند } در آنچه به آن ها وحی می کنند چون آن ها آن اخبار را مثل آنچه ملائکه آن را بیان کرده اند نمی شنوند به خاطر شرارتشان یا به خاطر ناقص بودن فهمشان یا قدرت ثبت و ضبط یا فهمشان.(3)

خدای متعال فرمود: « عِفْرِیتٌ » {عفریتی} بیضاوی گفته: خبیث و سرکش « مِّنَ الْجِنّ ِ » { از جنّ } این عبارت بیانی برای عفریت است، چون عفریت به مرد خبیث و گفته می شود و اسم آن ذکوان یا صخر بود. « قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِکَ » { پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی } محل نشستن برای حکومت و او تا نیم روز در آن می نشست. « وَ إِنیّ ِ عَلَیْهِ » { و بر این [کار]} بر حمل کردن آن تخت « لَقَوِیٌّ

1- . انعام / 121
2- . شعراء / 223
3- . انوار التنزیل 2 : 190

أَمِین » { سخت توانا و مورد اعتمادم } نه چیزی از آن کم می کنم و نه آن را تغییر می دهم- پایان-(1)

سخن خدای متعال که فرمود: « مِنَ الْجِنَّهِ » { همه جنّیان } دلالت می کند که جنیان هم مکلف هستند و همراه سایر کفار با آتش عذاب می شوند.

«وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ یَعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ» { و برخی از جنّ به فرمان پروردگارشان پیش او کار می کردند، } طبرسی رحمه الله علیه گفته: معنی عبارت این است؛ برخی از جن را مسخر او کردیم که در حضور او و جلوی چشمش آن کارهایی که او به آن ها فرمان می داد را انجام می دادند چنانچه انسان در برابر انسان دیگر به فرمان پروردگار متعالش کار می کند و سلیمان آن ها را به کارهای سخت مثل گِل کاری و غیر آن وامی داشت.

ابن عباس گفته: خداوند برای سلیمان آن ها را مسخر کرد و آن ها را امر کرد به اطاعت کردن از او در هر چه فرمان دهد و این دلالت دارد بر اینکه برخی از جنیان بودند که مسخر او نبودند.

« وَ مَن یَزِغْ مِنهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِیرِ » { و هر کس از آنها از دستور ما سر برمی تافت، از عذاب سوزان به او می چشانیدیم } یعنی و هر کس از این جنیان که ما آن ها را مسخر سلیمان قرار دادیم، از آنچه ما او امر کردیم و آن اینکه از سلیمان اطاعت کند، سرپیچی کند « نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِیرِ » { از عذاب سوزان به او می چشانیدیم } یعنی عذاب ةتش در آخرت واین کلام از اکثر مفسّران است.و این دلالت می کند بر اینکه جنیان همه مکلف بوده اند و گفته شده معنای آن این است که در دنیا به او عذاب می چشانیم و خدای سبحان فرشته ای که تازیانه ای آتشین در دست دارد بر آن ها گماشته بود و هر کدام از فرمان سلیمان سرپیچی می کردند یک ضربه به می زد که او را می سوزاند.

« یَعْمَلُونَ لَهُ مَا یَشَاءُ مِن مّحارِیبَ » {[آن متخصّصان] برای او هر چه می خواست: از نمازخانه ها می ساختند } که آن خانه های شرع بوده است و گفته

1- . انوار التنزيل 2 : 199

شده: کاخ ها و مساجدی که در آن ها عبادت می شده، بوده است و از جمله چیزهایی که ساختند، مسجد بیت المقدس «و پیکره ها» یعنی مجسمه هایی از مس و شبیه آن و برنج و سنگ مرمر که جنیان آن را ساخته بودند، بود. برخی گفته اند: مجسمه های حیوانات بوده است و گروهی دیگر گفته اند: مجسمه های درنده ها و چهارپایان را بر کرسی او ساختند تا هیبت آورتر باشند.

حسن گفته: در آن روز مجسمه سازی و تصویر حرام نبوده و در شرع پیامبر ما صلی الله علیه وآله و سلم حرام شده است.

ابن عباس گفته: مجسمه پیامبران و عابدان را در مساجد می ساختند تا به آن ها اقتداء کنند، و از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که ایشان فرمودند: به خدا پیکره مردان و زنان نبوده بلکه پیکره درخت و مانند آن بوده است.

« وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ » { و ظروف بزرگ مانند حوضچه ها } یعنی ظرف های گود و مدور شبیه حوض ها که آن در آن جمع می شود. و گفته شده: بر سر هر ظرف هزار نفر جمع می شدند و در برابر آن حضرت غذا می خوردند. « وَ قُدُورٍ رَّاسِيَاتٍ » { و دیگهای چسبیده به زمین } یعنی دیگ های ثابت که به خاطر بزرگی از جای خود حرکت نمی کردند. « فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ » {پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم} یعنی بر سلیمان به مردن حکم کردیم. و گفته شده معنای آن این است که بر سلیمان واجب کردیم. « مَا دَلَّهُمْ عَلىَ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ » { جز جنبنده ای خاکی [موریانه] که عصای او را [به تدریج] می خورد، [آدمیان را] از مرگ او آگاه نگردانید } یعنی چیزی جز موریانه جن را از مرگ سلیمان آگاه نکرد و از مرگ او آگاهی پیدا نکردند تا اینکه موریانه عصای او را خورد و او بر زمین افتاد و فهمیدند که او مرده است.

ابو بصیر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمود: سلیمان به شیاطین فرمان داد و آن ها گنبدی از شیشه برایش ساختند، و در این میان که ایستاده بود و بر عصایش تکیه زده بود، در میان گنبد و نگاه می کرد که جنیان چگونه کار می کنند و آن ها هم به وی نگاه می کردند ولی به او نمی رسیدند ناگاه سلیمان دید مردی با او در میان گنبد است گفت: تو کیستی؟ پاسخ داد من کسی هستم که رشوه قبول نمی

کنم و از پادشاهان نمی ترسم و جان او را گرفت در حالی که ایستاده بود و تکیه زده بود بر عصایش در گنبد. فرمود: یک سال ماندند و برایش کار می کردند تا موریانه را خدا فرستاد و عصایش را خورد.

و در حدیث دیگر از امام صادق علیه السّلام آمده است که حضرت فرمود: آصف امر او را تدبیر می کرد تا وقتی موریانه عصا را خورد « فَلَمَّا خَرَّ » { پس چون [سلیمان] فرو افتاد } یعنی سلیمان به صورت میت بر زمین افتاد « تَبَيَّنَتِ الجِنُّ » { برای جنّیان روشن گردید } یعنی جنیان آشکار شدند برای مردم روشن شد « أَن لَّوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُواْ فِي الْعَذَابِ الْمُهِين » { که اگر غیب می دانستند، در آن عذاب خفّت آور [باقی] نمی ماندند } یعنی در کارهای سخت.

و گفته شده است: معنی آن این است که همه جنیان و ناتوانانشان فهمیدند که رئیسانشان غیب نمی دانند زیرا آن ها به آن ها وانمود می کردند که غیب می دانند.

و گفته شده : معنی آن این است که برای انسان ها روشن شد که جنیان غیب نمی دانند چون آن ها به انسان ها وانمود می کردند که غیب می دانند، و فرموده: « تَبَيَّنَتِ الجِنُّ » { برای جنّیان روشن گردید } همان گونه که کسی که با دیگری مناظره می کند و حجت را بر او تمام می کند، کی گوید: آیا برای تو روشن شد که تو بر باطل هستی؟

و قرائت امام سجاد و امام صادق علیهما السّلام و ابن عباس و ضحاک که قرائت کرده اند: «تَبَيَّنَت الإِنس»؛ مؤید این مطلب است.(1)

و اما علت این که جنیان این کارهای بزرگ را انجام می دادند این است که خدای متعال آن ها را تنومند و نیرومند آفریده بود و خلقت آن ها را از خلقت جنیانی که به خاطر لطافت و نازکی جسمشان دیده نمی شوند متفاوت کرده بود تا به عنوان معجزه ای دلالت بر نبوت سلیمان علیه السلام کند بنابراین آن ها در دست او مانند اسیران بودند و برای مردم کارهائی که به عهده آن ها می گذاشت را انجام می

1- . طبرسی این قرائت را در بحث قرائت آورده است.

دادند و چون آن حضرت از دنیا رفت، خدا خلقت آن ها را به آفرینش اصلی خود باز گرداند و در این زمان دیگر آن کارهایی را که انجام می دادند، انجام نمی دادند.(1)

و در تفسیر قول خدای متعال که فرمود: « بَلْ كاَنُواْ يَعْبُدُونَ الْجِنَّ » { بلکه جنّیان را می پرستیدند } گفته: یعنی به فرمان برداری آن ها از جنیان که آن ها را دعوت به پرستش فرشتگان کردند.

و گفته شده: مقصود از جن در اینجا ابلیس و فرزندان و یاران او است. « أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُون » { بیشترشان به آنها اعتقاد داشتند } و شیاطین را باور داشتند و فرمان بردار آن ها بودند.(2)

و در تفسیر سخن خدای متعال که فرمود: « حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ » {گفتار [خدا] علیه ایشان به حقیقت پیوست } گفته: یعنی کلمه عذاب « فِي أُمَمٍ » {همراه با امّتهایی } یعنی به همراه امت هایی « قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْجِنّ ِ وَ الْانسِ » { از جنّیان و آدمیان که پیش از آنان روزگار به سر بردند } و حال و اعتقاد آن ها مثل ایشان بود.

قتاده می گوید: حسن گفت: جنیان نمی میرند، گفتم: « أُوْلَئکَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ » { آنان کسانی اند که گفتار [خدا] علیه ایشان به حقیقت پیوست } این آیه دلالت بر خلاف آن دارد.

سخن خدای متعال که فرمود: « وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْکَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنّ » { و چون تنی چند از جنّ را به سوی تو روانه کردیم } رازی گفته: در کیفیت این حادثه دو قول وجود دارد:

یک: سعید بن جبیر گفته: جنیان گوش فرا می دادند و هنگامی که رانده شدند گفتند: این پدیده ای که در آسمان رخ داده، به خاطر حادثه ای است که در زمین رخ داده و رفتند که به دنبال سبب آن بگردند.

و این مسئله هم زمان شد با وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه مردم مکه به دعوت ایشان پاسخ دهند ناامید شد، به طائف رفت تا آن ها را به

1- . مجمع البيان 8 : 380 و 382 - 384
2- . مجمع البيان 8 : 395

اسلام دعوت کند و وقتی به مکه برمی گشت به بطن نخله رسید و در آنجا اقامت گزید و قرآن می خواند و چند تن از اشراف جنیان نصیبین که ابلیس آن ها را فرستاده بود؛ تا علتی که خدا حراست از آسمان ها با رجم(سنگ باران کردن) را واجب کرده، کشف کنند به آن حضرت برخوردند، و قرآن را شنیدند و فهمیدند که نزول قرآن سبب آن است.

دوم: خدا به رسولش امر کرد تا جنیان را بیم دهد و آن ها را به خدای متعال فرا بخواند و قرآن بر آن ها تلاوت کند و خدا چند تن از جنیان را به سوی او آورد تا قرآن را بشنوند و قوم خود را بیم دهند.

و بر آنچه گفتیم فروعی وجود دارد:

1. قاضی در تفسیر خود در مورد جنیان نقل کرده است: جنیان یهودی بودند زیرا در میان جنیان هم مانند انسان ها گروه هایی مثل یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان و بت پرستان وجود دارند و محققین اتفاق نظر دارند که جنیان هم مکلف هستند، از ابن عباس پرسیدند آیا جنیان هم ثواب می برند؟ گفت: آری، هم ثواب دارند و هم عذاب می شوند، در بهشت با هم برخورد می کنند و بر درهای آن ازدحام می کنند.

2. صاحب کشاف گفته: نفر؛ کمتر از ده است و جمعش « أنفار» است، سپس ابن جریر طبری از ابن عباس روایت کرده که آن جنیان هفت تن بودند از اهل نصیبین بودند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم آن ها را رسولان قوم خودشان قرار داد.

و از زر بن حبیش نقل است که آن ها نه نفر بودند که یکی از آن ها زوبعه(1)(گرد باد) بود.

1- . در نسخه خطی [ذویقه] است و در منبع [ذویعه] مده است و چه بسا صحیح آن چیزی باشد که در متن آمده است و همان متناسب با معنای لغوی آن است و آن حرکت بادها و رفتن آن به سمت آسمان است که در فارسی به آن گردباد می گویند.

3. اختلاف دارند در این که آیا در شب استماع جنیان عبد اللَّه بن مسعود همراه پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بوده یا نه؟ روایات در این باره اختلاف دارند.

4. قاضی در تفسیرش از انس روایت کرده که من با پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در کوه های مکه بودم و ناگاه پیری عصا زنان پیش آمد. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: راه رفتن یک جن و صدای او است، گفت: آری، فرمود: تو از کدام جنیان هستی؟ گفت: من هامه بن هیم بن لاقیس بن ابلیسم، فرمود: میان تو و ابلیس جز دو پدر نمی بینم، چند سال داری؟ گفت به اندازه عمر دنیا به جز اندکی، روزی خورده ام و در زمان قابیل و هابیل میان تپه ها راه می رفتم و بسیاری از آنچه بر او گذشته بود را ذکر کرد، و در بین کلامش گفت: عیسی علیه السلام به من گفت: اگر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم را دیدی سلام مرا به او برسان، من سلام او را رساندم و به تو ایمان آوردم.(1)

سپس گفت موسی علیه السلام به من تورات را آموخت و عیسی علیه السّلام انجیل را و تو هم قرآن را به من یاد بده، و حضرت به او ده سوره آموخت و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم درگذشت و آن را به پایان نرساند.(2)

در تفسیر قول خدای متعال که فرمود: «وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَیْکَ نَفَراً مِنَ الْجِنِ» { و چون تنی چند از جنّ را به سوی تو روانه کردیم } اختلاف دارند، برخی گفته اند: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قصد نداشت قرآن را برآن ها بخواند، خدای متعال در دل آن ها کششی به سوی قرآن و انگیزه ای برای گوش دادن به آن ایجاد کرد و از این رو فرمود: «وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَیْکَ نَفَراً مِنَ الْجِنِ» { و چون تنی چند از جنّ را به سوی تو روانه کردیم

« فَلَمَّا حَضَرُوهُ » { پس چون بر آن حاضر شدند } ضمیر برای قرآن یا برای رسول است « قَالُواْ » { [به یکدیگر] گفتند: } یعنی برخی به برخی دیگر گفتند: «

1- . در منبع بعد از آن اضافه کرده: سپس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بر عیسی سلام و بر تو سلام ای هامه، چه می خواهی؟
2- . در منبع آمده: عمر بن الخطاب گفت: و من او را زنده می دانم

أَنصِتُواْ » {«گوش فرادهید.» } یعنی سکوت کنید در حالی که به دقت گوش می دهید. هنگامی که از خواندن قرآن فارغ شد « وَلَّوْاْ إِلىَ قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ » { هشداردهنده به سوی قوم خود بازگشتند } در حالی که آن ها را بیم می دادند و این امکان ندارد جز پس از ایمان آوردن آن ها زیرا آن ها غیر خود را به گوش فرا دادن به قرآن و تصدیق آن دعوت نمی کردند مگر این که به وعده های عذاب آن ایمان آورده بودند. « قَالُواْ يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا » { هشداردهنده به سوی قوم خود بازگشتند } تا آخر آیه که آن ها دو وصف برای قرآن آوردند:

اول: تصدیق کننده کتب انبیاء علیهم السلام است و در دعوت به مطالب عالی و شریف همانند دیگر کتب الهی است.

دوم: این مطالب در ذات خود درست هستند(1) و هر کس با عقل به روشنی می فهمد که درست هستند وران ها گفتند: « مِن بَعْدِ مُوسَى » { بعد از موسی } چون یهودی بودند.

و از ابن عباس روایت شده است: جنیان امر نبوت عیسی علیه السلام را نشنیده بودند و از این رو گفتند: « مِن بَعْدِ مُوسَى » { بعد از موسی }.

«أَجِيبُوا داعِيَ اللَّهِ» { دعوت کننده خدا را پاسخ [مثبت] دهید } یعنی رسول یا واسطه ای که از طرف او دعوت را ابلاغ می کند.

و این دلالت می کند که ایشان بر جنیان مبعوث بوده اند همان طور که بر انسان ها مبعوث بوده ادند، مقاتل گفته: خدا پیش از ایشان پیامبری به سوی جنیان و انسان ها هردو نفرستاده بود.(2)

1- . آنچه در منبع آمده این است: اول: تصدیق کننده آنچه قبل از او بوده است یعنی تصدیق کننده کتب انبیاء و معنی آن این است که همان طور که کتب سایر انبیاء مشتمل بر دعوت به توحید و نبوت و معاد و امر به تطهیر اخلاق بوده این کتاب هم شامل این معانی است. دوم: سخن خدای متعال که فرمود: [«يَهْدى إِلَى الْحَقِّ وَ إِلى طَرِيقٍ مُسْتَقيم» { و به سوی حقّ و به سوی راهی راست راهبری می کند } احقاف / 30] بدان که وصف اول دلالت می کند که این کتاب در دعوت به این مطالب بلند و شریف مانند

سایر کتب الهی است و وصف دوم دلالت می کند که این مطالب که قرآن شامل آن است، مطالبی حق و در جای خود درست است.
2- . مصنف کلام رازی را خلاصه کرده است.

اختلاف دارند که آیا جنیان هم ثواب دارند یا نه؟ گفته شده،: ثوابی جز نجات از آتش ندارند؛ سپس به آن ها گفته می شود: مانند چهار پایان خاک شوید و دلیل آوردند به این سخن خدای متعال که فرمود: « وَ یجُرْکُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ » { و از عذابی پردرد پناهتان دهد } و این سخن ابو حنیفه است، و درست این است که آن ها در حکم بنی آدم هستند بنابراین مستحق ثواب بر طاعت و عذاب بر گناه هستند، و این گفته ابی لیلی(1) و مالک است، و در این باب میان او و ابی حنیفه مناظره ای شده و ضحّاک گفته: به بهشت می روند و می خورند و می نوشند.

و دلیل درستی این سخن این است که هر دلیلی که دلالت می کند که بشر مستحق ثواب به خاطر طاعت است، عین همان دلیل درباره جنیان هم جاری است و فرق داشتن این دو باب باهم جدا بعید است - پایان- (2)

بیضاوی در مورد سخن خدای متعال که فرمود: « یَغْفِرْ لَکُم مِّن ذُنُوبِکمُ » {[خدا] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشاید } گفته: منظور برخی از گناهان شما است و آن گناهانی هستند فقط حق الله باشند اما مظالم با ایمان بخشیده نمی شود. « وَ یجُرْکُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ » { و از عذابی پردرد پناهتان دهد } که آن عذاب برای کفار آماده شده است. « فَلَیْسَ بِمُعْجِزٍ فیِ الْأَرْضِ » { در زمین درمانده کننده [خدا] نیست } به خاطر این که هیچ راه فراری ما را از دست خدا نجات نمی دهد. « وَ لَیْسَ لَهُ مِن دُونِهِ أَوْلِیَاءُ » { و در برابر او دوستانی ندارد } که او را عذاب خدا باز دارند « فیِ ضَلَالٍ مُّبِین » { در گمراهی آشکاری اند } چون از اجابت کردن کسی که شأن او این گونه است سرپیچی کرده اند.(3)

طبرسی- رحمه الله- گفته: سخن خدای متعال که فرمود: «خَلَقَ الْجَانَ» { و جنّ را خلق کرد } یعنی پدر جنیان، حسن گفته: آن ابلیس است که پدر جنّ است و آفریده از شرار آتش است چنان که آدم از گل خلق شده است. « مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ»

1- . صحیح همان طور که در منبع هم آمده ابن ابی لیلی است.
2- . التفسیر الکبیر 28 : 31 - 33
3- . انوار التنزیل 2 : 432

{ از تشعشعی از آتش } یعنی آتش آمیخته از سرخ و سیاه و سپید، این سخن از مجاهد است.

و گفته شده: مارج شعله زلال آتش است که دود ندارد.(1)

«سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلانِ»(2) { ای جنّ و انس، زودا که به شما بپردازیم } یعنی به حساب شما می رسیم ای جن و انس و اصل کلمه الثقلان، از ثقل است و هر چیزی که وزن و اندازه ای داشته باشد، ثقل است و به خاطر بزرگی ارزش آن ها و بلندی شأن آن ها نسبت به حیوانات دیگر زمین و به خاطر سنگینی وزن آن ها به خاطر عقل و تشخیص خوب و بد، «ثقلین» نامیده شده اند.

و گفته شده: به خاطر سنگینی آن ها بر زمین چه به صورت زنده و چه به صورت مرده، و از این قبیل است سخن خدای متعال که فرموده: « وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها »(3) { و زمین بارهای سنگین خود را برون افکند } یعنی مرده های درون خود را بیرون انداخت.

«أَنْ تَنْفُذُوا» { به بیرون رخنه کنید } یعنی خارج شوید در حالی که از مرگ فرار می کنید « مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ » { از کرانه های آسمانها و زمین } یعنی اطراف و کناره های آن « فَانفُذُواْ » { پس رخنه کنید } یعنی خارج شوید و هرگز نمی توانید از آن فرار کنید. «لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَان » {[ولی] جز با [به دست آوردن] تسلّطی رخنه نمی کنید } یعنی هر جا رو کنید، ملک من آنجا است و از تحت سلطه من خارج نمی شوید و من جان شما را با مرگ می گیرم.

و گفته شده: یعنی جز با قدرتی از جانب خدا و جز با نیرویی که او به شما می دهد، خارج نمی شوید مگر اینکه برای شما جای دیگی غیر از آسمان ها و زمین فراهم کند و به شما نیرویی بدهد که با آن نیرو به سوی آنجا خارج شوید.(4)

1- . مجمع البیان 9 : 201
2- . الرحمن / 31
3- . زلزله / 2

4- . مجمع البيان 9 : 204 و 205

«لَمْ یَطْمِثْهُنَّ» {دست هیچ کس به آن ها نرسیده است } یعنی بکارت آن ها را از بین نبرده است و اقتضاض یعنی ازدواج همراه با به خون کشیدن؛ یعنی کسی با آن ها نزدیکی نکرده و آن ها را در بر نگرفته است. « إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَان » { هیچ انس و جنّی پیش از ایشان } پس آن ها دوشیزه اند چون در بهشت آفریده شده اند، و بنا بر این قول آنان از زنان بهشت هستند.

و گفته شده: آن ها زنان دنیائی هستند که از زمانی که به دنیا آمده اند، کسی به آن ها دست نزده است. زجاج گفته: این تعبیر دلالت دارد که جن هم جماع می کند مانند انسان که جماع می کند، و ضمره بن حبیب گفته: این دلیل است که جنیان هم ثواب دارند و همسرانی از حور العین و زنان از جنس انسان برای مردان از جنس انسان و زنان از جنس جن برای مردان از جنس جن هستند.

بلخی گفته: مقصود این است که آن حوریه ها را خدا به مؤمنان از جنس انسان داده، انسانی با آن ها نزدیکی نکرده و آن حوریه هایی که به مؤمنان از جنس جن داده، جنی به آن ها دست نزده است- پایان-(1)

رازی در تفسیر این سخن خدای متعال که فرمود: «فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما »(2) { پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را } گفته: خطاب به انسان ها و جنیان است یا به مرد و زن یا اینکه منظور از تکرار تاکید است.

یا اینکه مقصود عموم است چون در عام دو قسم داخل می شود مانند حاضر و غیر حاضر، سیاه و غیر سیاه، سفید و غیر سفید و اینچنین. یا اینکه مقصود دل و زبان است؛ چون تکذیب گاهی با قلب است و گاهی با زبان یا اینکه تکذیب به خاطر دلایل نقلی و عقلی باشد و ظاهر از آن همان ثقلان (انس و جن) است به قرینه سخن خدای متعال که فرمود: «سَنَفْرُغُ لَکُمْ أَیُّهَ الثَّقَلانِ» { ای جنّ و انس، زودا که به شما بپردازیم } و سخن او «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ» { ای گروه جنّیان و

1- . مجمع البیان 9 : 208 : بیان آن که این خدای متعال وقتی بیان کرد که برای آن ها ممکن نیست که از مرگ فرار کنند با امر تعجیزی با فرار کردن از اطراف آسمان ها و زمین، کلام را از سر گرفته با بیان این که فرار

کردن به اطراف آسمان ها و زمین جز با تسلط علم و قدرت ممکن نیست.
2- . الرحمن / 13

انسیان } و سخن او «خَلَقَ الْإِنْسانَ» {و انسان را خلق کرد} و « خَلَقَ الْجَانَ» { و جنّ را خلق کرد }.(1)

و در مورد سخن خدای متعال که فرمود: « لَمْ یَطْمِثْهُنَّ» { دست هیچ کس به آن ها نرسیده است } تا آخر گفته: ذکر جن چه سودی دارد با اینکه جنیان جماع نمی کنند؟

در پاسخ می گوئیم: این گونه نیست بلکه جنیان هم فرزند و ذریه دارند، و اختلاف در این است که آیا آن ها با انسان ها نزدیکی می کنند یا نه؟ و مشهور این است که آن ها نزدیکی می کنند، و چون در بهشت انسان ها و جنیان هستند، نزدیکی انسان ها با آنان مانند نزدیکی جنیان است و برای همین واجب شده که به نفی هردو اشاره شود- پایان- .(2)

بیضاوی در تفسیر قول خدای متعال که فرموده: «لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ» { و هر کس را که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ است } گفته: که یک بهشت برای خائف از جنس انسان است و دیگری برای خائف از جنس جن؛ چون خطاب برای هر دو دسته است.

و مقصود این است که برای هر کدام از دو خائف از شما دو بهشت وجود دارد یا اینکه برای هر کدام یک بهشت برای عقیده وجود دارد و یک بهشت دیگر برای عمل او، یا اینکه یک بهشت برای انجام طاعات و یک بهشت دیگر برای ترک گناهان، یا یک بهشت که به آن پاداش داده می شود و بهشت دیگری که به آن برتری داده می شود، یا یکی روحانی و دیگری جسمانی.(3)

در مورد قول خدای متعال که فرمود: « أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنّ » { که تنی چند از جنّیان گوش فرا داشتند } گفته: نفر از سه تا ده است، جنیان اجسامی هستند

1- . التفسیر الکبیر 29 : 94 و 95 . مصنف آن را خلاصه کرده است.
2- . التفسیر الکبیر 29 : 130 در آن آمده است: و الا در بهشت حسب ها و نسب ها وجود نداشت بنابراین نزدیکی انسان ها با جنیان مانند نزدیکی جن بود از آن جهت که به نفی هر دو اشاره شده است.

3- . انوار التنزيل 2 : 487

دارای عقل و پنهان هستند که عنصر آتش یا هوا در آن ها غلبه دارد، و گفته شده: یک نوع از ارواح مجرده هستند و گفته شده: نفس های بشری هستند که از بدن های خود جدا شده اند، و آیه دلالت دارد که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم آن ها را ندیده و بر آن ها قرآن نخوانده است و آن ها به صورت اتفاقی در برخی از اوقات قرآن خواندن حضرت، حاضر شده اند و آن را شنیده اند و خدا آن را به رسولش خبر داده است و آن ها گفتند: « إِنَّا سمِعْنَا قُرْءَانًا » {راستی ما قرآنی شنیدیم} کتابی « عجَبًا » {شگفت آور} بدیع و در نیکویی نظم و دقت معنا غیر از سخن مردم است و کلمه قرآن مصدری است که برای مبالغه به عنوان وصف استفاده شده « یَهْدی إِلَی الرُّشْد » { [که] به راه راست هدایت می کند } بع راه حق و صواب « فَآمَنَّا بِه » { پس به آن ایمان آوردیم } به قرآن « وَ لَنْ نُشْرِکَ بِرَبِّنا أَحَداً » { و هرگز کسی را شریک پروردگارمان قرار نخواهیم داد } بر اساس آنچه که دلایل قاطع بر توحید بیان می کند.

«وَ أَنَّهُ تَعالی جَدُّ رَبِّنا» { و اینکه او، پروردگار والای ما است } ابن کثیر و بصریان (ابوعمرو بن علاء المازنی و یعقوب الحضرمی) همزه انّ را به کسر خوانده اند بر این اساس که این جمله بخشی از جمله محکی بعد از قول است و همچنین آنچه بعد از آن است هم محکی است مگر این قول خدای متعال که فرمود: « وَ أَن لَّوِ اسْتَقَامُواْ» { و اگر [مردم] در راه درست، پایداری ورزند }، « وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لله » { و مساجد ویژه خداست }، « وَ أَنَّهُ لمَّا قَام » { و همین که «بنده خدا» برخاست } که این ها از جملاتی است که وحی شده است و نافع و ابوبکر هم با آن ها موافقت کرده ا ند مگر در جمله « وَ أَنَّهُ لَمَّا قَام » { و همین که «بنده خدا» برخاست } که به کسر انّ خوانده اند؛ بر این اساس که این جمله استینافیه است و یا مقول قول است ولی بقیه قرّاء همه جملات را به فتح انّ خوانده اند مگر آن جملاتی که با فاء شروع شده اند براین اساس که آن جملاتی که سخن آن ها(جنیان) است معطوف به محل جار و مجرور در «به» است؛ گویا گفته شده: ما آن را تصدیق کردیم و تصدیق کردیم که « أَنَّهُ تَعالی جَدُّ رَبِّنا» { اینکه او، پروردگار والای ما است} یعنی عظمت او، این جمله از عبارت « جَدَّ فُلانٌ فِی عَینِی» به معنی فلانی در چشم من عظمت یافت؛

گرفته شده که وقتی به کار می رود که کسی عظمت یابد(1) یا سلطه او یا بی نیازی او عظمت یابد که این تعبیر استعاره از جد است که همان بخت است.

و معنی آن این است: توصیف خداوند به اینکه او برتر از این است که نیاز به همسر و فرزند داشته باشد به خاطر عظمت او یا سلطه او یا بی نیازی او است و سخن خدا که فرمود: « مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا » { همسر و فرزندی اختیار نکرده است } بیان آن است و « وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا » { و [شگفت] آنکه کم خِرَد ما می سراید } که ابلیس و جنیان سرکش هستند « عَلىَ اللَّهِ شَطَطًا » { در باره خدا سخنانی یاوه } سخنی که دارای شطط است و آن همان دوری و از حد گذشتن است یا اینکه خود شطط است به خاطر شدت بعید بودنی است که در آن است و آن همان نسبت همسر و فرزند به خدای متعال است.

« وَ أَنَّا ظَنَنَّا أَن لَّن تَقُولَ الْانسُ وَ الْجِنُّ عَلىَ اللَّهِ كَذِبًا » { و ما پنداشته بودیم که انس و جنّ هرگز به خدا دروغ نمی بندند } عذر آوردن از پیروی آن ها از یک سفیه در آن مورد است چون گمان می کردند کسی به خدا دروغ نمی بندد و « كَذِبًا » منصوب شده به خاطر مصدر بودن؛ چون « كَذِبًا » نوعی قول است یا اینکه وصف باشد برای محذوفی یعنی « قولا مكذوبا فيه» بوده است.

«وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْانسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِن » {و مردانی از آدمیان به مردانی از جنّ پناه می بردند } مرد وقتی در بیابان راه می رفت می گفت: پناه می برم به سرور این وادی از شرّ سفیهان قوم او «ٍّ فَزَادُوهُم » {و بر آنها می افزودند.} و آن ها با پناه بردنشان به جنیان ، افزایش می دادند « رَهَقًا » { سرکشی } خود بزرگ بینی و سرکشی آن ها را و یا اینکه جنیان گمراهی انسان ها را افزایش دادند به این شیوه که انسان ها را گمراه کردند تا اینکه انسان ها به آن ها پناه بردند. و «الرهق» در اصل به معنی پوشاندن چیزی است.

« وَ أَنهَّم » { و آنها [نیز] } و انسان ها «ْ ظَنُّواْ كَمَا ظَنَنتُم » { آن گونه که [شما] پنداشته اید، گمان بردند } ای جنیان یا بر عکس و این دو آیه نقل سخن برخی

1- . در منبع آمده یعنی ملک او و سلطه او عظمت یابد

جنیان به برخی دیگر است یا شروع سخنی از خدا است. و هر کس که همزه «انّ» را در این دو آیه به صورت مفتوح خوانده، این دو آیه را جزء چیزهایی که وحی شده قرار داده است و عبارت «ْ أَن لَّن يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا » { که خدا هرگز کسی را زنده نخواهد گردانید } جانشین دو مفعول « ظَنُّواْ » { گمان بردند } شده است.

«وَ أَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ» {و ما بر آسمان دست یافتیم} خواستیم به آسمان برسیم یا خبری از آن به دست آوریم و لمس استعاره از مسّ است برای طلب مانند حسّ. گفته می شود: « لَمَسَهُ و أَلمَسَهُ و تَلَمَّسَهُ » به معنی اینکه آن را لمس کرد مانند « طَلَبَهُ و أَطلَبَهُ و تَطَلَّبَهُ». «فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا» {و آن را پر از نگهبانان توانا یافتیم.} «حَرَسًا» اسم جمع است مثل خَدَم « شَدِيدًا » { توانا } قوی و آن ها ملائکه هایی هستند که آن ها را از «و از شهابها» که ستاره های پرّان و سوزانند.آسمان منع می کنند «وَ شُهُبًا» { و تیرهای شهاب} جمع شهاب است که منظور از آن اشیاء نورانی است که از آتش به وجود آمده اند.

«وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنهْا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ» {و در [آسمان] برای شنیدن، به کمین می نشستیم} جایگاه هایی خالی از نگهبان و شهاب ها یا شایسته برای رصد کردن و شنیدن « لِلسَّمْعِ » صله (متعلق به) « نَقْعُدُ » است یا صفت برای « مَقَاعِدَ » است.

« فَمَن يَسْتَمِعِ الأْنَ يجَِدْ لَهُ شهَِابًا رَّصَدًا » { [امّا] اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می یابد } یعنی شهابی رصد کننده او و برای همین هم با راندن او را از شنیدن باز می دارد یا اینکه صاحب شهابی رصد کننده می شود براین اساس که راصدین جمع کلمه راصد باشد. « وَ أَنَّا لَا نَدْرِى أَ شَرٌّ أُرِيدَ بِمَن فىِ الْأَرْضِ » { و ما [درست] نمی دانیم که آیا برای کسانی که در زمینند بدی خواسته شده } با محافظت کردن از آسمان «ِ أَمْ أَرَادَ بهِمْ رَبهُّمْ رَشَدًا » { یا پروردگارشان بر ایشان هدایت خواسته است؟ } خیر و خوبی « وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ » { و از میان ما برخی درستکارند } مومنان نیکوکار «َ وَ مِنَّا دُونَ ذَالِک » { و برخی غیر آن } قومی غیر از آن که موصوف آن حذف شده که آن هم کلمه المقتصدون است « كُنَّا طَرَائق » { و ما فرقه هایی هستیم} دارای فرقه هایی یعنی مذهب هایی هستیم یا اینکه در اختلاف احوال مثل فرقه ها هستیم یا فرقه های ما فرقه هایی بودند « قِدَدًا

ص: 86

» { گوناگون} پراکنده و مختلف و این کلمه جمع «قده» از ریشه «قدّ» است و به معنی قطع کردن است.

«وَ أَنَّا ظَنَنَّا» {و ما می دانیم} دانستیم « أَن لَّن نُّعْجِزَ اللَّهَ فيِ الْأَرْض» { که هرگز نمی توانیم در زمین خدای را به ستوه آوریم} هرچه هم که در زمین بمانیم ِ وَ لَن نُّعْجِزَهُ هَرَبًا» { و هرگز او را با گریز [خود] درمانده نتوانیم کرد} در حالی که از زمین به سمت آسمان فرار می کنیم یا اینکه اگر او چیزی را برای ما بخواهد هرگز نمی توانیم او را در زمین عاجز کنیم یا اینکه اگر او ما را طلب کند هرگز نمی توانیم او را عاجز کنیم و فرار کنیم «وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الهُْدَى » {و ما چون هدایت را شنیدیم} یعنی قرآن «ءَامَنَّا بِهِ فَمَن يُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا يخَاف» { بدان گرویدیم پس کسی که به پروردگار خود ایمان آورَد، بیم ندارد} او نمی ترسد از « بخْسًا وَ لَا رَهَقًا» { کمی [پاداش] و سختی } کم شدن پاداش و نه اینکه دچار ذلت شود یا پادش کم دریافت کند چون او حقی را کم نمی کند و به کسی ظلم نمی کند؛ چون حق ایمان به قرآن آن است که از آن اجتناب کند.

«وَ أَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُون» {و از میان ما برخی فرمانبردار و برخی از ما منحرفند} منحرفان از راه حق و آن همان ایمان و اطاعت است « فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُوْلَئکَ تحَرَّوْاْ رَشَدًا» { پس کسانی که به فرمانند، آنان در جستجوی راه درستند} به دنبال رشد زیادی هستند که آن ها را خانه ثواب (بهشت) برساند «وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَکاَنُواْ لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» {ولی منحرفان، هیزم جهنّم خواهند بود} آن ها را می سوزاند همان طور که کفار از جنس انسان را می سوزاند «وَ أن لَّوِ اسْتَقَامُواْ » {و اگر [مردم] ، پایداری ورزند} یعنی قضیه از این قرار است که اگر انسان ها یا جنیان یا هر دو استقامت بورزند «عَلىَ الطَّرِيقَهِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاءً غَدَقًا» {در راه درست، قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم} بر راه راست، رزق را بر آن ها توسعه می دهیم و علت اینکه آب گوارا که همان آب زیاد است، ذکر شده آن است که آب گوارا اصل زندگی و گشایش است و کمبود وجود آن بین عرب « لِّنَفْتِنَهُمْ فِيهِ » {تا در این باره آنان را بیازماییم} تا آن ها را بیازماییم که چگونه آن را شکر می کنند.

و گفته شده: مقصود این است که اگر جنیان در راه سابق خود استقامت می ورزیدند و با شنیدن قرآن تسلیم نمی شدند، برای آزمایش و استدراج روزی فراوان به آن ها می دادیم تا آن ها را در آزمایش قرار دهیم و آن ها را به خاطر ناسپاسی عذاب می کردیم «وَ مَن یُعْرِضْ عَن ذِکْرِ رَبِّهِ» {و هر کس از یاد پروردگار خود دل بگرداند} از عبادت و پند و وحی او «یَسْلُکْه» {وی را درآورد} یعنی او را داخل می کند « عَذَابًا صَعَدًا» {در قید عذابی [روز] افزون} عذاب سختی که عذاب شونده را در بر می گیرد و بر او غالب می شود، مصدری است که وصف شده «وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِله» {و مساجد ویژه خداست} مختص به خدا است « فَلَا تَدْعُواْ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» {پس هیچ کس را با خدا مخوانید} پس در مساجد غیر خدا را عبادت نکنید.

و گفته شده: خدا با آوردن کلمه مساجد همه زمین را اراده کرده است و گفته شده: منظور مسجد الحرام است چون مسجد الحرام قبله مساجد و مواضع سجده است بر این اساس که مراد، نهی از سجده برای غیر خدا است و مراد او مواضع هفت گانه سجده و سجده ها است بر این اساس که مساجد جمع مسجد است.

«وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ الله» {و همین که «بنده خدا» برخاست} یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که برای تواضع او را «عبد» گفته است چون در مقام سخن گفتن از قول خودش و اشاره کردن به چیزی است که مقتضی قیام او است «یَدْعُوه» {تا او را بخواند} او را عبادت می کند «کَادُوا» یعنی نزدیک بود جنیان « یَکُونُونَ عَلَیْهِ لِبَدًا » { بر سر وی فرو افتند} از ازدحام بر سر آن متراکم شوند در حالی که در شگفت هستند از عبادت او که آن را دیده اند و قرائت او که آن را شنیده اند یا اینکه همه انسان ها و جنیان گرد او جمع شده اند تا دعوت او را باطل کنند. و آن جمع کلمه «لبده» است که منظور آن است که برخی به برخی دیگر چسبید مانند یال شیر.

می گویم: تفسیر این آیات به نحوی دیگر در ابواب معجزات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم و غیر آن ها گذشت.

روایات:

1. دلائل الطبری: معتب غلام امام صادق علیه السّلام گفت: من روزی بیرون مدینه بودم و آن روز روز ترویه بود و مردی نزد من آمد و نامه ای به من داد که مهرش تر بود و نامه از امام صادق علیه السّلام بود که در مکه به حج رفته بود، من نامه را باز کردم و خواندم و در آن نوشته بود « فردا چنین و چنان کن» و به مرد نگاه کردم تا از او بپرسم چه زمانی نزد امام بودی ولی کسی را ندیدم، و چون آن حضرت برگشت از ایشان در مورد آن پرسیدم؛ فرمود: او یکی از شیعیان ما بود که از مؤمنان جن است و چون کار مهمی برایمان پیش آید آن ها را به دنبالش می فرستیم.(1)

2. مجالس الصدوق: امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی روایت کرده که در آن بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را یاد کرده و اینکه حسنین علیهما السّلام به دیدن ایشان آمدند و حضرت آن ها را گم کرد و به جستجوی آن ها پرداخت تا به باغ بنی النجّار رسید و ناگاه دید که آن دو در خواب بودند و همدیگر را در آغوش گرفته بودند(2)، و ماری آن ها را در بر گرفته بود که موهائی داشت مانند نی نیزار و دو بال داشت که با یکی حسن علیه السلام را و با دیگری حسین علیه السّلام را پوشانده بود.

چون چشم پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم به آن ها افتاد گلوی خود را صاف کرد و آن مار خود را کشید در حالی که می گفت: بار خدایا تو و فرشته هایت را گواه می گیرم که این دو نوه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند و من آن دو را برای او نگهداری کردم و آن دو را صحیح و تندرست به او دادم.

1- . دلائل الطبری : 132
2- . در منبع آمده: آسمان بالای سر آن دو مانند یک سینی باز شده بود و آسمان به شدت می بارید به گونه ای که مردم هرگز تا آن زمان بارانی به این شدت ندیده بودند ولی خدای عزوجل باران را از بقعه ای که آن دو خوابیده بودند، منع کرده بود و قطره ای باران بر آن دو نمی بارید و ماری آن دو را در بر گرفته بود.

پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم به او فرمود: ای مار تو کیستی؟ گفت: من فرستاده جنیان به سوی شما هستم، فرمود: کدام جنیان؟ گفت: جنیان نصیبین، یک تن از بنی ملیح هستم. آیه ای از قرآن را فراموش کردیم و مرا فرستادند نزد شما تا آنچه فراموش کردیم را به ما بیاموزید.

چون به اینجا رسیدم، شنیدم یک منادی فریاد می زند: ای مار؛ این دو نوه پیامبر تو هستند، آن دو را از هر آفت و از حوادث بد شب و روز حفظ کن و من آن ها را حفظ کردم و صحیح و سالم به شما دادم و آن مار آیه را یاد گرفت و برگشت. الخبر(1)

3. مجالس الصدوق: ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: از روزی که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم درگذشت نوحه جنیان را نشنیدم مگر امشب(2) و خودم را در حالتی می بینم که به مصیبت پسرم مبتلا شده ام، گفت: یک جن مونث از آن ها آمد در حالی که می گفت:

هلا ای

دیده ام اشکی فزون بار

پس از من کیست گرید بر شهیدان

به آن هائی که مرگ تلخشان راند

به جباری چه بنده زورگویان (3)

4. الکافی: امام باقر علیه السّلام فرمود: در حالی که امیر المؤمنین علیه السّلام بر منبر بود، ناگاه اژدهائی از سمت یک در از درهای مسجد پیش آمد و مردم خواستند آن را بکشند و امیر المؤمنین علیه السلام کسی را فرستاد که دست بازدارید و مردم دست باز داشتند، و اژدها خود را کشید تا به منبر رسید و دراز شد و بر امیر المؤمنین علیه السّلام سلام کرد و آن حضرت اشاره کرد که بایستد تا از خطبه اش فارغ شود.

و چون از خطبه فراغت یافت به او رو کرد و فرمود: تو کیستی؟ گفت: من عمرو پسر عثمان خلیفه تو بر جنیان هستم، و پدرم مرد و به من وصیت کرد نزد شما

1- . مجالس الصدوق : 266 و 267 و این حدیث طولانی است.
2- . یعنی شب عاشوراء و منظور از پسرش، حسین بن علی علیهما السلام است.
3- . مجالس الصدوق : 85

بیایم و نظر شما را بخواهم، و آمدم ای امیر المؤمنین چه امر می فرمائی و نظر شما چیست؟

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به تقوای الهی سفارش می کنم و اینکه برگردی و جانشین پدرت در میان جنیان باشی و تو خلیفه من هستی بر آن ها، گفت: عمرو با امیر المؤمنین علیه السلام وداع کرد و برگشت و او نماینده حضرت بر جنیان است، من گفتم: فدایت شوم عمرو نزد شما می آید و این بر او واجب است؟ فرمود: آری.(1)

5. الکافی: ابن جبل گفت: ما بر در خانه امام صادق علیه السّلام بودیم و گروهی شبیه زُطّ(2) (هندی ها) به سمت ما آمدند که شلوارهایی پوشیده بودند و عباهایی بر تن داشتند و ما از امام صادق علیه السّلام درباره آن ها پرسیدیم و ایشان فرمود: این ها برادران شما از جنیان هستند.(3)

6. الکافی: حکیمه دختر موسی گفت: دیدم امام رضا علیه السّلام بر در انبار هیزم ایستاده و پنهانی سخن می گوید و من کسی را نمیدیدم، گفتم: ای آقایم با که پنهانی سخن می گوئی؟ فرمود: این عامر الزهرائی است آمده و به من از کسی شکایت دارد، گفتم: ای آقایم میخواهم سخن او را بشنوم، فرمود: اگر سخنش را بشنوی یک سال تب می کنی، گفتم: ای آقایم می خواهم بشنوم، فرمود: بشنو، گوش دادم صدایی مانند سوت بود و تب بر من غالب شد و یک سال تب کردم.(4)

بیان: شاید خصوصیت گوینده یا شنونده به صورت نوعی یا شخصی در تب کردن دخالت داشته باشد.

7. البصائر: امام صادق علیه السلام فرمود: روز یک شنبه نوبت جنیان است و آن ها بر کسی غیر از ما عیان نمی شوند.(5)

1- . اصول الکافی 1 : 396
2- . الزط با ضمه: نسلی از هند هستند و این کلمه معرّب جت با فتح است و قیاس اقتضا می کند که معرّب آن هم فتح داشته باشد؛ فیروزآبادی آن را گفته است.
3- . اصول الکافی 1 : 394

4- . اصول الكافى 1 : 395 و 396
5- . بصائر الدرجات : 27 و 95 (ط 2)

8. البصائر: ابراهیم بن وهب می گفت: بیرون آمدم و می خواستم ابو الحسن علیه السّلام را در عریض دیدار کنم، رفتم تا نزدیک کاخ بنی سراه و سرازیر شدم در وادی و صدایی شنیدم که شخصش را نمی دیدم، و او می گفت: ای ابا جعفر: آقای تو پشت کاخ نزد سدّه است، سلام مرا به او برسان، روگرداندم ولی کسی را ندیدم، و سپس با همان الفاظ آن صدا را تکرار کرد وتا سه بار آن را تکرار کرد و تنم لرزید، و من وارد وادی شدم تا به راهی رسیدم که پشت کاخ بود و بسدّه رفتم؛ به سوی سمرات (درخت های سمر) سپس راه آبگیر را در پیش گرفتم و پنجاه مار را دیدم که سر برآورده اند در آبگیر، سپس گوش دادم و سخن و جوابی را شنیدم و صدای کفشم را بلند کردم تا گام زدنم را بشنود و شنیدم ابو الحسن علیه السّلام گلو صاف کرد و من هم به او پاسخ داده و گلو صاف کردم و سپس حمله کردم(1) و ناگاه دیدم ماری بر تنه درختی آویخته بود، حضرت به مار فرمود: نترس؛ کسی نیست که به تو زیان برساند، و آن مار خود را انداخت و بلند شد بر شانه حضرت و سرش را در گوش حضرت کرد و بسیار سوت کشید و امام پاسخ داد: آری من میان شما قضاوت کردم و کسی مخالف گفته من طلب نمی کند مگر اینکه ظالم باشد و هر که در دنیایش ظلم کند، در آخرت عذاب آتش به همراه کیفری سخت خواهد داشت. من او را کیفر می کنم و مالش را، اگر داشته باشد، می گیرم تا توبه کند.

گفتم: پدر و مادرم به قربانت آیا آن ها هم تحت فرمان شما هستند؟ فرمود: آری، سوگند به آن کسی که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم را به پیامبری گرامی داشت و علی علیه السّلام را به وصایت و ولایت عزیز ساخت آن ها برای ما از شماها فرمان بردارترهستند ای گروه انسان ها، و چه بسیار کم هستند.(2)

بیان: کلمه «السَراه» با فتح، اسم جمع برای «السریّ» به معنی شریف است و نام چند مکان است و کلمه «السمُره» با ضم میم، درخت معروفی است. کلمه «روافع» با فاء و عین بدون نقطه، یعنی سرهای خود را بالا آوردند یا با غین معجمه

1- . در منبع آمده: نگاه کردم و حمله کردم
2- . بصائر الدرجات : 29 و 103 (ط 2)

از ریشه «الرفغ» است (الروافغ) که همان گشایش زندگی است یعنی مطمئن بودن و ترس نداشتن یا با قاف و عین بی نقطه است (الرواقع) یعنی رنگارنگ.

و احتمال دارد که در اصل با تاء و عین بدون نقطه باشد (الرواتع) یعنی در اطراف آبگیر پرسه می زد. عبارت «فَطَفِقتُ بِنَعلِی» یعنی شروع کردم با کفشم ضربه زدن به زمین و ظاهرا همان گونه که در برخی از نسخه ها هم وجود دارد این کلمه با صاد است (صفقت) و «الصفق» یعنی زدنی که صدا داشته باشد. عبارت «لا تَخشِی و لا ضائرَ» یعنی نترس چون اینجا کسی نیست که به تو ضرر بزند، گفته می شود: «ضارَّه» یعنی به او ضرر زد و در برخی از نسخه ها «لا عَسَی» است که آن هم اشکال در نسخه برداری است. عبارت «و قَلیلٌ ما هُم» یعنی فرمان بردارهایی از انسان ها یا از جنیان در مقایسه با آفریده هایی غیر از خودشان.

9. تفسیر الفرات: قبیصه(1) گفت: نزد امام صادق علیه السّلام رفتم و در نزد او گروهی بودند؛ سلام کردم و نشستم و گفتم: یا بن رسول اللّه شما کجا بودید پیش از آنکه خدا آسمان ساخته و زمین گسترده و ظلمت یا نور را بیافریند ؟ فرمود: ای قبیصه(2) چرا از من در مورد این سخن و در این وقت سوال پرسیدی؟ مگر نمی دانی که دوستی ما پنهان شده و دشمنی با ما فاش شده است و ما دشمنانی از جنیان(3) داریم که سخن ما را به گوش دشمنان ما از جنس انسان می رسانند، دیوارها گو ش هایی دارند مانند انسان ها که گوش هایی دارند- الخبر-(4)

10. تفسیر علی بن ابراهیم: در مورد قول خدای متعال که فرمود: « وَ كَذَالِكَ جَعَلْنَا لِكلُ ِّ نَبىِ ٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْانسِ وَ الْجِن»(5) { و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انس و جن برگماشتیم } الآیه گفت: یعنی خدا پیامبری را

1- . در منبع آمده: [فیضه بن یزید الجعفی] علمای رجال نام او را ذکر نکرده اند و در منبع آمده: گفت: بر امام صادق جعفربن محمد علیه السلام وارد شدم در حالی که البوس بن ابی الدروس و ابن ظبیان و القاسم بن الصیرفی در نزد ایشان بودند.
2- . در منبع آمده: ای فیضه

3- . چه بسا کنایه به کسانی که در مجلس نشسته بودند باشد.
4- . تفسیر فرات : 207
5- . انعام / 112

مبعوث نکرده مگر اینکه در امتش شیاطین جن و انس بودند « یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلیَ بَعْض » { بعضی از آنها به بعضی، برای فریب [یکدیگر]، القا می کنند} یعنی برخی به برخی دیگر می گویند: به سخنان آراسته و فریب ایمان نیاورید و این وحی دروغین است.(1)

11. تفسیر نعمانی: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: آنچه از قرآن تحریف شده است قول خدای متعال است: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ ما لَبِثُوا فِی الْعَذابِ الْمُهِینِ»(2) { پس چون [سلیمان] فرو افتاد برای جنّیان روشن گردید که اگر غیب می دانستند، در آن عذاب خفّت آور [باقی] نمی ماندند}.

12. الکافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: خدای عزوجل به سلیمان بن داود علیه السلام وحی کرد: نشانه مرگت این است که درختی از بیت المقدس می روید که به آن خرنوبه گفته می شود؛ حضرت فرمود: یک روز سلیمان نگاه کرد و دید درخت خرنوبه در بیت المقدس روئیده است، به او گفت: نام تو چیست؟ گفت: خرنوبه حضرت فرمود: سلیمان رو برگرداند و به محرابش رفت و در آن ایستاد در حالی که بر عصایش تکیه زده بود و همان ساعت جانش را گرفتند. حضرت فرمود: انسان ها و جنیان به او خدمت می کردند و برای حل امور او تلاش می کردند همان گونه که قبلا برایش تلاش می کردند و گمان می کردند که زنده است و نمرده، روز و شب سپری می کردند و او بر جای خود ثابت بود تا موریانه به عصایش افتاد(3) و آن را خورد و عصا شکست و سلیمان به رو بر زمین افتاد، آیا نمی شنوی قول خدای عزّوجلّ را که فرمود: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الْجِنُ» { پس چون [سلیمان] فرو افتاد برای جنّیان روشن گردید} الآیه(4)

1- . تفسیر قمی : 202 و 201
2- . سبأ / 14
3- . موریانه: حشره ای است که چوب می خورد.
4- . روضه الکافی : 144 در منبع تمام آیه ذکر شده است.

13. العلل و العیون: امام رضا علیه السّلام فرمود: نقش انگشتر سلیمان بن داود علیه السلام(1) (سُبحَانَ مَن أَلجَمَ الجِنَّ بِکَلِماتِه) بود؛ یعنی پاک و منزه است خدایی که با کلمات خود بر جنیان لگام زد.(2)

14. تفسیر علی بن ابراهیم: در داستان بلقیس گفته است: بلقیس کوچ کرد و به سوی سلیمان آمد و چون سلیمان فهمید که او می آید، به جنیان و شیاطین فرمود: «أَیُّکُمْ یَأتِینی بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن یَأتُونِي مُسْلِمِینَ * قَالَ عِفْرِیتٌ مِّنَ الْجِنّ ِ أَنَا ءَاتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِکَ

وَ إِنّ ِ عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ أَمِین»(3) {کدام یک از شما تخت او را- پیش از آنکه مطیعانه نزد من آیند- برای من می آورد؟ عفریتی از جنّ گفت: «من آن را پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی برای تو می آورم و بر این [کار] سخت توانا و مورد اعتمادم} سلیمان گفت: زودتر از این میخواهم؛ آصف بن برخیا گفت: « أَنَا ءَاتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُک»(4) {من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می آورم} تا آخر داستان.(5)

15. الکافی: ابی جعفر علیه السّلام می فرمود: تنی چند از مسلمانان به سفر رفتند و راه را گم کردند و سخت تشنه شدند و کفن پوشیدند و به تنه های درخت چسبیدند و پیری سفید پوش نزد آن ها آمد و گفت: برخیزید باکی بر شما نیست این آب است، برخاستند و نوشیدند و سیراب شدند و گفتند: تو کیستی خدا بر تو رحمت فرستد؟ گفت: از جنیانی که با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم بیعت کردند، من از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: مؤمن برادر مؤمن است، چشم او و راهنمای او است. نباید شما در حضور من از بین بروید. (6)

1- . در وسائل آمده: و نقش انگشتر سلیمان علیه السلام دو حرف بود که آن دو را از زبور گرفته بود: سبحان اه
2- . عیون اخبار الرضا : 218
3- . نمل / 38 و 39
4- . نمل / 40
5- . تفسیر القمی : 477 و 478
6- . اصول الکافی 1 : 167

بیان: «تکفّنوا» یعنی جامه خود را مانند کفن بر خود پیچیدند و دل به مرگ دادند و در برخی نسخه ها نون بر فاء مقدم شده است (تکنّفوا) یعنی هر کدام به سوئی رفتند.(1)

16. الکافی: ابی حمزه ثمالی گفت: نزد حوض زمزم بودم مردی نزدم آمد و به من گفت: از این آب ننوش ای ابا حمزه که جنیان و انسان ها در آن شریک هستند، و این است که جز انسان ها شریکی ندارد. گفت: از گفته اش تعجب کردم و با خود گفتم: از کجا این مطلب را فهمید؟ گفت: سپس گفته او را به امام باقر علیه السّلام گزارش دادم و گفتم: منظور از سخن آن مرد با من چه بود؟ فرمود: آن مردی از جنیان بوده و خواسته تو را راهنمائی کند.(2)

17. المحاسن: عمر بن یزید گفت: یک سال در راه مکّه گم شدیم و تا سه روز به جستجوی راه پرداختیم و نیافتیم وقتی به روز سوم رسیدیم، آب ما به پایان رسید با جامه احرام کفن پوشیده و حنوط نمودیم و مردی از یاران ما برخاست و فریاد زد: یا صالح یا ابا الحسن و یکی از دور به او پاسخ داد، به او گفتیم: تو کیستی خدایت رحمت کند؟ گفت از آن چند تن که خدا در قرآنش فرموده « وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْکَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْءَانَ »(3) { و چون تنی چند از جنّ را به سوی تو روانه کردیم که قرآن را بشنوند } تا آخر آیه- از آن ها جز من کسی نمانده و من راهنمای گمشدگان هستم در راه، گفت: پیوسته دنبال صدا رفتیم تا به راه رسیدیم.(4)

18. از همان منبع: امام باقر علیه السّلام فرمود: چون راه را گم کردی فریاد بزن: « یا صالح یا با صالح ارشدونا الی الطریق رحمکم الله» یعنی ای صالح ای ابا صالح ما را به سوی راه هدایت کنید خدا رحمت کند، عبد اللّه راوی حدیث گفت: ما به آن گرفتار شدیم و به یکی از همراهان فرمان دادیم که دور شود و آن گونه فریاد

1- . روایتی که از المحاسن می آید و عین همین روایت است، توجیه اول را تأیید می کند. پس تامل کن – پاورقی از خود نویسنده قدس سره است.
2- . فروع الکافی 6 : 390
3- . احقاف / 29
4- . المحاسن : 379 و 380

زند، گفت: دور شد و فریاد زد و سپس نزد ما آمد و خبر داد که صدای دور و آهسته ای شنیده که می گفته: راه سمت راست است یا گفت سمت چپ است و راه را در آن سو که گفته بود یافتیم.

و پدرم به من باز گفت که آنان در بیابان از راه منحرف شدند و چنین کردیم و ما را راهنمایی کردندو همراه ما گفت: صدای آهسته ای شنیدم که می گفت: راه سمت راست است، و ما فقط کمی راه رفتیم تا اینکه به راه برخوردیم.(1)

19. الفقیه: جایز نیست با سرگین و استخوان استنجاء کرد، چون گروهی از جنیان نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: یا رسول اللّه ما را بهره مند ساز، و حضرت سرگین و استخوان را به آن ها داد و از این رو شایسته نیست که با آن ها استنجاء کرد.(2)

20. التهذیب: امام صادق علیه السّلام فرمود: خدا آهن را در دنیا زیور جنیان و شیاطین قرار داده و بر مرد مسلمان حرام کرده که در نماز آن را بپوشد مگر اینکه مسلمان در جبهه نبرد با دشمن باشد که اشکالی ندارد.(3)

21. قرب الاسناد: امام کاظم علیه السّلام فرمود: جنیان پیش از بعثت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم استراق سمع می کردند، و در آغاز رسالتش با سنگسار شدن و پرتاب تیرهای شهاب و باطل شدن کهانت و سحر منع شدند.(4)

22. تفسیر القمی: در تفسیر قول خدای متعال که فرمود: «فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ»(5) { پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟ } گفته: در ظاهر خطاب به جنیان و انسان ها است و در باطن خطاب به فلانی و فلانی است.(6)

1- . المحاسن : 362 و 363
2- . الفقیه 1 : 20
3- . التهذیب 2 : 227 ، در حدیث تقطیعی وجود دارد و همه آن در کتاب الصلوه با سند هایش خواهد آمد

4- . قرب الاسناد : 133 و حدیث طولانی است.
5- . الرحمن / 13
6- . تفسیر القمی : 659 ، ذکر آن در اینجا مناسب نیست چون حرف قمی است و حدیث نیست.

23. العلل: امام صادق علیه السّلام فرمود: کردها تیره ای از جنیان هستند که خدا پرده از آن ها برگرفته است، با آن ها در نیامیز.(1)

24. العلل: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: چون یکی از شماها لباس خود را بیرون می آورد باید بسم اللَّه بگوید تا جنیان آن را نپوشند؛ زیرا اگر نام خدا را نبرد تا صبح فردایش جنیان آن را می پوشند.(2)

25. قرب الاسناد: امام باقر علیه السّلام فرمود:دوست داشتند در خانه حیوان خانگی مانند کبوتر، مرغ یا بزغاله باشد تا کودکان جنیان با آن ها بازی کنند و با کودکانشان بازی نکنند.(3)

26. طب الائمه: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: به هر کس سنگی پرتاب شد یا جنیان به او پرتاب کردند، سنگی که پرتاب شده را بگیرد و به همانجا که از آن پرتاب شده پرت کند و بگوید: «حسبی اللَّه و کفی، سمع اللَّه لمن دعا، لیس وراء اللَّه منتهی» یعنی خدا برای من کافی است و خدا صدای کسی که او را فرا بخواند می شنودو پایانی غیر خدا نیست و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در خانه هایتان زیاد حیوانات خانگی داشته باشید تا به وسیله آن ها سرگرم باشند و دست از کودکان شما بردارند.(4)

27. المکارم: مردی به ابی جعفر علیه السّلام شکایت کرد که جنیان ما را از خانه هامان بیرون کرده اند، مقصودش عمّار(مارهای) خانه ها بود(5)، فرمود: سقف خانه ها را هفت ذراع (سه متر و نیم) بگیرید و در اطراف خانه کبوتر داشته باشید، آن مرد گفت:

1- . علل الشرایع : 178 و 2 : 214 (ط قم)
2- . علل الشرایع : 194 و 2 : 270 (ط قم) ، حدیث طولانی است و در جای خودش می آید.
3- . قرب الاسناد : 45
4- . طب الائمه : 117 در منبع آمده: تا شیاطین به وسیله آن ها سرگرم باشند و دست از کودکانتان بردارند.

5- . چه بسا مراد عوامر البیوت یعنی مارها باشد و این همان مراد از کلمه جن است.

انجام دادیم و چیز بدی ندیدیم.(1)

28. از همان منبع: امام صادق علیه السّلام فرمود: هیچ خانه پیامبری نبود مگر اینکه در آن دو کبوتر(2) بود زیرا جنیان سفیه با کودکان خانه بازی می کنند، ولی وقتی کبوتر در آن باشد با آن بازی می کنند و مردم را رها می کنند.(3)

29. مجالس الشیخ: اشجع سلمی نزد امام صادق علیه السّلام آمد و گفت: ای آقای من، من به جاهای هراسناک وارد می شوم، به من چیزی بیاموز که با آن خود را ایمن بدارم، فرمود: چون از چیزی ترسیدی دست راست بر بالای سر قرار بده و با صدای بلند بخوان: «أَ فَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ»(4) الآیه { آیا جز دین خدا را می جویند؟ } تا آخر آیه.(5)

اشجع گفت: در یک وادی وارد شدم که در آن جنیان بودند و شنیدم یکی می گفت: او را بگیرید و من آن آیه را خواندم و یکی گفت: چگونه او را بگیریم در حالی که به آیه طیبه پناه برده است.(6)

30. منتخب البصائر: از مفضل بن عمر در روایتی طولانی در مورد رجعت و احوال حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف می گوید: گفتم: ای آقای من ایشان با چه کسی سخن می گوید؟ فرمود: با فرشتگان و جنیان مؤمن - و حدیث را ادامه داده تا اینکه گفته- مفضل گفت: ای آقای من، فرشتگان و جنیان بر مردم آشکار می شوند؟ فرمود: آری به خدا ای مفضل همان گونه که مرد با اطرافیان و خانواده اش گفتگو می کند، با آن ها سخن می گویند.

1- . مکارم الاخلاق 1 : 146
2- . در منبع آمده: یک کبوتر
3- . مکارم الاخلاق 1 : 149
4- . آل عمران / 83
5- . در منبع آمده: « أَ فَغَيرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَن فيِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُون » { آیا جز دین خدا را می جویند؟ با آنکه هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او بازگردانیده می شوند }

6- . مجالس الشیخ 1 : 288 حدیث قسمت اولی داشته که مصنف آن را ذکر نکرده است چون مناسب این باب نبوده است.

گفتم: ای آقای من آیا فرشتگان و جنیان با ایشان سیر می کنند؟ فرمود: آری به خدا ای مفضّل، و در زمین هجرت میان کوفه و نجف فرود می آیند و تعداد یاران ایشان 46 هزار فرشته و شش هزار جن است(1) وتعداد نقیبان ایشان 313 مرد است- الحدیث.(2)

31. الاحتجاج: هشام بن حکم در پرسش های زندیق از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که: از امام پرسید: از کجا کهانت می شود و از کجا مردم پیشگوئی کنند؟ فرمود: کهانت در جاهلیت بود و در فترت پیغمبران، کاهن به جای قاضی بود و هر چه بر مردم اشتباه می شد به وی مراجعه می کردند و او برایشان پیشگوئی می کرد، و این امر به چند سبب بود، مانند فراسَت در دید، هوش در دل، وسوسه خاطر، زیرکی روح، و یا آنچه در دلش افکنده می شد، زیرا آنچه از حوادث آشکار در زمین پدید آید، شیطان از آن خبر دارد و آن را به کاهن می رساند و از آنچه در منازل و اطراف آن واقع شود به او گزارش دهد.

و اما اخبار آسمانی را شیاطین در آن روزگار استراق سمع می کردند و پرده ای در کار نبود و با ستاره ها تیرباران نمی شدند، و همانا از استراق سمع باز داشته شدند تا در زمین وسیله ای مانند وحی نباشد و بر مردم زمین اشتباهی رخ ندهد، در آنچه از طرف خدا برای اثبات حجت و نفی شبهه می آید.

و شیطان یک کلمه از اخبار آسمانی، درباره آنچه خدا در خلقش پدید می آورد، را می دزدید و آن را می گرفت و به زمین فرو می آورد و به دل کاهن می افکند، و او هم سخنانی به آن می افزود و حق را با ناحق در می آمیخت، لذا هر پیشگوئی کاهن که درست بود، همان چیزی بود که شیطان شنیده بود و به او رسانده بود، و آنچه خطا بود خودش افزوده بود، و از آن روز که شیاطین از استراق السمع منع شدند، کهانت بر افتاد.

1- . آنچه در منبع چاپ شده موجود است: « و به همان تعداد از جنیان» است و حدیث طولانی است و از نکات عجیب خالی نیست از جمله آن این که در آن تاکید کرده به وکالت محمد بن نصیر النمیری در حالی که این مرد از غالیان ملعون است و از مدعیان دروغگوی بابیت است.
2- . مختصر بصائر الدرجات : 179 – 192 به آن مراجعه کن

و امروزه شیاطین به کاهنان خود از گفتگوهای مردم و از کارهای آنان گزارش می دهند، و شیاطین حوادث دور دست را به هم می رسانند که کی دزدی کرده و کی کشته و کی نهان شده و مانند مردم راستگو دارند و دروغگو.

گفت: چگونه شیاطین به آسمان بالا می رفتند، با اینکه با مردم در خلقت و پیکر همانند بودند و برای سلیمان بن داود بناها ساختند که بشر از آن درمانده است. فرمود: پیکر آن ها برای سلیمان کلفت و قوی شد همانطور که مسخر او شدند، حال آن که آنان آفریده ای ظریف هستند و خوراکشان باد است، و دلیلش این است تا بر آسمان بر آیند و گوش گیرند، و پیکر کلفت نتواند بالا رود جز با نردبان یا وسیله(1).

32. الخصال: امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید که: پدرها سه دسته اند: آدم که مؤمن زایید، و جان که کافر آورد و ابلیس که کافر آورد، و در آن ها زایش نیست همانا تخم نهد و جوجه کند و همه نر اند و ماده ندارند(2).

33. الخصال: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید که: پری 3 دسته است: بخشی همراه فرشته ها، بخشی پرنده در هوا، بخشی سگان و ماران هستند.(3)

34. العلل و العیون: اما رضا علیه السلام از اجداش علیهم السلام نقل می کند که: فردی شامی نام پدر جن را از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسید، فرمود: شومان و همان است که از آتش زلال آفریده است، و پرسید آیا خدا پیغمبری بر پریان فرستاده؟ فرمود: آری، پیغمبری به نام یوسف بر آن ها فرستاد و آن ها را به سوی خدا عزّ و جلّ خواند و او را کشتند(4).

35. العلل و العیون: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید که: روزی سلیمان بن داود به یارانش گفت: راستی خدا تبارک و تعالی به من پادشاهی بخشیده که پس از من دیگری را نسزد، باد و آدمی و پری و وحوش را مسخرم کرده است، زبان پرنده ها را به من آموخته و هر چه را به من ارزانی کرده است، و با این همه

1- . الاحتجاج : 185
2- . الخصال 1 : 152
3- . الخصال 1 : 154
4- . علل الشرائع : 198 . عيون اخبار الرضا : 134

نتوانستم یک روز تا شب شاد باشم، می خواهم فردا بالای کاخ روم، و به ممالک خود نگاه کنم به کسی اجازه ندهید نزد من آید تا روز مرا اندوهگین نسازد، گفتند: بسیار خوب.

فردا عصایش را به دست گرفت و بر بلندترین بام کاخش بر آمد و ایستاد و بر عصایش تکیه زد تا به شادی بر همه ممالکش نگاه کند و خوش باشد بدان چه داده شده ناگاه چشمش بجوانی زیبارو و خوش پوش افتاد که از یک گوشه کاخش درآمد، چون سلیمان او را دید گفت: چه کسی تو را به کاخ آورد با این که من خواستم امروز تنها باشم با اجازه که وارد شدی؟

جوان گفت: پروردگار این کاخ مرا راه داد و با اجازه او آمدم، سلیمان گفت: پروردگارش سزاوارتر است بدان از من، تو کیستی؟ گفت: من ملک الموتم، گفت: برای چه آمدی؟ گفت: آمدم جانت را بگیرم، گفت انجام ده آنچه را فرمان داری، این روز شادیم بود و خدا نخواست بی او شاد باشم.

با همان حالت تکیه بر عصا ملک الموت جانش را گرفت، و مرده و بر عصا تکیه زده، تا زمانی که خدا خواست بر جایش باقی ماند و مردم به او نگاه م یکردند و می پنداشتند زنده است و در باره او به وسوسه و اختلاف افتادند، برخی گفتند: سلیمان این همه روز تکیه بر عصا ایستاده بی خستگی و بی خواب و بی خوراک و بی نوشابه او پروردگار ما است و باید او را بپرستیم گروهی گفتند: سلیمان جادوگر است و چشم بندی کرده و در واقع چنین نیست، و مؤمنان گفتند سلیمان بنده و پیغمبر خداست و خدا به هر چه خواهد کار او را تدبیر کند.

و چون اختلاف بالا گرفت خداوند موریانه را فرستاد تا در عصایش تنید و درونش را خورد و شکست و سلیمان برو از بالای کاخ بر زمین در افتاد و جن از موریانه قدردانی کردند، از این رو موریانه در جایی نباشد جز اینکه آب و گل دارد، و آن است سخن خدا عزّ و جلّ «پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم، جز جنبنده ای خاکی [موریانه] که عصای او را [به تدریج] می خورد، [آدمیان را] از مرگ

او آگاه نگردانید پس چون [سلیمان] فرو افتاد برای جنّیان روشن گردید که اگر غیب می دانستند، در آن عذاب خفّت آور [باقی] نمی ماندند(1)».

سپس امام صادق فرمود: به خدا آیه چنین نازل نشده و همانا به این لفظ نازل شده است «فَلَمَّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ ما لَبِثُوا فِی الْعَذابِ الْمُهِینِ(2)».

36. الخصال: سهل بن غزوان بصری روایت می کند که: شنیدم امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: زنی از پریان به نام عفراء پیاپی می آمد نزد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سخن او را می شنید و سپس نزد پریان صالح می رفت و آن ها به دست او مسلمان می شدند،پس از مدتی دیگر پیغمبر او را نیافت و از جبرئیل در باره او پرسش کرد، گفت: به دیدار یکی از خواهران دینی خود رفته که برای رضای خدا او را دوست دارد.

پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خوشا به حال کسانی که برای خدا همدیگر را دوست دارند، راستی خدا تبارک و تعالی در بهشت ستونی از یک دانه یاقوت سرخ آفریده که بر آن 70 هزار کاخ است و در هر کاخی 70 هزار اتاق و آن را خدا برای دوستان و کسانی که در راه خدا با یکدیگر دیدار می کنند، آفریده است.

سپس فرمود: ای عفراء چه دیدی؟ گفت: عجائب بسیار، فرمود: عجیب ترین چیزی که دیدی چه بود؟ گفت ابلیس را در دریای اخضر روی سنگی سفید دیدم که دست به آسمان برآورده و می گوید: معبودا چون به سوگند خود وفا کردی و مرا به دوزخ بردی من از تو خواهش دارم به حق محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا از آن رها کنی و با آنان محشور کنی.

من گفتم: ای حارث این نام ها که بدآن ها دعا می کنی چه کسانی هستند؟ گفت من آن ها را 7 هزار سال پیش از آفرینش آدم بر ساق عرش دیدم و دانستم آن ها ارجمندترین آفریده ها نزد خدا عزّ و جلّ هستند و من به حق آن ها از خدا

1- . سبأ / 24

2- . علل الشرائع : 36 . عيون اخبار الرضا : 146

خواهش و طلب بخشش می کنم، پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: به خدا اگر همه اهل زمین خدا را به این نام ها خوانند البته آن ها را اجابت کند(1).

37. تفسیر علی بن ابراهیم: درباره سخن خدا حکایتِ کلام پریان «ای قوم ما شنیدیم» تا آنجا که فرماید: «آنان در گمراهی آشکارینند» همه حکایت از پریان است.

و سبب نزول این آیه آن بود که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله از مکه به بازار عکاظ رفت و زید بن حارثه با او بود و مردم را به اسلام می خواند، و کسی به او پاسخ نداد و کسی که آن را پذیرد، نیافت. سپس به مکه برگشت، و چون به جائی رسید به نام وادی مجنه در دل شب با قرآن نماز شب خواند و چند تن پری بر او گذر کردند.

و چون قرائت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را شنیدند، گوش دادند و چون گوش گرفتند، به همدیگر گفتند: خاموش باشید و چون پایان یافت و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از قرائت قرآن فارغ شدند،« هشداردهنده به سوی قوم خود بازگشتند، فتند: «ای قوم ما، ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده [و] تصدیق کننده [کتابهای] پیش از خود است، و به سوی حقّ و به سوی راهی راست راهبری می کند، ای قوم ما، دعوت کننده خدا را پاسخ [مثبت] دهید و به او ایمان آورید».(2) - تا فرموده- آنان در گمراهی آشکارند، و آمدند نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و مسلمان شدند و به او گرویدند و رسول خدا آداب اسلام را به آن ها آموخت.

و خداوند به پیغمبر خود فرو فرستاد «قُلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِ» تا پایان همه سوره و خدا گفته آن ها را باز گفت و رسول خدا از خودشان کسی بر آن ها گماشت و همواره به رسول خدا مراجعه می کردند و آن حضرت به امیر المؤمنین علیه السّلام امر کردند تا به آن ها بیاموزد و آن ها را فقیه سازد، برخی

1- . الخصال 2 : 171
2- . الاحقاف / 29 - 31

مؤمن باشند و برخی کافر و برخی هم ناصبی و یهودی و ترسا و گبر و آن ها فرزندان جان باشند.

و از عالم سؤال شد در باره مؤمنان جن که آیا به بهشت می روند؟ فرمود: نه ولی خدا را محل هایی هست میان بهشت و دوزخ که مؤمنان جن و فاسقان شیعه در آن ها باشند(1).

38. الکافی: لیث روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السّلام درباره کسی با استخوان یا پشکل یا چوب استنجاء کند، پرسیدم ، فرمود: استخوان و سرگین خوراک پریانند که با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله قرار داد کردند، و با هیچ کدام شایسته نیست.

39. العلل: امیر المؤمنین علیه السّلام می فرماید که: چون خدا تبارک و تعالی پس از 7 هزار سال از گذشت جن و نسناس در زمین، خواست به دست خود آفریده ای آفریند، سپس فرمود: کار خدا این شد که آدم را برای تقدیر و تدبیری که در آسمان و زمین خواهد و داند و برای آنچه خواهد آفریند، پرده آسمان ها را برداشت و به فرشته ها فرمود: بنگرید خلق من در زمین از جن و نسناس چه می کنند؟

چون فرشته ها گناه و خونریزی و فساد آن ها را در زمین دیدند به ناحق بر آن ها گران آمد و بر خدا خشم گرفتند و افسوس خوردند بر اهل زمین و نتوانستند خشم خود را فرو خورند و گفتند پروردگارا توئی عزیز و توانا، جبار و قاهر و عظیم الشان اینانند خلق ناتوان و خوار زمینت که در قبضه قدرتت می چرخند و روزیت را می خورند و از عافیت تو بهره منداند و با این گناهان بزرگ تو را نافرمانی می کنند و تو افسوس نمی خوری و خشمگین نمی شوی و انتقام نمی گیری از آنچه از آن ها شنوی و بینی، و این بر ما ناگوار است و آن را بزرگ شماریم.

چون خدا از فرشته ها این را شنید فرمود: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت» بر آن ها تا حجت من باشد بر آفریدگانم، فرشته ها گفتند «آیا در آن کسی

1- . تفسیر القمی : 623 624

را می گماری که در آن فساد انگیزد، و خونها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می کنیم و به تقدیست می پردازیم» گفتند: آن جاگزین را از بین ما قرار بده که نه تباهی انگیزیم و نه خونریزیم.

خدا جلّ جلاله فرمود: ای فرشته هایم، «من چیزی می دانم که شما نمی دانید»، من می خواهم به دست خود آفریده ای سازم که نژادش را پیغمبرانی مرسل، بندگانی خوب و امامانی رهبر نمایم و آنان را خلفای خود در زمین قرار دهم تا از گناهان باز دارند و به اطاعتم وادارند، و به راهم هدایت کنند، و آنان را برای عذر خواهی و بیم و انذار حجت خود کنم، و نسناس را از زمین خود جدا و آن را از وجود آن ها پاک کنم، و پریان نافرمان سرکش را از آفریده های خوبم دور کنم و در هواء و اطراف زمین اندازم تا در کنار نژادی که آفریده ام نباشند و میان پریان و آفریده ام پرده کشم تا نژادش پریان را نبیند و اُنس و آمیزش با آن نکند، و هر که نافرمانی ام کند از نژادی که آفریده ام و برای خود برگزیده ام به جایگاه نافرمانانش برم و باکی ندارم. فرشته ها گفتند: پروردگارا هر چه خواهی انجام بده. « ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته ای، هیچ دانشی نیست تویی دانای حکیم».

گویم: تمام این خبر در باب آنچه قوام تن آدمی بدان است گذشت(1).

40. تفسیر علی بن ابراهیم: درباره سخن خدا «و پیش از آن، جن را از آتشی سوزان و بی دود خلق کردیم» فرمود: او پدر ابلیس بود، و فرمود: پریان فرزندان جان اند، مؤمن دارند و کافر و یهود و ترسا و کیش هایی چند، و شیاطین فرزندان ابلیس اند، در آن ها مؤمن نیست جز یکی به نام هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس که نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمد و او را تنومند و بزرگ و هراسناک دید و فرمود: تو کیستی؟ گفت: من هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس، روزی که هابیل کشته شد پسربچه ای بودم چند ساله که از عصمت باز می داشتم و به تباه کردن خوراک فرمان می دادم.

1- .علل الشرائع 1 : 98

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: چه بد باشد جوان پرآرزو و برنای نیازمند به فرمان، گفت: ای محمّد این ها را واگذار من به دست نوح توبه کردم، و به همراه او در کشتی بودم و او را به خاطر نفرین قومش سرزنش کردم، من با ابراهیم بودم که در آتشش افکندند و خدا آن را سرد و سلامت ساخت، با موسی بودم که خدا فرعون را غرق کرد و بنی اسرائیل را نجات داد، با هود بودم که قوم خود را نفرین کرد و من او را سرزنش کردم، با صالح بودم و او را به سبب نفرین قومش سرزنش کردم، و همه کتاب ها را خواندم و همه به وجود تو مژده دهند و پیغمبران به تو سلام می رسانند و می گویند تو برتر و ارجمندترین پیغمبرانی، از آنچه خدا بر تو فروآورده چیزی به من یاد بده.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: او را بیاموز، هام گفت: ای محمّد ما فرمان نبریم جز از پیغمبر یا وصیّ پیغمبر، این کیست؟ فرمود: این برادرم و وصیم و وزیرم و وارثم علی بن ابی طالب است، گفت: چشم، نامش را در کتب الیا یافتیم، و شب هریر در صفین نزد امیر المؤمنین علیه السّلام آمد(1).

41. دلائل الطبری و البصائر: ابو حمزه ثمالی روایت می کند که: همراه امام جعفر صادق علیه السّلام میان مکّه و مدینه، بودم ناگهان به سمت چپ خود رو کرد و سگی سیاه بود، فرمود: تو را چه شده است؟ خدایت زشت کناد چه شتابی داری؟ مانند پرنده سرعت داشت، گفتم: این چیست قربانت شوم؟ فرمود: عثم پیک پریان است، هشام اکنون مرده و او می پرد تا خبر مرگش را به هر شهری برساند(2).

در کافی نیز مانندش آمده است(3).

42. المناقب لابن شهر آشوب: امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: ابو خالد کابلی روزگاری از عمرش را در خدمت امام سجاد علیه السّلام گذراند، سپس تصمیم گرفت که بهسوی اهل خود باز گردد و از شدت اشتیاق به دیدار با پدر و مادرش به

1- . تفسیر القمی : 351
2- . دلائل الامامه : 132. بصائر الدرجات : 22

3- . فروع الكافى 6 : 553

او شکایت کرد، فرمود: ای ابو خالد فردا مردی از شام آید که درجه و مال فراوان دارد و به دخترش از اهل زمین پیشامدی رخ داده، و دنبال پزشکی هستند که او را درمان کند، چون شنیدی آمده، پیش او برو و بگو من او را درمان کنم به مزدی برابر دیه او که 10 هزار درهم است، و به آن ها دلگرم مشو که آنچه جوئی به تو خواهند داد.

فردا بامداد آن مرد و همراهانش آمدند، از بزرگان اهل شام بود در جاه و مال گفت: پزشکی نیست که دختر این مرد را درمان کند؟ ابو خالد گفت من او را در برابر 10 هزار درهم درمان کنم و اگر بپردازید شرط می کنم که دیگر درد او برنگردد و با او قرار کردند 10 هزار درهمش بدهند و او نزد امام علیه السّلام آمد و گزارش داد فرمود: من می دانم با تو نامردی کنند و به تو نپردازند، ای ابو خالد برو و گوش چپ آن دختر را بگیر و بگو: ای خبیث علی بن الحسین به تو فرماید از این دختر بیرون شو و به او برنگرد، ابو خالد فرمان را انجام داد و او هم برون رفت و دخترک به هوش آمد و ابو خالد درخواست ادای قرار کرد اما چیزی به او ندادند و اندوهگین برگشت، امام به فرمود: چرا غمگین هستید، مگر نگفتم با تو نامردی کنند آن ها را رها کن که البته به تو مراجعه کنند، و چون تو را دیدار کردند بگو: من او را درمان نکنم تا مال را به دست علی بن الحسین بسپارید.

سپس برگشتند نزد ابو خالد و درخواست درمان کردند و او هم گفت: من درمانش نکنم تا وجه را به دست علی بن الحسین علیه السّلام بسپارید که مورد اعتماد من و شما است، و پذیرفتند و پول را به دست امام علیه السّلام سپردند، و ابو خالد نزد دختر آمد و گوش چپش را گرفت و گفت: ای خبیث، علی بن الحسین علیه السّلام فرماید: از این دختر بیرون شو، و جز از راه خوبی به او نپرداز که اگر برگردی تو را با آتش فروزان خدا بوزم آتشی که بر دلها نشیند، سپس از آن دختر خارج شد، و امام آن مال را به ابو خالد داد و به سوی شهر خود رفت(1).

خرائج: با اختلاف تعبیر آن را آورده است(2).

1- . مناقب آل ابی الطالب 3 : 386
2- . الخرائج و الجرائح : 195

کشی در رجال خود آن را روایت کرده است(1).

43. الارشاد المفید و اعلام الوری: در آثار از ابن عباس روایت شده است که چون پیغمبر برای نبرد با بنی المصطلق بیرون شد، از راه کناری گرفت و شب رسید و نزدیک دره سختی منزل کرد، و در پایان شب جبرئیل فرود آمد و به او گزارش داد که گروهی از کفار جن در درون دره جا گرفته اند و می خواهند نیرنگی زنند و هنگام گذشتن از آن به یارانش ضرر رسانند. پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله امیر المؤمنین علیه السّلام را فرا خواند و فرمود: به این دره برو و جنیان دشمنان خدا آهنگ تو کنند آن ها را با نیروی خدا داد خود دفع کن و به نام خدا که بویژه دانش آن را به تو داده پناه ببر، و صد مرد از سپاه مختلط خود با همراه او فرستاد، و به آن ها فرمود با او باشید و از او فرمانبرداری کنید. امیر المؤمنین به سوی دره رفت و چون نزدیک لبه آن رسید به آن صد نفر فرمود: نزدیک لبه بایستید و کاری نکنید تا به شما اجازه دهم و خود تا لب درّه پیش رفت و از دشمنانش به خدا پناه برد و نام خدا را با اسماء حسنی بر زبان آورد و به همراهان اشاره کرد که نزدیک او آیند و آن ها به مسافت یک تیر پرتاب،نزدیک شدند و قصد فرود شدن به درّه نمود که بادی تند وزید که نزدیک بود همه را با صورت بر زمین بیافتند و گام آن ها از ترس دشمن، و از هراس آنچه به آن ها رسیده بود، پایدار نمی ماند. امیر المؤمنین فریاد زد: من علی بن ابی طالب بن عبد المطلب هستم وصی رسول خدا و عمو زاده او اگر مایلید بر جا ثابت قدم بمانید.

در چشم همراهان مردمی پدیدار شدند همچون هندوان که گویا شعله های آتش در دست داشتند و در کناره های درّه جا گرفته بودند، و امیر المؤمنین علیه السّلام به درون درّه نفوذ کرد و قرآن می خواند و با شمشیرش به راست و چپ اشاره می کرد و درنگی نکرد که آن اشخاص چون دود سیاهی شدند و امیر المؤمنین تکبیر گفت و از دره بالا آمد، و با آن سپاه ایستاد تا مکان از آنچه دود و غبار داشت پاک شد.

1- . رجال الکشی : 81(ط1) و 112 و 113 (ط2)

یاران رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله گفتند یا ابا الحسن چه دیدی؟ نزدیک بود از هراس بر تو هلاک شویم بیشتر از آنچه برای خود در هراس بودیم، فرمود: چون دشمن بر من نمایان شد و نام های خدا را بر آن ها آشکار ساختم زبون شدند و و به میزان بی تابی و بی قراری آن ها پی برد لذا بدون ترس به درون دره رفتم، و اگر به جای خود ایستاده بودند همه را نابود می کردم، خدا نیرنگ آن ها را کفایت کرد و از مسلمانان شر آن ها را دورگردانید، و هر چه از آن ها مانده اند پیش از من نزد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله رسند و ایمان آورند.

و امیر المؤمنین و همراهانش نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله برگشتند و به وی گزارش داد و شادمان شد و در باره او دعای خیر کرد و فرمود: یا علی هر کدام از خدا ترسیدند پیش از تو نزد من آمدند و مسلمان شدند و من اسلام آن ها را پذیرفتم(1).

44. الارشاد: این حدیث را عامه هم مانند خاصّه نقل کرده اند و چیزی از آن را منکر نشده اند و معتزله که به عقیده برهمیان گرائیدند آن را رد کرده اند و چون حدیث شناس نیستند آن را منکرند و در این روش به راه زنادقه رفته اند که به قرآن و آنچه در باره جن و ایمانشان به خدا و رسول او دارد، ایراد گرفته اند و نیز بر آن چه خداوند در سوره الجن از آن حکایت کرده که گفتند:«البته ما شنیدیم قرآنی را شگفت آور» تا آخر گزارشی که در این سوره از آن ها داده شده است.

و چون اعتراض زنادقه به معجزه بودن قرآن و شگفتی خیره کننده آن باطل است، ایراد معتزله نیز در این خبری که روایت کردیم، باطل است چون در عقل چیزی نشدنی نیست و روایت از دو طریق شیعه و سنی رسیده است، و روایات دو دسته مخالف برهان صحت آن است، و انکار نامنصفانه معتزله و مجبره خللی در آنچه ذکر کردیم، ندارد لذا عمل بدین روایت لازم است، چنانچه انکار ملحدان و دسته های زندیقان و یهود و ترسا و مجوس و صائبه زیانی به صحت اخبار معجزه های پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله چون شق القمر، ناله ستون، تسبیح سنگریزه در کف آن حضرت

1- . ارشاد المفید : 181 (ط1) و 160 (ط آخوندی). اعلام الوری : 182

و شکایت شتر و گفتار ذراع و آمدن درخت و برآمدن آب از میان انگشتانش در حوض وضوء و سیر کردن جمع بسیار با خوراک اندک، ندارد، با این که راویان این معجزه ها راستگویند و حجت به آن ها تمام است.

و سخن را ادامه داده تا گفته- پیوسته ناصبیان نادان و معاند را می یابم که از خبر برخورد امیر المؤمنین علیه السّلام و دفع شر آن ها از پیغمبر و یارانش اظهار تعجّب کنند و بدان می خندند و روایت را از خرافات بیهوده شمارند، و در اخبار معجزه های دیگرش هم چنین کنند و گویند این ها از جعل شیعه است که برای کسب روزی یا تعصب به او افتراء بسته اند.

و خود این مطلب گفته زنادقه و همه دشمنان اسلام است در آنچه قرآن از خبر جن و اسلام آنان بدان گویا است و گفتارشان که «إِنَّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً» تا آخر و در آنچه از خبر ابن مسعود ثابت شده است از داستانِ شب پریان و دیدار وی از آنان مانند هندوان و مانند آن از معجزه های رسول که از همه اظهار تعجب می کنند و چون خبرش شنوند بدان بخندند و نیز به احتجاج بر صحت آن استهزاء کنند و بی اندازه اسلام و مسلمانان را دشنام دهند و آن ها را به عجز و نادانی و جعل اباطیل نسبت دهند(1) تا آخر آنچه- قده- افاده کرده است.

45. الدلائل الطبری: از امام محمد باقر علیه السّلام روایت می کند که ابو محمّد علی بن الحسین علیه السّلام با جمعی از دوستانش و مردم دیگر به مکه می رفت و چون به عسفان رسید موالیش چادرش را در جایی از آن بر پا کردند.و چون امام به آنجا رسید، فرمود: چگونه در اینجا چادر زدید، اینجا جای قومی از پریان هست که دوستان و شیعه ما هستند، و این کار برای آن ها زیان دارد و جای آن ها را تنگ می کند، گفتند، آن را ندانستیم و خواستند چادر را بکنند، و آوازی شنیدند و کسی را ندیدند، می گفت: یا ابن رسول اللّه، چادرت را از اینجا به جای دیگر مبر، ما پذیرائیم و این لطفی است که به تو ارزانی می کنیم و دوست داریم به وجود شما در این اینجا مفتخر شویم.

1- . ارشاد المفید 182 – 184 و 161 – 163(آخوندی)

ناگهان در کنار چادر طبق بزرگی نمایان شد و به همراهش طبق های دیگر بود از انگور و انار و موز و میوه های بسیار و ابو محمّد همراهانش را دعوت کرد و خود خورد و آنان هم از آن میوه ها خوردند(1).

امان الاخطار: بی سند آن را از دلائل نقل کرده است(2).

النجوم: هم به نقل از امام سجاد علیه السّلام مانندش را آورده است(3).

بیان: دلالت دارد بر جواز تصرّف در آنچه پریان آورند چنانچه مقتضای اصل است.

46. عیون المعجزات: سید مرتضی از سلمان روایت می کند که یک روز پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله در ابطح نشسته بود و گروهی از اصحابش با او بودند و رو به روی ما قرار داشت و حدیث می فرمود: ناگهان نگاه کردیم به گردبادی که برخاست و گرد بر آورد و پیوسته نزدیک می شد و گرد بالا می گرفت تا برابر پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله ایستاد و از میانش شخصی که بود بر آمد و گفت: یا رسول اللَّه من نماینده تیره خویشم، به تو پناهنده ایم ما را پناه ده و با من از طرف خود کسی را بفرست تا از تیره ما بازرسی کند زیرا پاره ای از آن ها بر ما شوریدند و ستم کردند تا میان ما و آن ها به حکم خدا و کتابش قضاوت کند، و از من پیمان اکید بگیر که آن کس را در پس فردا سالم برگردانم مگر اینکه از خدا برایم پیشامدی رخ دهد.

پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به او فرمود: تو کیستی؟ قومت کیستند؟ گفت: من عرفطه پسر شمراخ یکی از بنی نجاح هستم، من و گروهی از خاندانم استراق سمع می کردیم، و چون از این کار جلوگیری شدیم ایمان آوردیم و چون خداوند تو را به پیغمبری برانگیخت به تو ایمان آوردیم که خود میدانید و البته تو را تصدیق کردیم، و برخی از قوم با ما مخالفت کردند و به همان دین که داشتند، باقی ماندند، و میان ما و آن ها اختلاف شد و آنان در شمار و نیرو از ما بیش ترند و بر آب و چراگاه چیره

1- . دلائل الامامه :93
2- . امان الاخطار : 124

3- . فرج الهموم : 228

شدند و به ما و چهار پایان ما زیان رساندند، پس کسی را به همراه من بفرست که میان ما به حق قضاوت کند. پیغمبر به او فرمود: چهره بگشا تا تو را بصورتی که داری بنگریم، گوید: صورت گشود و به او نگاه کردیم مردی بود پر از مو، سر درازی داشت، چشمهای درازی به درازای سرش، و حدقه های خرد و دندآن ها چون دندان درنده ها و پیغمبر از او پیمان گرفت که کسی را که با وی فرستد فردا برگرداند.

و چون از آن فارغ شد رو به ابو بکر کرد و فرمود: به همراه برادر ما عرفطه برو و بررسی وضع آن ها بنما و میان آن ها بحق حکم بکن، گفت یا رسول اللّه آن ها کجایند؟ فرمود: در زیر زمین، ابو بکر گفت چگونه توانم زیر زمین بروم؟ و میانشان بحق حکم کنم، و زبانشان را نمی فهمم.

سپس رو به عمر بن خطاب کرد و همان را که به ابو بکر فرمود به او فرمود و همان جواب را شنید، و رو به عثمان کرد و همان را فرمود و جواب آن ها را از او شنید. سپس علی علیه السّلام را فرا خواند و به او فرمود: ای علی با برادرمان عرفطه برو تا قومش را دریابی و به کار آن ها رسیدگی کنی و میان آن ها به درستی قضاوت کنی، امیر المؤمنین با عرفطه برخاست و شمشیر بست.

سلمان، گوید: من به دنبالشان رفتم تا به میان درّه رسیدند و امیر المؤمنین به من نگاه کرد و فرمود: ای ابا عبد اللّه خدا از کوشش تو قدر دانی کند، برگرد و ایستادم به آن ها نگاه کردم، که ناگهان زمین شکافت و به درون آن رفتند و من برگشتم و افسوس بسیار خوردم که خدا و همه می دانند برای نگرانی بر امیر المؤمنین علیه السّلام بود پیغمبر بامداد کرد و با مردم نماز بامداد خواند و آمد و بر صفا نشست و یارانش گرد او بودند. و امیر المؤمنین دیر کرد و روز برآمد و سخن بسیار شد و ظهر شد و گفتند پری نیرنگ زد به پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و خدا ما را از دست ابو تراب راحت کرد و افتخار به برادر زاده را از پیغمبر گرفت، و سخن بسیار گفتند تا پیغمبر صلی اللّه علیه و آله نماز ظهر را خواند و به جای خود در صفا برگشت، و پیوسته با یارانش در گفتگو بود تا نماز عصر رسید و مردم بسیار گفتند و اظهار نومیدی از امیر المؤمنین نمودند.

پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نماز عصر را هم خواند و آمد بر صفا نشست و به اندیشه امیر المؤمنین اندر شد و منافقان شماتت کردن از وی را آغاز کردند. و نزدیک غروب خورشید شد و مردم به نابودی علی یقین پیدا کردند که ناگهان صفا شکافت و امیر المؤمنین علیه السّلام از آن بر آمد و از شمشیرش خون می چکید و عرفطه همراهش بود پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله برخاست میان دو چشم و پیشانیش را بوسید و فرمود: چه چیزی تو را تاکنون از من باز داشت؟

گفت: رفتم نزد پریان بسیاری که شوریده بودند بر عرفطه و قومش از منافقان و آن ها را به یکی از سه کار خواندم و نپذیرفتند: آن ها را دعوت کردم مسلمان شوند نپذیرفتند، دعوت کردم جزیه بدهند نپذیرفتند دعوت کردم با عرفطه و قومش سازش کنند و پاره ای از چراگاه و آب را به عرفطه و قومش بدهند باز نپذیرفتند.

پس شمشیر میان آن ها نهادم و 80 هزارشان را کشتم تا به جان آمدند و طلب امان و سازش کردند، و سپس مؤمن شدند و برادر هم گردیدند و اختلاف آن ها از میان رفت و پیوسته تاکنون با آن ها بودم، عرفطه گفت: یا رسول اللَّه خدا به تو و امیر المؤمنین جزای خیر دهد(1).

47. الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: خآن های نیست که در آن کبوتر باشد و به اهل آن خانه از پریان آفتی رسد، به راستی که پریان کم خرد در خانه بازی کنند و سرگرم بازی با کبوتر شوند و اهل خانه را وانهند(2).

48. الکافی: از یکی از ائمه علیهم السّلام روایت شده که سگ سیاه یک دسته از پریان است(3).

49. الکافی: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله می فرماید که: سگ ها از پریانِ ناتوانند و اگر کسی از شما خوراکی دارد و از آن ها برابر او است به او بخوراند یا آن را براند که دَم و نفس بدی دارند(4).

1- . عیون الاخبار: 37 - 39
2- . فروع الکافی 6 : 546

3- . فروع الكافى 6 : 552
4- . فروع الكافى 6 : 553

50. الکافی: از امام جعفر صادق علیه السّلام درباره سگ ها پرسیدند، فرمود: هر سیاه پر رنگ و هر سرخ پر رنگ و هر سفید پر رنگ آفرینش سگانند از جنس پری و آنچه دو رنگ است مسخ شده از پری و آدمی است.

بیان: بسا مقصود این است که مایه آفرینش سگ از جنّ است برای آنچه در ادامه خواهد آمد و آن این که سگ از آب بینی ابلیس آفریده شده است، یا این که در وصف مانند آن ها است، یا جن به صورت آن ها درآیند، یا این که چون سگ از مسخ شده ها است، برخی از آدمی مسخ شده اند و برخی از پری.

51. الاختصاص: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید که: خداوند عزّ و جلّ فرشته ها را از انوار آفریده و جان را از آتش و یک صنف جن که از جان است از باد و صنفی از جن از آب آفریده شده است(1).

می گویم: تمام این حدیث در باب قوام تن آدمی ذکر شده است.

52. تقریب المعارف: از عبد اللَّه بن سائب روایت شده است که چون عثمان کشته شد نزد حذیفه در مدائن رفتند و گفته شد ای ابا عبد اللَّه هم اکنون بر سر پل مردی را دیدم که به من گفت: عثمان کشته شده گفت آن مرد را می شناسی؟ گفتم گمانم بشناسم ولی خوب وراندازش نکردم، حذیفه گفت او عیثم جنی است که خبرگزار است و آن روز را ضبط کردند و یافتند در همان روز کشته شده است(2).

52. العلل محمّد بن علی بن ابراهیم: علت این که پریان به بهشت نروند این است که از آتش آفریده شده اند و بهشت نور است، و نور و آتش با هم سازگار نیستند و از عالم علیه السّلام پرسش شد که چون به بهشت نروند پس کجا باشند؟ فرمود: خدا آغلهایی میان بهشت و دوزخ ساخته که مؤمنان پری و فاسقان شیعه در آن ها باشند.(3)

53. تفسیر علی بن ابراهیم: درباره سخن خداوند « آسمان و زمین را در شش روز آفرید» گفته شده: که جان پدر جن و انواع پرنده ها را در روز چهارشنبه آفرید.

1- . الاختصاص : 109
2- . تقريب المعارف: نسخه خطی است.
3- . العلل : نسخه خطی است.

54. الاحتجاج: امام محمد باقر علیه السّلام در جواب پرسش های طاوس یمانی که گفت: چرا جن را جن نامیدند فرمود: چون در نهانند و دیده نشوند(1).

55. تفسیر الامام: به او گفتند ابلیس فرشته نبود؟ فرمود: نه، بلکه از جن بود آیا نشنیده اید خداوند می فرماید «و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «آدم را سجده کنید،» پس [همه]- جز ابلیس- سجده کردند، که از [گروه] جن بود(2)» و همان است که خداوند فرموده «و پیش از آن، جن را از آتشی سوزان و بی دود خلق کردیم(3)» 56- تفسیر الفرات: امام محمد باقر از اجداش علیهم السّلام روایت می کند که جبرئیل در خانه امُّ سلمه به پیغمبر صلی اللّه علیه و آله نازل شد و گفت: یا محمّد میان اشراف فرشته های آسمان چهارم ستیزه در گرفته که از پریان قوم ابلیس اند که خدا در قرآن در باره اش فرموده «جز ابلیس- سجده کردند، که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید»، خدا به فرشته های نامبرده وحی کرد بر چه ستیزه کردید با هم بپذیرید حکم یک آدمیزاد که میان شما قضاوت کند، گفتند راضی هستیم، خدا به آن ها وحی کرد به چه کسی راضی هستید؟ گفتند به علی بن ابی طالب.

خدا یک فرشته آسمانی را از آسمان دنیا با یک بساط و دو تخت نزد پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرستاد و به او گزارش داد برای چه امری آمده است و پیغمبر صلی اللّه علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السّلام را فراخواند و او را بر بساط نشانید و به هر دو تخت بست و در دهانش آب دهان انداخت و فرمود: ای علی خدا دلت را برجا دارد و حجّتت را میان دو چشمت نهد، و او را به آسمان بالا بردند. و چون فرود آمد گفت: ای محمّد خدا سلامت می رساند و به تو می فرماید: « درجات هر کس را که بخواهیم فرا می بریم، و فوق هر صاحب دانشی دانشوری است(4)».

1- . الاحتجاج : 179
2- . الکهف / 50
3- . التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السّلام: 194 . و آیه در سوره الحجر / 27
4- . تفسیر الفرات : 70 و 71 و آیه نخست از سوره الکهف / 50 و آیه دوم از سوره یوسف / 76

57. الکافی:امام محمد باقرعلیه السّلام

فرمودند که: گبرها نام برده شدند و می گویند: ازدواج ما مانند ازدواج فرزندان آدم است، و آن را دلیل جواز ازدواج محارم آورده اند، فرمود: آن را بر شما حجت نسازند، چون هبه اللّه بالغ شد، آدم گفت پروردگارا زنی به هبه اللّه بده و خدا حوریه از بهشت برایش فرستاد و چهار پسر آورد و سپس خدا او را بالا برد.

و چون پسران هبه اللّه بالغ شدند، گفت: پروردگارا به پسران هبه اللّه زن بده، خدا به او وحی کرد که از مردی از پریان که مسلمان بود چهار دخترش را برای پسران هبه اللّه همه خواستگاری کند، و آن ها را به زنی گرفت، و هر چه زیبائی و بردباری و نبوت است از اثر حوریه است و هر چه سبکی و تندی است از اثر پری است(1).

58. العیاشی: امام محمد باقر علیه السّلام می فرماید که: برای آدم چهار پسر به دنیا آمد و خدا چهار حوریه فرستاد و هرکدام یکی را به زنی اختیار کردند و فرزندان آوردند، سپس خدا آن ها را بالا برد سپس هر کدام از آن چهار تا یک پری را به زنی برگزیدند. و نژاد در آن ها پایدار شد، هر چه بردباری است از آدم است، و هر چه زیبائی از اثر حوریه است و هر چه زشتی و بد خلقی است از اثر پری است.(2)

59. الفقیه: امام محمد باقر علیه السّلام می فرماید که: خدا تبارک و تعالی حوریه ای از بهشت نزد آدم فرستاد و او را زن یکی از پسرانش قرار داد و به پسر دیگرش دختری از جان برای همسری قرار داد، هر زیبائی زیاد و خوشرفتاری در میان مردم به سبب حوریه است و هر چه بدخلقی به سبب دختر پری است(3).

60. الاحتجاج: در پاسخ هایی که امیرالمؤمنین علیه السّلام به یک یهودی داده در باره فضیلت محمّد صلی اللّه علیه و آله بر همه پیغمبران تا فرموده یهودی گفت: این سلیمان است که شیاطین مسخر او بودند و برایش هر چه می خواست از

1- . فروع الکافی 5 : 569

2- . تفسير العياشى 1 : 215
3- . تفسير العياشى 1 : 215

محاریب و مجسمه ها می ساختند. علی علیه السّلام فرمود: البته چنین بود ولی به محمد به از آن داده شد شیاطین کافر بودند و مسخر سلیمان شدند ولی شیاطین مسخر محمّد شدند و مسلمانی پیشه کردند به طوریکه 9 جن ازاشراف آنان نزد پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم آمدند، از جن نصیبین و یمن از بنی عمرو بن عامر، از أحجه ازجمله: شصاه، مصاه، هملکان، مرزبان، ما زمان، نضاه، هاصب، هاضب و عمرو اینان آن هایی هستند که خدا تبارک اسمه در باره شان فرموده «و چون تنی چند از جنّ را به سوی تو روانه کردیم » همان نه تن بودند «که قرآن را شنیدند»، جنیان در بطن نخله به پیغمبر صلّی الله علیه و آله رو آوردند. و عذر خواستند که آن ها پنداشتند همانطور که شما پنداشتید از این که خدا کسی را مبعوث نکند، و 71 هزار آن ها آمدند و با او بیعت کردند که نماز و روزه و زکاه و حج و جهاد و خیرخواهی مسلمانان را انجام دهند.

و عذر خواستند که آن ها «بر خدا ناروا گفتند» و این بهتر است از آنچه خدا به سلیمان داد، منزه است خدائی که آن ها را برای نبوت محمّد مسخر کرد پس از این که متمرد بودند و پنداشتند خدا فرزند دارد، و بعثت او پری و آدمی بی شمار را شامل شد.

61. تفسیر علی بن ابراهیم: امام جعفر صادق علیه السّلام در باره گفته جن «و اینکه او، پروردگار والای ما» فرمود: این دروغ پریان بود که خداوند نقل کرده و زراره روایت می کند که از امام محمد باقر علیه السّلام پرسیدم درباره سخن خداوند «و مردانی از آدمیان به مردانی از جنّ پناه می بردند و بر سرکشی آن ها می افزودند» فرمود: مردی نزد کاهنی که شیطان به او خبر می داد می رفت و می گفت به فلان شیطانت بگو که فلانی به تو پناه آورده است.

و علی بن ابراهیم درباره سخن خدا وَ أَنَّهُ کانَ رِجالٌ تا آخر آیه گفته: جن بر قومی از آدمیان وارد می شدند و اخباری که از آسمان شنیده بودند پیش از ولادت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به آن ها گزارش می دادند و مردم از گزارشی که جنیان به آن ها می دادند، پیشگوئی می کردند، و معنی «فَزادُوهُمْ رَهَقاً» یعنی زیان

آن ها را بیشتر می کردند، گفته شده: مراد از بخس: کاستی و از رهق: شکنجه است، و اینکه گفته «کُنَّا طَرائِقَ قِدَداً» یعنی مذاهب مختلف داشتیم.(1)

62. بصائر الدرجات: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید که: یک روز پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نشسته بود، مردی به درازی نخله خرما نزد او آمد و سلام کرد و پاسخش داد و فرمود: مانند جن و سخنگوئی آن ها است، ای بنده خدا تو کیستی؟ گفت: من هام پسر هیم بن لاقیس بن ابلیسم پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: میان تو و ابلیس جز دو پدر فاصله نیست، گفت: آری یا رسول اللّه فرمود: چند سال عمر کردی؟ گفت به اندازه عمر دنیا جز اندکی، من هنگام قابیل، هابیل را کشت، پسربچه ای بودم که سخن را می فهمیدم، از عصمت باز می داشتم و بر اجسام گردش می کردم و به قطع صله رحم فرمان می دادم و خوراک را تباه می کردم، پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چه بد روشی است برای پیری اندیشمند و پسری نوجوان.

گفت: یا رسول اللّه من توبه کردم، فرمود: به دست که توبه کردی؟ گفت به دست نوح که با او در کشتی بودم و از نفرینش بر قومش گله کردم تا این که گریست و مرا به گریه واداشت، و گفت: همانا که من بر آن کار خود پشیمانم و به خدا پناهم از اینکه از نادان ها باشم.

سپس با هود بودم در مسجد به همراه آنان که مؤمن بودند و او را هم به سبب نفرین قومش سرزنش کردم تا گریست و مرا گریه انداخت و گفت. همانا من از پشیمانانم و به خدا پناه می برم از اینکه از نادان ها باشم، و من به همراه ابراهیم بودم که قومش به او نیرنگ زدند و او را در آتش افکندند و خدا آتش را بر او سرد و سلامت ساخت، سپس با یوسف بودم که برادرانش بر او حسد بردند و او را به چاه انداختند و من بر او پیشی گرفتم و او را به نرمی به ته چاه رساندم، سپس با او در زندان بودم و او را آرام می کردم تا خداوند اور را از زندان نجات داد.

1- . تفسیر القمی : 698 و 699

سپس با موسی علیه السّلام بودم و یک سِفر از تورات به من آموخت و گفت: اگر عیسی را دریافتی سلام مرا به او برسان و به او برخوردم و سلامش رساندم و یک سِفر از انجیل به من آموخت و گفت اگر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم را دریافتی سلام مرا به او برسان، و عیسی یا رسول اللّه تو را سلام می رساند.

پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود بر عیسی روح و کلمه خدا و همه پیغمبران خدا و رسولانش مادامی که آسمان ها و زمین باقی باشند، و بر تو ای هام که سلام را رساندی سلام باد، بگو چه حاجت داری؟

گفت: حاجتم این است که خدایت برای امتت نگهدارد و آن ها را شایسته تو سازد و به آن ها راستی نسبت بوصیّ پس از تو روزی کند، زیرا امت های پیشین به سبب نافرمانی اوصیاء نابود شدند، و ای رسول خدا نیاز من این است که سوره هائی از قرآن به من بیاموزی تا با آن ها نماز گزارم، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: یا علی به هام بیاموز و با او به نرمی رفتارکن.

هام گفت: یا رسول اللّه این کیست که مرا به او پیوستی؟ زیرا ما گروه پریان جز با پیغمبر و وصی اوسخن نگوئیم، پیغمبر فرمود: ای هام کدام کس را در کتاب وصی آدم یافتید؟ گفت: شیث بن آدم، فرمود: که را وصی نوح یافتید؟ گفت: سام بن نوح، فرمود: وصی هود که بود؟ گفت یوحنا بن خزان عمو زاده هود، فرمود: وصیّ ابراهیم که بود؟ گفت: اسحق بن ابراهیم، فرمود: وصی عیسی که بود؟ گفت شمعون بن حمون صفا عموزاده مریم.

فرمود: در کتاب وصیّ محمّد صلّی اللّه علیه و آله را که یافتید؟ گفت: در تورات الیا است رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: این الیا است، او علی وصی من است، هام گفت، یا رسول اللّه جز آن هم نامی دارد؟ فرمود: آری، او حیدره است، چرا از من این را پرسیدی؟ گفت: ما در کتاب پیغمبران یافتیم که نام او در انجیل هیدارا است فرمود او حیدره است. فرمود: علی علیه السّلام چند سوره از قرآن را به او آموخت، هام گفت: ای علی ای وصی محمّد همین که از قرآن را به من آموختی مرا بس است؟ فرمود: آری ای هام اندک قرآن بسیار است، سپس هام

برخاست نزد پیغمبرصلّی الله علیه و آله و با او وداع کرد و نزد او برنگشت تا در گذشت وی صلّی اللّه علیه و آله.

بیان: بسا اینکه گفته او «ما فرمان داریم که سخن نگوئیم – تا آخر آیه- » دلیلی باشد که گزارش مردم از سخن گفتن با پری دروغ است و جز پیغمبران و اوصیاء با آن ها گفتگو نکنند، ولی به این سخن ایراد وارد است یزرا می توان گفت: اگر چه آن ها به این فرمان دارند ولی دلیلی نیست که آن را انجام دهند چون پری و شیطان معصوم نیستند با اینکه در برخی روایات این داستان به جای «سخن نگوئیم» فرمان نبریم آمده است.

و به علاوه روایات بسیار این باب و جز آن دلالت دارند که پری با مردم دیگر سخن گفته و باید این جمله را تاویل برد به این که مقصود سخن گفتن از راه طاعت و انقیاد است یا رو در رو با وجود شناسائی جن، یا مخصوص است به برخی از آنان یا غیر آن.

63. البصائر: مفضل بن عمر روایت می کند که پولی از خراسان برای امام جعفر صادق علیه السّلام آوردند به همراه دو کس از یاران آن حضرت که پیوسته آن را در گردن انداخته بودند تا بر ری گذر کردند و یکی از یاران آن حضرت کیسه ای که هزار درهم داشت به آن ها داد، و هر روز آن کیسه را وارسی می کردنند تا نزدیک مدینه رسیدند و یکی به دیگری گفت بیا تا پول را وارسی کنیم، بررسی کردند دیدند که همه برجا بود جز همان کیسه که از ری بود و یکی به دیگری گفت خدا یاور است و بس، اکنون به امام علیه السّلام چه بگوییم؟ یکی به دیگری گفت: امام کریم است، و امیدوارم بداند آنچه را که ما به او خواهیم گفت، و چون به مدینه در آمدند نزد آن حضرت رفتند و مال را تحویل دادند و به آن ها فرمود: کیسه آن مرد رازی کجا است؟ و داستانش را گزارش دادند. به آن ها فرمود: اگر آن کیسه را ببینید می شناسید؟ گفتند: آری، فرمود: ای کنیزک، آن کیسه چنان و چنین را بیاور، آن را برآورد و امام علیه السّلام به آن ها نشان داد و فرمود: آن را می شناسید؟ گفتند:

همان است، فرمود: من در دل شب به پولی نیازمند شدم و پریانی را از شیعیانم گسیل داشتم و این کیسه را در خواب که بودید برایم آوردند(1).

64. البصائر: سعد اسکاف روایت می کند که نزد ابو جعفر علیه السّلام رفتم و اجازه شرفیابی خواستم ناگهان شترانی در خانه صف کشیده بودند، ناگهان صداهایی بلند شنیدم و از در قومی عمامه مانند هندوها، بر سر بیرون شدند. گفت: من نزد امام علیه السّلام رفتم و گفتم: یا ابن رسول اللّه امروز دیر اجازه فرمودید: و من مردمی دیدم بیرون شدند عمامه بر سر و ناشناس، فرمود: ای سعد می دانی این ها که بودند؟ گفتم: نه، فرمود: هم کیشان پری تو بودند که می آیند مسائل حلال و حرام و احکام دین خود را از ما می پرسند(2).

65. البصائر: عمار سیستانی روایت می کند که من نیاز به اجازه در شرفیابی نزد امام جعفر صادق علیه السّلام نداشتم، در فسطاطه در منی یک شبانه روز در چادر او نشستم، و به جوانانی مانند مردان هندی اجازه ورود دادند، و عیسی شلقان بیرون آمد و ما از او اذن ورود خواستیم و به من اجازه شرفیابی داد، گوید: به من فرمود: ای ابو عاصم از کی آمدی؟ گفتم: پیش از آن ها که نزد تو آمدند و ندیدم بیرون روند، فرمود: آن ها قومی از پریان بودند مسائل خود را پرسیدند و رفتند(3).

66. البصائر و دلائل الامامه: سدیر صیرفی روایت می کند که امام محمد باقر علیه السّلام حوائجی را در مدینه داشت به من سفارش داد، و در این میان که در دره روحاء بر شترم سوار بودم ناگهان دیدم یک آدمی جامه اش را به خود می پیچید، گوید برای او ایستادم و پنداشتم تشنه است و قمقمه را به او دادم، گفت: نیازی بدان ندارم و نامه ای که گِلِ مُهرش تَر بود به من داد، و نگاه کردم مُهر امام علیه السّلام را داشت، گفتم: چه وقت در حضور نویسنده نامه بودی؟ گفت: هم اکنون و دیدم در نامه کارهائی است که به من فرموده انجام دهم ، سپس نگاه برگرداندم و کسی را ندیدم. گوید: امام علیه السّلام آمد و دیدارش کردم و به او گفتم قربانت شوم: مردی

1- . بصائر الدرجات : 28
2- . بصائر الدرجات : 28

3- . بصائر الدرجات : 28

نامه ای با گِل تر برایم آورد فرمود: کار شتابآن های که داشته باشیم یکی از آن پری ها را به دنبالش فرستیم(1)، و در روایت دیگر است که به ما خانواده یارانی از پری داده شده که چون کار شتابانه داریم آن ها را بفرستیم(2).

67. دلائل الائمه: سعد اسکاف روایت می کند که: از محمدباقر علیه السّلام با یاران خود اجازه شرفیابی خواستیم و ناگهان هشت تن که گویا از یک پدر و مادرند و جامه زرابی و قباهای طاقی و عمامه های زرد دارند، وارد شدند و زود بیرون آمدند، به من فرمود: ای سعد آن ها را دیدی؟ گفتم: آری، قربانت اینان چه کسانی بودند؟ فرمود برادران پری شما، آمده بودند از حلال و حرام خود پرسش کنند همانطور که شما درباره آن ها سوال می پرسید، گفتم: قربانت برای شما نمایان می شوند؟ فرمود: آری(3).

البصائر-: از سعد نیز مانند چنین روایتی آمده است.(4)

68 . الاختصاص: اصبغ بن نباته روایت می کند که: ما با امیر المؤمنین علیه السّلام در روز جمعه بعد از ظهر در مسجد بودیم، مرد درازی که مانند بدوی ها بود، پیش آمد و به آن حضرت سلام کرد، علی علیه السّلام به او فرمود: آن پری که نزد تو می آمد چه کرد؟ گفت: تا الان که برابرت ایستاده ام نزد من می آید و هنوز قطع رابطه نکرده است، فرمود: هر آنچه از او رخ داده را برای این قوم بازگو، پس نشست و ما به او گوش دادیم. گفت: من در یمن پیش از این که خدا پیغمبرش را مبعوث کند در خواب بودم ناگهان نیمه شب یک جنی آمد ما را با پا لگد کرد و گفت: بنشین، من هراسانه نشستم و گفت: بشنو، گفتم چه بشنوم؛ گفت:

در شگفتم از پری و اشتباهش

وز سواری شترها با پلاسش

می رود در مکه دنبال هدایت

نیست پاکانِ پری چون با نِجَاسَت

1- . بصائر الدرجات : 27. دلائل الائمه : 100
2- . بصائر الدرجات :27
3- . دلائل الائمه : 101
4- . بصائر الدرجارت : 27

کوچ کن سوی گزیده آل هاشم

بین با چشمانت سروِ سردار هاشم

گوید: گفتم: به خدا در فرزندان هاشم خبری شده یا می شود و برایم روشن نکرد و امیدوار بودم که روشن کند آن شب بیدار ماندم و در اندوه بامداد کردم و در شب بعد نیمه شب که خواب بودم آمد مرا با پایش لگد کرد و گفت: بنشین و هراسان نشستم گفت: بشنو، گفتم چه بشنوم، گفت:

در شگفتم از پری و از گزارشهای او

وز سواری شترهایش با ابزار او

می رود تا مکه می جوید هدایت را از آن

مؤمنان جن نمی باشند چون کفار او

کوچ کن سوی گزیده خاندان هاشمی

در میان تپه ها و هم بر احجار او

گفتم به خدا در فرزندان هاشم پدیده ای اتفاق افتاده یا اتفاق می افتد و روشن نکرد برایم و امیدوار بودم که روشن کند، آن شب را بیدار ماندم و با اندوه صبح کردم و در شب بعد نیمه شب که خواب بودم نزد من آمد و با پایش مرا لگد کرد و گفت: بنشین و هراسان نشستم و گفت بشنو گفتم: چه شنوم، گفت:

در شگفتی اندرم از جن و از اندیشه اش

که سواری بر جهاز اشتران شد پیشه اش

می رود تا مکه می جوید هدایت را از آن

نیست جن راستگو همچون دروغ از ریشه اش

کوچ کن سوی گزیده هاشم نیکو خصال

احمد آن بهتر سر و سردار خوش اندیشه اش

ص: 124

گفتم: ای دشمن خدا روشن و واضح گفتی، او کجا است؟ گفت: پشت مکه است و مردم را به شهادت بر یگانگی خدا و بر اینکه محمّد رسول خداست، فرا می خواند، صبح کردم و شترم را زین کردم و به سوی مکه آمدم.

در آغاز ورود به مکه به ابو سفیان بر خوردم که سرور گمراهی بود به او سلام کردم و از حال عشیره پرسیدم، گفت: در رفاه اند جز این که یتیم ابو طالب دین ما را به تباهی کشیده، گفتم: نامش چیست، گفت: محمّد، احمد، گفتم: کجا است، گفت: خدیجه دختر خویلد را به زنی گرفته و در بر او آرمیده است. مهار شترم را گرفتم و بر در خانه خدیجه رفتم، شتر را زانوبند زدم و در را کوبیدم، پاسخم داد که کیست، گفتم: محمّد را می خواهم، گفت: به دنبال کارت برو، گفتم: خدایت رحمت کند من مردی از یمن هستم، آمده ام به امید این که خداوند به سبب دیدار او بر من منتی نهد، آن را از من دریغ مکن.

پیغمبر صلّی الله علیه و آله مهربان بود و شنیدم می فرمود: ای خدیجه در را بگشا، سپس در را گشود و وارد شدم و نور را در چهره اش دیدم که نور در نور آمیخته شده بود، و در پس او چرخیدم و ناگهان مهر نبوت بر شانه راستش نقش بسته بود و آن را بوسیدیم و در برابرش ایستادم و سرودم.

منجئی

آمد مرا بعد از سکوت و بیهوشی

که نبود در آنچه من خواندم دروغ و ناروا

در سه شب گفتم به هر شب خیز از خواب و نگر

کز لؤیّ غالبت آمد رسولی دادخواه

بر میان بستم إزار و در بیابانم فکند

اشتری سخت و قوی در دشت بی برگ و نوا

هر چه آوردی بفرما ای نکوتر با توان

گرچه باشد اندر آن اسپیدی گیسوی ما

من گواهم نیست معبودی به جز ذات خدا

تو امینی بر همه امر نهان از دیده ها

ص: 125

نو ز هر پیغمبر مرسل به حق نزدیکتر

زاده رادان و پاکانی و محبوب خدا

شو شفیعم روز محشر که نمی باشد شفیع

بر سواد قارب بیچاره کس پیش خدا

نام آن مرد سواد بن قارب بود(1). گفت: به خدا به واسطه او مؤمن شدم، سپس به جنگ صفین رفت و در رکاب امیر المؤمنین علیه السّلام شهید شد(2).

می گویم: شرحش در مجلد ششم در ابواب معجزات گذشت.(3)

69. مسلم بن محمود به روایت ابن عباس چنین روایت می کند که: سواده بن قارب برعمر بن خطاب وارد شد و بر او سلام کرد و جوابش داد و عمر گفت: ای سواده از کاهنی تو چه مانده است؟ او به خشم آمد و گفت گمان ندارم چنین سخنی با دیگری گفته باشی، چون عمر از چهره او فهمید بدش آمده گفت ای سواده بت پرستی دیرین بدتر از کاهنی بود، به من بگو داستانی را که دوست دارم از زبانت بشنوم. گفت: آری در این میان که بر سر رمه شترانم در سراه بودم، هم راز پریم که به من خبر می رساند، شبی که خواب بودم به بالینم آمد و مرا با پایش لگد کرد و گفت

ای سواده برخیز دعوت گر حق به راه راست آمده، گفتم: من دارم چرت می زنم، از من برگشت و می گفت.

در شگفتم از پری و اشتباهش

وز سواری شترها با پلاسش

آن را تا و احجارها خواند.

شب دوم آمد و مانند آن را گفت و من گفتم خواب آلوده ام و به من پشت کرد، و شعر دیگر خواند.

در شگفتم از پری و از گزارشهای او

وز سواری شترهایش با ابزار او

ص: 126

1- . این تفسیر از مؤلف اختصاص یا یکی از راویان است.
2- . الاختصاص : 181 - 183
3- . المجلد 18 :98 - 100

تا گفت: از خاندان هاشم است و سرور ایشان ، که پیشینیان آن ها مانند آیندگانشان نمی رسند، شب سوم آمد و همان سخن نخست را گفت: گفتم من خواب زده ام و پشت کرد و شعر دیگر را خواند.

در شگفتی اندرم از جن و از اندیشه اش

که سواری بر جهاز اشتران شد پیشه اش

که آخرش «رأسها» است، صبح که شد یک شتر سواری از رمه شترانم گرفتم و سوار شدم و نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمدم و در برابرش این اشعار را خواندم.

منجئی آمد مرا بعد از سکوت و بیهوشی

که نبود در آنچه من خواندم دروغ و ناروا

در سه شب گفتم به هر شب خیز از خواب و نگر

کز لؤیّ غالبت آمد رسولی دادخواه

بر میان بستم إزار و در بیابانم فکند

اشتری سخت و قوی در دشت بی برگ و نوا

هر چه آوردی بفرما ای نکوتر با توان

گرچه باشد اندر آن اسپیدی گیسوی ما

من گواهم نیست معبودی به جز ذات خدا

تو امینی بر همه امر نهان از دیده ها

نو ز هر پیغمبر مرسل به حق نزدیکتر

زاده رادان و پاکانی و محبوب خدا

شو شفیعم روز محشر که نمی باشد شفیع

بر سواد قارب بیچاره کس پیش خدا(1)

ص: 127

1- . کتاب مسلم بن محمود در دسترس من نیست، مؤلف این داستان را در کتاب معجرات به گونه ای دیگر ذکرکرده است به آن مراجعه کن.

70. کتاب محمّد بن مثنی: عمار سیستانی روایت می کند که: آمدم درب خانه امام ششم و نخواستم اجازه شرفیابی بگیرم، نشستم و گفتم شاید یکی که داخل می رود به او گزارش دهد و به من اجازه ورود دهد، گفت: در این میانه جوانانی گندم گون با إزار و رداء وارد خانه آن حضرت شدند و ندیدم که بیرون آید. عیسی شلقان بیرون آمد و مرا دید و گفت: ای ابو عاصم تو اینجا هستی و به درون رفت و برای من اجازه خواست و وارد شدم و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ای عمار از چه زمانی تو اینجا بودی؟ گفتم پیش از آنکه آن جوانان گندمگون بر شما وارد شوند که ندیدم بیرون بیایند، فرمود: آن ها گروهی از پریان بودند و آمدند و از امر دین خود پرسیدند(1).

71. در المنثور: ابو عامر مکی روایت می کند که: فرشته ها از نور آفریده شدند و جانّ از آتش و بهائم از آب و آدم از گِل، و فرمانبری در فرشته ها و بهائم نهاده شده است و نافرمانی در آدمی و پری(2).

72. تفسیر النیسابوری: زهری از امام سجاد علیه السّلام روایت کرده، در این میان که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله با گروهی از اصحابش نشسته بود اختری پرتاب شد و نهان گردید، فرمود: شما در زمان جاهلیت چون چنین چیز پدید می شد چه می گفتید؟ گفتند: می گفتیم بزرگی می زاید یا می میرد، فرمود: این نه برای مرگ کسی باشد و نه زندگی او. ولی چون پروردگار، تبارک و تعالی فرمانی در آسمان صادر کند حاملان عرش تسبیح گویند و سپس اهل هر آسمانی چنین کنند تا تسبیح به این آسمان دنیا رسد و اهل آسمان از حاملان عرش گزارش خواهند که پروردگارتان چه فرمود: و به آنان گزارش دهند و این گزارش از آسمانی به آسمانی رسد تا به این آسمان رسد و پریان آن را بربایند و به تیر زده شوند، و آنچه بیاورند درست است ولی بر آن بیافزایند(3).

1- . الاصول السته عشر :92
2- . الدر المنثور 1 : 51
3- . تفسیر النیسابوری ... نسخه اش در دسترس من نیست.

73. زید الزراد: روایت شده که، سالی به حج رفتیم و چون به خرابه های مدینه رسیدیم یک هم سفر از برادران خود را گم کردیم و آن را نیافتیم، مردم مدینه گفتند: یار شما را پری ربوده، من نزد امام جعفر صادق علیه السّلام رفتم، در مورد وی و سخنان مردم مدینه به او گزارش دادم. فرمود: برو همان جا که ربوده شده و یا فرمود: گم شده، و به آواز بلند بگو ای صالح بن علی راستی جعفر بن محمّد به تو می فرماید، آیا چنین پریان با علی بن ابی طالب علیه السّلام عهد و پیمان بستند، فلانی را بجویید و به رفیقانش برسانید سپس بگو: من شما را قسم می دهم بدان چه علی بن ابی طالب علیه السلام شما را قسم داده که رفیق مرا آزاد کنید و به راه برسانید. گوید: چنین کردم و درنگی نشد که از فردی از خرابه ها نزد من بیرون آمد و گفت: شخصی که زیباتر از او ندیده بودم خود را به من نشان داد و گفت: ای جوان گمانم دوستدار خاندان محمّدی گفتم: آری، گفت: در اینجا مردی از خاندان محمّد صلی اللَّه علیه و آله است می خواهی اجر ببری و به او سلام کنی، گفتم: آری، مرا میان این دیوارها آورد و جلو من راه می رفت، و چون اندکی رفت نگاه کردم و چیزی ندیدم و بیهوش شدم و در بیهوشی ماندم و ندانستم کجا هستم تا هم اکنون که کسی آمد و مرا برداشت تا به راه رسانید.

من آن را به امام جعفر صادق علیه السّلام گزارش دادم، فرمود: آن غول است که نوعی پری است و آدمی را می رباید، چون در راه یکی دیدید از او راه را نپرسید و اگر راه به شما نشان داد خلاف آن بروید، و چون او را در ویرانه بینی و یا در بیابان که بر شما بیرون آید در روی او با آواز بلند اذان بگو و بگو: سبحان الذی جعل فی السماء نجوما رجوما للشیاطین، عزمت علیک یا خبیث بعزیمه اللَّه التی عزم بها امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، و رمیت بسهم اللَّه المصیب الذی لا یخطی، و جعلت سمع اللَّه علی سمعک و بصرک، و ذللتک بعزه اللَّه، و قهرت سلطانک بسلطان اللَّه، یا خبیث لا سبیل لک» که ان شاء اللَّه او را مقهور سازی و از خود بگردانی.

و چون راه گم کنی با آواز بلند اذان بگو و بگو: یا سیاره اللَّه ما را راهنمایی کنید تا خدا شما را رحمت کند و به راه راست رسانید تا خدا شما را هدایت کند، اگر به راه رسیدی چه بهتر و گر نه فریاد کن: ای پریان سرکش و دیوان متمرد، مرا ارشاد

کنید و راهنمایی کنید و گر نه تیر نشان گیر خدا را بر شما بکشم، بترسید از عزیمت علی بن ابی طالب ای دیوان متمرد «إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطارِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا لا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطانٍ مبین، اللّه غالبکم بجنده الغالب، و قاهرکم بسلطانه القاهر و مذللکم بعزته المتین، فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ» و باصدای بلند أذان بخوان تا راه یابی ان شاء اللّه(1).

74. زید الزراد: روایت شده که به امام جعفر صادق علیه السّلام گفتم: پریان آدمی را می ربایند؟ فرمود: به کسی که این دعا را بخواند راهی ندارند و دعا را ذکر کرده است.(2)

75. در منثور: طارق بن حبیب روایت می کند که: با عبد اللَّه بن عمر و بن عاص در حجر نشسته بودیم تا سایه برچیده شد و مجالس به پایان رسید، ناگهان پرتو مار نری از این درب که درب بنی شیبه است بر آمد و مردم همه بدان گردن افراشتند و چشم دوختند و 7 بار به خانه کعبه طواف کرد و در پشت مقام دو رکعت نماز خواند و من نزد او برخاستم و گفتم: ای عمره گزار خدا عبادتت را بپذیرد، همانا در سرزمین ما بنده ها و کم خردانند، و من از آن ها بر تو نگرانم، پس سر به کوپه خاک بطحاء نهاد و دمش را بر آن گذاشت و به آسمان بر آمد تا آنجا که او را ندیدم(3).

76. ازرقی از ابو طفیل روایت کرده که: که زنی پری در جاهلیت در ذی طوی سکونت کرده و تنها یک پسر داشت و او را بسیار دوستش می داشت، و در میان تیره خود ارجمند بود و زن گرفت و عروسی کرد و روز هفتم به مادرش گفت: من می خواهم در روز روشن هفت بار بر خانه کعبه طواف کنم. مادرش گفت: پسر جانم من از نابخردان قریش بر تو نگرانم، گفت: امیدوارم سالم بمانم، به او اجازه داد و در صورت پری برای طواف رفت و 7 دور طواف کرد و پشت مقام دور کعبه نماز خواند، و برگشت و یک جوانی از بنی سهم او را کشت و گرد و طوفانی مکه را

1- . الاصول السته عشر: 11 و 12
2- . الاصول السته عشر :9 این دعا طولانی است.
3- . الدر المنثور : 1 : 120

فراگرفت که کوه هایش دیده نمی شدند. ابو طفیل گفت: به ما رسیده بود که چنین طوفانی تنها به سبب مرگ سرور پریان است، گفت: بامدادان در بنی سهم مردگان بسیاری که پریان کشته بودند یافت شد که 70 پیره مرد اصلع بودند به جز جوانان آن ها(1).

77. در المنثور: ابن مسعود روایت می کند که یک آدمی بیرون شد و به یک پری برخورد کرد، جنی به او گفت: با من کشتی می گیرید، اگر مرا بر زمین زدی به تو یک آیه بیاموزم که چون هنگام ورود به خآن هات بخوانی شیطان به آن داخل نشود، و کشتی گرفت و آدمی او را بر زمین زد و او گفت: آیه الکرسی را بخوان که هیچ کس به هنگام ورود در خآن هاش آن را نخواند جز اینکه شیطان از آن خارج شود و مانند خر تیز برآرد(2).

78. در المنثور: معاذ بن جبل روایت می کند که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم خرمای زکات را جمع آوری کرد و در اتاق من انبار کرد، و هر روز می دیدم کم می شود و از آن به رسول خدا صلّی الله علیه و آله شکوه کردم،

فرمود: کار شیطان است و او را زیر نظر داشته باش. شب در کمین او نشستم و چون پاسی بسیار از شب گذشت در صورت فیل پیش آمد و چون به در رسید صورت عوض کرد و از سوراخ هایش وارد شد، و نزد خرماها آمد و آن ها را به دهن فرو می کرد و من جامه را بر خود تنگ بستم و سر راهش را گرفتم و گفتم: اشهد ان لا اله الا اللّه و اشهد ان محمّدا عبده و رسوله ای دشمن خدا به زکات خرما یورش بردی و آن را برگرفتی و سزاوارتر بدان از تو هست، البته تو را نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله برم و رسوایت کنم، با من پیمان بست که برنگردد.

فردا نزد رسول خدا رفتم و فرمود: اسیرت چه کرد؟ گفتم پیمان داد که بر نگردد، فرمود: او برگردد در کمینش باش، شب دوم در کمینش بودم: و همان کار را کرد و با من پیمان بست که برنگردد و فردا نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رفتم و گزارش دادم، فرمود: البته او باز گردد و در کمینش باش و شب سوم او را پاییدم و

1- . الدر المنثور 1 : 120

2- . الدر المنثور : 323

همان کار را کرد و من هم با او همان را کردم و گفتم: ای دشمن خدا دو بار با من عهد بستی و این بار سوم است.

پس اجازه دادم که برود، و فردا نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله رفتم و گزارش دادم، فرمود: البته او باز می گردد پس در کمینش باش، شب سوم او را پائیدم و همان کار را کرد و من هم با او همان را کردم و گفتم: ای دشمن خدا دو بار با من عهد بستی و این بار سوم است.گفت: من نانخور بسیار دارم و از نصیبین تا اینجا آمده ام و اگر غیر از این به چیزی دیگردسترسی داشتم، اینجا نمی آمدم. ما در همین شهر شما بودیم تا اینکه پیغمبر شما مبعوث شد و دو آیه بر او نازل گردید لذا ما از او گریزان شدیم(1) و به نصیبین افتادیم و این دو آیه در هر خانه ای خوانده شوند شیطان تا سه روز به آن خانه وارد نشود، اگر تو مرا آزاد کنی آنها را به تو می آموزم، گفتم: آری، گفت: آیه الکرسی و آخر سوره بقره از «آمن الرسول» تا آخر سوره.

لذا من آزادش کردم و بامداد نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله رفتم و آنچه گفت به او گزارش دادم، فرمود: این دروغگو راست گفته است. گوید: از آن پس، این دو آیه را بر آن انبار می خواندم و دیگر هیچ نقصانی در آن ندیدم(2) .

80. ابن عباس(3) نقل می کند که: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در اتاقی مهمان ابو ایوب انصاری بود، خوراکش در زنبیلی در پستوخانه بود و از روزنه خانه نور مانندی می آمد و از خوراک زنبیل برمی داشت، لذا از آن به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شکایت کرد، فرمود: آن غول است و چون آید، بگو به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله سوگندت می دهم که از جایت بیرون نرو، آمد و ابو ایوب او را به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله سوگند داد که از جایش تکان نخورد. گفت: ای ابو ایوب این بار مرا رها کن، به خدا سوگند که دیگر برنگردم، لذا او را آزاد کرد. سپس به او گفت: می خواهی به تو کلماتی بیاموزم که چون آن ها را بخوانی شیطان در آن شب و روز و فردایش به خانه ات نیاید؟ گفت: آری، گفت: آیه الکرسی را بخوان، وی

1- . در منبع : انفرتنا منها

2- . الدرّ المنثور 1 : 324
3- . در منبع: حاکم از ابن عباس نقل می کند.[3]

نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آمد و به او گزارش داد، پیامبرصلّی الله علیه و آله فرمود: راست گفته با اینکه دروغگو است.

81. الدر المنثور: حمزه زیّات نقل می کند که: شبی به سوی کوفه راه افتادم، در آن شب به یک ویرانه داخل شدم، به هنگام اطراق در آن، دو عفریت جن بر من وارد شدند. یکی به دیگری گفت: این حمزه بن حبیب زیات است که در کوفه به مردم قرائت می آموزد. گفت: آری به خدا او را خواهم کشم، دیگری گفت: بگذار این مسکین زنده بماند، گفت: نه او را خواهم کشت، چون آهنگ کشتن مرا کرد گفتم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِکَهُ- تا- سخن او- الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ وَ أَنَا مَعَکُمْ مِنَ الشَّاهِدِینَ. یارش به او گفت اکنون او را بگیر، باید به کوری چشمت تا بامداد از او مراقبت کنی(1) .

82. الدر المنثور: ابن عباس نقل می کند که: آفریده ها چهار دسته اند: عده ای همگی داخل در بهشت اند، عده ای همگی در دوزخ، و دو گروه دیگر که هم در بهشت و هم در دوزخ خواهند بود، اما گروه نخست فرشته گانند، و گروه دوم دیوهایند که همگی در دوزخ خواهند بود، و گروه سوم و چهارم پری و آدمی اند که ثواب و کیفر هر دو را دارند(2).

83. ابو ثعلبه از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل می کند که: جن سه دسته اند: دسته ای از آنها بال دارد و در در هوا پرواز می کند، دسته دوم: ماران و سگان اند، و دسته سوم: دوره گردان اند.(3)

84. الدر المنثور: از وهب(4) سوال شد که آیا جنیان هم می خورند و می نوشند و مرگ و زندگی زناشوئی دارند؟ گفت: آن ها چند نوع اند: جن خالص که از جنس باد است، نه می خورد، و نه می نوشد، و نه می میرد، و نه زندگی زناشوئی

1- . الدر المنثور 2: 12
2- . الدر المنثور 3 : 46
3- . الدر المنثور 3 : 46
4- . در منبع: ابن جریر از وهب ابن منبه نقل می کند به صورت: و یموتون و تنا کحون.[4]

دارد. برخی دیگر از جنیان می خورند، و می نوشند و زندگی زناشوئی و مرگ هم دارند، و این دسته همانند که به شکل شغال و غول و مانند آن ها هستند(1).

85. الدر المنثور: یزید بن جابر نقل می کند که: هیچ خانه مسلمانی نیست جز آن که در سقفش خاندانی از پریان مسلمان وجود دارد و چون اهل خانه چاشت بکشند آن ها نیز فرود آیند و غذا خورند و چون اهل خانه شام کشند، آن ها نیز فرود آیند و به همراهشان شام بخورند(2).

86. الدر المنثور: عکرمه بن خالد نقل می کند که: در حالی که در تاریکی شب کنار زمزم نشسته بودم، ناگهان چند تن با جامه های سفید که هرگز به سفیدی آن ها ندیده بودم، طواف کردند و چون فارغ شدند نزدیک من نماز خواندند، یکی از آن ها رو به یارانش کرد و گفت: ما را ببرید تا از نوشابه نیکان بنوشیم، سپس به راه افتادند و بر زمزم وارد شدند، و گفتم به خدا کاش به میان آنان می رفتم و از آن ها سوال می کردم، سپس برخاستم و داخل شدم اما هیچ آدمی در آنجا نیافتم(3).

87. الدر المنثور: زبیر درباره سخن خدا تعالی «وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَیْکَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ یَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ (4)» {و چون تنی چند از جنّ را به سوی تو روانه کردیم که قرآن را بشنوند} روایت می کند که: این آیه در نخله نازل شد زمانی که رسول خدا نماز عشاء پسین را می خواند و نزدیک بود که همگی بر او بشورند .

88. الدر المنثور: ابن مسعود نقل می کند که: در حالیکه پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله در بطن نخله قرآن می خواند، بر او داخل شدند، و چون صدای قرآن را شنیدند گفتند: «خاموش باشید(5)» ، آنان نه تن بودند که یکی زوبعه نام داشت، سپس خداوند آیه «وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَیْکَ نَفَراً تا آخر آیه» را نازل کرد(6).

1- . الدر المنثور 3 : 47
2- . در المنثور 3 : 47[2]
3- . در المنثور 6 : 46[3]
4- . الاحقاف / 29

5- . در منبع: قالوا: انصتوا ، گفتند: صه (ساکت باشید).
6- . الدر المنثور: 6 : 44. ابن ابی شببه و ابن منیع و حاکم و صححه و ابن مردویه و ابو نعیم و بیهقی همگی این حدیث را در کتاب «الدلائل» از ابن مسعود نقل کرده اند.

89. الدر المنثور: ابن عباس نقل می کند که: نه تن از اهل نصیبین بودند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آن ها را پیک عشیره خودشان نمود(1).

90. الدر المنثور: و نیز ابن عباس نقل می کند که: جنیان دو بار به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رو آوردند که از اشراف جن در نصیبین بودند(2).

91. الدر المنثور: ابن مسعود نقل می کند که: از او پرسیدند کجا رسول خدا قرآن را به پریان خواند؟ گفت:

در دره ای بنام حجون.

92. الدر المنثور: عکرمه نقل می کند که: تعداد آنان 12 هزار تن بودند و از جزیره موصل آمدند(3).

93. الدر المنثور: صفوان بن معطل نقل می کند که: به هنگام مراسم حج چون به عرج رسیدیم، ناگهان به ماری پریشان برخورد کردیم که دیری نپایید، مرد. سپس مردی او را در پارچه ای پیچید و به خاک سپرد، سپس به مکه آمدیم و در مسجد الحرام مردی در بر ما ایستاد و گفت کدام یک از شما عمرو را به خاک سپرد؟ گفتیم ما عمرو را نمی شناسیم، گفت کدام یک از شما آن جن را به خاک سپرد، گفتیم: ایشان، گفت: او باقیمانده 9 تنی بود که نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمدند و قرآن از او گوش گرفتند(4).

94. الدر المنثور: کعب الاحبار نقل می کند که: چون نه نفر اهل نصیبین از بطن نخله برگشتند، در میان عشیره خود شروع به تبلیغ کردند، بعد از مدتی به همراه 300 نماینده به سوی رسول خدا راه افتادند، چون به حجون (کوه مکه) رسیدند، اخضب(5) (احقب خ ب) پیش آمد و به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سلام کرد و گفت:

1- . الدر المنثور 6 : 44
2- . الدر المنثور 6 : 44 طبرانی در کتاب «الاوسط» و نیز ابن مردویه آن را نقل کرده اند.

3- . الدر المنثور 6 : 45 ابن ابی حاتم ان را از عکرمه به هنگام سخن پیرامون آیه « و اذ صرفنا الیک نفراً من الجن قال» نقل می کند.
4- . الدر المنثور 6 : 45 طبرانی و حاکم و ابن مردویه این حدیث را از صفوان ابن معطل روایت کرده اند.
5- . در منبع: «فجاء الاحقب» و نیز یلقونک ذکر شده است.

عشیره ما در حجون برای دیدار با شما آمده‌اند، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله برای دیدار با آنان در منطقه حجون در ساعتی از شب با او وعده گذاشت(1).

95. الدر المنثور: جابر بن عبد اللّه نقل می کند که: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نزد یارانش آمد و سوره الرحمن را از آغاز تا پایان برای آنان خواند، همگی سکوت کرده بودند، پیامبر فرمود: این سکوت شما برای چیست؟ من این آیه را در شب جنّ بر جنیان خواندم، بهتر از شما پاسخ می دادند، هر گاه می گفتم: «فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ(2)» { پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟ } می گفتند: و لا بشی ء من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد(3)(هیچ کدام از نعمت های پروردگارمان را تکذیب نمی کنیم، ازشما سپاس گذاریم).

ابن عمر نیز مانند حدیث فوق را نقل کرده است.

96. الدر المنثور: عبد الملک نقل می کند که: جن ها در فاصله زمانی میان عیسی و محمّد پاسبانی نمی شدند و چون خدا محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را مبعوث کرد، از آسمان دنیا نگهبانی شد و جنیان را با شهاب زدند. از این رو همه نزد ابلیس گرد آمدند و گفتند: در زمین پدیده ای دیده شده، سپس پراکنده شدند تا بدانند چه اتفاقی افتاده است، این دسته را که اشراف و سروران جن بودند به تهامه و یمن فرستاده شدند و بامدادان به هنگام نماز صبح با پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله در نخله برخوردند و شنیدند که قرآن می خواند و چون نزد او حاضر او شدند، گفتند: «خاموش باشید، پس چون پایان یافت». یعنی چون نماز صبحش پایان یافت، در حالیکه ایمان آورده بودند برای تبلیغ پیش عشیره خود برگشتند اما پیغمبر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله از آنها خبر نداشت تا اینکه سوره «قُلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِ» {بگو: «به من وحی شده است که تنی چند از جنّیان گوش فرا داشتند و

1- . الدر المنثور 6 : 45
2- . الرحمن / 13
3- . الدر المنثور 6 : 140

گفتند: راستی ما قرآنی شگفت آور شنیدیم } نازل شد،

گفته اند: آنان هفت تن از اهل نصیبین بودند(1).

97. الدر المنثور: سهل بن عبد اللّه نقل می کند که: در ناحیه دیار عاد بودم که ناگهان شهری دیدم از سنگِ تراشیده و در میانش کاخی بود که پریان در آن جا سکنی گزیده بودند، به آنجا وارد شدم، ناگهان پیر مردی تنومندی را دیدم که جبه ای پشمین و باطراوت در برداشت و به سوی کعبه نماز می خواند، از تنومندی او به اندازه تازگی جبه اش تعجب نکردم، سپس به او سلام کردم. پاسخ داد و گفت: ای سهل بدن جامه ها را کهنه نسازد، این بوی گناهان و حرام خواری است که آن ها را کهنه و فرسوده می کند. این جبه 700 سال است که آن را می پوشم و با آن عیسی و محمّد صلّی اللّه علیه و آله را زیارت کرده ام و به آن ها ایمان آوردم، به او گفتم: تو کیستی؟ گفت: من از آن نه نفری هستم که آیه ی «قُلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِ» درباره آن ها نازل شد(2)،

98. الدر المنثور: عبد اللّه بن مسعود درباره سخن خدا «قُلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِ» می گوید: که آنان از جن های نصیبین بودند.

99. الدر المنثور: کردم بن ابی سائب انصاری روایت می کند که: با پدرم برای انجام کاری از مدینه خارج شدم، تازه نام و آوازه سول خدا صلّی اللّه علیه و آله در مکه بر سر زبانها افتاده بود، در کنار چوپانی مأوی گرفتم چون نیمه شب فرارسید، گرگی آمد و بره ای از رمه برداشت، شبان از جا برخاست و گفت: ای سردار وادی به فریاد پناهنده ات برس، یک جارچی که آن را ندیدم، فریاد زد ای گرگ رها کن، سپس بره به سرعت به سوی رمه بازگشت، به همین سبب خداوند در مکه آیه« وَ أَنَّهُ کانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ یَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقا»(3) { و مردانی از آدمیان

1- . الدر المنثور 6 : 270
2- . الدر المنثور 6 :270
3- . الجن / 6

به مردانی از جنّ پناه می بردند و بر سرکشی آنها می افزودند} را بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله نازل کرد(1).

100. الدر المنثور: ابن عباس روایت می کند که: مردی بر شب و ریگزارها دلیر بود(شب رو و نترس بود). شبی رفت و در سرزمین پریان منزل کرد، پس به هراس افتاد، و زانوی شترش را بست و روی بازویش خوابید و گفت: «از شر اهل این وادی بر عزیزترین اهل آن ها پناه می برم»، سپس پیری از آن ها او را پناه داد، در میان آنان جوانی بود که سرور پریان بود و از اینکه آن پیر او را در پناه داده بود، سخت عصبانی شد و شمشیر زهرآگین خود را برداشت تا شتر آن مرد را نحر کند اما آن پیر جلوی او را گرفت و گفت:

آرام ای مالک بن مهلهل پرتوان

این جامه من و این ازار من ای جوان

این ناقه ز آدمی است تعرض آن مکن

بردار دست از پناهم و شو براه درست روان

با تیغ زهردار بسوی آن شده ای روان

اف باد بر قرابتت ای ابو قیطار خان

و ابیات دیگری هم در این باره سرود، آن جوان در پاسخ به او گفت:

تو خواهی سرفرازی تا که نام ما فرو گردد

ابو الغیر ار بی جنگ و ستیز این کار چون گردد

مقام و جاه را خواهی که بی فضلی بدست آری

برو زینجا که باشد سروری بهر مرا و هم علمداری

کدام از خاندانت سرور و سردار بودندی

بسرداری ز زاد سروران باید ستودندی

سر خود گیر و حد خویش بشناس ای معیکر چون

مهلهل بن دیاری را مجیری می سزد بیچون

ص: 138

1- . الدر المنثور 6 : 271

آن پیر گفت: راست گفتی پدر تو سرور و بهتر ما بود ولی از این مرد دست بردار و من پس از او در باره کسی با تو ستیزه نکنم، پس او را رها کرد، آن مرد نزد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله آمد و داستان خود را برا او باز گو کرد. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چون هراسی به شما دست داد یا در زمین پریان منزل کردید بگویید «اعوذ بکلمات اللّه التامات التی لا یجاوزهن برّ و لا فاجر من شر ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و من فتن اللیل و من طوارق النهار الا طارق یطرق بخیر» سپس خداوند در این باره آیه «وَ أَنَّهُ کانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ یَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقاً» نازل کرد.

ابو نصر گفته: حدیث غریبی است، از این رو آن را ننوشتیم(1).

101. الدر المنثور: سعید بن جبیر روایت می کند: مردی از بنی تمیم به نام رافع بن عمیر آغاز مسلمانی اش را چنین باز بیان می کند که: شبی در رمل عالج درحرکت بودم که خواب بر من غلبه کرد، از شتر پایین آمدم، آن را خواباندم و خوابیدم، پیش از خواب پناهنده شدم و گفتم: از شر پریان به بزرگ این وادی پناه می برم.

در خواب دیدم که مردی نیزه ای به دست دارد و می خواهد آن در گلوی ماده شترم فرو کند. هراسان بیدار شدم و به راست و چپ خو نگاه کردم اما چیزی ندیدم، گفتم این خیال و رویایی بوده، سپس بازگشتم و اندکی چرت زدم و همان خواب را دیدم، دوباره بیدار شدم و دور شترم چرخی زدم ولی باز چیزی ندیدم، شترم غرشی کرد و باز به خواب رفتم. بار دیگر همان خواب را دیدم، و بیدار شدم، دیدم ناقه ام پریشان است، سپس جوانی نیزه ای بدست مانند همان که در خواب دیده بودم را مشاهده کردم که پیرمردی دستش را گرفته و او را برمی گرداند. در این میان که در ستیز بودند ناگهان سه گاوِ نر کوهی ظاهر شدند، آن پیر به جوان گفت: برخیز در عوض شتر پناهنده من که از آن یک آدمی است، هر کدام از اینها را می خواهی بگیر. جوان برخاست و یک نره گاوی از آن ها گرفت و برگشت، سپس آن پیرمرد به

1- . الدر المنثور 6 : 271

من رو کرد و گفت: چون به یک وادی رسیدی و ترسیدی بگو: اعوذ باللَّه رب محمّد صلّی اللّه علیه و آله من هول هذا الوادی، و به هیچ یک از پریان پناهنده نشو که امر آنها باطل شده است. به او گفتم: این محمّد کیست؟ گفت: پیغمبری عربی نه شرقی، نه غربی، روز دوشنبه مبعوث شده، گفتم کجا منزل دارد؟ گفت در یثرب که نخل دارد.

چون بامداد بر آمد بر شترم سوار شدم و شتابان به راه افتادم تا به مدینه رسیدم و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مرا دید و داستان مرا باز گفت پیش از آنکه چیزی از آن به او بگویم. سپس مرا به مسلمانی دعوت کرد و مسلمان شدم. سعید بن جبیر گوید: ما معتقد بودیم که این مرد همان کسی است که آیه «وَ أَنَّهُ کانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ یَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقاً» در باره او نازل شده است(1).

102. الدر المنثور: ابن عباس در باره همین آیه « وَ أَنَّهُ کانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ یَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ » می گوید: در جاهلیت افرادی از آدمیان چون شب را در یک وادی اطراق می کردند، می گفتند: «پناه می برم بر عزیز این وادی» که این امر تنها بر دشواری و گمراهی آن ها می افزود(2).

103. الدر المنثور: حسن درباره سخن خداوند «وَ أَنَّهُ کانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ تا آخر آیه» می گوید: زمانی که یکی از آدمیان در وادی منزل می کرد، می گفت: پناه می برم به عزیز این وادی، از شر کم خردان قومش، لذا در طول آن شبانه روز، خود را در امان می یافت(3).

104. الدر المنثور: ربیع بن انس در باره آیه «وَ أَنَّهُ کانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ یَعُوذُونَ- تا آخر آیه- نقل می کند که : می گفتند صاحب این وادی فلان پریان است لذا هر کدام بدان وادی می رفت، به جای خداوند، به او پناه می برد ،از این رو ترس و هراس وی می افزود(4).

1- . الدر المنثور 6 : 272
2- . الدر المنثور 6 : 272
3- . الدر المنثور 6 : 272
4- . الدر المنثور: 6 : 272

105. الدر المنثور: ابن عباس روایت می کند: شیاطین در آسمان کرسی هایی داشتند و وحی را می شنیدند، و زمانی که یک کلمه می شنیدند، نه تا بدان می فزودند که تنها همان یکی درست بود و آنچه افزوده بودند نادرست. چون رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مبعوث شد، از آن کرسی ها منع شدند و آنان نیز این مسئله را به ابلیس گزارش دادند، و پیش از آن شهاب به سوی آن ها پرتاب نمی شد، ابلیس به آن ها گفت: این امر به سبب پدیده ایست که در زمین اتفاق افتاده است، سپس سپاهیان خود را برای بررسی پیش فرستاد، آنان رسول خدا را صلّی اللّه علیه و آله را یافتند که میان دو کوه در مکه نماز می خواند، پیش ابلیس بازگشتند و به او گزارش دادند، گفت: این همان حادثه ای است که در زمین اتفاق افتاده است(1).

106. ابن عباس نقل می کند که: آسمان دنیا در فاصله زمانی میان عیسی علیه السلام و محمّد صلّی اللّه علیه و آله پاسبانی نداشت و در آنجا شیاطین برای شنیدن وحی موضع می گرفتند، چون خداوند محمّد را صلّی اللّه علیه و آله را برانگیخت، نگهبانانی به شدت از آسمان دنیا حراست می کردند و شیاطین را به تیر می زدند. آنان این مسئله را بی سابقه شمردند و گفتند: « وَ أَنَّا لا نَدْری أَ شَرٌّ أُرِیدَ بِمَنْ فِی الْأَرْضِ أَمْ أَرادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً»(2). {و ما [درست] نمی دانیم که آیا برای کَسانی که در زمینند بدی خواسته شده یا پروردگارشان بر ایشان هدایت خواسته است؟} ابلیس گفت: در زمین حادثه ای رخ داده و پریان گرد او جمع شدند، گفت: در زمین پراکنده شوید و به من گزارش دهید که این حادثه چیست که در آسمان رخ داده است، دسته نخست کاروانی بودند از اهل نصیبین که اشراف و سروران پریان بودند. شیطان آنان را به تهامه فرستاد، رفتند تا به وادی نخله رسیدند و دیدند که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در بطن نخله نماز صبح می خواند، پس به او گوش فرا دادند چون خواندن قرآن را شنیدند، گفتند: «خاموش باشید»، پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله زمانی که قرآن می

1- . الدر المنثور 6 : 273
2- . الجن / 10.

خواند، نمی دانست که آنان به او گوش می دهند، چون پیامبر از نماز فارغ شد، به سوی قوم خود برگشتند وآنان را بیم دادند و خود مؤمن شدند(1).

107. ابن عمر نقل می کند که: روزی که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله به نبوت رسید شیاطین از آسمان رانده شدند و به سوی آنان شهاب سنگ پرتاب شد(2).

108. الدر المنثور: ابن عباس روایت می کند که: جن پیش از بعثت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله اخبار را از آسمان می شنیدند، اما زمانی که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله مبعوث شد دیگر نمی توانستند که بشنوند و به دیگر جنیان که دیگر اخبار را نمی شنیدند، گفتند: «ما آسمان را لمس کردیم و یافتیم که از پاسبانانی سخت پر شده است» از جمله فرشتگان و شهاب ها که همان ستاره هایند، «درحالیکه ما برای گوش گرفتن در آنجا می نشستیم اما اکنون هر کسی که گوش فرا دهد، شهابی در کمین خود یابد». می گوید: ستاره ای را در کمین خود می یابد که با آن تیر خورد، خداوند می فرماید: چون با شهاب ها مورد هدف قرار گرفتند به قوم خود گفتند: «وَ أَنَّا لا نَدْری أَ شَرٌّ أُرِیدَ بِمَنْ فِی الْأَرْضِ أَمْ أَرادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً » {و ما [درست] نمی دانیم که آیا برای کسانی که در زمینند بدی خواسته شده یا پروردگارشان بر ایشان هدایت خواسته است }(3).

109. الدر المنثور: اعمش روایت می کند که جنیان گفتند: ای رسول خدا به ما اجازه می دهی که در نماز مسجدت شرکت کنیم؟ و خداوند نازل کرد آیه« وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً » {و مساجد ویژه خداست، پس هیچ کس را با خدا مخوانید} می فرماید: نماز بخوانید و با مردم نیامیزید(4).

110. الدر المنثور: سعید بن جبیر نقل می کند که: جنیان به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله گفتند چگونه به مسجد آییم در حالیکه از تو دوریم؟ چگونه در نماز عصر

1- . الدر المنثور 6 : 273
2- . الدر المنثور 6 : 273
3- . الدر المنثور 6 : 274

4- . الدر المنثور 6 : 274

حاضر شویم و حال آنکه از شما دور هستیم؟ سپس این آیه «وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ- تا آخر آیه- نازل شد(1).

111. الدر المنثور: ابن مسعود نقل می کند که: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله پیش از هجرت به سوی یکی از نواحی مکه خارج شد. و برای من خطی کشید و فرمود: تا من نزد تو برمی گیردم، کاری مکن. سپس فرمود: از هر چه دیدی هراس مکن، و اندکی جلو رفت و نشست که ناگهان مردانی سیاه چون هندو نزدش آمدند و چنانچه خدا می فرماید: «کادُوا یَکُونُونَ عَلَیْهِ لِبَداً »(2) {چیزی نمانده بود که بر سر وی فرو افتند }.

112. الدر المنثور- ابن عباس درباره سخن خداوند «وَ أَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ یَدْعُوهُ کادُوا یَکُونُونَ عَلَیْهِ لِبَداً » {و همین که «بنده خدا» برخاست تا او را بخواند، چیزی نمانده بود که بر سر وی فرو افتند } نقل می کند که: چون شنیدند پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله قرآن می خواند تقریبا از شدت حرص به دوش او برآمدند، حال آنکه پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله از آنها خبر نداشت تا اینکه فرستاده ای نزد او آمد. وشروع کرد به خواند آیه «قُلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِ»(3).

113. الدر المنثور: ابن عباس در باره سخن خداوند «وَ أَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبْدُ اللَّهِ یَدْعُوهُ کادُوا یَکُونُونَ عَلَیْهِ لِبَداً» روایت می کند که: چون پریان نزد رسول خدا آمدند، و حال آنکه او با اصحابش در نماز بود و اصحاب در رکوع و سجود دنبالش بودند، از پیروی اصحابش تعجب کردند و به قوم خود خبر دادند، که چون عبدالله(پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله) نماز می خواند، نزدیک است جامه تن او باشند(4).

114. الدر المنثور: ابن مسعود نقل می کند که: چون در شبِ جن تا به حجون با پیغمبر رفتم، برایم خطی کشید، و آنگاه نزد آن ها پیش رفت، در این هنگام بسیاری از آنان در برابرش ظاهر شدند، سپس سرور آن ها به نام وردان گفت: یا

1- . الدر المنثور 6 : 274
2- . الدر المنثور 6 : 274
3- . الدر المنثور 6 : 275

4- . الدر المنثور 6 : 275

رسول اللَّه من دشمنانت را از اطرف تو نمی رانم؟ پیامبر فرمود: به راستی که کسی جز خداوند مرا پناه نگیرد(1).

بیان: در کتاب «النهایه» در حدیثی از عمر آمده است که: چون نماز برپا شود شیطان گوزید و پا به فرار گذاشت، و در روایت دیگر آمده است که چون کسی آیه الکرسی خواند شیطان به در رود و مانند الاغ بگوزد.

و می گوید: که نه غول هست و نه صفر ولی سعالی هست و سعالی جادوگران پریانند یعنی غول نمی تواند کسی را غول گیر کند یا گمراه سازد ولی در میان پریان جادوگرانی هستند همانند جادوگر آدمی که اشتباه کاری و خیال اندازی کنند، در فرهنگ لغت: زوبعه نام شیطان یا رئیس پریان است و از این رو گردباد را زوبعه خوانند، و حجون نیزکوهی در معلاه مکه است.

115. حیاه الحیوان (در باب قنفذ(خار پشت)): بیهقی در دلائل النبوه از ابو دجانه - که نامش سماک بن خرشه است- روایت کرده است که: من برسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شکوه کردم از این که چون در بستر بخوابم سوتی مانند سوت آسیاب و صدایی چون صدای مگس عسل بشنوم و پرتوی همانند برق ببینم، اما چون سر بردارم در برابر خود سیاهی ای بینم که به درازی صحن خانه ام بالا رود، و دست بپوستش کشم مانند پوست خارپشت است، و به چهره ام مانند شراره، آتش افکند، فرمود: ای ابو دجانه این جن خانه تو است وانگاه دوات و کاغذ خواست و به علی علیه السّلام فرمود که بنویسد:

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

این نامه ای است از فرستاده خداوند جهانیان به شب آینده های عمار و زوار جز آنکه برای نیکی آید، اما بعد، به راستی که برای ما و شما در درستی گشایشی است، اگر عاشق شیفته ای باشد و یا هرزه یورشگری این کتاب خدا است که بر ما و شما به حق می گوید: «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، إِنَّ رُسُلَنا يَكْتُبُونَ ما تَمْكُرُونَ صاحب این نامه ام را رها کنید و به دنبال بت پرستان بروید و آنان که پندارند با خدا

1- . الدر المنثور 6 : 275

معبود دیگری است لا إِلهَ إِلَّا هُوَ، کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ، لَهُ الْحُکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ، حم لا یبصرون، حمعسق، ای دشمنان پراکنده شوید خدا من حجت خدا را به شما رساندم و لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم، فَسَیَکْفِیکَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ.

ابو دجانه گفت: نامه را گرفتم و تا کردم و به خانه آوردم و زیر سرم نهادم و شب را آسوده خوابیدم و بیدار نشدم جز از فریاد کسی که می گفت: ای ابو دجانه ما را با این کلمات آتش زدی تو را به حق سرورت که این نامه را از ما بردار، که دیگر ما را بازگشتی به خانه ات و در مجاورتت و در هر جا این نامه باشد، نیست، ابو دجانه گفت: برش ندارم تا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اجازه دهد.

ابو دجانه نقل می کند که: از این ناله و شیون و گریه پریان که شنیدم، شبم دراز گذشت و بامداد نماز صبح را با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خواندم و آنچه آن شب از پریان شنیدم و هر آنچه من با آن ها گفتم به وی گزارش دادم . فرمود: ای ابو دجانه از این قوم دست بردار بدان سوگند به کسی که مرا به راستی فرستاده آنان تا روز رستاخیز درد کشند، این روایت را وابلی حافظ در کتاب «الابانه» و قرطبی در کتاب «التذکره» نقل کرده اند(1).

116- فردوس الاخبار: امام علی علیه السّلام نقل می کند که: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چون ماری در راه دیدی آن را بکش چون با پریان شرط کردم که به صورت مار نمایان نشوند، و هر که چنین نمایان شود، خون خود را حلال کرده است(2).

117- و من گویم: مناسب مقام و مؤید آن چیزی است که شارح دیوان امیر المؤمنین علیه السّلام در دیباچه آن آورده است وی به نقل از شیخ برهان الدین موصلی – که مردی فاضل و نیک و پارسااست – می گوید: که از مصر به قصد حج به سوی مکه می رفتیم و در یک منزلی مار بزرگی بر ما در آمد و مردم برای کشتن آن دست بکار شدند، و عموزاده ام او را کشت و خود ربوده شد و دیدیم شتابان او را

1- . حیاه الحیوان: باب خارپشت

2- . فردوس الاخبار: این کتاب چاپ نشده است و نسخه آن نیز نزد من نیست.

می برند و مردم با اسب و شتر به دنبال وی تاختند تا او را برگردانند اما نتوانستند، از این رو سخت اندوهگین شدیم.

چون پایان روز شد خودش با آرامش و وقار آمد و از او پرسیدیم تو را چه شد؟ گفت همین که آن مار را کشتم خودتان دیدید که با من چه شد و ناگهان دچار گروهی پریان شدم، یکی می گفت: پدرم را کشتی یکی می گفت: برادرم را کشتی، یکی می گفت: عموزاده ام را کشتی ناگهان مردی خود را به من چسبانید و گفت: بگو: من به حکم خدا و شرع محمّد صلّی اللّه علیه و آله راضی هستم این را که گفتم، به آن ها اشاره کردند که او را به محضر شرع ببرید، رفتیم تا اینکه به شیخ بزرگواری رسیدیم که بر مسندی قرار داشت و چون برابرش رسیدیم گفت: آزادش کنید و بر او اقامه دعوی کنید.

فرزندان گفتند: او پدر ما را کشته است، گفتم حاش للّه(هرگز چنین نیست) ما کاروان حج خانه خداییم چون به این منزل رسیدیم مار بزرگی بر ما وارد شد و همه مردم پیش رفتند تا او را بکشند و من او را کشتم، چون شیخ گفتار مرا شنید گفت: او را رها کنید، من در بطن نخله از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که فرمودند: هر که، از زیّ خود بدر رود و زیّ دیگر به خود گیرد و کشته شود نه دیه دارد و نه قصاص- پایان-.

و گویم: پدرم- قدس سره- از شیخ بهائی عاملی از یکی اصحاب علامه دوانی نقل کرد که: این پیشامد برای او واقع شده بدین تقریر که برای قضای حاجت بیرون رفتم و ناگهان ماری بر من پدید شد و او را کشتم، و گروه بسیاری گردم را گرفتند و مرا دست گیر کردند و نزد پادشاه خود که بر تختی نشسته بود، بردند و چنانچه گذشت بر من دعوی کشتن پدر و فرزند و خویش خود را نمودند، از من پرسید چه دینی داری؟

گفتم: مسلمانم، گفت: او را نزد پادشاه مسلمانها ببرید من سبب پیمان با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نمی توانم در باره او حکمی صادر کنم.

و مرا نزد پیری که سر و ریشش سفید بود و بر تختی نشسته و ابروانش بر دیده هاش ریخته بود، بردند ابروها را از دیده برگرفت و چون داستان را برایش باز

گفتیم، گفت: او را به همان جا ببرید که دستگیرش کردید و رهایش کنید زیرا من از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اللّه علیه و آله شنیدم که: هر که بجز زیّ خود را برگیرد ریختن خونش هدر است، سپس مرا به این جا آوردند و رهایم کردند(1).

118. در کتاب اخبار الجن شیخ مسلم از قدمای مخالفین از دعبل بن علی خزاعی این روایت را یافتم که می گوید: از معتصم خلیفه گریختم و شبی در نیشابور تنها خفتم، و خواستم قصیده در مدح عبد اللّه بن طاهر بسرایم، در آن شب مشغول این کار بودم که با در بسته شنیدم یکی می گوید: السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته من داخل آمدم، خدایت رحمت کند، تنم لرزید و سخت ترسیدم، گفت: نترس خدایت عافیت دهد من یک پری هم کیش توام و از اهل یمن، یکی از عراق بما وارد شد و قصیده ات را برای ما خواند و من دوست دارم آن را از زبان خودت بشنوم، سپس من آن را برایش خواندم.

مدارس آیاتٍ خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات

اُناس علیَّ الخیر منهم و جعفرُ و حمزهٌ و السجاد ذو الثفنات

إذا فخروا یوماً أتوا بمحمدٍ و جبریل و الفرقانو السورات

تا پایان قصیده را برایش خواندم و آنقدر گریست تا بیهوش افتاد و سپس گفت: خدایت رحمت کند آیا برایت حدیثی باز نگویم که عقیده ات محکم شود و در پیروی هر چه بیشتر از مذهبت به تو کمک کند؟ گفتم، چرا بگویید.

گفت: مدتها نام جعفر بن محمّد علیه السّلام را می شنیدم، به مدینه رفتم و شنیدم که می فرمود: به نقل از پدرانش تا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که فرمود: علی و خاندانش همان پیروزمندانند، سپس با من وداع کرد که برود، گفتم: خداوند تو را رحمت کند، اگر می توانید نامت را به من بگو گفت، من ظبیان بن عامرم.

119. مفضل نقل می کند که : به دریای خزر سوار شدیم و بسیار دور نشده بودیم که کشتی ما در باتلاقی افتاد و باد شمال یک ماه راه آن را به میان دریا کشاند، کشتی شکست و من و مردی از قریش به یک جزیره افتادیم که در آن همدمی نبود،

1- - شرح دیوان: نسخه آن نزد من نیست.

و به طمع زندگی بودیم که به سر دره ای رسیدیم و ناگهان با شیخی برخورد کردیم که به درخت بزرگی تکیه زده بود، چون ما را دید به راه افتاد و به سمت ما آمد، و از او هراس کردیم و نزد او رفتیم و سلام کردیم و با او همدم شدیم و در برش نشستیم. گفت داستان شما چیست؟ به او گزارش دادیم، خندید و گفت پای آدمیزاد هرگز به این سرزمین نرسیده جز شما دوتا، شما کیستید؟ گفتیم از عرب گفت پدر و مادرم قربان عرب از کدام عشیره عرب هستید؟ گفتم: من از خزاعه هستم و دوستم از قریش، گفت پدر و مادرم قربان قریش و احمد قریش، ای برادر خزاعه چه کسی سروده:

گویا

نبوده میان حجون تا صفا

همدمی و

کسی در مکه داستان شب نگفت

گفتم: حارث بن مصاص جرهمی، گفت: گوینده اش همان است گفت عبد المطلب بن هاشم برایش فرزندی به دنیا آمده؟ گفتم: کجائی خدا رحمتت کند؟ گفت: زمانی را بینم که روزگارش نزدیک است، آیا پسرش عبد اللّه فرزند آورده است؟ گفتم، تو از مرده ها پرسش می کنی، سپس ادامه داد و گفت: پسرش محمّدِ هدایتگر چگونه است؟ گفتم: رسول خدا صلّی اللّه علیه 40 سال است که مرده است، چنان ناله زد که گمان بردیم جانش درآمد سپس به اندازه یک جوجه کوچک شد و شروع کرد به سرودن:

و چه

بسیار امیدواری که به امیدش نرسید

و چه

بسا آرزومندی که آرزویش بر باد رفت

وسپس شروع به ناله و گریه کرد تا ریشش از اشکش تر شد و ما هم از گریه او گریستیم، سپس گفتم: ای شیخ از ما پرسیدی و پاسخ شنیدی، به

خدا سوگندت می دهیم بگو تو که هستی. گفت سفاح بن زفرات جنی هستم، و پیوسته به خدا و رسولش مؤمن و مصدق بودم، تورات و انجیل را می دانم و امید داشتم محمّد صلّی اللّه علیه و آله را ببینم. و چون جنیان سرکش شدند و از بند گریختند، من در این جزیره برای عبادت خدا و یگانه پرستی و یاری پیغمبرش محمّد صلّی اللّه علیه و آله

خودم را پنهان کردم و سوگند خوردم از اینجا بیرون نروم تا خروج او را بشنوم، عمر آدمی زاد پس از سکونت من در این جزیره کوتاه شده است. زمانی که 400 سال را در این جزیره گذراندم، و حال آنکه عبد مناف در آن وقت جوان تازه سنی بود،گمان نداشتم تاکنون فرزندی آورده باشد، برای آن که ما پدیده ها را می دانیم ولی سررسید عمر را جز خدا نمی داند.

واما شما دوتن بدانید که بیش از یک سال راه با آدمیان فاصله دارید، ولی این چوب را بگیرید، سپس از زیر پایش تکه چوبی درآورد و دو پشته مانند یک چهارپا بر آن سوار شوید که شما را سرزمینتان می رساند، و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را از قول من سلام برسانید که آرزو دارم مجاور قبرش باشم، گوید: همان که گفت: انجام دادیم و فردا صبح در سرزمین آمد بودیم.

ص: 149

آیات:

لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبين*إِنَّما يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُون.(1)

{و از گامهای شیطان پیروی مکنید که او دشمن آشکار شماست. [او] شما را فقط به بدی و زشتی فرمان می دهد، و [وامی دارد] تا بر خدا، چیزی را که نمی دانید بربندید}.

- الشَّيْطانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشاءِ .(2)

{شیطان شما را از تهیدستی بیم می دهد و شما را به زشتی وامی دارد}.

- الَّذينَ يَأْكُلُونَ الرِّبا لا يَقُومُونَ إِلاَّ كَما يَقُومُ الَّذى يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَس.(3)

{کسانی که ربا می خورند، [از گور] برنمی خیزند مگر مانند برخاستنِ کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سَرَش کرده است}.

- وَ إِنِّى أُعيذُها بِكَ وَ ذُرِّيَّتَها مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيمِ(4).

{و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده، به تو پناه می دهم}.

1- . البقره / 168 و169
2- . البقره / 268
3- . البقره / 275
4- . آل عمران / 36

- إِنَّما ذلِكُمُ الشَّيْطانُ يُخَوِّفُ أَوْلِياءَهُ فَلا تَخافُوهُمْ وَ خافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ(1).

{در واقع، این شیطان است که دوستانش را می ترساند پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید}.

- وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطانُ لَهُ قَريناً فَساءَ قَريناً(2).

{ و هر کس شیطان یار او باشد، چه بد همدمی است}.

- فَقاتِلُوا أَوْلِياءَ الشَّيْطانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطانِ كانَ ضَعيفا(3).

{پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است}.

- وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّيْطانَ إِلاَّ قَليلا(4).

{ و اگر فضل خدا و رحمتِ او بر شما نبود، مسلّماً جز [شمارِ] اندکی، از شیطان پیروی می کردید}.

-

إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَ إِن يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا* لَّعَنَهُ اللَّهُ وَ قَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا*وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ ءَاذَانَ الْأَنْعَامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَنَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا*يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَنُ إِلَّا غُرُورًا* أُوْلَئكَ مَأْوَئهُمْ جَهَنَّمُ وَ لَا يجَِدُونَ عَنهْا محَِيصًا(5).

{ [مشرکان]، به جای او، جز بتهای مادینه را [به دعا] نمی خوانند، و جز شیطانِ سرکش را نمی خوانند. خدا لعنتش کند، [وقتی که] گفت: «بی گمان، از میان بندگانت نصیبی معیّن [برای خود] برخواهم گرفت. و آنان را سخت گمراه و دچار آرزوهای دور و دراز خواهم کرد، و وادارشان می کنم تا گوشهای دامها را شکاف دهند، و وادارشان می کنم تا آفریده خدا را دگرگون سازند.» و [لی] هر کس به جای خدا، شیطان را دوست [خدا] گیرد، قطعاً دستخوش زیان آشکاری شده است. [آری،]

1- . آل عمران / 175
2- . النساء / 38
3- . النساء / 76
4- . النساء /83
5- .النساء / 117 - 121

شیطان به آنان وعده می دهد، و ایشان را در آرزوها می افکند، و جز فریب به آنان وعده نمی دهد. آنان جایگاهشان جهنّم است، و از آن راه گریزی ندارند }.

- إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فىِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَوهِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتهُون(1).

{همانا شیطان می خواهد با شراب و قمار، میانِ شما دشمنی و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. پس آیا شما دست برمی دارید؟ }.

- وَ كَذَالِكَ جَعَلْنَا لِكلُ ّ نَبىٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْانسِ وَ الْجِنّ ِ يُوحِى بَعْضُهُمْ إِلىَ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا(2)

{و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انس و جن برگماشتیم. بعضی از آنها به بعضی، برای فریب [یکدیگر]، سخنان آراسته القا می کنند }.

- وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلىَ أَوْلِيَائهِمْ لِيُجَادِلُوكُم.(3)

{و در حقیقت، شیطانها به دوستان خود وسوسه می کنند تا با شما ستیزه نمایند }.

- لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبين(4).

{و از پی گامهای شیطان مروید که او برای شما دشمنی آشکار است }.

- وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَئكَهِ اسْجُدُواْ لِادَمَ فَسَجَدُواْ إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ* قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنىِ مِن نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِن طِينٍ* قَالَ فَاهْبِطْ مِنهَْا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّغِرِينَ* قَالَ أَنظِرْنىِ إِلىَ يَوْمِ يُبْعَثُون* قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ* قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنىِ لَأَقْعُدَنَّ لهَُمْ صرَِاطَكَ الْمُسْتَقِيم* ثُمَّ لَاَتِيَنَّهُم مِّن بَينْ ِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانهِمْ وَ عَن شَمَائلِهِمْ وَ لَا تجَِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ*

قَالَ اخْرُجْ مِنهْا مَذْءُومًا مَّدْحُورًا لّمَن تَبِعَکَ مِنهُمْ لَأمْلَأنَّ جَهَنَّمَ مِنکُمْ أَجْمَعِين(5).

ص: 152

1- . المائده / 91
2- . الانعلم / 112
3- . الانعام / 121
4- . الانعام / 142
5- . الاعراف / 11 – 18

{و در حقیقت، شما را خلق کردیم، سپس به صورتگری شما پرداختیم آن گاه به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید.» پس [همه] سجده کردند، جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود. فرمود: چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را باز داشت از اینکه سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم. مرا از آتشی آفریدی و او را از گِل آفریدی.فرمود: از آن [مقام] فرو شو، تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبّر نمایی. پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی.گفت: مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد مهلت ده. فرمود: «تو از مهلت یافتگانی.گفت: پس به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندی، من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست. آن گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می تازم، و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت. فرمود: نکوهیده و رانده، از آن [مقام] بیرون شو که قطعاً هر که از آنان از تو پیروی کند، جهنّم را از همه شما پر خواهم کرد}.تا آخر که در داستان حضرت آدم علیه السّلام گذشت.

- أَ لَمْ أَنهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَه وَ أَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِين.(1)

{مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است}

- يَابَنِي ءَادَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّهِ يَنزِعُ عَنهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيرِيَهُمَا سَوْءَاتهِمَا

إِنَّهُ يَرَئكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُون.(2)

{ای فرزندان آدم، زنهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند، و لباسشان را از ایشان برکَند، تا عورتهایشان را بر آنان نمایان کند. در حقیقت، او و قبیله اش، شما را از آنجا که آنها را نمی بینید، می بینند. ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند}

- إِنَّهُمُ اتخَّذُواْ الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الله.(3)

1- . الاعراف / 22
2- . الاعراف / 27
3- . الاعراف / 30

{زیرا آنان شیاطین را به جای خدا، دوستان [خود] گرفته اند و می پندارند که راه یافتگانند}.

- وَ إِمَّا يَنزَغَنَّکَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ* إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْاْ إِذَا مَسهُمْ طَئفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ* وَ إِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونهُمْ فىِ الْغَىِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُون(1).

{و اگر از شیطان وسوسه ای به تو رسد، به خدا پناه بَر، زیرا که او شنوای داناست. در حقیقت، کسانی که [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند. و یارانشان آنان را به گمراهی می کشانند و کوتاهی نمی کنند}.

- وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَ قَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنىِّ جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلىَ عَقِبَيْهِ وَ قَالَ إِنىِّ بَرِىءٌ مِّنكُمْ إِنىِّ أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنىِّ أَخَافُ اللَّهَ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَاب.(2)

{و [یاد کن] هنگامی را که شیطان اعمال آنان را برایشان بیاراست و گفت: امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد، و من پناه شما هستم. پس هنگامی که دو گروه، یکدیگر را دیدند [شیطان] به عقب برگشت و گفت: من از شما بیزارم، من چیزی را می بینم که شما نمی بینید، من از خدا بیمناکم. و خدا سخت کیفر است}.

- إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْانسَانِ عَدُوٌّ مُّبِين.(3)

{شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است}.

- فَأَنسَئهُ الشَّيْطَنُ ذِكْرَ رَبِّه.(4)

{و [لی] شیطان، یادآوری به آقایش را از یاد او برد}.

1- - الاعراف /200 – 202
2- - الانفال / 48
3- - یوسف / 5
4- - یوسف / 42

- وَ مِن بَعْدِ أَن نَّزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَينْ َ إِخْوَتى.(1)

{ پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد }.

- وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِىَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الحَْقّ ِ وَ وَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لىَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَنٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لىِ فَلَا تَلُومُونىِ وَ لُومُواْ أَنفُسَكُم مَّا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنتُم بِمُصْرِخِىَّ

إِنىّ ِ كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيم.(2)

{و چون کار از کار گذشت [و داوری صورت گرفت] شیطان می گوید: «در حقیقت، خدا به شما وعده داد وعده راست، و من به شما وعده دادم و با شما خلاف کردم، و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابتم نمودید. پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید. من فریادرس شما نیستم و شما هم فریادرس من نیستید. من به آنچه پیش از این مرا [در کار خدا] شریک می دانستید کافرم». آری! ستمکاران عذابی پردرد خواهند داشت }.

- وَ حَفِظْنَاهَا مِن كلُ ّ شَيْطَنٍ رَّجِيم* إِلَّا مَنِ اسْترَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شهَِابٌ مُّبِين.(3)

{و آن را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم. مگر آن کس که دزدیده گوش فرا دهد که شهابی روشن او را دنبال می کند }.

- وَ إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَئکَهِ إِنىّ ِ خَلِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ* فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِينَ* فَسَجَدَ الْمَلَئكَهُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ* إِلَّا إِبْلِيسَ أَبىَ أَن يَكُونَ مَعَ السَّجِدِينَ* قَالَ يَإِبْلِيسُ مَا لَکَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ* قَالَ لَمْ أَكُن لِّأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ* قَالَ فَاخْرُجْ مِنهَْا فَإِنَّکَ رَجِيمٌ* وَ إِنَّ عَلَيْکَ اللَّعْنَهَ إِلىَ يَوْمِ الدِّينِ* قَالَ رَبّ ِ فَأَنظِرْنىِ إِلىَ يَوْمِ يُبْعَثُونَ* قَالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِينَ* إِلىَ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ* قَالَ رَبّ ِ بِمَا أَغْوَيْتَنىِ لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فىِ الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنهَُّمْ أَجْمَعِين.(4)

1- - یوسف / 100

2- . ابراهيم / 22
3- . الحجر / 17 و 18
4- . الحجر / 28 – 43

{و [یاد کن] هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من بشری را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو، خواهم آفرید. پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید. پس فرشتگان همگی یکسره سجده کردند، جز ابلیس که خودداری کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد. فرمود: ای ابلیس، تو را چه شده است که با سجده کنندگان نیستی؟ گفت: من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو، آفریده ای، سجده کنم. فرمود: از این [مقام] بیرون شو که تو رانده شده ای. و تا روز جزا بر تو لعنت باشد. گفت: پروردگارا، پس مرا تا روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت ده. فرمود: تو از مهلت یافتگانی، تا روز [و] وقت معلوم. گفت: «پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من [هم گناهانشان را] در زمین برایشان می آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت، مگر بندگان خالص تو از میان آنان را. فرمود: این راهی است راست [که] به سوی من [منتهی می شود]. در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست، مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند، و قطعاً وعده گاه همه آنان دوزخ است}.

- إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كاَنُواْ إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كاَنَ الشَّيْطَنُ لِرَبِّهِ كَفُورًا.(1)

{[اما] شیطان اعمالشان را برایشان آراست و امروز [هم] سرپرستشان هموست}.

- فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْءَانَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ*إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلىَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَلىَ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ*إِنَّمَا سُلْطَنُهُ عَلىَ الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُم بِهِ مُشْرِكُون.(2)

{پس چون قرآن می خوانی از شیطانِ مطرود به خدا پناه بر، چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده اند، و بر پروردگارشان توکل می کنند، تسلطی نیست. تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی گیرند، و بر کسانی که آنها به او [خدا] شرک می ورزند}.

- إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كاَنُواْ إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كاَنَ الشَّيْطَنُ لِرَبِّهِ كَفُورًا.(3)

1- . النحل / 62

2- . النحل / 98
3- . الاسراء / 27

{چرا که اسرافکاران برادران شیطانهایند، و شیطان همواره نسبت به پروردگارش ناسپاس بوده است}.

إِنَّ الشَّيْطَنَ يَنزَغُ بَيْنهُمْ إِنَّ الشَّيْطَنَ كاَنَ لِلْانسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا.(1)

{زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است}.

- وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَئكَهِ اسْجُدُواْ لاِدَمَ فَسَجَدُواْ إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ ءَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا*قَالَ أَ رَءَيْتَک هَاذَا الَّذِى كَرَّمْتَ عَلىَ ّ لَئنِ ْ أَخَّرْتَنِ إِلىَ يَوْمِ الْقِيَامَهِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا*قَالَ اذْهَبْ فَمَن تَبِعَکَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ ْ جَزَاءً مَّوْفُورًا* وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنهُم بِصَوْتِکَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِکَ وَ رَجِلِکَ وَ شَارِكْهُمْ فىِ الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عِدْهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَنُ إِلَّا غُرُورًا*إِنَّ عِبَادِى لَيْسَ لَکَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَى بِرَبِّکَ وَكِيلا.(2)

{ و هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. پس [همه] جز ابلیس سجده کردند. گفت: آیا برای کسی که از گل آفریدی سجده کنم؟ [سپس] گفت: به من بگو: این کسی را که بر من برتری دادی [برای چه بود]؟ اگر تا روز قیامت مهلتم دهی قطعاً فرزندانش را- جز اندکی [از آنها]- ریشه کن خواهم کرد. فرمود: برو که هر کس از آنان تو را پیروی کند مسلماً جهنم سزایتان خواهد بود که کیفری تمام است. و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگانت بر آنها بتاز و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده»، و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی دهد. در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست، و حمایتگری [چون] پروردگارت بس است}.

- وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَئكَهِ اسْجُدُواْ لاِدَمَ فَسَجَدُواْ إِلَّا إِبْلِيسَ كاَنَ مِنَ الْجِنّ ِ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِن دُونىِ وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّلِمِينَ بَدَلًا* مَّا أَشهَدتهُّمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَا خَلْقَ أَنفُسِهِمْ وَ مَا كُنتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا.(3)

1- . الاسراء / 53
2- . الإسراء / 60 – 65
3- . الكهف / 50 و 51

{و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «آدم را سجده کنید، پس [همه]- جز ابلیس- سجده کردند، که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید. آیا [با این حال،] او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید، و حال آنکه آنها دشمن شمایند؟ و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند. [من] آنان را نه در آفرینش آسمانها و زمین به شهادت طلبیدم و نه در آفرینش خودشان. و من آن نیستم که گمراهگران را همکار خود بگیرم }.

- وَ مَا أَنسَئنِيهُ إِلَّا الشَّيْطَنُ أَنْ أَذْكُرَهُ.(1)

{و جز شیطان، [کسی] آن را از یاد من نبرد }.

- يَأَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَانِ عَصِيًّا* يَأَبَتِ إِنىّ ِ أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَانِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَنِ وَلِيًّا.(2)

{پدرجان، شیطان را مپرست، که شیطان [خدای] رحمان را عصیانگر است، پدرجان، من می ترسم از جانب [خدای] رحمان عذابی به تو رسد و تو یار شیطان باشی }.

-

فَوَ رَبِّکَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا.(3)

{پس، به پروردگارت سوگند که آنها را با شیاطین محشور خواهیم ساخت، سپس در حالی که به زانو درآمده اند، آنان را گرداگرد دوزخ حاضر خواهیم کرد }.

- أَ لَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلىَ الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا.(4)

{آیا ندانستی که ما شیطانها را بر کافران گماشته ایم، تا آنان را [به گناهان] تحریک کنند؟ }

- فَسَجَدُواْ إِلَّا إِبْلِيس.(5) {پس،

جز ابلیس که سر باز زد [همه] سجده کردند} ، تا اینکه می فرماید:
فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَان.(6) {پس

شیطان او را وسوسه کرد }.

ص: 158

1- - الکهف / 63
2- - مریم / 44 و 45
3- - مریم / 68
4- - مریم / 83
5- - طه / 116
6- . طه / 120

- مِنَ الشَّيَاطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَالِکَ وَ کُنَّا لَهُمْ حَفِظِين.(1)

{و برخی از شیاطین بودند که برای او غواصی و کارهایی غیر از آن می کردند، و ما مراقب [حال] آنها بودیم}.

- وَ يَتَّبِعُ کُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ* کُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يهْدِيهِ إِلىَ عَذَابِ السَّعِير.(2)

{و از هر شیطان سرکشی پیروی می نمایند. بر [شیطان] مقرر شده است که هر کس او را به دوستی گیرد، قطعاً او وی را گمراه می سازد و به عذاب آتشش می کشاند}.

- وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنىَّ أَلْقَى الشَّيْطَنُ فىِ أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِى الشَّيْطَنُ ثُمَّ يحْکِمُ اللَّهُ ءَايَتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَکِيمٌ* لِّيَجْعَلَ مَا يُلْقِى الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فىِ قُلُوبهِم مَّرَضٌ وَ الْقَاسِيَهِ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ الظَّلِمِينَ لَفِى شِقَاقٍ بَعِيد.(3)

{و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هر گاه چیزی تلاوت می نمود، شیطان در تلاوتش القای [شبهه] می کرد. پس خدا آنچه را شیطان القا می کرد محو می گردانید، سپس خدا آیات خود را استوار می ساخت، و خدا دانای حکیم است. تا آنچه را که شیطان القا می کند، برای کسانی که در دلهایشان بیماری است و [نیز] برای سنگدلان آزمایشی گرداند}.

- وَ قُل رَّبِّ أَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ* وَ أَعُوذُ بِکَ رَبِّ أَن يحْضُرُون.(4)

{و بگو: «پروردگارا، از وسوسه های شیطانها به تو پناه می برم. و پروردگارا، از اینکه [آنها] به پیش من حاضر شوند به تو پناه می برم}.

- يَأَيهَّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَ مَن يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ الْمُنکَر.(5)

1- . الانبياء / 82
2- . الحج / 3و 4
3- . الحج / 52 و 53
4- . المؤمنون / 97 و 98
5- . النور / 21

{ای کسانی که ایمان آورده اید، پای از پی گامهای شیطان منهید، و هر کس پای بر جای گامهای شیطان نهد [بداند که] او به زشتکاری و ناپسند وامی دارد}.

- فَكُبْكِبُواْ فِيهَا هُمْ وَ الْغَاوُنَ* وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُون.(1)

{پس آنها و همه گمراهان در آن [آتش] افکنده می شوند، و [نیز] همه سپاهیان ابلیس}.

- وَ مَا تَنزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ*وَ مَا يَنبَغِى لهُمْ وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ* إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُون(2)

{و شیطانها آن را فرود نیاورده اند. و آنان را نسزد و نمی توانند [وحی کنند]. در حقیقت آنها از شنیدن، معزول [و محروم] اند}.

- هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلىَ مَن تَنزَّلُ الشَّيَاطِينُ* تَنزَّلُ عَلىَ كلُ ِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ* يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثرُهُمْ كَاذِبُون.(3)

{آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می آیند؟. بر هر دروغزن گناهکاری فرود می آیند، که [دزدانه] گوش فرا می دارند و بیشترشان دروغگویند}.

- وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيل.(4)

{و شیطان اعمالشان را برایشان آراسته و آنان را از راه [راست] بازداشته بود، در نتیجه [به حق] راه نیافته بودند}.

- قَالَ هَاذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَنِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِين.(5)

{ گفت: «این کار شیطان است، چرا که او دشمنی گمراه کننده [و] آشکار است}.

1- . الشعراء / 94 و 95
2- . الشعراء / 210 – 212

3- . الشعراء / 221 – 223
4- . النمل / 24
5- . القصص / 15

- وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ* وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيهِم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُؤْمِنُ بِالاْخِرَهِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فىِ شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلىَ كلُِّ شىَْءٍ حَفِيظ.(1)

{و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت. و جز گروهی از مؤمنان، [بقیه] از او پیروی کردند. و [شیطان] را بر آنان تسلّطی نبود، جز آنکه کسی را که به آخرت ایمان دارد از کسی که در باره آن در تردید است باز شناسیم. و پروردگار تو بر هر چیزی نگاهبان است}.

- إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكمُْ عَدُوٌّ فَاتخَِّذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُواْ حِزْبَهُ لِيَكُونُواْ مِنْ أَصحْابِ السَّعِير.(2)

{در حقیقت، شیطان دشمن شماست، شما [نیز] او را دشمن گیرید. [او] فقط دار و دسته خود را می خوانَد تا آنها از یاران آتش باشند}.

- اَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكمُْ يَبَنىِ ءَادَمَ أَن لَّا تَعْبُدُواْ الشَّيْطَانَ

إِنَّهُ لَكمُْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ* وَ أَنِ اعْبُدُونىِ هَاذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ* وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنكمُْ جِبِلاًّ كَثِيرًا أَ فَلَمْ تَكُونُواْ تَعْقِلُون.(3)

{ای فرزندان آدم، مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید، زیرا وی دشمن آشکار شماست؟. و اینکه مرا بپرستید این است راه راست! و [او] گروهی انبوه از میان شما را سخت گمراه کرد آیا تعقّل نمی کردید؟}.

- وَ حِفْظًا مِّن كلُِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ* لَّا يَسَّمَّعُونَ إِلىَ الْمَلَا الْأَعْلىَ وَ يُقْذَفُونَ مِن كلُِّ جَانِبٍ*دُحُورًا وَ لهَُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ* إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَهَ فَأَتْبَعَهُ شهِاَبٌ ثَاقِب.(4)

{و [آن را] از هر شیطانِ سرکشی نگاه داشتیم. [به طوری که] نمی توانند به انبوه [فرشتگانِ] عالَم بالا گوش فرادهند، و از هر سوی پرتاب می شوند. با شدّت به دور رانده می شوند، و برایشان عذابی دایم است. مگر کسی که [از سخن بالاییان] یکباره استراق سمع کند، که شهابی شکافنده از پی او می تازد}.

1- .سبأ / 20 و 21
2- . فاطر / 6
3- . يس / 60 – 62
4- . الصافات / 7 – 10

- طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِين.(1)

{میوه اش گویی چون کلّه های شیاطین است }.

- وَ الشَّيَاطِينَ كلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ* وَ ءَاخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فيِ الْأَصْفَاد.(2)

{و شیطانها را [از] بنّا و غوّاص، تا [وحشیان] دیگر را که جفت جفت با زنجیرها به هم بسته بودند [تحت فرمانش درآوردیم]}.

-

إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنىّ ِ مَسَّنىَ ِ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَاب.(3)

{ آن گاه که پروردگارش را ندا داد که: «شیطان مرا به رنج و عذاب مبتلا کرد }.

- إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَئکَهِ إِنىّ ِ خَالِقُ بَشَرًا مِّن طِينٍ* فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِينَ* فَسَجَدَ الْمَلَئکَهُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ*إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبرَ وَ كاَنَ مِنَ الْكَفِرِينَ * قَالَ يَإِبْلِيسُ مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَىَّ أَسْتَكْبْرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ*قَالَ أَنَا خَيرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنىِ مِن نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِن طِينٍ* قَالَ فَاخْرُجْ مِنهْا فَإِنَّکَ رَجِيمٌ* وَ إِنَّ عَلَيْکَ لَعْنَتىِ إِلىَ يَوْمِ الدِّينِ* قَالَ رَبِّ ِ فَأَنظِرْنىِ إِلىَ يَوْمِ يُبْعَثُونَ* قَالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِينَ* إِلىَ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ*قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِين.(4)

{آن گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گِل خواهم آفرید. پس چون او را [کاملاً] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده کنان برای او [به خاک] بیفتید. پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند. مگر ابلیس [که] تکبّر نمود و از کافران شد. فرمود: «ای ابلیس، چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده آوری؟ آیا تکبّر نمودی یا از [جمله] برتری جویانی؟گفت: «من از او بهترم مرا از آتش آفریده ای و او را از گِل آفریده ای. فرمود: پس، از آن [مقام] بیرون شو، که تو رانده ای. و تا روز جزا لعنت من بر تو باد.گفت: پروردگارا، پس مرا تا روزی که برانگیخته می شوند مهلت ده. فرمود:

1- . الصافات / 65
2- . ص / 37 و 38
3- . ص / 41
4- . ص / 71 – 85

در حقیقت، تو از مهلت یافتگانی، تا روز معیّنِ معلوم. [شیطان] گفت: «پس به عزّت تو سوگند که همگی را جدّا از راه به در می برم، مگر آن بندگان پاکدل تو را. فرمود: «حقّ [از من] است و حق را می گویم: هرآینه جهنّم را از تو و از هر کس از آنان که تو را پیروی کند، از همگی شان، خواهم انباشت }.

- وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّيْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَميعٌ عَليمٌ(1).

{و اگر از شیطان وسوسه ای به تو رسد، به خدا پناه بَر، زیرا که او شنوای داناست }

- وَ مَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَانِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِين(2).

{و هر کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند، بر او شیطانی می گماریم تا برای وی دمسازی باشد }.

- وَ لَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِين.(3)

{و مبادا شیطان شما را از راه به در بَرد، زیرا او برای شما دشمنی آشکار است }.

- الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلىَ لَهُم.(4)

{شیطان آنان را فریفت و به آرزوهای دور و درازشان انداخت }.

- اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَئهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُوْلَئکَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُون.

{شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است آنان حزب شیطانند. آگاه باش که حزب شیطان همان زیانکارانند }.

- كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْانسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنىّ بَرِى ءٌ مِّنکَ إِنىّ أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَلَمِينَ*فكاَنَ عَاقِبَتهُمَا أَنهَّمَا فىِ النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَ ذَالِکَ جَزَ ؤُاْ الظَّلِمِين.(5)

1- . الاعراف / 200
2- . الزخرف / 36
3- . الزخرف / 62
4- . محمد / 25
5- . الحشر / 16 و 17

{و فرجام هردوشان آن است که هر دو در آتش، جاوید می مانند و سزای ستمگران این است. ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید و هر کسی باید بنگرد که برای فردا [ی خود] از پیش چه فرستاده است و [باز] از خدا بترسید. در حقیقت، خدا به آنچه می کنید آگاه است}.

- وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِّلشَّيَاطِينِ وَ أَعْتَدْنَا لِهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ* وَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِهِّمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ*إِذَا أُلْقُواْ فِيهَا سمِعُواْ لهَا شهَِيقًا وَ هِىَ تَفُورُ* تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ كلُّمَا أُلْقِىَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلهُمْ خَزَنَتهُا أَ لَمْ يَأْتِكمُْ نَذِيرٌ* قَالُواْ بَلىَ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شىَْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فىِ ضَلَالٍ كَبِير(1).

{و در حقیقت، آسمان دنیا را با چراغهایی زینت دادیم و آن را مایه طرد شیاطین [قوای مزاحم] گردانیدیم و برای آنها عذاب آتش فروزان آماده کرده ایم. و کسانی که به پروردگارشان انکار آوردند، عذاب آتش جهنّم خواهند داشت و چه بد سرانجامی است. چون در آنجا افکنده شوند، از آن خروشی می شنوند در حالی که می جوشد. نزدیک است که از خشم شکافته شود. هر بار که گروهی در آن افکنده شوند، نگاهبانان آن از ایشان پرسند: «مگر شما را هشداردهنده ای نیامد؟» گویند: «چرا هشداردهنده ای به سوی ما آمد و [لی] تکذیب کردیم و گفتیم: خدا چیزی فرونفرستاده است، شما جز در گمراهی بزرگ نیستید}.

- مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الخْنَّاسِ*الَّذِى يُوَسْوِسُ فىِ صُدُورِ النَّاسِ*مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاس(2).

{از شرّ وسوسه گر نهانی آن کس که در سینه های مردم وسوسه می کند، چه از جنّ و [چه از] انس}.

1- . الملک / 5 – 9
2- . الناس / 4 – 6

تفسیر:

«لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ» بیضاوی در تفسیرش گفته یعنی هواپرستی نکنید تا حرام خدا را حلال و برعکس حالال او را حرام کنید. «إنّه لکم عدوٌّ مُبینٌ) «همانا او دشمن آشکار شماست» و نشانه دشمنی او در نزد افراد با بصیرت آشکار است، هرچند او در ربابر کسی که می خواهد او را بفریبد، اظهار دوستی می کند. به همین سبب خداوند او را در آیه (أولیائُهمُ الطاغوتُ) ولی(دوست) می خواند.

«إنَّما یأمرکم بالسّوء و الفحشاء» در واقع بیانگر دشمنی او و وجوب دوری از تبعیت و پیروی از اوست (و برای تزیین و برانگیختن آنان به انجام بدی و شر و منحرف ساختن ذهن آنان و تحقیر شأنشان آن را عاریه گرفته است. و السوء و الفحشاء یعنی آن چیزی است که عقل زشت داند و شرع قبیح شمارد و عطف به سبب اختلاف دو وصف است، بنابراین بد است چون عقل از آن غمگین شود و هرزه گی است چون شرع آن را بد شمرده و زشت دانسته است.

و گفتند سوء همه زشتی ها را شامل می شود، و هرزگی شامل گناهان کبیره ای است که زشتی آن از حد و اندازه فزون است.

و گفته اند: نخست آن است که حدی ندارد، و دوم آن که در شرع حدی دارد {و أن تقولوا علی الله ما لا تعلمون }مانند این که برای خدا شریکی قائل شوید، و یا اینکه حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کنیم(1).

رازی می گوید: بدان که فرمان و وسوسه شیطان همان خاطره های دل ما است و مردم در باره آنها چند وجه مختلف ذکر کرده اند:

1. در مورد ماهیت آن اختلاف نظر کرده اند: برخی گفتند حروف و اصواتی نهانی اند، فلاسفه گفته اند آن ها تصور و تخیل سخن اند که شبیه اند به صورتی که در آینه نقش بندد، زیرا این صور تا اندازه ای مانند اشیاء است، گرچه از هر جهت مانند هم نیستند، ممکن است کسی بگوید: که آیا صورت خیالی این حروف به خود این حروف در حرف بودن شباهت دارند یا نه؟ در صورت نخست خود همان

1- . انوار التنزيل 1 : 128

حروفند و همین می شود که خاطره ها اصوات و حروفی نهانی اند و در غیر این صورت اصلا حروف نیستند و آنچه من نزد خود یابم این است که حروف و اصواتی منظم اند همانند نظم خارجی آنها، و شخص عرب زبان در دل خود به همان زبان عربی سخن می گوید، و عجمی نیز به زبان عجمی و تصورات این حروف و توالی آنها نیز مانند خارج به دنبال هم اند. از این رو ثابت می شود که خاطره ها، حروف و اصواتی نهان اند.

2. این خاطره ها کار چه کسی است؟

بنا بر اصل مسلم ما که هر پدیده کار خداست جواب روشن است. ولی معتزله که این اصل کلی را نمی پذیرند، چنین نگویند علاوه بر این متکلم نزد آن ها سخن ساز است و اگر سخن ساز خاطره ها همه خدا باشد با اینکه دروغ هم دارند لازم آید که خداوند بدان متصف شود حال آنکه خدا از آن برتر است. و نیز نمی شود گفت سخن ساز درونی خود بنده است زیرا بسا از آنها بدش آید و تلاش کند که نباشند، هرچند چنین امری اتفاق نمی افتد و بلکه بدنبال هم آیند از این رو نیازمند یک شیء دیگری هستیم، که آنها را بسازد. و آن یا فرشته است یا شیطان و شاید این دو در پایان ترین نقطه مغز یا دل سخن سازی کنند تا جائیکه حتی اگر کسی سخت کر باشد آنها را بشنود.

و اگر بگوییم: سخن فرشته یا شیطان است و اینها وجود قائم به ذات و لا مکان اند.

بعید نیست چنین کارهایی بتوانند و اگر بگوییم جسم لطیف اند و درون بشر فرو نروند بعید نیست که بتوانند سخن را بدرون او رسانند و میتوان گفت چنان لطیف اند که می توانند به درون آدمی نفوذ کنند و سخن را به دل و مغز رسانند، و با وجود لطافتی که دارند ترکیب آنها محکم و بهم پیوسته و جدا نشدنی است و با فرو رفتن به درون آدمی از هم نپاشند و دلیلی بر فساد هیچ کدام از این احتمالات نیست. و شناخت حقیقت آنها با خداست و دلیل الهام فرشته ها به خوبی در سخن خداوند

متعال است «إِذْ يُوحِى رَبُّکَ إِلىَ الْمَلَئکَهِ أَنىّ ِ مَعَکُمْ فَثَبِّتُواْ الَّذِينَ ءَامَنُواْ (1)» {نگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می کرد که من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده اند ثابت قدم بدارید} یعنی پایداری را به آن ها الهام کنید.

و سخن پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله که می فرماید: « برای شیطان تماسی با فرزند آدم است وبرای فرشته نیزتماسی با اوست » نیز بر همین امر دلالت دارد.

و در حدیث آمده است که چون نوزادی برای آدمی به دنیا آید، ابلیس شیطانی را قرین او سازد و خداوند فرشته ای، شیطان بر گوش چپ دلش نشیند و فرشته بر گوشه راست دلش و هر دو او را دعوت کنند.

برخی از صوفیه و فلاسفه فرشته خیر خواه را به نیروی خرد شیطان بدخواه را به نیروی شهوت و خشم اند، و آیه پیشین بر این امر دلالت دارد که شیطان جز به زشتیها دعوت نکند، چون کلمه انما بر حصر دلالت می کند، عارفی گفته است که چه بسا شیطان هم به نیکی دعوت کند، البته به قصد این که از آن به بدی کشاند. و این امر به چند صورت است. یا اینکه او را از بهتر به فروتر که آسان است، کشاند، یا از آسان به بهترِ دشوار سوق دهد تا از رنج و سختی او را از اطاعت متنفر سازد(2).

و رازی پیرامون سخن خدا تعالی «الشَّيْطانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ» می گوید: درباره شیطان اختلاف است در قولی ابلیس است و در قولی سائر شیاطین و در قولی شیاطین جن و انس، و در قولی نفس اماره به بدی، و لفظ وعده در مورد بدی هم بکار می رود که ممکن است بر سبیل تهکم باشد، سخن در باره وسوسه در استعاذه گذشت.

و ابن مسعود روایت می کند که شیطان را یک دل افکنی (وسوسه) است و آن دور کردن از نیکی است و فرشته را یک دل افکنی است که نوید به نیکی است، هر که آن را در خود یابد بداند از خداست، و هر که مورد نخست را در خود یافت از شیطان رجیم به خدا پناه برد. و این آیه را خواند، و حسن از یکی مهاجران روایت

1- . الانفال / 12
2- . تفسير الرازى 5 : 4 و 5

کرده است که: هر که را خوش آید که بداند شیطان چه جایگاهی در وجودش دارد، بیندیشد که رغبتش در کار زشت چه اندازه است.

فحشاء بخل است و فاحش در کلام عرب بخیل را گویند(1). و در باره سخن خداوند متعال «إِلَّا کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِ» گفته شده است که: تخبط پریشان کاری است و تخبط شیطان اختلال روانی یا دیوانگی است که آن را شیطان زده گی گویند، و مسّ یعنی دیوانگی، و دیوانه را ممسوس گویند و اصل مس با دست است و گویا شیطان دست کشد به آدمی و او را دیوانه کند و تخبط این است که او را لگد کند لذا گیج و حیران شود، بنابراین تخبط با پا است و جنون با دست کشیدن.

جبائی گفته است: مردم گویند غش کردن از آن روست که شیطان به او دست مالیده و او را به خاک افکنده است. اما این باطل است، زیرا نیروی شیطان سست است و نمی تواند مردم را به زمین افکند و بکشد. و امور مختلفی بر این واقعیت دلالت دارد.

1. حکایت خدا متعال از شیطان که « وَ ما کانَ لِیَ عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاَّ أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لی (2)» {و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابتم نمودید» این آیه صریحا بر این امر دلالت دراد که شیطان توانائی انداختن و کشتن و آزار ندارد }.

2. شیطان یا جسمی انباشته و تیره است یا جسمی لطیف، در حالت نخست باید دیده شود و به چشم آید زیرا اگر چنین باشد و دیده نشود، رواست که در حضور ما خورشیدها و رعدها و برقها و کوهها باشند و ما آنها را نبینیم و این نادانی بزرگی است. و اگر جسمی لطیف باشد مانند هوا نمی تواند از چنان توان و نیرویی برخوردار باشد که بتواند آدمی را بیندازد و بکشد.

3. اگر شیطان بتواند آدمی را بیندازد و بکشد می تواند کار معجزه پیغمبران کند و این امر در واقع نوعی طعن در نبوت است.

1- . تفسیر الرازی 7 : 68 و 69
2- . ابراهیم / 22

4. اگر چنین توانی دارد چرا همه مؤمنان را نمی کشد و سرگردان نمی کند با وجود شدت دشمنی که با اهل ایمان دارد؟ و چرا اموال آنها را به زور نمی برد و احوالشان را تباه نمی کند و اسرارشان را فاش نمی کند و خردشان را نمی رباید؟ حال آنکه همه اینها فاسد است.

دلیل معتقدان به اینکه شیطان به همه امور فوق توانا است از دو وجه است.

1. آنچه نقل شده مبنی بر اینکه شیاطین در زمان سلیمان علیه السّلام کارهای خارق العاده ای می کردند چنانچه خدا از آنها حکایت کرده که«[آن متخصّصان] برای او هر چه می خواست: از نمازخانه ها و مجسّمه ها و ظروف بزرگ مانند حوضچه ها و دیگهای چسبیده به زمین می ساختند». جوابش این است که خداوند در زمان سلیمان آنها را تنومند و توانا کرده بود.

2. همین آیه «يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَسِ» صریحا دلالت دارد بر اینکه دیوانگی از اثر شیطان است و لمس او سبب آن است.

و جوابش این است که شیطان با وسوسه او را مس کند و آزار دهد تا غش کند چنانچه در باره ایوب فرموده «که: «شیطان مرا به رنج و عذاب مبتلا کرد» و همانا غش به همراه این وسوسه پدید می آید، که فرد به ناچار به همراه این وسوسه غش می کند، همانطور که انسان ترسو در جای تنها هراس کند.

از این رو این سردرگمی در انسانهای فاضل و صاحبان حزم و خرد یافت نمی شود، و همانا در کسی که مزاجی ناقص و یاخللی در مغز دارد ، پدید می آید، این خلاصه سخن جبائی در این باب است.

قفال وجه دیگری ذکر کرده است و آن اینکه این تعبیر نوعی هم سویی با مردم است که غش را به شیطان و جن نسبت دهند و نیز چون خواهند چیزی را زشت جلوه دهند آن را به شیطان نسبت دهند چنانچه خدا فرموده «میوه اش گویی چون کلّه های شیاطین است».

و طبرسی- قدس سره – می گوید: این تعبیر بر سبیل تشبیه است، زیرا شیطان در واقع آدمی را به غش نیندازد ولی کسی که خلط سوداء بر او

غلبه کند و ناتوان شود، چه بسا شیطان چیزهای هراسناکی به خیالش آورد و او را وسوسه کند و خدا

ص: 169

او را به غش اندازد و آن را بر سبیل مجاز به شیطان نسبت دهند، چون همراه وسوسه او باشد. این روایت از جبائی است.

و گفته اند: غش می تواند تنها در برخی مردم کار شیطان باشد نه در همه، ابی هذیل و ابن اخشید گفته اند: چون ظاهر قرآن بر آن گواه است و از نظر عقل غیرممکن نیست و خدا شیطان را از این کار باز ندارد یا برای امتحان برخی از مردم و یا کیفر گناهانی که کرده و توبه نکرده اند. چنانچه برخی مردم را بر برخی دیگر غالب شده، و اموال او را تصرف می کند، حال آنکه خداوند از چنین امری جلوگیری نمی کند(1).

«وَ إِنِّی أُعِیذُها بِکَ» بیضاوی در تفسیر آن می گوید: او را به تو پناه می دهم، «رجیم»، یعنی رانده شده و رجم در اصل یعنی: سنگ پرتاب کردن است. از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نقل شده است که «هیچ نوزادی به دنیا نمی آید مگر اینکه در هنگام تولد شیطان بر او را دست می کشد پس این نوزاد تازه متولد شده از اینکه شیطان به او دست زده بلند گریه می کند و فریاد می زند مگر مریم و فرزندش حضرت عیسی سلام الله علیه» یعنی شیطان در گمراه کردن هر نوزادی طمع اثر بخشی دارد جز مریم و زاده اش که خداوند متعال به برکت این استعاذه او را از آن نگه داشت(2).

«در واقع، این شیطان است که دوستانش را می ترساند» رازی در تفسیر این آیه می گوید: «الشیطان» خبر است برای «ذلکم» یعنی باز دارنده از جهاد شیطان است. «یخوف الاولیاء» جمله مستأنفه و در واقع بیان شیطنت اوست. یا «الشیطان» صفت برای اسم اشاره است، و یخوف خبر آن. و مقصود از شیطان همان کاروان است. نعیم بن مسعود می گوید: به سبب سرکشی و تمرد در کفر او را شیطان خوانده اند، مانند سخن خداوند «شیاطین الانس و الجن» و گفته شده: همانا این شیطان است که پیروان خود را با سخنان و شایعات بی اساس می ترساند(3).

1- . مجمع البیان 2 : 389
2- . انوار التنزیل 1 : 203
3- . تفسیر الرازی 9 : 102

و درباره سخن خداوند «کید شیطان ناتوان است» می گوید: چون خدا یاور پیروان خود است و شیطان یاور پیروان خود است و بدون شک یاری شیطان سست است در مقابل یاری خدای سبحان، آیا نبینی که اهل خیر و دیانت، نام و آوازه پسندیده شان در صفحه روزگار باقی می ماند هرچند در زندگی درویش و زبون باشند، و پادشاهان و زورگویان چون بمیرند نابود شوند و رسم و ستمشان در جهان نپاید. «الکید» یعنی نیرنگ کوششی است که بر زیان دیگری به طور پوشیده و خفی انجام می شود، فایده دخول «کان» تاکیدِ ضعف حیله شیطان است. یعنی نیرنگ شیطان همیشه متصف به ضعف و سست بوده است(1).

بیضاوی می گوید: «وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ» به وسیله ارسال پیامبر و نزول کتاب، . با کفر و گمراهی از شیطان پیروی می کردید جز اندکی که به فضل حق به عقل خود رهبری شدند و پیرو شیطان نشدند. مانند زید بن نفیل و ورقه بن نوفل(2).

و درباره سخن خدا «[مشرکان]، به جای او، جز بتهای مادینه را [به دعا] نمی خوانند» می گوید: مقصود لات و عزّی و مناه و مانند آن ها است. چون هر عشیره بتی داشت که می پرستیدند و آن را ماده فلان عشیره می نامیدند. یا به سبب اینکه نامشان مؤنث بوده و یا اینکه چون جماداند و جامدات مؤنث اند زیرا همانند مؤنث ها اثر پذیر اند و شاید هم خدا این نام را برآن ها نهاده است برای آگهی با اینکه چیزی را می پرستید که آن را مؤنث نامیده اید و اثر پذیر است و اثر ندارد و باید معبود برعکس باشد و این دلیل نهایت نادانی و فرط حماقت آن ها است.

و گفته اند: مقصود فرشته ها هستند که آن ها را دختران خدا می خواندند و با پرستش آن ها در حقیقت شیطان و مریدی را می پرستیدند که آن ها را به آن واداشته بود و در واقع عبادت آن ها در حقیقت عبادت آن مرید بود. و المارود و المرید: یعنی بی خیری که آرزوهای بیهوده در دل اندازد. این ترکیب در اصل برای ملابست است مانند: صرح ممرّد، و غلام أمرد. و شجره مرداء برای درختی که

1- . تفسیر الرازی 10 : 184
2- . انوار التنزیل 1 : 291

برگهای آن پخش و پلا شده است. «لعنه الله» صفت دوم شیطان است و عبارت « و قال لاتّخذن من عبادک نصیباً مفروضا» بدان عطف شده است. یعنی: شیطانا مریداً. و جمع بین لعنه الله و این سخن بر شدت عدوات شیطان نسبت به مردم اشاره دارد.

و آن ها را از راه حق گمراه خواهم کرد، و به آرزوهای باطل و دور و دراز مشغول خواهم ساخت،. مانند عمر دراز و نبودن بعث و عقاب. و آن ها را وادار کنم تا گوش چهارپایان را بشکافند و آن را که خدا حلال کرده، حرام کنند چون عرب با ماده شتران و گوسفندان در شرائطی چنین می کردند که آن ها را بحیره و سائبه می گفتند. و این امر اشاره دارد به حرمت همه آنچه را که خداوند حلال کرده است. نقص آنچه خدا بالفعل یا بالقوه کامل آفریده است. (مانند خایه کشیدن از مرد و کودک).

«و آن ها را وادار می کنم که آفرینش خدا را دگرگون سازند» از هدفش در صورت یا وصفی. و گفته اند اموری مانند کندن چشم و خایه کشیدن از بنده و دندان سائیدن و خالکوبی و لواط و مساحقه و مانند آن را شامل می شود. و نیز پرستش خورشید و ماه و دگرگون کردن فطرت اسلام و بکار بردن اعضاء و قوی در کاری که سود نفسانی ندارد و مایه تقرب به خداوند نیست را نیز فرا می گیرد. و عام بودن لفظ از هر گونه خایه کشی منع کند ولی فقهاء اخته کردن بهائم را برای نیاز جایز شمرده اند. و این چهار جمله نقل از شیطان است که یا آنها را گفته و یا عملا انجام داده است.

«و من یتخذ الشیطان ولیاً من دون الله» با ترجیح دادن آنچه شیطان بدان فرا می خواند بر آنچه خداوند بدان امر کرده است، و با سرپیچی از فرمان خداوند و پیروی از شیطان «در حقیقت دچار خسران بزرگی شده است» زیرا سرمایه خود را تباه ساخته و به جایگاهی در بهشت را به مکانی در جهنم معاوضه کرده است. و شیطان به آنها وعده چیزی را می دهد که هرگز آن را انجام نمی دهد، و آن ها را به چیزی آزمند می سازد که بدان نخواهند رسید. « وما یعد الشیطان إلّا غرور» و آن سودمند جلوه دادن چیزی مضر است. و این وعده یا از طریق ذهن های فاسد و یا

زبان دوستان و پیروانش صورت می گیرد که «و لا یجدون عنها محیصاً» معدلاً و مهرباً(که آنها جز تبعیت از او نمی یابند هیچ چاره » و جایگزین و مفری(1).

رازی پس از بیان سخن مفسران می گوید: وجه دیگری که برای تفسیر این آیه در اینجا به ذهنم خطور می کند، تاویل این آیه بنابر معنای آن است. و آن این که از معنای آیه چنین برآید که زیان مندی به 3 وجه است.

1- پریشانی 2- کاستی 3- نابودی، و شیطان مدعی شده که اکثر مردم را در دین زیانبار و بیمار کند. و آن مفهوم «آن ها را آرزومند کنم» است. و این بیماری یا به پریشانی است یا کاستی یا نابودی.

اما پریشانی که بدان اشاره کرده است با عبارت «آن ها را آرزومند کنم». به این سبب است که آرزومند عقل و اندیشه خود را با بکار گیری انواع لطایف و حیل به منظور به دست آوردن چیز دلخواه خود و دفع خشم خود بکار می گیرد. و این یک بیماری روحی از نوع پریشانی است.

و اما کاستی را که به آن اشاره کرده با عبارت «آن ها را وادار می کنیم گوش چهارپایان خود را بشکافند». و این خود کاستی است زیرا آدمی وقتی که تمام تلاش خود را برای بدست آوردن دنیا بکار می برد، در طلب آخرت سست می شود.

و اما نابودی که به آن اشاره کرده با عبارت « آفرینش خدا را دگرگون سازند » در این است که دگرگونی بطلان وصف نخست را در وهله اول موجب می شود، و معلوم است کسی که دنبال کامجوئی این دنیا است و از سعادت روحی روگردان است، پیوسته رغبت به دنیا و نفرت از آخرت در دلش فزون گردد تا دلش از یاد آخرت یکباره دگرگون گردد و هیچ به یاد آخرت نباشد و دنیاپرستی از آن محو نگردد و هر چه کند و گوید تنها برای دنیا باشد. و این مایه دگرگونی آفرینش است، زیرا ارواح آدمی به این جهان گذرا آمده اند و پیش به سوی قیامت در حرکت اند. و چون معاد را از یاد برد و به این جهان محسوس که به ناچار نابود و نیست شود، دل بندد، آفرینش خود را دگرگون کرده است. چنانچه خدا وند فرموده «نباشید مانند

1- . انوار التنزيل 1 : 303 و 304

آنان که فراموش کردند خدا را و خدا به فراموشی خودشان دچار کرد» و نیز فرموده «در حقیقت، چشمها کور نیست لیکن دلهایی که در سینه هاست کور است».(1)

و در باره سخن خداوند «إِنَّما يُرِيدُ الشَّيْطانُ- تا آخر- گفته است: راه دشمنی در می خواری است که معمولا هر که بنوشد با دسته ای این کار را انجام دهد، و هدفش انس با دوستان و لذت بردن از گفتگو و مجالست با آن ها است و نیز هدف او از این اجتماع ایجاد مهرورزی و محبت است، ولی بیشتر به دشمنی و نفرت انجامد زیرا می خرد آدمی را نابود کند و شهوت و غضب را برانگیزد و خرد دیگر جلودار آن ها نباشد، و چون آن دو غالب شوند، ستیزه میان دوستان بالا گیرد و به زدن و کشتن و دشنام کشد و در نتیجه مایه دشمنی و کینه توزی گردد.

و اما قمار به ازای هر رفع نیاز از نیازمندان به زیان توانگران منجر می شود، چون کسی که در قمار باخت به امید اینکه ببرد و زیان خود را جبران کند، بدان آزمند گردد، و بسا که دنبال آن را بگیرد تا پاک باخته شود تا آنجا که ریش و خاندان و فرزند را به قمار ببازد و بیچاره و بدبخت گردد و دشمن سرسخت آن ها که از او بردند. روشن شد که می و قمار دو سبب بزرگ دشمنی و کینه اند، و سرانجامِ نکوهیده ای دارند و به هرج و مرج و آشوب منجر شوند، و همه اینها به زیان منافع جهان است و به مفسده دینی آنها اشاره کرده است باسخن خداوند «شما را از ذکر خدا و از نماز باز می دارد(2)».

و نیز سخن خداوند« و همچنین برای هر پیغمبر، دشمنی قرار دادیم» یعنی چنانچه تو را فرمودیم دشمن بت پرستان عشیره ات باش، پیغمبران پیش را هم فرمان دادیم که با دشمنان خود از پری و آدمی زاد دشمن باشند و از این رو وقتی خداوند فرستاده خود را به دشمنی با مشرکین فرمان داده، در واقع آن ها را نیز دشمن او قرار داده است.

و گفته اند: مقصود این است که آن ها را در انتخاب دشمنی آزاد گذاشته ایم. و بزور آنها را از آن باز نداشتیم.

1- . تفسیر الرازی 11 : 49 و 50

2- . تفسير الرازى 12 : 80 و 81

و گفته اند: چون خدا رسولان را به سوی آن ها فرستاد و فرمان داد که آن ها را به مسلمانی دعوت کنند. و از بتان دست بردارند، دشمن پیغمبران شدند و از این رو خدا آن را به خود نسبت داد. مقصود از شیاطین جن و انس کفار سرکش هر دو گروه است.

و گفته اند: شیاطین انس گمراه کننده های آن ها هستند و شیاطین جن فرزندان ابلیس اند.

و طبرسی می گوید: در تفسیر کلبی است از ابن عباس نقل شده است که: ابلیس سپاهش را دو دسته کرده است، یک دسته را به سوی آدمی و دسته دیگر را به سوی جن فرستاده است. و هر دو دسته دشمنان پیامبران و مؤمنان اند. و هر دو دسته از شیاطین انس و جن هر لحظه به هم برخورد کنند، وگزارش گمراه کردن خود را به هم بدهند: همراه خود را با فلان ن کار گمراه کردم، پس تو نیز چنین کن. و مقصود از وحی آن ها به همدیگر همین است.

و ابو جعفر علیه السّلام روایت می کند که: شیاطین یک دیگر را دیدار کنند و به همدگر گزارش دهند که چگونه بشر را گمراه کردند و از هم دیگر بیاموزند «یوحی» یعنی وسوسه می کند و پنهانی «سخنان زیبای» را به او القا می کند و مراد از« زخرف القول» گفتار خوش ظاهری و بی مایه ای است که فریبا باشد(1).

رازی در تفسیرآن می گوید: بدان که این گونه نیست که هر گناهی از آدمی به سبب وسوسه شیطان باشد و گر نه مستلزم تسلسل یا دور شود. و باید گفت ریشه این کارها ناپسند به ناپسندی نخست و گناهی پیشین بر می گردد که بدون وسوسه شیطان بوده است، بنابراین می گوییم: چنانچه آن شیطانها دل آدمی و پری را وسوسه می کنند، خودشان هم یکدیگر را نیز وسوسه کنند، در باره وسوسه آراء مختلفی وجود دارد: برخی گفته اند: ارواح یا آسمانی اند یا زمینی و ارواح زمینی هم خوب و پاک دارند و هم پلید و ناپاک که به گناه و زشتی فرمان دهند و آن ها شیاطین باشند.

1- . مجمع البیان 4 : 352

و همان طور که ارواح پاک مردم را به اطاعت و نیکی فرمان می دهند یکدیگر را هم بدان فرمان می دهند و همانطور که ارواح پلید مردم را به انجام

زشتی ها و منکرات وادار می کنند، یکدیگر را هم انجام آن وفزودن در آن وا می دارند. و تا مناسبتی میان نفوس آدمی و آن ارواح نباشد پیوندی با آن نفوس آدمی پدید نخواهد آمد. و چنانچه نفوس آدمی پاک و جدا از اوصاف زشت باشند، از جنس ارواح پاک اند و به آن ها بپیوندند، و اگر پلید باشند از جنس ارواح پلید اند و به آنها پیوندند.

حال آنکه صفات پاکی بسیار و صفات نقص و زیان نیز فروان اند. و برای هر نوعی دسته ها از آدمی و دسته ها از ارواح زمینی وجود دارد که بر اثر این هم جنسی و مشابهت با هم پیوند خورند و اگر این مشابهت در کارهای خوب و نیک باشد دست فرشته ای در کار است که کار نیک را الهام نماید و اگر این مشابهت در کار بد است، دست شیطان در کار است و وسوسه می کند. و گفته می شود: فلان یخرف الکلام، یعنی آن را با دورغ و باطل آراسته می کند. بنابراین زخرف، آراستن و خوش نما کردن سخن است،

توضیح سخن: آدمی تا در کاری خیر و سودی نبیند بدان راغب نشود، از این رو او را فاعل مختار گویند که خواهان خیر و نفع است و آن را می پسندد، و این تشخیص خیر اگر مطابق واقع باشد درست است و الهام است و از فرشته است، و اگر مخالف واقع باشد که ظاهری آراسته و دلفریب دارد و آدمی معتقد به نافع و سودمند بودن آن است، حال آنکه به سبب عدم مطابقت آن با واقعیت درونی تباه دارد از این رو آن را مزخرف خوانند(1).

سخن خداوند «و إنَّ الشیاطین»: طبرسی -قدس سره- می گوید: مقصود این است که علماء کافر و سروران متمرد آنها وحی کنند و اشاره نمایند به دوستان و پیروانشان تا با شما ستیزه کنند درباره اینکه مردار حلال است، ابن عباس می گوید: معنایش این است که شیاطین جن که از دسته ابلیس و سپاه اویند به دوستان آدمی

1- . تفسیر الرزی 13 : 154 و 155

خود وحی کنند. و معانی را به نهانی به دل آنها الهام می کنند، و در دل اهل شرک وسوسه می افکنند(1).

و سخن خداوند « فبما اغویتنی» «بسزای اینکه مرا اغوا کردی» گفته اند: یعنی مرا از رحمت و بهشتت نا امید ساختی، و گفته اند: یعنی با فرمان به سجده مرا از راه به در کردی، و گفته اند: یعنی با لعنت خود مرا هلاک کردی، و گفته اند: این تعبیر بنابر عقیده ابلیس است که جبری مذهب است. و گفت: «در کمین آنهایم تا آن ها را از راه راست روی گردان کنم و از دین حق منحرف سازم، و تا جائی که ممکن است از هر سو به آن ها بتازم.

و گفته اند: مقصود از جهت دنیای آن ها و از جهت آخرت و از لحاظ حسنات و سیئات است این حدیث را ابن عباس و دیگران نقل کرده اند.

و خلاصه اینکه: من دنیا را برای آن ها آراسته می کنم و آن ها را از فقر و نداری می ترسانم، و به آن ها می گویم که هیچ بهشت و جهنم و روز حسابی در کار نیست و آن ها را از همه این امور باز دارم و آن ها را به بد کاری مشتاق سازم و به انجام آن تشویق کنم، و گفته نشده: از سوی بالا به آن ها می تازم چون راه نزول رحمت است و از آنجا راه ندارد. ونیز نگفت: که از زیر پاهایشان چون چنین امری هراس آور است.

و گفته اند: از برابر و سمت راست یعنی از آن سو که می بینند. و از پس و سمت چپ یعنی از آن سو که نبینند، و از ابو جعفر علیه السّلام روایت شده است که آمدن از برابر یعنی کار آخرت را بر آن ها سبک سازم و آمدن از پس سر یعنی آنها را به جمع مال و منع حقوق وادارم تا برای وارثان پس انداز کنند، و مراد از آمدن از سوی راست تباه کردن امر دین است به وسیله خوش نما کردن گمراهی و شبهه سازی، و آمدن از سمت چپ تشویق به لذت ها و دل دادن به شهوات است(2).

بیضاوی می گوید:«من بین ایدیهم» یعنی از جایی که می دانند و می توانند خود را از او حفظ کنند، و «من خلفهم» یعی از جایی که نمی دانند و نمی توانند خود

1- . مجمع البيان 4 : 358
2- . مجمع البيان 4 : 404

را از آن حفظ کنند «و عن ایمانهم و عن شمائلهم» یعنی از جایی که می توانند بفهمند و خود را از او حفظ کنند، اما به سبب عدم بیداری و مراقبت این کار را انجام نمی دهند. و فعل در دو مورد نخست به واسطه حرف ابتداء متعدی شده زیرا از آن دوجهت به آن ها توجه می کند و در دیگر موارد به واسطه حرف مجاورت متعدی شده است، زیرا آینده از آن دو سو مانند این است که رد شونده از آن ها منحرف شده باشند و از کنار آن ها عبور کند. مانند سخن آنها که می گویند: جلست عن یمینه(سمت راست او نشستم) « ولا تجد أکثرهم شاکرین» یعنی سپاس گذرا، و این را گفته تا اشاره کند به اینکه: «و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت». زمانی که دید خواستگاه شر در آن ها متعدد و خواستگاه خیر در آن ها یکی است، و گفته شده آن را از فرشتگان شنیده است. «مذؤوما» یعنی مذموم «مدحورا» یعنی رانده شده(1).

و رازی پس از ذکر برخی از این وجوه می گوید: حکمای اسلام وجوه دیگری در تفسیر این آیه ذکر کردند.

نخست: که اشرف و اقوای این وجوه است، و آن این که در تن چهار نیرو وجود دارد، که مایه سعادات روحانی به شمار می روند. یکی نیروی خیال است که صورت های محسوسات و نمونه های آن ها در آن فراهم می شوند، و آن در قسمت جلوی مغز قرار دارد و صورت محسوسات از جلو در آن داخل شوند، و درواقع خدواند با گفتن «مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ» بدان اشاره کرده است.

دوم قوه وهمیه است که در غیر محسوس حکم می کند به تناسب با امور محسوسه و جایش قسمت پسین مغز است و «وَ مِنْ خَلْفِهِمْ»به آن اشاره دارد.

سوّم شهوت است که در کبد و در قسمت سمت راست بدن است، و چهارم نیروی خشم که در قسمت چپ دل است و این چهار نیرویی است که احوالی را که مایه زوال سعادت معنوی است از آنها پدید آید، و شیاطین بیرونی تا به واسطه یکی

1- . انوار التنزیل 1 : 417

از اینها کمک نشوند نتوانند کسی را وسوسه کنند، از این رو چهار سو را یاد کرده و این وجه حقیقی شریفی است.

1- مقصود از اینکه از روبه رو می آید شبهه انگیزی در تشبیه است در ذات و صفات خدا چون شبهه های مجسمه، و یا در افعال چون شبهه های معتزله در باره عدل و بیم و حسن و قبح و مقصود از اینکه از پشت می آید شبهه های معطله است که منکر خدا هستند.

اما نخست: برای این است که آدمی موجودات جسمانی و حالات آنها را در برابر خود می بیند و خدای نادیده را با آنها بسنجد و مانند کند و بنا بر این باید «مِنْ خَلْفِهِمْ» کنایه از تعطیل باشد زیرا خلاف آن است و مقصود از آمدن از سمت راست تشویق به ترک واجبات است و آمدن از سمت چپ تشویق در انجام محرّمات.

سوم: از شقیق بلخی روایت شده است که: هر روز شیطان از چهار سو نزد من آید از پیش رو و می گوید: نترس خداوند آمرزنده و مهربان است و بخوان که «و به یقین، من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید(1)» و از پشت سر، که مرا می ترساند از بینوا شدن فرزندانم و من می خوانم «و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر [اینکه] روزیش بر عهده خداست،(2)» و از طرف راست برای وسوسه در مورد زنان آید، و من می خوانم «و فرجام [خوش] از آنِ پرهیزگاران است(3)» و از سمت چپ به منظور تحریک شهوت می آید، و من می خوانم: «و میان آنان و میان آنچه [به آرزو] می خواستند حایلی قرار می گیرد(4)» سپس گفته: مقصود این است که آدمی را به هر وجه ممکن وسوسه کند. و از رسول خدا است صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده است که: شیطان سر راه آدمیزاد را بر جلوگیری از مسلمان بودنش گرفت و گفت: چرا از دین پدران دست بر می داری؟ و چون نافرمانی او کرد، راه هجرت را بر او گرفت و گفت: چرا وطن خود را رها کنی

1- . طه / 82
2- . هود / 6
3- . القصص / 83
4- . سبأ / 54

و آواره شوی؟ و آنگاه راه جهاد را بر او گرفت که چرا نبرد کنی و کشته شوی و مالت را بخش کنند و زنت را بگیرند؟ و با او مخالفت کرد و جنگید.

این خبر دلالت دارد که شیطان هیچ وسوسه ای را رها نکند جز این که به دل اندازد.

اگر گویند: چرا از بالا و از زیر را نفرموده است؟

گوییم: در تحقیقی که کردیم همه نیروهای که می توانند سعادت روحانی را از بین ببرند، چهارتا هستند، که از این چهار سو باشند.

و اما در ظاهر روایت شده است که چون شیطان این سخن را گفت فرشته ها برای آدمی نگران شدند و گفتند پروردگارا چگونه آدمی از شیطان رهائی یابد با اینکه از این چهار سو بر او چیره است، خدا تعالی به آن ها وحی کرد که: دو سو برای آدمی مانده بالا و زیر و چون برای دعا از روی خضوع دست به سوی بالا بلند کند یا با خشوع پیشانی بر زمین نهد گناه هفتاد سالش را بیامرزم.

و گفته: نکته اینکه دو تای اول را با واژه «من» آورده و دو تای دیگر را با «عن» گفتیم: آنچه پیش و پس است خیال و وهم است و زیان آن ها عقیده نادرست و کفر است و آنچه از راست و چپ است شهوت و خشم است و زیان آن ها گناه است و قابل بخشش است. و بدون شک ضرر حاصل از کفرلازم است زیرا کیفر آن دائمی است، و ضرر حاصل از معصیت و گناه آسان است، زیرا کیفر آن منقطع است، از این رو این دو را با حرف «عن» آورده است تا یادآور شود که این دو در لزوم و اتصال با دوتای نخست متفاوتند.

و در باره اینکه شیطان بیشتر آنان را ناسپاس شناخته گفته است: نفس آدمی 19 نیرو دارد که همه کامجو هستند و شهوت پرست 10- حواس ظاهره و باطنه 2- شهوت و خشم 7 نیروهای درونی که جاذبه، ماسکه، هاضمه، دافعه، غاذیه، نامیه و مولده که همه 19تا هستند و نفس را به لذتهای جسمانی و شهوت ها فرا می خوانند. و به کامجوئی تشویق می کنند، تنها یک نیروی خرد است که او را به پرستش خدا و سعادت روحانی فرا می خواند و 19 نیرو زورمندترند از یک نیرو.

درباره اینکه فرموده «راستی که او و قبیله او شما را بیند » طبرسی- ره- می گوید: قبیله او نژاد او است که دلیلش سخن خداوند است «آیا [با این حال،] او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید» و گفته اند: قبیله او سپاهیان و پیروان او از جن و دیوان اند «از آنجا که شما آن ها را نبینید» ابن عباس می گوید: خداوند تعالی شیاطین را چون خون در تن آدمی روان کرده و سینه آدمیان را جایگاه آنان ساخته است. چنانچه فرموده «آنکه در سینه های مردم وسوسه می کند» و آن ها آدمیزاد را بینند و آدمیزاد آن ها را نبینند، زیرا جسم لطیف و شفافند و دید آن ها نیاز به فزونی شعاع دارد.

ابو بکر بن اخشید و ابو الهذیل گفته اند: رواست که خداوند به آن ها چنان توانائی داده باشد تا در هم روند و به دید حاضران آیند، علی بن عیسی هم گفته چنین قدرتی را دارند. شیخ مفید ابو جعفر هم همین را سخن را تایید کرده است. ولی جبائی گفته: نمی شود که شیاطین و پری دیده شوند چون خدا فرمود: شما آن ها را نبینید و همانا رواست که در زمان پیغمبران دیده شوند به واسطه درهم شدن جسم آن ها تا معجزه آنان باشند. همان طور که رواست فرشته هادر زمان پیغمبران دیده شوند.

رازی روایت می کند که اصحاب ما گفته اند: آنان آدمی را بینند چون خدا این ادراک را در دیده آن ها نهاده ولی آدمی آ ها را نبیند چون این ادراک را در دیده آدمی ننهاده است، معتزله گفته اند: سببش این است که تن پری لطیف است و آن ها آدمی را بینند چون تنش درهم و انباشته است و پریان به سبب نیرومندی شعاع دیدشان یک دیگر را بینند، اگر این توانایی به خواست خدا در دیده ما هم باشد، آن ها را می توانیم ببینیم. و اگر خدا تن آن ها را درهم و جمع نماید با همین چشم هم می توان آن ها را دید.

بنابراین نزد معتزله آدمی، پری را در صورت می تواند ببیند یا به وسیله انباشته شدن تن او، یا افزون شدن نیروی دید آدمی ولی قول خدا که «از آنجا که شما آنها را نبینید» دلالت دارد بر اینکه آدمی پری را نبیند، زیرا آیه دیدن را در آینده بدون هیچ تخصیصی نفی می کند. یکی از دانشمندان گفته: اگر پری می توانست صورت خود را دگرگون سازد و به هر صورتی بخواهد درآید اعتمادی به شناخت آدمی

میسر نبود، زیرا در این صورت آن که را فرزند یا زن خود بیند بسا پری باشد که به شکل او در آمده است و بنا بر این اعتماد به شناخت اشخاص از میان می رفت. و اگر توانا بودند بر دیوانه کردن و ربودن عقل مردم با این که خداوند دشمنی سخت آنان را برای آدمی روشن کرده است چرا درباره بیشتر مردم بویژه علماء و زاهدان این کار را نکنند چون دشمنی پریان با علماء و زاهدان بیشتر است و چون هیچ یک از این موارد درست نیست، روشن می شود که توانائی بر آدمی ندارند.

و تاییدش سخن خدوند است که می فرماید: « و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابتم نمودید» مجاهد می گوید: ابلیس گفت: به ما چهار خصلت داده شده بینیم، دیده نشویم، از زیر خاک برآئیم، پیرِ ما به جوانی باز گردد(1).

سخن خداوند تعالی: «وَ إِمَّا یَنْزَغَنَّکَ» طبرسی- قد- می گوید: یعنی ای محمّد اگر شیطان به دلت وسوسه ای کرد. نزغ: راندن و گمراه کردن است و بیشتر بر اثر خشم است، و گفته اند: به معنی فساد است و از آن است «نَزَغَ الشَّیْطانُ بَیْنِی وَ بَیْنَ إِخْوَتِی» یعنی میانه ما را تباه کرد، زجاج گفته است : نزغ کمترین جنبش است و کمترین وسوسه شیطان. بنابراین فرمود: «به خدا پناه بر» که دعایت را بشنود و آنچه برای تو رخ دهد بداند.

و گفته اند نزغ آغاز وسوسه است و مسّ تنها پس از تمکن است ، از این رو پیامبر صل الله علیه و آله را از مرد جدا کرده و به ایشان فرمود: « اگر شیطان به دلت وسوسه ای کرد» و در باره مردم می فرماید: «و چون گروهی از شیطانها آنان را مس کند » یعنی پس از وسوسه آنها را به گناه کشاند، سپس به یاد کیفر افتند و از آن دست کشند.

«وَ إِخْوانُهُمْ یَمُدُّونَهُمْ فِی الغَیِ» یعنی برادران جنی بت پرستان و برادران شیطان صفت آنان در گمراهی بدانها کمک کنند و آن را برایشان خوش نما سازند «و کوتاه

1- - تفسیر الرازی 14 : 54

نیایند» از گمراه کردن آن ها. و گفته شده شیاطین از اغوا کردن آنها کوتاه نمی آیند آن ها هم از ارتکاب به گناهان دست بر نمی دارند.

و طبرسی – ره – در باره سخن «وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ» می گوید: یعنی یاد آور زمانی را که شیطان برای بت پرستها کارهایشان را آراست و آن ها را به آن دلخوش کردند، چگونه ابلیس، قریش را به نبرد با پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله وادار کرد که به بدر روند و گفت «امروزه کسی از مردم بر شما چیره نباشد» چون تعداد شما و نیروی شما از همه بیش تر است، و من هم البته پناه شما هستم و شما را یاری دهم و بدی را از شما دور کنم، و با شما بر ضد دشمن پیمان بندم. اما چون دو گروه به هم برخوردند، فرار کرد و گفت: من از شما بیزارم و می بینم آنچه را که شما نمی بینید، و پیمانِ امان شما را گسیختم زیرا فرشته ها را می بینم که برای یاری مسلمانان آمده اند.

ابلیس فرشته ها را می شناخته و آنها هم او را می شناختند و گفت: من از کیفر خدا به دست اینها ترسانم که« خدا سخت کیفر است».

می گویم: سپس داستان ظهور شیطان را برای مشرکان ذکر کرده چنانچه ما در داستان بدر ذکر کردیم. سپس گفته: در سخنی از شیخ مفید- ره- روایت شده دیدم که وی جایز می شمارد که خدا پریان و همگنان آن ها را توانا کند که خود را به مردم نشان دهند و به شکل جانوری درآیند زیرا تنشان رقیق است و امکان این امر رد آن ها هست، و دیدیم که آدمی را هوا را جمع می کند و پراکنده می سازد و اجسام نرم را به هر شکل درمی آورد و حال آن که مایه آنها بیش و کم نشود. اخبار بسیار است که شیطان خود را به اهل دار الندوه به صورت یک شیخ نجدی نشان داد، و روز بدر به صورت سراقه حاضر شد، و جبرئیل هم برای اصحاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به صورت دحیه کلبی نمودار شد، و نا ممکن نیست که خدا صورت آنها را در برخی حالات دگرگون سازد و برای یک نوع امتحان مردم را قادر سازد که آن ها را ببینند.(1)

1- . مجمع البیان 4 : 549 و 550

رازی بنا بر سخن خداوند« و إذ زیَّن لهم الشیطان أعمالهم»: در کیفیت آرایش شیطان دو وجه ذکر می کند.

1- شیطان به همان وسوسه کارهایشان را آرایش داد و بدون اینکه به صورت ادمی در آید. و این قول نیکو و صحیح است.

2- به صورت آدمی در آمد، گفته اند: چون مشرکان خواستند به بدر روند از بنی بکر بن کنانه نگران بودند که مبادا به خون خواهی کسی که از آن ها کشتند از پشت سر مورد حمله واقع شوند، ابلیس به شکل سراقه بن مالک که یکی از اشراف بنی کنانه بود با سپاهی از دیوان و پرچمی بر آن ها نمایان شد و گفت: امروز کسی بر شما چیره نگردد و من هم پناه شما هستم.

و چون ابلیس دید فرشته ها فرو می آیند، فرار کرد.

و گفته اند: دستش در دست حارث بن هشام بود، و چون به عقب فرار کرد، حارث به او گفت: در این حال ما را بی یاور می کنید؟ گفت من بینم آنچه

را که شما نمی بینید. و بر سینه حارث کوبید و گریختند، در این داستان چند پرسش پیش می آید؟

1- چه سودی داشت که شیطان به صورت سراقه درآید.

جوابش این است که این خود معجزه ای شد برای پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله، زیرا چون کفار به مکه برگشتند، گفتند: سراقه مردم را شکست داد و او گفت من از رفتن شما خبر نداشتم تا شکست شما را شنیدم، و از اینجا مردم دانستند که او سراقه نبوده و شیطان بوده است.

1- چون خداوند او را به صورت آدم در آورد، دیگر به صورت شیطان باقی نماند، بلکه یک آدم بود.

جوابش این است که نپذیریم، زیرا آدمیت به جوهر نفس ناطقه است و نفوس شیطان جدا از نفس آدمی است، و تغییر صورت مایه تغییر حقیقت نیست، و این خود

ص: 184

یک دلیل شرعی است بر اینکه آدمی این کالبد ظاهر و صورت مخصوص نیست، تا آخر آنچه در اینجا گفته شده است(1).

سخن خداوند: «مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّیْطانُ بَیْنِی وَ بَیْنَ إِخْوَتِی» { پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد} در الکشاف آمده است: نزغ: یعنی میانه ما را به هم زد و تباه کرد و نزغ سنگ زدن دابه است.

سخن خداوند: «وَ قالَ الشَّیْطانُ لَمَّا قُضِیَ الْأَمْرُ» { و چون کار از کار گذشت [و داوری صورت گرفت] شیطان می گوید} رازی می گوید: مفسرین گفته اند: چون بهشتیان در بهشت جاگیرند و دوزخیان در دوزخ مردم ابلیس را سرزنش کنند و او میان آن ها این سخنرانی که خدا از او نقل کرده (و قال الشیطان) ایراد کند، و گفته اند: چون به کار حساب رسیدگی شود، نخست او مورد رسیدگی قرار گیرد. مقصود از شیطان خود ابلیس است، و از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت شده است که چون خدا مردم را برای محاکمه جمع کند. کافر می گوید: مسلمان را میانجی هست و شفیع ما کیست؟ و او جز ابلیس نیست که ما را گمراه کرده، و نزد او آیند و از او درخواست کنند و او گوید « «در حقیقت، خدا به شما وعده داد وعده راست» که رستاخیز و سزای کردار است و به انجام رسانید، و من خلاف آن را به شما وعده دادم و خلف وعده نمودم.

تقریر سخن این است که نفس آدمی خواهان امور دنیایی است و سعادت اخروی را و کمالات معنوی را درک نمی کند و خداست که به آن ها فرا می خواند و می فرماید: «با آنکه [جهان] آخرت نیکوتر و پایدارتر است(2)» و اما اینکه می فرماید: «ما کانَ لِی عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ» یعنی من توانائی و تسلطی بر شما نداشتم که شما را بزور بر کفر و گناه وادارم جز اینکه از شما به واسطه وسوسه و آراستن به گمراهی دعوت کردم. و استثناء منقطع و یا متصل است زیرا واداشتن دیگری به کاری یک بار به زور است و یک بار به وسوسه و تشویق که این هم خود نوعی تسلط است.

1- . تفسیر الرازی 15 : 174 و 175
2- . الاعلی / 17

و آیه دلالت دارد بر اینکه شیطان نمی تواند آدمی را بر زمین زند و یا اندامش را کج کند و یا اینکه او را دیوانه سازد. چنانچه عوام و اخباریها نیز همین باور را دارند، سپس می گوید: نباید مرا سرزنش کنید بلکه خود را سرزنش کنید، که دلایل روشن خداوند را شنیدید و و آمدن انبیاء را مشاهده کردید، بر شما واجب بود که تحت تاثیر وسوسه های من قرار نگیردو به من توجهی نکنید، لذا از آنجا که سخن مرا بر آن همه دلایل روسن ترجیح دادید، خودتان شایسته سرزنش هستید نه من.

در این آیه دو پرسش است.

1. معتزله معتقد است این آیه بر چند چیز دلالت دارد:

نخست: اگر کفر و گناه از جانب خدا بود باید بگوید نه مرا سرزنش کنید و نه خود را زیرا کفر مقدر از جانب خدا بوده و زور است.

دوم: ظاهر آیه دلیل است بر اینکه شیطان نتواند سبب غش و به زمین افتادن آدمی گردد، و یا اندامش را کج کند و خردش را ببرد چنانچه عوام و اخباریها گویند.

سوم: دلالت دارد بر این که سرزنش و کیفر کسی به خاطر عمل دیگری روا نیست و کیفر فرزندان کفار برای کفر پدرشان سزاوار نیست.

یکی از اصحاب جواب داده که این گفته از شیطان حکایت شده است و نمی شود آن را دلیل گرفت. طرف مقابل پاسخ داده که اگر این گفته او بیهوده و نادرست بود باید خداوند بطلان آن را بیان می کرد و حکایت این گفته بیهوده چه سودی داشت، نبینی که سخن خداوند «إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ» سخنی درست است؟ و نیز فرموده است «من بر شما هیچ تسلطی ندارم» به دلیل اینکه فرمود: «در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست، مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند،» این آیه دلالت دارد که شیطان اصلی همان نفس است زیرا شیطان بیان کرده که جز وسوسه کاری نکند، و اگر گرایش شهوت و خشم و وهم و خیال نباشد وسوسه اثری ندارد و این خود دلیل است که شیطان اصلی نفس است، اگر کسی گوید حقیقت وسوسه چیست؟ گوییم هر کاری آدمی کند چهار مقدمه منظم و طبیعی دارد:

توضیح مطلب: اگر اندام آدمی که طبعا درست و سالم باشند برای کردن و نکردن هر دو آماده اند و تا در دل گرایشی به کردن یا نکردن پدید نیاید کاری انجام نمی شود و این گرایش باید به حد جزم و تصمیم قطعی رسد، و این گرایش نیاز به دانستن و اطمینان به سود یا زیان کار دارد و تا چنین شناختی در مورد سود یا زیان آن عمل دانسته نشود، گرایشی به کردن و یا نکردن آن پدید نمی آید. خلاصه اینکه آدمی چون چیزی را تصور کند یا آن را سازگار و مناسب یا ناساز یابد، و یا نسبت به آن بی تفاوت باشد. اگر سازگار یابد به انجام آن گریش پیدا کند. اگر ناسازگار یابد، تصمیم به ترک آن گیرد، و اگر هیچ کدام از این دو نباشد، گرایشی در وی به وجود نیاید. و پس از گرایش قاطع به انجام آن عمل، توانائی لازم است. از این رو در نتیجه می گوییم: هر کار باید از مرکب از دو نیروی توانائی و گرایش باشد که شیطان در آن ها اثری ندارد. اعتقاد به خوب بودن یا بد بودن چیزی که جز تصور ذات آن است، لازم است و شیطان در آن اثری ندارد چنانچه در گرایش به آن نیز بی اثر است و شیطان در این مقدمات همه هیچ اثری ندارد جز اینکه چیزی را به یاد آدمی آرد. مانند این که از چهره زنی غافل است و شیطان آن را به یادش آورد، و به جز این کار توانائی ندارد و همین است که خدا از او حکایت کرده که «وَ ما کانَ لِی عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی» یعنی نبود از من جز خاطره اندازی و در مراتب دیگر اثر نداشتم و از من نبودند، در اینجا دو سوال پیش می آید:

1- چگونه شیطان می تواند به درون اندام آدمی در آید و او را وسوسه کند.

و پاسخ اینکه مردم در باره فرشته و شیطان دو قول دارند.

نخست: هر چیزی جز خداوند در عقل از سه بخش خارج نیست، یا در مکان است، یا حال در مکانی است و یا نه این و نه آن، و دلیلی بر نشدن بخش سوم نیست بلکه دلیل بر حتممی بودنش بسیار است و آن را ارواح خوانند که اگر پاک و مقدس باشند فرشته اند و اگر بد و بدخواه و جسم دوست و تاریکی طلب دیوان اند.

بنا بر این شیطان جسم نیست که نیاز به درون رفتن به تن داشته باشد، بلکه جوهری روحانی بدکار و سرگرم به آزار بشر است . نفس آدمی نیز چنین است بنا بر

این بعید نیست که ارواح در جوهر نفس آدمی انواعی از وسوسه ها و امور باطل را القا کنند.

و یکی از دانشمندان در این باره احتمال دومی آورده و گفته است: نفس ناطقه آدمی انوع مختلفی دارد و هر دسته ای از آن ها زیر سرپرستی یک روح آسمانی اند، یک نوع نفوس آدمی خوش خلق و خوش کردار و شادمان و آسان کردارند و وابسته به روح مخصوصی از ارواح آسمانی اند، و دسته دیگر تند و سخت دل ولی پاک و وابسته به روح آسمانی دیگراند، این ارواح آدمی چون یاراند برای آن روح آسمانی و چون دست آورد و شاخه ای از اوبه شمار می روند، و آن روح آسمانی سرپرست و رهنمای آن ها است و در حال بیداری و خواب به آنها الهام می کند.

قدما این روح آسمانی را طباع تام می نامیدند، و بی تردید این روح آسمانی که مایه و سرچشمه است قبیله های فزون و نتایج فراوان دارند که همه از جنس روح آدمی اند و به سبب هم شکلی و هم جنسی به یکدیگر در کارها کمک می کنند.

و اگر آن ها پاک و خوب هستند، فرشته اند و آن کمک الهام است، و اگر بد و زشت کارند شیاطین اند و آن کمک وسوسه نام دارد.

و یکی از دانشمندان احتمال سومی آورده و گفته است: نفوس آدمی چون از تن جدا شوند هر صفتی که از آن بدن ها به دست آورده اند، نیرومند می گردد، و چون آدم زنده دیگر روحی هم شکل آن داشته باشد میان آن ها پیوندی پدید آید و یاور جانی گردد که در بدن است و به سبب هم جنسی در کارها به او کمک می کند.

سپس این معنا اگر در حوزه کار نیک و خوب باشد، الهام است و اگر در حوزه کار بد باشد، وسوسه است.

این امور وجوهی است متفرع بر اثبات جواهر قدسیه مجرد از جسم و مکان، و قول به وجود ارواح پاک و ناپاک سخنی مشهور است.

اما قول دوم که باید فرشته و پری جسم باشند، می گوییم نمی شود جسم کثیف باشند بلکه باید گفت جسم لطیفند و خدا آن ها را ترکیب عجیبی آفریده که با وجود لطافت؛ جدا شدن و پاره شدن و تباهی و نابودی ندارند، و نفوذ جسم لطیف در

ص: 188

ژرفای جسم کثیف غیر ممکن نیست، چنانچه روح آدمی جسم لطیف است و در ژرفنای تن نفوذ کرده است.

و چون این معقول است چرا بعید باشد که اجسام لطیف دیگر در درون این جسم درآیند، آیا نیست که جرم آتش درون جرم زغال روان گردد و آب گُل در جسم گُل است و روغن کنُجد در کُنجد نیز جاری گردد. در این جا نیز وضع بر همین منوال است. بتابر این روشن شد که عقیده به وجود پری و دیو نه خلاف عقل است و نه خلاف دلیل. و اصرار بر انکارش تنها در اثر نادانی و کم هوشی است.

و چون امکان وجود شیاطین بطور کلی روشن شد، شایسته است که بگوییم فرشته ها از نور آفریده شده اند و شیاطین از دود و شراره آتش، چنانچه خداوند می فرماید: «و پیش از آن، جن را از آتشی سوزان و بی دود خلق کردیم(1)» و این سخن نزد فلاسفه پیشین مشهور است و شایسته نیست که انسان عاقل آن را از صاحب شریعت ما صلوات اللّه علیه نپذیرد. پایان(2).

بیضاوی می گوید: «فَلا تَلُومُونِی» مرا سرزنش نکنید به سبب وسوسه کردن شما، چون کسی که اعلام دشمنی کرده به سبب این چیزها نباید سرزنش شود: «و خود را سرزنش کنید» که دعوت مرا پذیرفتید و در برابر دعوت من از پروردگارتان فرمان نبردید، من نتوانم به فریاد شما برسم از عذاب و شما نتوانید به فریاد من برسید من به بت پرستی شما کافرم و امروز از آن بیزارم.

و درباره سخن خداوند: «وَ حَفِظْناها مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ رَجِیمٍ» می گوید: یعنی نتوانند بر آن غالب شوند و اهل آن را وسوسه کنند و اثَری در کار آن ها داشته باشند و بر حالشان آگاه شوند جز آنکه اخبار را مخفیانه گوش دهند، و از آسمانی ها به مناسبت هم گوهری خبری بربایند یا از اوضاع و حرکات کواکب چیزی بفهمند.

و از ابن عباس روایت شده است که: از آسمانها منع نشده بودند و چون عیسی زاده شد، از ورود به سه آسمان منع شدند، و چون محمّد صلّی اللّه علیه و آله

1- . الحجر / 27
2- . تفسير الرازى 19 : 112 – 114

به دنیا آمد از ورود به همه آسمانها بوسیله شهاب منع شدند، و وجود شهاب پیش از زایش ایرادی ندارد زیرا بسا اسباب دیگر دارد.

و گفته اند: استثنا منقطع است یعنی هر که استراق سمع کند، شهابی روشن به دنبال او روان شود که برای هر بینایی ظاهر است.

شهاب: شعله فروزان آتش است و به اختر و نیزه هم گویند که درخشش دارند(1).

رازی در باره «إِلَّا إِبْلِيسَ» گفته است: همه اتفاق نظر دارند که ابلیس فرمان سجده کردن بر آدم داشت و در این اختلاف دارند که فرشته بود یا نه؟ و ظاهر آن است که خدا تعالی بی واسطه با ابلیس گفتگو کرده و ابلیس هم با خدا سخن گفته است. سوال این است که چگونه ابلیس سرور کفر با خداوند که اعظم و اشرف درجات است، هم سخن شود ؟

شاید پاسخ این باشد که هم سخنی با خدا هر گاه با ارجمندی و احترام باشد نه بر سبیل اهانت و خوار کردن اعظم و عالی است(2).

در باره سخن خداوند:«فَاخْرُجْ مِنْها» بیضاوی می گوید: یعنی بیرون برو از آسمان یا بهشت یا از گروه فرشته ها که تو رانده شدی از نیکی و ارجمندی و سزاوار سنگباران یا شهاب سوزان اید و در این تهدید پاسخ شبهه او هست، و این لعن بر تو باد تا روز جزا ، که در این روز به پایان رسد چون مناسب دوران تکلیف است نه دوران جزاء و گفته اند: در رستاخیز جارچی لعنتی بر ستمکاران کند که این لعن در برابر آن فراموش گردد.

گفته اند: این اندازه لعن بنا بر نظر مردم تعبیر شده که دورتر از آن تصور نکنند، گفته اند: در آن روز عذابی کشد که لعن را فراموش کند و بی اثر شود و گفت: پروردگارا مرا مهلت بده تا روزی که مبعوث شوند خواست فرصت اغواء و رهائی از مرگ یابد، زیرا پس از رستاخیز مرگ نیست و در مورد نخست اجابت شد و در دومی نه، فرمود: تو تا روز وقت معلوم مهلت داده شده اید که برای مرگ تو نزد خدا

1- . انوار التنزيل 1 : 645 و 646
2- . تفسير الرازى 19 : 182 و 183

تعیین شده است، یا برای انقراض همه بشر که نزد جمهور پس از دمیدن نخست در صور اتفاق می افتد. و بسا مقصود از هر سه همان روز قیامت باشد و اختلاف تعبیر به سبب اختلاف اعتبار است، نخست با روز جزا از آن تعبیر شده است برای آنچه گذشت، دوم با روز بعث از آن تعبیر شده است که علم به پایان تکلیف و نا امیدی از گمراهی حاصل می شود، و روز معلوم است که از این دو جمله دانسته شده، و از آن برداشت نمی شود که نمیرد زیرا بسا در آغاز روز بعث بمیرد، و مردم در میان آن مبعوث شوند.

«قالَ رَبِّ بِما أَغْوَیْتَنِی» یعنی سوگند به اغوایت که هر آنچه در زمین است برایشان آرایش دهم و آنها را به هر گناهی کشانم که دنیا آماده برای فریب است که فرموده « امّا او به زمین [دنیا] گرایید(1)»

و گفته اند: یعنی برای اینکه اغوایم کردی چنین کنم، و معتزله اغواء را به غی تاویل کنند یا به سبب سازی برای آن مانند فرمان به سجده بر آدم، و یا گویند منظور گمراه کردن او از بهشت است(2).

رازی می گوید: اصحاب ما به این آیه استناد کرده اند که خداوند تعالی بسا کافر را فرا خواند و او را از دین گمراه کند و به چند وجه از حق بگرداند.

1. ابلیس مهلت خواست که تا روز رستاخیز بماند با اینکه صریحا گفت برای این می خواهد زنده بماند تا آدمیزاد را اغوا کند، و خدا به او آری گفت و مهلت داد، و اگر خدا در این دنیا صلاح مکلفان را می خواست او را در این مدت دراز مهلت نمی داد و بر گمراه کردن آدمی قدرت نمی داد.

2. بزرگان پیغمبران و اولیاء خداوند کوشا و در تلاش اند برای هدایتد آدمیان به دین حق و ابلیس و خاندان و پیروانش در کوشش و تلاش اند برای گمراه کردن آنها، و اگر مراد خدا ارشاد و هدایت بود باید مرشدان به حق را بر جا نهد و گمراهان را هلاک کند، و چون چنین نکرده می دانیم گمراهی و کفر آنان را می خواهد.

1- . الاعراف / 175
2- . انوار التنزیل 1 : 648 و 649

سپس گفته است: در رد اشکال نخست معتزله دو وجه ذکر کرده اند: یکی: از جبائی است که می گوید: خدا تعالی برای آن به ابلیس این مدت دراز مهلت داد چون می دانست احوال مردم بر اثر وسوسه او در کفر و ایمان تفاوت نمی کند، و چنانچه اگر ابلیس و وسوسه های او هم نباشد، کافر و گناه کار بی کم و کاست هستند، و چون چنین است او را مهلت داده است.

دوم: ابو هاشم می گوید: بعید نیست این که می گویند وسوسه ابلیس باعث گمراهی نشود و موجب گناه نباشد تنها اثری که دارد این است که دوری از گناه و کفر را دشوار می کند و اگر نبود دوری از آن ها آسان تر بود و این خلاف کار حکیم نیست چنانچه دشواری و امور مبهم سبب پدید آمدن شبهه ها است و کار مکلف را سخت کند، و این دو پاسخ از اعتراض دوم هستند(1).

«هذا صِراطٌ عَلَیَّ مُسْتَقِیمٌ» چند تفسیر دارد.

یکم: ابلیس زمانی که گفت «إلّا عبادک المخلَّصین» لفظ «مخلصین» بر اخلاص دلالت دارد، و لفظ «هذا» به آن بر می گردد، و معنی آن این است که اخلاص راهی است به سوی من و راست است و مایه ارجمندی نزد من است. حسن می گوید: یعنی این راهی است که به سوی من مستقیم است، و برخی دیگر گفته اند: این راه کسی است که به سوی من حرکت می کند، بطوی که او بر رضوان و کرامت من گذر می کند. و آن همانند این است که گفته شود: راه تو است به سوی من.

دوّم: یعنی اخلاص راه بندگی است و بندگی راه راست به درگاه من، گفته شده: چون ابلیس گفت آدمیزاد را گمراه کنم جز آنکه خداوند به توفیق خود از او نگه داری کند و این متضمن واگذاری کار به خداوند تعالی و خواست اوست. و این که خداوند می فرماید: « این راهی است به سوی من» یعنی واگذاری کارها به اراده من «راهی است مستقیم».

«إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ» برای بیان این است که چون ابلیس گفت زمین را برای بنده های غیر مخلص تو آرایش دهم گویا بر غیر مخلصین تسلطی دارد

1- . تفسير الرازى 19 : 182 – 188

و خدا بیان کرد که به هیچ کس تسلط ندارد بلکه هر که پیرو او گردد به اختیار خود کرده نه به واسطه تسلط ابلیس. لذا خداوند در این آیه دروغ و کذب وی را برملا کرده است و فرموده است که بر هیچ یک از بندگان هیچ گونه تسلطی ندارد، چنانچه در آیه دیگر از او حکایت می کند: «مرا بر شما تسلطی نبود» و نیز سخن او: « چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده اند، و بر پروردگارشان توکل می کنند، تسلطی نیست. تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی گیرند، و بر کسانی که آن ها به او [خدا] شرک می ورزند(1)» جبائی می گوید: این آیه دلیل است بر بطلان سخن کسانی که پندارند شیطان و پری می توانند مردم را به غش اندازند یا دیوانه کنند، چنانچه عوام گویند و بسا آن را به جادوگران نسبت دهند و این آیه صریحا بر خلاف آن است.

در تفسیر آیه سخن دیگری نقل شده است و آن این که چون ابلیس گفت: جز بنده های مخلصت را، و اعتراف کرد که نمی تواند آن ها را گمراه کند، خدا او را تصدیق کرد و فرمود: البته که بر بنده هایم تسلط نداری و از این رو کلبی گفته است: آنان که در این آیه ذکر شدند هم آنهایی هستند که ابلیس استثناء کرده اند.

بنابر سخن نخست «إِلَّا مَنِ اتَّبَعَکَ» ممکن است استثناء باشد یعنی تنها بر آن بنده هایی که پیرو تو هستند، تسلط می یابی زیرا آنان در امر و نهی فرمانبردار تو هستند، اما بنا بر سخن دوم الّا به معنی لکن است. ابن عباس می گوید: مراد ابلیس و پیروان و دار و دسته گمراه او است « که شیطان اعمالشنان را برای آنها آراسته است»(2). معتزله می گویند: که این آیه از وجوه مختلفی بر بطلان اندیشه های جبریون دلالت می کند(3).

«وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِینَ» ابن عباس می گوید: مقصودش ابلیس و همراهان او و کسانی اند که از او پیروی می کنند. «فَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ أَعْمالَهُمْ» معتزله

1- . النحل / 99 و 100
2- . تفسیر الرازی 19 : 190 . 191
3- . تفسیر الرازی 20 : 61

گفته اند: این آیه بر فساد عقیده جبریان از وجوه(1) مختلف آن دلالت دارد. «فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ» دو احتمال دارد:

1. یعنی شیطان سرپرست کفار مکه است و آنان را گمراه می کند و مانند کافران امم دیگر از تو باز می دارد.

2. یعنی او است سرپرست آنان که با آرایش او فریفته شده اند، و امروز که روز رستاخیز است یاور و یاری دیگر ندارند.

«فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ» جمعی از صحابه و تابعین استعاذه را پس از قرائت می دانند و بیشتر آن ها، آن را پیش از قرائت لازم می دانند.

مقصود این است که چون خواهی قرآن بخوانی به خدا پناه ببر، و مراد از شیطان در این آیه خود ابلیس است و بهتر این است که جنس شیطان است چون همه را در وسوسه دستی است، و چون خداوند رسول خود را به پناه بردن از شیطان به خداوند فرمان داد، این توهم پدید می آید که شیطان را نیروی تصرف در تن مردم است، سپس خداوند این توهم را از بین برده و فرموده است جز وسوسه کار دیگر نمی تواند انجام دهد:« او را بر کسانی که ایمان آورده اند، و بر پروردگارشان توکل می کنند، تسلطی نیست».

و از این آیه برآید که استعاذه در صورت نگرانی از ناتوانی در برابر شیطان است. و این که نمی تواند در برابر وسوسه های شیان جز با کمک خداوند دوام بیاورد.

«انما سلطانه علی الذین یتولونه» {تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی گیرند}، ابن عباس می گوید: یعنی از او تبعیت می کنند، گفته می شود تولیتُه : یعنی از او اطاعت کردم، و تولّیتُ عنه: یعنی از او روی گرداندم. «و

1- . رازی در تفسیر خود می گوید: 1- اگر خدا کار آفرین آنها است آرایش شیطان سودی ندارد. 2- این آرایش چون آفرینش خداوند است نباید شیطان را به سبب آن نکوهش کرد .3- آرایش برای واداشتن آدمی است

به کار بد و چون به عقیده آنها خدا کار آفرین است تحقق آن ضروری است و آرایش بی اثر است. 4- باید آفریننده کار آنها ولیشان باشد نه کسی که تنها به کار دعوت می کند 5- خدا آرایش را کار شیطان دانسته و اگر خودش آفریننده کار باشد نسبت دادن آن به شیطان دروغ به شمار می رود.

الّذین هم به مشرکون» ضمیر به پروردگارشان بر می گردد یا به شیطان، یعنیبه سبب او به خداوند مشرک شدند(1). « برادران شیطانهایند» مقصود از برادری همانندی به آن ها در این کار بد است چون عرب همراه هر چیزی را برادر آن خواند و گوید: اخوالکرم و الجود و اخو الشعر ، و آن زمانی است که مواظب و ملازم بر این کارها باشد.

و گفته اند: یعنی همگنان آن ها در دنیا و آخرت اند. «وَ کانَ الشَّیْطانُ لِرَبِّهِ کَفُوراً» مقصود از ناسپاسی شیطان برای خدا این است که به گناه و افساد و گمراه کردن مردم می پردازد و هر که هم خدا به او مالی یا جاهی داده و آن را در غیر از کارهای خداپسندانه به کار برد ناسپاسی نعمت خدا کرده و با شیطان همکار است و ناسپاس به پروردگار است(2).

«إِنَّ الشَّیْطانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ» یعنی میان آنان فتنه گری می کند چون دشمن آشکار آدمی است. یعنی عداوت و دشمنی بین شیطان و انسان ، دشمنی ای دیرین است.

بیضاوی درباره سخن خداوند «لِمَنْ خَلَقْتَ طِیناً» می گوید: یعنی او را از گل آفریدی یا اینکه مایه هستی او گل است و در هر صورت به علت ترک سجده اشاره است: «قالَ أَ رَأَیْتَکَ هذَا الَّذِی کَرَّمْتَ عَلَیَ» به من خبر بده این کیست که بر من ارجمندش داشتی، سوگند می خورم که اگر به من تا روز رستاخیز مهلت دهید همه نژادش را لگام زنم و جز اندکی از بن ریشه کن کنم. و از گفتار فرشته ها دانست که این کار برایش آسان است: « «آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد، و خونها بریزد؟» از تقریر خدا، و نیز از اینکه آدمی دچار وهم و شهوت و خشم است. خداوند « فرمود برو» گم شو و هر کاری می خواهی بکن. « هر کس از آنان تو را پیروی کند مسلماً جهنم سزایتان خواهد بود که کیفری تمام است».

گفته اند: مراد این است که با آواز و لهو و لعب آن ها را به سوی گناه بران. و فرمان به منظور تهدید است، و بر آن ها خیل و رجل خود را فراهم ساز.

1- . تفسیر الرازی 20 : 144 و 155
2- . تفسیر الرازی 20 : 193 : 194

در تفسیر خیل و رجل اختلاف نظر است، ابن عباس می گوید: که هر سواره و پیاده ای که در گناه است خیل ابلیس است و از سپاه او، و هر سوار و پیاده ای را که در معصیت خداوند دست داشته باشد، شامل است، پس خیل و رجل او هر کس است که در واداشتن به گناه همکار او است، و بسا شیطان را سپاهی است از شیاطین که برخی سوارند و برخی پیاده یا مقصود ضرب المثل است و این بهتر است. وخیل هم بر سوار کاران و هم بر اسبان اطلاق می شود و رِجل: جمع راجِل همانند الصَّحب و الرَّکب. «وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ» شرکت شیطان در اموال هر تصرف زشتی است در مال از دریافت ناحق و پرداخت به ناحق و ربا و غصب و دزدی و معامله های فاسد. قاضی چنین گفته و قتاده گفته: بحیره و سائبه است و عکرمه گفته: گوش شکافتن چهارپایان است.

گفته اند: این است که از مال خود بهره ای برای جز خداوند قرار دهند، چنانچه خداوند می فرماید: « و به پندار خودشان گفتند: «این ویژه خداست و این ویژه بتان ما» و سخن قاضی از دیگر اقوال بهتر است.

اما شرکت در فرزندان: گفته اند: دعوت به زنا است یا اینکه نام فرزند را عبد اللات و عبد العزی بگذارند، یا فرزندان خود را به کیش باطل کشند یا آن ها را بکشند و زنده به گور کنند، یا آن ها را وادار کنند که شعرهای هجو و دشنام حفظ کنند یا آن ها را به کشت و کشتار و پیشه های بد و پست وادارند، و بطور کلی هر تربیتی از جانب شخص در حق فرزند که او را به کار زشت کشاند در آن داخل است.

وسخن خداوند: «وَ عِدْهُمْ» بدان که مقصود شیطان تشویق به عقیده و کار باطل و بازداشتن از عقیده و کار درست است، و تشویق و گرایش به یک امر تنها زمانی پدید می آید که فرد به عدم زیان و بودن سود کلان در آن اعتقاد داشته باشد. و تنفر از یک کار نیز تنها پس از بی فایده بودن و زیانبار بودن آن پدید می آید. بنا بر این می گوییم چون شیطان به گناه فرا بخواند ناچار باید آن را بی زیان جلوه دهد و آن نشود مگر اینکه گوید: نه معادی هست، نه بهشتی، نه دوزخی، نه زندگی پس از زندگی در این جهان، و از این قرار در گناه زیانی نیست.

سپس وانمود می کند که این کار لذت و شادی فراوان دارد و چون زندگی همین چند روزه در این جهان است از دست دادن کامجوئی و خوشی زیانی فراوان است و راه نفرت بار جلوه دادن عبادت به دو چیز است.

1- اینکه بهشت و دوزخ و ثواب و کیفری وجود ندارد.

2- این عبادتها نه برای عابد سود دارند و نه برای معبود و کاری بیهوده و عبث محض است و چون از آن فارغ شد می گوید: مایه رنج و محنت اند و این خود بزرگترین زیان است، اینها کلیات به اشتباه انداختن شیطان است و جمله «وعدهم» شامل همه آنها است.

مفسران گفته اند: یعنی نویدش بده که بهشت و دوزخی در کار نیست، و نیز به پس انداختن توبه، یا شفاعت بتها، یا نژادها یا برگزیدن نقد به نسیه او را وعده بده، و این امور بسیار اند و همه در ضابطه ای که گفتیم واردند « و جز فریب به آنان وعده نمی دهد» زیرا دعوت او به یکی از سه چیز است: شهوت رانی، خشم و انتقام ستانی، و جاه طلبی، و اینها نه خداشناسی آرند و نه خدمتی به درگاه او باشند و نکوهش فراوان دارند.

1. اینها در واقع لذت نیستند و همان جدا شدن از دردند.

2. اگر هم لذت داشته باشند پست اند که بین سگها و کرمها و سوسک ها مشترک اند .

3. زود گذر و نابود شدنی هستند.

4. به دست آوردن آن ها رنجهای فراوان و سختیهای جان ستان دارد.

5. کامجوئی فرج و شکم، همواره رطوبتهای گند و بد بو به همراه دارند.

6. این لذات جاودان نیستند، و مرگ، و پیری، و نداری، و افسوس از دست رفتن، و بیم از مرگ جلوگیر آن ها هستند و این مطالب گرچه به ظاهر لذت دارند ولی این آفات بزرگ و هراس های سنگین را نیز به همراه دراند و تشویق به آن ها فریب است.

«إِنَّ عِبادِی» یعنی همه بندگانم یا مراد اهل فضل و ایمان است چنانچه گذشت «وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکِیلًا» چون توانائی شیطان مایه نگرانی انسان

است خدا او را به خود

ص: 197

وابسته و دلداری داده که از او نگهداری می کند و کید شیطان را دفع می نماید، و دلالت دارد بر این که معصوم کسی است که خدا او را نگهدارد، و آدمی خودش نتواند از مواقع گمراهی به دور باشد(1).

و درباره سخن خداوند «انه کانَ مِنَ الْجِنِّ» می گوید: مردم را در این مسأله چند قول است:

1. شیطان از فرشته ها بود و جن هم بود، چون یک تیره فرشته ها را جن نامند که خدا فرموده «و میان خدا و جنّ ها پیوندی انگاشتند(2)» و نیز فرموده « برای خدا شریکانی از جن قرار دادند،(3)» به علاوه پری را جن گویند چون نهان از دیده است و فرشته ها هم چنین باشند و در جن داخل اند. وجه سوم اینکه شیطان دربان بهشت بوده و او را جنی گفته اند یعنی وابسته به جَنَت مانند کوفی و بصری.

سعید بن جبیر نقل می کند که: از دسته فرشته هایی بود که در بهشت کارگر بودند و زیور بهشتیان را می ساختند از وقتی آفریده شدند. قاضی در تفسیر خود آن را از هشام از ابن جبیر روایت کرده است.

2. از جنس پریان و دیوانی بود که از آتش آفریده شدند و پدر آن ها بود.

3. فرشته بود ولی مسخ شد و دگرگون گردید(4).

بیضاوی می گوید: «کان من الجن» حال است و قد مستتر است یا استیناف است برای بیان علت از ماقبل، گویی می گوید، چرا سجده نکرد؟ در جواب گفته می شود برای اینکه از جن بوده لذا از فرمان سجده سرپیچی کرده و بیرون رفته، و بر این امر دلالت دارد که فرشته هرگز گناه نکند، اما ابلیس که جن بود نافرمان شد «أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِياءَ» با این حال شما او را و نژاد و یارانش را در برابر خدا دوست خود می گیرید «چه بد عوضی دارند ستمکاران» که شیطان را با خدا عوض کنند، با اینکه «من آن ها را گواه آفرینش آسمان ها و زمین نساختم» در این آیه

1- - تفسیر الرازی 21 : 5 – 9
2- . الصافات / 158

3- . الانعام /100
4- . تفسير الرازى 21 : 136

خداوند از این که ابلیس و نژاد او شاهد افرینش آسمان ها و زمین و یا آفرینش یک دیگر باشند را نفی می کند لذا نباید به آن ها اعتماد کرد چنانچه خداوند صریحا می فرماید: «وَ ما کُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّینَ عَضُداً» یعنی آن ها را یاور خود نساختم تا مشرکان به دنبال آن ها روند و از آن ها کمک گیرند و شریک پرستش خدایشان نمایند.

و گفته اند: مقصود این است که مشرکان شاهد خلق آسمانها و زمین نبوده اند تا دانش مخصوصی داشته باشند و در ایمان سرمشق دیگران گردند، چنانچه پندارند، لذا به طمع کمک آنها به دین توجه به گفته آن ها نشود و من ستمکاران را پشت و پناه خود نسازم.(1)

و درباره سخن خداوند «و ما انسانیه» گفته: یعنی شیطان آن را از یادم برد و این در واقع نوعی عذر خواهی از فراموشکاری او به سبب وسوسه شیطان به شمار می رود. و شاید چون غرق بصیرت و مجذوب همه جانبه به پیشگاه خدا و مشاهده آیات روشن او شد، آن را فراموش کرد. و برای تواضع آن را به شیطان نسبت داده است، یا اینکه چون نیروی هر دو را نداشته و پرداختن به یکی او را از دیگری واداشته چنین گفته است و این خود کاستی است(2). پایان

سخن خداوند: «شیطان را نپرست» یعنی در پرستش معبودان باطل از او فرمان نبر، سپس علت آورده که او نافرمان خدا است و فرمانبر او نافرمان خدا به شمار می رود «نگرانم که ولی شیطان باشی» یعنی همدوش او شوی در لعن و عذاب یا در روش او باقی بمانی که سخت تر است از عذاب چنانچه رضوان اللّه بالاتر است از ثواب.

«و شیاطین را البته حاضر کنیم» بیضاوی نقل می کند که : کفار با به همراه شیاطینی که آنها را گمراه ساخته اند، محشور می شوند به طوریکه هر کس با شیطان قرین خود در یک زنجیر بسته اند(3).

1- . انوار التنزیل 2 : 17
2- . انوار التنزیل 2 : 20
3- . انوار التنزیل 2 : 43

«آیا ندانستی که ما شیطانها را بر کافران گماشته ایم، تا آنان را [به گناهان] تحریک کنند؟» طبرسی می گوید: یعنی آن ها را وانهادیم که وسوسه کنند و گمراه سازند و به زور جلو آن ها را نگرفتیم، و این را بر سبیل مجاز و توسع بیان کرده است، و گفته اند: یعنی شیاطین را بر آن ها مسلط کردیم و این هم همان معنا را دارد «تا آن ها را بسیار برانند » از اطاعت به سوی گناه، یا مقصود این است که آن ها را به بدکاری وادار کنند تا به دوزخشان کشانند. از ابن جبیر روایت شده است(1).

«و برخی از شیاطین بودند که برای او غواصی و کارهایی غیر از آن می کردند» رازی می گوید: یعنی در دریا غواصی می کردند و برایش جواهر درمی آوردند و از آن به کارهای زبون کشانده می شدند چون ساختن شهرها و کاخها و اختراع صنایع شگفت آور. لذا فرمود: « [آن متخصّصان] برای او هر چه می خواست: از نمازخانه ها و مجسّمه ها و ظروف بزرگ» و صنعت هایی که به وجود آوردند مانند حمام ساختن و نوره کشیدن و آسیا، و شیشه سازی و صابون سازی. و ظاهرش این است که همه مسخر او بودند و روایت است که خدا کفار آن ها را مسخر او کرد نه مؤمنانشان را. و این سخن از دو وجه صحیح تر است.

1. تعبیر از آن ها به شیاطین 2. این که فرموده ما نگهبان آن ها هستیم، زیرا مؤمنی که به کاری گماشته شود نیاز به نگهبان ندارد تا فساد نکند، و این تنها در کافر است.

و در باره «كُنَّا لَهُمْ حافِظِينَ» چند وجه ذکر کرده اند.

1. خدا گروهی از فرشته ها یا از پریان مؤمن را بر آن ها گماشته بود تا آن ها را پاسبانی کنند.

2. دل آن ها را مُسخر او کرد لذا فرمان برداری از او را دوست داشتند و از نافرمانی او بیم داشتند.

3. ابن عباس می گوید: مقصود این است که بر آن ها مسلط بود و هر کار را که می خواست با آن ها می کرد.

1- . مجمع البيان 6 : 530 و 531

اگر گویند از چه چیزی آنها را نگهداری می کردند؟

گوییم در آن سه وجه است.

1. از گریز و ترک کار 2. از یورش بر کسی در زمان او 3. از اینکه در کار خود خرابکاری کنند، چون شیوه آن ها این بود که روز می ساختند و شب ویران می کردند.

جبائی از خود پرسیده، چگونه با تن نازک می توانستند کارهای سنگین کنند با اینکه تنها وسوسه از آن ها ساخته بود؟ سپس پاسخ داده که خدای سبحان آن ها را نیرومند کرد و بزرگ نمود تا معجزه سلیمان باشند، و چون سلیمان درگذشت آن ها را به آفرینش نخست خود برگردانید، زیرا اگر به همان آفرینش مانده بودند مایه شبهه مردم می شدند زیرا اگر کسی به دروغ دعوی نبوت می کرد و آن ها را معجزه خود می آورد مانند معجزه های انبیاء و پیامبران می نمود لذا خدا آن ها را به آفرینش نخست برگرداند.

و بدان که این سخن به چند دلیل بی مایه است. یکم: چرا گفتی: جن از اجسام است، و چرا پدیده ای نباشد بی مکان و عدم جا پذیر در آنچه مکان دارد، و بلکه مجرد باشد و جن هم از آن جنس باشد؟

چنانچه بگویی: اگر امر به این صورت باشد، شریک و مانند خدا گردد و آن نشدنی است.

گویم: این اعتراض سست است زیرا شرکت در لوازم سلبی است و آن مایه همانندی نیست، می پذیریم که جن جسم است ولی چرا جسم لطیف نتواند کارهای دشوار کند؟ و پایه سخنش این است که بنیه، شرط کار دشوار است و دلیلی جز استقرائی سست در دست ندارد. بپذیریم که باید جسم کثیف شود ولی چرا گویی پس از درگذشت سلیمان باید به آفرینش نخست برگردد، اینکه گفته جنیان سبب اشتباه شوند، می گوییم اشتباه لازم نیاید زیرا مدعی نبوت اگر آن را معجزه خود خواند

کسی که دعوت شده می تواند به او بگوید نیروی جسم تو معجزه پیغمبر پیشین بوده، و با این احتمال مدعی نبوت نتواند آن را دلیل خود سازد(1).

بیضاوی درباره «وَ یَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطانٍ مَرِیدٍ» می گوید: یعنی در مجادله یا در همه حالات پیرو شیطان است که تنها آماده فساد کردن است و برای او مقدر شده هر که را دنبالش رود گمراهش کند و به عذاب سوزانش کشد برای کردار بدی که بدان وادارش می کند.

و در باره سخن خدا «فِی أُمْنِیَّتِهِ» می گوید: یعنی در علاقمند کردن به آنچه مایه سرگرمی او به دنیا است. همان طور که صلّی اللّه علیه و آله می فرماید: و راستش بر دلم پرده کشند(2) و هر روز 70 بار آمرزش خواهم «پس خدا آنچه را شیطان القا می کرد محو می گردانید» و آن را باطل می کند و به نیروی عصمتی که به او داده رهنمایی می کند به طوی که تاثیرش را از او دور می کند «سپس خدا آیات خود را استوار می ساخت» سپس آیات خود را مبنب بر هدایت در مورد امور اخروی بیان می کند «و خدا دانا است» باحوال مردم «و حکیم است» در آنچه با آنها کند «تا آنچه را شیطان القا می کرد» را مایه آزمایش کسانی می سازد که « دلشان بیمار است» یعنی شک و نفاق است و نیز «و سخت دلان» یعنی بت پرستان.

می گویم: اقوال مختلف در باره نزول این آیه در مجلد ششم بیان شد.

«مِنْ هَمَزاتِ الشَّیاطِینِ» یعنی از وسوسه های آنها و از اینکه در حالی از احوال گرد مرا بگیرند. «فَکُبْکِبُوا فِیها» یعنی پیوسته و پی در پی با سر درآیند «در دوزخ به همراه گمراه کننده گان» از پرستش شده و پرستنده تا به همراه همه سپاهیان ابلیس در قعر دوزخ قرار گیرند، «شیاطین باو فرود نیامدند» چنانچه بت پرستان پندارند که قرآن مانند گفتار کاهنان است و « شایان آنها نبود » یعنی لیاقت آن را نداشتند که

1- - تفسیر الرازی 22 : 201 – 203
2- . در نهایه است که در حدیث آمده «انه لیغان علی قلبی- تا آخر - غین به معنی ابر است، و گفته اند: درختی است به هم پیچیده، یعنی سهوی که لازمه بشری است مرا فراگیرد زیرا دلش پیوسته با خدا بوده و اگر توجه

به کاری از دنیا می کرده آن را برای خود تقصیر و گناه و کوتاهی می شمرده و آمرزش می خواسته است.

فرو شوند و نمی توانند چنین کاری کنند، زیرا آنها از گوش گرفتن سخن فرشته ها برکنار شده اند.

گفته شده: از آنجا که مشروط بوده به مشارکت در اوصاف ذاتیه و پذیرش فیض از جانب خداوند، و حال آنکه نفس آن شیاطین ظلمانی و شریر بودند(1).

و چون خدا بیان کرد که قرآن دست آور شیاطین نیست توضیح داد که شیاطین با چه آیند و بر چه کسی نازل می شوند. فرمود: «آیا به شما آگاهی دهم» که بر که فرود آیند، بر هر پردروغ و پرگناه، گوش فرا گیرند. و بیشتر دروغگویان اند که گمان و نشانه و خیالات واهی را به سبب عدم آگاهی از آن ها فرا می گیرند و به شنیده ها و تخیلات خود چیزهای زیادی می افزایند که همگی دروغ است و با واقیت مطابقتی ندارد(2).

در اصول کافی در خبری طولانی از امام محمد باقر علیه السّلام روایت شده است که: هیچ شبانه روزی نیست جز اینکه همه پریان و دیوان با پیشوایان گمراهی دیدار کنند، و به تعداد آن ها فرشته، ائمه حق را دیدار می کنند.

و چون شب قدر شود، همه فرشته ها بر صاحب الامر فرود آیند، خدا به تعداد آن ها از دیوان فراهم سازد تا سرور گمراهی را دیدار کنند، و دروغ و ناروا به او القاء کنند و به امید این که بامدادش گوید: چنین و چنان در خواب دیدم و اگر در باره آن از ولی امر بپرسند، گوید: شیطانی دیدی که به تو چنین و چنان گزارش داده تا همه را برایش شرح دهد و گمراهی او را برایش بیان کند(3).

«و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آن ها راست یافت» یعنی در مورد آن ها درست گمان برد که گفت: «آن ها را گمراه کنم و جز اندکی از مؤمنان از راه روی گردان کنم» که به دنبالش نرفتند یا همان مؤمنان مخلص که نسبت به کفار اندک اند(4).

1- . بیضاوی در تفسیر خود می گوید: فیضان حق و نقش صور ملکوتی در نفوس پلید و بد جای نگیرد، و قرآن مشتمل بر حقایق و امور غیبی است

که جز از فرشته ها نمی توان آنها را دریافت کرد.
2- . انوار التنزیل 2 : 190
3- . اصول الکافی 1 : 253
4- . انوار التنزیل 2 : 288 و 289

و در کافی از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: تاویل این آیه این است که چون رسول خدا صلّی اللّه علیه درگذشت و گمان از ابلیس بود که گفته بودند به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله «که به دلخواه و از پیش خود سخن می گوید» و این گمان ابلیس بود که او را تصدیق کردند(1).

علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که: چون خداوند به پیغمبر صلّی الله علیه و اله فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام را امام مردم معرفی کند با این فرمان که «ای رسول برسان آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده است» در باره علی در غدیر خمّ، فرمود: هر که را من مولای او هستم علی مولای اوست، و ابلیسیان دور ابلیس بزرگتر جمع آمدند و خاک بر سر کردند، ابلیس گفت: شما را چه شده؟ گفتند این مرد امروز بست آنچه را تا روز قیامت چیزی نگشاید، ابلیس گفت: نه هرگز، آنان که گرد اویند به من وعده ای دادند که هرگز خلف نکنند و خدا عزّ و جلّ بر رسولش این آیه را فرستاد «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ- تا آخر آیه(2)-

«راستی شیطان دشمن شما است» دشمنی او دیرین است «او را دشمن دارید» در هر عقیده و رفتار و عمل خود و در همه احوال از او حذر کنید(3).

«ای فرزندان آدم، مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید،» این را در روز رستاخیز در سرزنش آدمیان می فرماید و به سبب اتمام حجت و سفارش به دلائل عقل و شرع است که فرمان به پرستش خدا و دوری از پرستش جز او داده اند و پرستش شیطان در واقع همان فرمان بردن از او است.

« زیرا وی دشمن آشکار شماست» و نباید تا حد پرستش از او فرمان ببرید «و باید مرا بپرستید، که راه راست این است » که بدان سفارش شده «و [او] گروهی انبوه از میان شما را سخت گمراه کرد» با اینکه آشکارا دشمن شما بود و نباید به دنبال او رفت(4).

1- . الروضه : 345

2- . تفسیر قمی : 538
3- . انوار التنزیل 2 : 297
4- . انوار التنزیل 2 : 315

در باره سخن خداوند: «و [آن را] از هر شیطان سرکشی نگاه داشتیم.» بیضاوی می گوید: یعنی آفریدیم اختران را تا زیور آسمان باشند و آن را با پرتاب شهاب سوزان از هر شیطان نافرمان حفظ کنند(1).

ابن عباس گفته: اراده کرده تا آسمان را به وسیله اختران از هر شیطان نافرمانِ به خدا حفظ کند. مفسران گفته اند: دیوان تا نزدیکی آسمان بالا می رفتند و بسا سخن فرشته ها را می شنیدند و می دانستند چه خواهد شد، و به افراد ناتوان خود گزارش می دادند و به آن ها وانمود می کردند که غیب می دانند و خدا به وسیله این شهابها آن ها را از نزدیک شدن به آسمان باز داشت چون آنان را با آن میزد و می سوزانید.

و در اینجا چند سوال پیش می آید.

1. این شهاب ها همان اختراننند که خداوند آسمان را به واسطه آنها زیور کرده یا نه؟

نخست باطل است زیرا این شهاب ها نابود شوند و از ابین بروند و اگر همان اختران حقیقی بودند باید پیوسته اختران آسمان کاسته شوند، و معلوم است که چنین نیست و اگر آنها را به شیاطین پرت کنند دیگر زیور آسمان نباشند و نقصان در زیبایی آسمان پدید آید و در واقع جمع میان این دو نوعی تناقض به شمار می رود.

بخش دوم که می گوییم چیزی غیر از اختران آسمانند نیز مشکل است چون خدا در سوره تبارک فرموده «و در حقیقت، آسمان دنیا را با چراغهایی زینت دادیم و آن را مایه طرد شیاطین [قوای مزاحم] گردانیدیم».

پاسخ این است که این شهاب ها چیزی غیر از اختران فروزان پا برجایند، و اینکه فرمود «و لقد زینا- تا آخر»، گوئیم هر نور فروزان در فضای بالای چراغ اهل زمین است جز اینکه برخی همیشه باشند و دگرگون نشوند و برخی چنین نباشند و آن ها همین شهاب هایند که خدا به وجود آورده و به واسطه آن ها شیاطین را می راند.

1- . انوار التنزیل 2 : 320

2.چگونه رواست که دیوان به آسمان روند با اینکه به تجربه می دانند شهاب آن ها را می سوزاند و البته به مقصود خود نرسند و آیا می شود خردمندی چنین کند چه رسد به دیوان که نیرنگ و هوش بیشتر دارند؟

و پاسخ این است که تیرِ شهاب جای مشخصی ندارد و گر نه به آن سمت نمی رفتند و حال آن که دیوان تنها از رفتن به جاهای فرشته ها منع شده اند. و جای آن ها مختلف است و بسا به جائی رسند که تیر خورند و بسا نه چون به فرشته نرسند و تیر نخورند و چون گاهی اوقات دچار خطرند رواست که بروند در آنجا که گمان می برند شهابی نیست چنانچه دریانوردان از مکانی عبور می کند که گمان می برند در سلامت باشند و چه بسا دچار طوفان گردند. این را جبائی در تفسیرش ذکر کرده است.

و بسا معترض گوید: چون بالا روند اگر به جای فرشته رسند سوخته می شوند و گر نرسند به مقصود نرسند و به دنبال این تجربه باید از این کار دست کشند.

و جواب بهتر این است که بگوییم: این واقعه پرتاب تیر شهاب کم اتفاق افتد و بسا میان پریان مشهور و معلوم نباشد.

3. در تاریخ به تواتر آمده است که تیر شهاب پیش از بعثت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله هم بوده و از این رو حکماء پیش از آن در باره آن و سبب پیدایش آن سخن گفته اند.

قاضی جواب داده که این حالت پیش از زمان پیغمبر کمتر بوده و در زمان او بیشتر شده و معجزه او گردیده است(1).

من گویم: بسا در پاسخ پرسش نخست گفته شود که اگر مقصود از چراغ ها همان اختراننند نپذیریم که تعدادشان کم نشود زیرا همه اختران شماره نشوند، بویژه اگر کهکشان هم ترکیبی از اختران خُرد باشد، به علاوه رواست خداوند به جای اختری که پرت شده و سوخته اختر دیگری آفریند و کم بودی پدید نشود و سوم اینکه از اختر شعله ای بر آید و شیاطین را بسوزد و خودش برجا ماند چنانچه از

1- . تفسير الرازى 26 : 120 و 121

آتش شعله زبانه کشد و خود بر جا باشد و شهاب در اصل همان زبانه آتش است که خدا فرموده « یا شعله آتشی برای شما می آورم».

پرسش دوم را شیخ در تبیان پاسخ داده که بسا روا دارند از جایی بالا روند که به فرشته ای برنخورند که تیرشان زند، یا باور ندارند چنین چیزی هست، و در پاسخ گفته اند قضا و قدر است و به وقت قضا و قدر، همه زیرکان کور و کر گردند، و چون خدا برای جنی مقدر کرده که او را بسوزاند، خود به خود او را برای اقدام به هلاکت برانگیزد و بسا از شوق بدین کار دچار غفلت شود.

و بسا در پاسخ اعتراض سوم گفته شود: با ولادت آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله راندن دیوان با شهاب پدید شده است نه خود شهاب با اینکه گروهی پندارند این شهاب ها پیش از بعثت وجود نداشته اند و آن را از ابن عباس و ابو بن کعب هم روایت کرده اند که از زمان بالا رفتن عیسی بن مریم تا بعثت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله ستاره ای پرت نشد و چون پس از آن پرتاب شد قریش چیزی دیدند که قبلا ندیده بودند و چهار پایان خود را قربانی و نذر کردند و بنده ها را آزاد کردند و پنداشتند قیامت رسیده و خبر به یکی از بزرگانشان رسید و گفت: چرا چنین کنید؟ گفتند ستاره ها پرتاب شوند و در آسمان به هم یورش برند. گفت شکیبا باشید اگر آنچه پرت شود از ستاره های شناخته شده است وقت نابودی جهان است و اگر اختر ناشناخته است پدیده ای است و بررسی کردند و دیدند اختر ناشناسی بوده است و به او گزارش دادند، گفت مهلت دارید این پدیده برای ظهور پیغمبری است. و دیری نپایید که ابو سفیان نزد دائیهای خود رفت و به آنها گزارش داد که محمّد بن عبد اللّه ظهور کرده و مدعی است پیغمبر مرسل است. و این گروه می پندارند که کتابهای پیشین تحریف شده اند و شاید آیندگان برای طعن در این معجزه بحث در شهب را به آن افزودند و به قدماء نسبت داده اند. و شعرهای که به اهل جاهلیت نسبت داده می شود بسا که ساختگی باشند.

سخن خداوند: «[به طوری که] نمی توانند به انبوه [فرشتگانِ] عالَم بالا گوش فرادهند»، بیضاوی می گوید: آغاز سخنی است برای شرح حال آن ها پس از آن که آسمان از ورود آن ها حفظ شد که نتوانند از آن خبری گیرند جز که از هر سو

واردشوند تیری به سوی آ ن ها پرتاب شود که آن ها را براند و به عذاب سخت و مداوم جهان اخرت نیز دچار باشند. «إلّا منخطف الخطفه»، « جز آنکه سخنی دزدد» استثنا از واو موجود در یسمعون است و برخی نیز آن را بدل گرفته اند، خطف یعنی دزدی، و مقصود دزدیدن سخن فرشته هاست و «اتبع» به معنی (تبع) است یعنی به دنبالش شهابی سوزان باشد(1).

من می گویم، برخی گفتار در باره این آیات گذشت.

بیضاوی می گوید: «طلعها» یعنی میوه آن، که آن را از بار میوه که در شکل و یا برآمدن از درخت بدان شباهت دارد، به عاریه گرفته است و «چون سرهای دیوان» باشد در نهایت زشتی و هراسناکی و این تشبیه به یک امر خیالی است مانند تشبیه شخص بسیار زیبا به فرشته، و گفته اند شیاطین مارهای زشت هراسناکی هستند که یال دارند و شاید به همین سبب شیطان نام گرفته اند(2).

و گفته:« والشیاطین» عطف است به «الریح» و «کُلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ» بدل از آن است «و دیگران که در زنجیرند با هم» عطف است به «کل» گویی دیوان را دو دسته کرده یکی به کارهای دشوار چون ساختمان و غواصی مشغول کرده و دسته نافرمان دیگر که آن ها را در غل و زنجیر کرده تا کار بد نکنند، و شاید تن آن ها شفاف و سخت بوده و دیده نمی شوند. و در بند کردن آن ها ممکن است، علاوه بر این صحیح تر آن که مراد تمثیل باشد یعنی برای جلوگیری از شر آنان که گویا مانند زندانی در زنجیرند.

رازی می گوید: در اینجا یک بحث است و آن این که این آیات دلالت دارند بر اینکه دیوان توانائی بزرگی دارند و با آن ساختمانهای سخت سازند که آدمی نتواند و به عمق دریاها روند و جواهر آرند و سلیمان برای دفع شرشان نیاز داشت که آنها را در بند کند.

و چه بسا معترض که گوید: جسم این دیوان کثیف است یا لطیف، اگر کثیف باشد باید هر چشم درست آن ها را ببیند، زیرا اگر روا باشد که با تن کثیف آن ها را

1- . انوار التنزیل 2 : 320 و 321

2- . انوار التنزيل 2 : 326

نبینیم رواست در بر ما کوههای بلند، آوازهای هولناک باشد و آن ها را نبینیم و نشنویم، و این پذیرش سفسطه است و اگر اجسام آن ها لطیف و نازک باشند نمی شوند نیرومند باشند و باید بر اثر وزش بادهای تند از هم از هم بپاشند و دریده شوند یا فورا بمیرند و نمی شود آن ها را وسایلی و ابزار آلاتی نیرومند توصیف کرد.

علاوه بر این اگر پری و دیو چنین نیروئی دارند چرا در زمان ما علماء و زهّاد را نمی کشند و خانه مردم را ویران نمی کنند با این که مسلمان ها در لعن و دشمنی با آن ها اصرار دارند، و چون چیزی از اینها این موارد قابل درک نیست، در می یابیم که قول به اثبات جن و شیاطین سست و ضعیف است.

و بدان که اصحاب ما روا دارند که جسم آنها کثیف باشد و ما آنها را نبینیم، و نیز بعید نیست که گفته شود جسم آنها لطیف و شفاف و ندیدنی است ولی سخت است و از هم جدا نشود، جبائی پذیرفته که جسم آنها کثیف بوده و در زمان سلیمان علیه السّلام دیده می شدند، و چون آن حضرت درگذشت خداوند آن نوع جن و شیطان را نابود کرد و نوعی دیگر آفرید که دیده نمی شوند و در زمان ما تنها این جنس هستند و خدا داناتر است. پایان(1).

طبرسی- ره- در تفسیر «آخرین» می گوید: یعنی مسخر کرد خدا برایش دیوهای در زنجیر بسته که دو و یا سه تن از آن ها را در زنجیری می بست، و چون در سزای نافرمانی از آن ها می خواست، آن را می پذیرفتند و گفته اند: با کفارشان چنین می کرد و چون مسلمان می شدند آن ها را آزاد می کرد(2).

«بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ» یعنی با رنج و ناگواری و سختی و گفته اند: با وسوسه، لذا می گویند: بیماریت دراز شد و پروردگارت به تو رحم نکند(3).

بیضاوی می گوید: «فاذا سوّیته» یعنی خلقت او را منظم کردم «استکبر» تکبر ورزید و «کان» یعنی صار (شد) و «بعزتک» یعنی به سلطان و جبروتت قسم. و«فَالْحَقُّ وَ الْحَقَّ أَقُولُ» یعنی در راه حق پایدار کنم حقیقت را بگویم.

1- . تفسير الرازى 26 : 210 و 211
2- . مجمع البيان 8 : 477
3- . مجمع البيان 8 : 478

و گفته اند: حق نخست اسم خداوند متعال است ، و به سبب حذف حرف قسم نصب داده شده است و جواب آن «لأملِئَنَّ ...» یعنی سوگند به حق که درست می گویم: «و البته دوزخ را از تو و از هر که پیرو تو است پر کنم». و «إمَّا ینزغنَّک من الشیطان نزغٌ» یعنی او را نیش زد، وسوسه اش را به آن تشبیه کرده است، زیرا او به کاری وادار شده که شایسته نیست،و کار را بدتر کرده، و در این آیه مجاز النزغ نازغا مانند جدَّ جده مجاز به علاقه مصدریه است. یا اینکه مراد از آن (نازغٌ) است به عنوان وصف برای شیطان به وسیله مصدر. «وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ» یعنی کسی که ذکر خدا را نادیده گیرد و از آن روگرداند به سبب این که بسیار دلگرم به مادیات و غرق در شهوات است، شیطانی بر او افکنیم که همدوش او است و پیوسته او را وسوسه کند و گمراه سازد.

و در خصال از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده است که هر که به گناه آلوده شود از یاد خدا غافل گردد، و هر که از آن کس که خدا به طاعتش فرمان داده اطاعت نکند، شیطانی برایش تعیین شود که پیوسته قرین او باشد.

«سَوَّلَ لَهُمْ» گفتند: یعنی انجام گناه را برایشان آسان کرد، و گفته اند آنان را به شهوت واداشت «وَ أَمْلی لَهُمْ» کمک کند به آن ها در آرزو و آرمانشان یا خدا به آن ها مهلت دهد و در کیفرشان شتاب نکند.

«اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطانُ» یعنی بر آن ها مسلط شده که بنا بر اصل «فانساهم ذکر الله» و یاد خدا را از دل و زبان آن ها برده است، لذا «اولئک حزب الشیطان» آن ها حزب شیطان اند و للشکریان و پیروان اویند « و همان که حزب شیطان زیان کارانند» زیرا نعمت های جاودانه خداوند را با عذاب دائمی معوضه کرده اند.

«کَمَثَلِ الشَّیْطانِ» بیضاوی می گوید: یعنی مَثَلِ منافقان در تشویق یهود به جنگ مانند شیطان است که به آدمی گوید کافر شو. او را به کفر وادار می کند مانند یک فرمانده و چون کافر شود از ترس عذاب، از او بیزاری می جوید، و گفته اند منظور از انسان ابو جهل است که ابلیس در روز بدر به او گفت: امروز کسی بر شما

چیره نشود و من پناه شمایم- تا آخر آیه - و گفته اند منظور یک راهب است که او را به هرزگی و ارتداد واداشت(1).

«و مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنَّاسِ» طبرسی- ره- گفته: در باره این آیه آن چند قول است:

1. یعنی از شر وسوسهٔ جنی که در سینه مردم وسوسه کند، فاعل یوسوس ضمیر الجنّه است، و تنها به این سبب مذکر است چون الجنه و الجن یکی هستند و جایز است که کنایه از آن باشد، و هرچند که متاخر آمده است اما در نیت مقدم است.

2. از شر وسوسه گر که شیطان است و در خبر است که «وسوسه کند و چون پروردگارش یاد شود، نهان گردد» و خداوند او را وصف چنین کرده «ن کس که در سینه های مردم وسوسه می کند، چه از جنّ و [چه از] انس» یعنی سخنی نهانی گوید و بدون شنیدن با گوش به دل آن ها نشیند. سپس گفته است این شیطان وسوسه گر از جن است و همان دیوانند که خدا در این باره فرموده «جز ابلیس که جن بود(2)» و ناس را بر وسواس عطف کرده یعنی پناه به خدا از شر وسواس و از شر ناس، و گویا به او فرموده که از شرّ پری و آدمی به خدا پناه ببرد.

3.مقصود شر ذی الوسواس الخناس است که آن را به جن و آدمی هر دو تفسیر کرده و وسوسه جن همان وسوسه شیطان است و در وسوسه آدمی دو وجه است:

نخست: اینکه آدمی خودش را وسوسه کند.

دوم: اینکه یکی از مردم دیگری را گمراه کند و دلیلش «شَیاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِ (3)» است که شیطان جن در دل وسوسه می کند و شیطان انس آشکار ظاهر می شود. روایت شده است که اندرز گوید و قصد بدی دارد.

مجاهد گفته خناس همان شیطان است که چون نام خدا ببرند، نهان شده و حالش گرفته شود، و چون نبرند بر دل پهن گردد، و روایت انس مؤید آن است که

1- . انوار التنزيل 2 : 511 و 512
2- . الكهف / 51
3- . الانعام / 112

می گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: شیطان پوزش را روی دل آدمیزاد نهاده و چون او یاد خدا کند، نهان شود و چون خدا را فراموش کند دلش را در کام خود فروبرد و این است وسواس خناس.

و گفته اند: خناس یعنی پس از ظاهر شده بسیار نهان گردد و از دید مردم در پرده نهفته باشد، زیرا از جایی وسوسه می کند که دیده نشود، عیاشی از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل می کند که فرمود: هیچ مؤمنی نباشد جز که قلبش در سینه او دو گوش دارد، در گوشی فرشته دمد و در گوشی وسواس خنّاس و خدا مؤمن را بوسیله آن فرشته تایید کند، و این همان سخن خداوند است که می فرماید: «و آن ها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است».(1)

روایات:

1. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در باره سخن خداوند متعال «وَ الشَّیاطِینَ کُلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ» یعنی در دریا و « و آخرین مقرّنین فی الأصفاد» یعنی دیگرانی که در بندند و به هم بسته شده اند و این ها همان افرادی هستند که چون خداوند پادشاهی سلیمان را گرفت از او سرپیچی کردند.

امام صادق علیه السّلام فرمود: خدا عزّ و جلّ پادشاهی سلیمان را در انگشترش نهاده بود چون آن را به دست می کرد پری، آدمی، دیو و همه پرنده ها و وحوش گرد او جمع می شدند.و از او فرمان می بردند، و خدا بادی می فرستاد تا بساط او را با همه آنچه که بر آن بود از دیوان و پرنده و آدمی و چهار پا و اسب همه را به هوا برمی داشت و به آنجا که سلیمان می خواست، می برد. نماز بامداد را در شام، و نماز ظهر را در فارس می خواند. و به دیوان دستور می داد که از فارس سنگ ببرند و در شام بفروشند. و چون دست به گردن اسب ها کشید و آن ها را با شمشیر پی کرد، خدا پادشاهی او را گرفت و دیوی آمد و انگشتر او را از خدمتکارش هنگام رفتن سلیمان بخلاء گرفت- و حدیث را ادامه داده- تا گفته-

---

1- . مجمع البیان 10 : 570 و 571

چون انگشتر به او بازگردانده شد و آن را بدست کرد، دیوان و پری و آدمی و پرنده و وحوش گردش آمدند و به مقام خود برگشت و آن دیوی که انگشتر را ربوده بود، به همراه سپاهی که او را همراهی می کردند، فراخواند، سپس و برخی را درون آب و برخی را درون سنگ با نام های خدا در بند کرد و زندانی نمود، و آنان تا روز رستاخیز زندانی و در عذاب اند(1).

2. القصص: از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل شده است که سلیمان به دیوان می فرمود برایش سنگ بکشند، ابلیس به آن ها گفت: حالتان چطور است؟ گفتند: توان تحمل این وضع را نداریم. گفت مگر نه اینکه سنگ را می برید و فارغ برمی گردید؟ گفتند: آری، گفت: این خود آسایشی است، باد سخن ابلیس را به گوش سلیمان رسانید، سپس فرمان داد تا سنگ ببرند و به هنگام بازگشت گل به جای آن آورند. ابلیس آن ها را دیدار کرد و گفت: حالتان چطور است؟ به او شکایت کردند، گفت شبها می خوابید؟ گفتند: آری، گفت: شما خود در آسایش اید. سپس باد گفتگوی ابلیس و دیوها را به گوش سلیمان رسانید، و سلیمان علیه السلام آن ها را فرمود. تا شب و روز کار کنند و دیری نپایید که سلیمان علیه السّلام مرد(2).

3. العیون و العلل: امام رضا علیه السلام از اجداد علیهم السلام نقل می کند که: یک شامی از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسید نام ابلیس در آسمان چیست؟ امام فرمود: حارث است، سپس پرسید که نخستین کافر کیست؟ فرمود: ابلیس است، که لعنت خدا بر او باد.(3)

4. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در باره سخن خداوند متعال «بخدا پناه بر از شیطان رجیم» گفته است، رجیم: پلیدترین نوع شیطان است، گفته اند: چرا رجیمش نامند؟ فرمود: چون رانده می شود(4).

1- . تفسیر قمی : 566
2- . قصص الانبیاء 14 : 72
3- . عیون اخبار الرضا : 133- 135 . علل الشرائع : 197 و 198[3]
4- . تفسیر قمی : 365.

5. القصص راوندی: عبد اللّه بن عمر نقل می کند که: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در مورد ذی الکفل سوال کردند، فرمود: مردی بود به نام عوید بن أدیم از حضرموت که در زمان یکی از پیامبران زندگی می کرد، وی به امتش گفت: کیست جانشین من شود به شرط این که هیچ گاه خشمگین نشود، یک جوانی برخاست و گفت: من، اما به او توجهی نکرد و باز همان را گفت و همان جوان برخاست.

سپس آن پیغمبر درگذشت و آن جوان زنده ماند و خدا او را پیغمبر کرد، و او در آغاز روز قضاوت می کرد، ابلیس به پیروانش گفت کدام یک از شما با او در می آویزد؟ یکی به نام ابیض گفت: من، ابلیس گفت: برو امید است که او را به خشم آورید. چون نیمه روز شد و ذی الکفل در بستر آسایش آرمید، ابیض آمد و فریاد زد- راستی من ستمدیده ام، گفت: به او بگو: بیاید، گفت: من از اینجا نمی روم، انگشترش را به نشانی به او داد و گفت: نزد طرف خود ببر و او را بیاور. رفت و فردا همان ساعتی که در بستر استراحت می کرد، برگشت و فریاد زد من ستم دیده ام و طرف من به انگشتر تو اعتنائی نکرد، دربان به او گفت: وای بر تو بگذار بخوابد او دیشب و دیروز نخوابیده گفت: نمی گذارم او بخوابد و من ستم بکشم، دربان داخل رفت و جریان را به او خبر داد، و او نامه ای نوشت و مهر زد و به او داد و رفت.

و چون فردایش او در بستر خود آرام گرفت، آمد و فریاد کشید و گفت: هیچ به فرمان تو اعتناء نکرد و آنقدر فریاد زد تا او از جا برخاست و دست او را گرفت و راه افتاد، در روزی که بسیار گرم و سوزان بود بطوری که اگر تیکه گوشتی در برابر آفتاب می نهادند، پخته می شد، و چون ابیض چنین دید دستش را از دست او کشید و از خشم او نومید شد و خدا عزّ و جلّ داستانش را برای پیغمبرش نازل کرد، تا بر آزار شکیبا باشد، چنانچه پیغمبران پیش از او چنین بوده اند.

بیان: گویا از آغاز خبر چیزی افتاده است. و گوینده نخست پیامبر دیگر غیر از ذی الکفل است، و و گوینده دوم: او علیه السلام است همان طور که در جلد پنجم مطرح کردیم.

6. مجالس الصدوق: از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که چون این آیه نازل شد :« و آنان که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد

می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند(1)» ابلیس از کوهی در که به نام نور بالا رفت و و با فریادی بلند همه عفریتهایش رادور خود جمع کرد. گفتند: ای سرور ما برای چه ما را دعوت کردی؟

گفت: این آیه نازل شده است، کیست رویارویی با آن بپردازد؟ یک عفریتی برخاست و گفت: من با چنین و چنان، گفت: تو برای آن نیستی، دیگری برخاست و مانند آن را گفت، و همان را شنید، وسواس خناس گفت: این کار من است، گفت: با چه؟ گفت به آن ها نوید دهم و به آرزو اندازم تا گناه کنند و چون مرتکب گناه شدند استغفار را از یادشان ببرم، گفت: تو برای این کار مناسب هستید و تا قیامت او را بر آن گماشت(2).

7. العلل: ابو بصیر نقل می کند که: از امام ششم علیه السّلام در مورد خناس پرسیدم، فرمود: ابلیس است که دل آدمی را به کام گیرد و چون خدا یاد شود، نهان گردد، از این رو خناس نام گرفته است(3).

8. تفسیر الفرات: از امام حسن علیه السّلام درباره آنچه کعب الاحبار از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید، روایت شده است که آن حضرت فرمود: چون خدا خواست آدم را بیافریند، جبرئیل را فرستاد و مشتی از خاک روی زمین برگرفت و با آب شیرین و شور خمیر کرد و طبایع را در آن در آمیخت، پیش از آنکه از روح خود در او بدمد، سپس از پوسته زمین او را ساخت و چون کوه بزرگی آن را انداخت. ابلیس آن روز دربان آسمان پنجم بود، و از سوراخ بینی آدم داخل می شد از دبرش بیرون می آمد و دستی بر شکمش میزد و میگفت: برای چه آفریده شدی اگر فرمانده من شوی از تو فرمان نبرم و اگر زیر دست من باشی به تو کمک کنم، و هزار سال از خلقتش تا هنگام دمیدن روح در آن در بهشت ماند(4).

1- . آل عمران / 135
2- . مجالس الصدوق : 287
3- . علل الشرائع 178 و ج 2 : 213
4- . تفسیر فرات : 67

9. اصول الکافی: مسعده نقل می کند: شنیدم از امام محمد باقر علیه السّلام پرسیدند که کفر قدیم تر است یا شرک؟ فرمود: کفر، زیرا ابلیس نخست کافر است و کفرش شرک نبود زیرا با خدا دعوی پرستش دیگری نداشت، و پس از آن به بت پرستی دعوت کرد و مشرک شد(1).

10. اصول الکافی: عبد الحمید بن ابی علاء نقل می کند که امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابو محمّد به خدا اگر ابلیس پس از نافرمانی و تکبر تا آخر دنیا برای خدا سجده کند او را سود ندهد، و خدا عزّ و جلّ آن را از او نپذیرد تا بر آدم چنانچه خدایش فرمود، سجده نکند(2).

11. العلل: می گوید: ابو حنیفه نزد امام صادق علیه السّلام آمد، امام به او فرمود: ای ابو حنیفه به من رسیده که تو قیاس می کنی؟ گفت: آری من قیاس می کنم. فرمود: وای بر تو قیاس نکن زیرا نخست کسی که قیاس کرد ابلیس بود که گفت: «مرا از آتش آفریده ای و او را از گِل آفریده ای» و آتش و گل را با هم سنجید. و اگر نور آدم را با نور آتش سنجیده بود برتری یکی از آن دو و صفای یکی را بر دیگر می شناخت و می فهمید(3).

12. العیاشی: جابر نقل می کند که: پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: ابلیس نخست کسی است که آواز خواند و نخست کسی است که نوحه کرد، زمانی که آدم از درخت خورد، شروع به آواز خواندن کرد(4).

13. العلل: یزید بن سلام نقل می کند که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: پنجشنبه روز پنجم دنیا است، روز انیس است که در آن ابلیس لعن شده و ادریس بالا برده شده است(5).

1- . اصول کافی 2 : 386
2- . روضه الکافی : 270
3- . علل الشرائع : 40 و 80
4- . تفسیر عیاشی 1: 40 آمده است: ابلیس نخستین کسی است که نوحه سر داد و حدی خواند، زمانی که انسان به زمین هبوط کرد، حدی خواند و چون در آنجا سکنی گزید، نوحه خواند تا او را به یاد بهشت بیاندازد.
5- . علل الشرائع 161 و 2 : 155

14. الکافی: زراره از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که: ابلیس روز بدر مسلمانان را در چشم کفار کم می نمود و کفار را در چشم مسلمان ها بسیار نشان می داد، و جبرئیل با شمشیر بر او یورش کرد و او گریخت در حالیکه می گفت ای جبرئیل من مهلت دارم. تا این که در دریا افتاد، زراره می گوید: به امام پنجم گفتم: چرا می ترسید با اینکه مهلت داشت؟ فرمود: از اینکه یک عضوش را قطع کنند.

15. العلل: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل شده است که فرمودند: دستمالِ گوشت را در خانه جا ندهید چون خوابگاه شیطان است، خاک روبه را پشت در نگذارید که جایگاه شیطان است، و هر کدام از شما به در اتاق خود رسد، بسم اللّه گوید تا شیطان بگریزد، و چون صدای پارس سگ ها و عرعر خرها شنیدید، از شیطان رجیم به خدا پناه ببرید که آن ها بینند و شما نبینید، پس هر چه که به شما فرمان داده شد، انجام دهید(1).

16. العلل: عبد العظیم حسنی نقل می کند که: از امام محمد باقر علیه السّلام از سبب غائط و بوی گندش سوال کردم: فرمود: خداوند متعال آدم را که آفرید تنش پاک بود و چهل سال بر زمین افتاده بود و فرشته ها براو گذر می کردند و می گفتند: برای یک چیزی آفریده شده ای، و ابلیس از دهانش به درون می رفت و از عقب او خارج می شد، از این رو آنچه در درون آدمیزاد است بدبو، پلید، ناپاک شد(2).

17. العلل: از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل شده است که: همانا گرفتاری که ایوب علیه السلام در دنیا به آن دچار شد، برای نعمتی بود که خداوند به او داد و او هم شکرش را به جار آورد، ابلیس در آن زمان چیزی از ورودش به عرش ممانعت نمی کرد. و زمانی که ایوب علیه السلام به سبب نعمت هایی که به او ارزانی می شد، خداوند را بیشتر سپاس می گفت، شیطان به او حسد برد و گفت: پروردگارا ایوب این شکر را در برابر نعمت دنیا که به او دادی انجام می دهد و اگر دنیا را از او بگیری شکر نعمت نکند، مرا بر دنیای او مسلط کن در خواهید یافت که دیگر شکر

1- . فروع الکافی : 6 : 299 و 531
2- . علل الشرائع 1 : 261

گذار نخواهد بود. خاوند فرمود: من تو را بر دنیای او مسلط کردم، از این رو شیطان از دنیا و فرزندان و دارائیش چیزی باقی نگذاشت و همه را نابود کرد. و ایوب علیه السلام همچنان خدا را سپاس می گفت.

آنگاه شیطان به خدا گفت: پروردگارا ایوب می داند، دنیائی که از او گرفتی به او برمی گردانی پس مرا بر بدنش مسلط کن، خواهید دید، دیگر شکرگزار نخواهد بود، خداوند بلند مرتبه فرمود: من تو بر بدن او به جز دو چشم و دل و زبان و گوشهایش مسلط کردم. ابو بصیر می گوید: امامجعفر صادق علیه السلام فرمود: به سرعت پیشی گرفت که مبادا خداوند بلند مرتبه بر او رحم کند و جلوی او را بگیرد و آمد و آتش سموم در بینی ایوب دمید از این رو همه بدنش تاول زد و نقطه نقطه شد(1).

18. اصول کافی: از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل شده است که خداوند بلند مرتبه مؤمن را به هر دردی گرفتار می کند و به هر مرگی می میراند اما دیوآن هاش نمی کند، مگر نه اینکه ابلیس بر مال و فرزند و خاندان و هر چیز ایوب مسلط شد، اما خردش مسلط نشد، و خردش برایش باقی ماند تا خداوند را بدان یگانه داند(2).

19. الفقیه: امام صادق علیه السّلام فرمودند: چون بر خاندان خود داخل شدید، نام خدا را بر زبان جاری کنید، که هر که نام خدا نبرد، هنگام جماع از او فرزندی متولد شود که در شرک پیرو شیطان باشد و این امر با مهر و دشمنی ما قابل فهم است(3).

20. الفقیه: امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: چون یکی از شما برای شاشیدن یا جز آن آماده شود، باید بسم اللّه بگوید که شیطان دیده از او بر هم نهد، تا فارغ شود(4).

1- . علل الشرائع 36 : و ج 1 :71
2- . اصول الکافی 2 : 256
3- . الفقیه 3 : 256.
4- . الفقیه 1 : 18

21. الفقیه: علی بن اسباط می گوید: امام رضا علیه السّلام به من فرمودند: چون در سفر یا حضر از خانه بیرون روی بگو: بسم اللّه آمنت باللّه، توکلت علی اللّه ما شاء اللّه لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم، که چون شیاطین با او برخورد کنند، فرشته ها به چهره آن ها بکوبند و بگویند: چه کاری به او دارید با اینکه خدا را نام برده و به او گرویده و بر خدا توکل کرده و گفته: ما شاء اللّه لا حول و لا قوه الا باللّه(1).

22. الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام فرمودند: بر سر هر کنگره و بر سر هر پل شیطانی است چون بدان رسیدی بگو: «بسم اللّه» تا از تو کناره گیرد(2).

23. التهذیب: امام جعفر صادق علیه السّلام فرمودند: چون مرد میان دو پای زن نشیند اگر نام خدا برد شیطان از او دور شود، و اگر بکند و نام خدا نبرد شیطان با او دخول کند و کار از هر دو باشد و نطفه از یکی (راوی گوید) گفتم: قربانت شوم به چه چیزی این بچه شناخته می شود؟ فرمود: به مهر ما خاندان و به دشمنی با ما(3).

24. التهذیب: ابو حمزه نقل می کند که: امام سجاد علیه السلام به من فرمودند: ای ثمالی چون نماز برپا شود شیطان نزد همدوش امام آید و به او گوید: یاد خدا کرده؟ اگر گوید آری، برود و اگر گوید، نه، بر دو شآن هاش سوار شود و تا پایان نماز امام مردم گردد، می گوید: گفتم: قربانت مگر نیست که قرآن را می خوانند؟ گفت: چرا، ای ثمالی چنان نیست که فهمیدی، مقصود از ذکر خدا بلندخواندن بسم اللّه الرحمن الرحیم است(4).

بیان: همدوش امام فرشته ای است که کردارش را نویسد یا شیطانی که بر او گماشته است.

25. المحاسن: امام جعفر صادق علیه السّلام فرمودند: چون غذا خوری در آغاز و در پایان آن بگو بسم اللّه، چون اگر انسان پیش از غذا خوردن بسم اللّه

1- . الفقیه 2 : 177 و 178

2- . الفقيه 4 : 264
3- . تهذيب الاحكام 7 : 407
4- . تهذيب الاحكام 2 : 290

بگوید، شیطان در غذا خوردن با او شریک نشود. و اگر پس از غذا بسم الله بگوید، هر چه شیطان خورده بالا آورد(1).

26. المحاسن: امام جعفر صادق علیه السّلام فرموده اند که: چون نهار و شام کشیده شود، بگو: بسم اللّه که شیطان به یارانش گوید بیرون روید، اینجا شام است نه خوابگاه، و اگر بسم اللّه فراموش شود، گوید بیایید که اینجا شام و خوابگاه دارید(2).

27. المحاسن: در خبر دیگری از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: چون یکی از شما بی بسم اللّه وضوء بگیرد، شیطان شریک وضویش شود، و شایسته است که آدمی به هنگام خوردن و نوشیدن و پوشیدن اسم خداوند را بر زبان جاری کند، و اگر چنین نکند شیطان شریک او شود(3).

28. الفقیه: پیامبر صلّی الله علیه و آله در سفارش های خود به امام علی علیه السلام می فرماید: ای علی خواب چهار جور است: خواب پیامبران که بر پشت است، خواب مؤمنان بر پهلوی راست، خواب کفار و منافقان بر سمت چپ خواب شیاطین بر رویشان(4).

29. تفسیر الامام: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: از شیطان به خدا پناه ببرید، هر که به خدا پناه ببرد خداوند او را پناه دهد. از وسوسه ها، فُوت ها و دمیدن های شیطان به خدا پناه ببرید، آیا می دانید این ها چه هستند؟ وسوسه اش آنچه از دشمنی ما اهل بیت در دل شما اندازد، گفتند یا رسول اللّه پس از اینکه مقام و منزلت شما را دانستیم چگونه دشمن شما باشیم؟ فرمود: به دشمنی با دوستان ما و دوستی با دشمنان ما.

گفتند: یا رسول اللَّه فُوت هایش چه اند؟ فرمود: باد خشم است که در آدمی دمد و آن را به نابودی دین و دنیا کشد، و بسا در چیزی غیر از خشم شما هم فوت کند، که بدان هلاک شوید. می دانید سخت ترین فوتش چیست؟ آن است که در دل

1- . المحاسن : 432
2- . المحاسن : 432

3- . المحاسن : 432 و 433
4- . الفقيه 4 : 264

کسی اندازد یکی از این امت بر ما اهل بیت برتری دارد، یا اینکه از ما روی گردان شود، اما دمیدنش این است که یکی از شماها پس از قرآن چیزی را از ذکر ما و صلوات بر ما شفابخش تر داند.(1)

30. العلل: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: در خانه هایتان را ببندید، سر ظرف هایتان را بپوشانید، و بند مشک هایتان را خوب ببندید که شیطان نه پرده بر دارد نه بند مشک باز کند(2).

31. الکافی: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: چنانچه کسی به هنگام سوار شدن بر چهارپا بسم اللَّه بگوید، فرشته ای پشت او نشیند و تا فرود آمد از او مواظبت کند، و اگر بی بسم اللَّه سوار شود شیطان بر پشت او نشیند و به او بگوید، آواز بخوان و اگر گوید ندانم بگوید: زمزمه کن، از این رو تا زمان فرود آمدن زمزمه کند(3).

32. العیون: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می فرماید: در روز نخست ماه رمضان شیاطین در بند شوند(4).

33. العلل: ابو عبد الرحمن می گوید: به امام جعفر صادق علیه السّلام گفتم: چه بسا غمگین شوم حال آن که در خاندان و مال و فرزندنم آسیبی نبینم و بسا شاد شوم هیچ علت و سببی برای آن نیابم. فرمود: هیچ کسی نیست جز با او فرشته یا شیطانی است، و شادیش به سبب نزدیکی فرشته به اوست و غمش به سبب نزدیکی شیطان است. و این است سخن خداوند تبارک و تعالی که می فرماید:(5)« شیطان شما را از تهیدستی بیم می دهد و شما را به زشتی وامی دارد و [لی] خداوند از جانب خود به شما وعده آمرزش و بخشش می دهد، و خداوند گشایشگر داناست»(6).

1- . تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام 244
2- -علل الشرائع : 194و2 :269
3- - فروع الکافی 6 : 540
4- - عیون اخبار الرضا : 228
5- - البقره / 268
6- -علل الشرائع : 42

بیان: بسا مقصود این ست که این غم به سبب وسوسه شیطان است که آدمی بدان توجه ندارد و می پندارد که سببی ندارد.

یا مقصود این است: که چون کار شیطان این است، صرف نزدیکی اش مایه اندوه است، یا مقصود سوال کننده این است که این امور در گذشته از دست نرفته اند، و همه این ها درباره فرشته هم رواست.

34. الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید که: هر دلی دو گوش دارد که بر یکی فرشته ای هدایت گر گماشته شده است و بر دیگری شیطانی فتنه گر، این وادارد‌ش و آن بازدارد‌ش، شیطان او را به گناهان وادار کند و فرشته او را از آن ها باز دارد و این است معنی سخن خداوند عزّ و جلّ(1) « از راست و از چپ، مراقب نشسته اند. [آدمی] هیچ سخنی را به لفظ درنمی آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می کند](2)»

35. الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: دل دو گوش دارد و چون بنده آهنگ گناه کند روح ایمانش گوید: مکن و شیطان گوید: بکن، و چون بر شکم او باشد (یعنی مشغول زنا باشد) روح ایمانش بر کنده شود(3).

36. المحاسن: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می فرماید: بر کوهان هر شتر شیطانی است او را برای خود زبون و خوار کنید، و همان چیزهایی که به شما توصیه شده است، بر زبان آرید(4).

37. المحاسن: یعقوب بن جعفر می گوید: از امام علی علیه السّلام شنیدم که می فرماید: بر بینی هر اسبی شیطانی است چون کسی از شما خواهد دهنه بر آن زند، با نام خدا این کار را انجام دهد(5).

1- . ق / 18
2- . اصول کافی 2 : 266 آیه در سوره ق : 17 و 18
3- . اصول کافی 2 : 267
4- . المحاسن : 634
5- . المحاسن : 634

38. طب الائمه: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: در خانه هایتان حیوانات اهلی بسیار نگهداری کنید که دیوها از بچه هایتان بدان ها مشغول شوند(1).

39. الکافی: امیر المؤمنین علی علیه السّلام می فرماید که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: خدا بهشت را بر هر دشنام گوی بد دهن و کم شرم که باک ندارد بدان چه گوید و آنچه درباره او گویند حرام کرده است. که اگردرباره او تحقیق کنید او را جز زنا زاده یا شرک شیطان نیابید. سپس فرمود: نشنیدی سخن خداوند عزّ و جلّ را که می فرماید: «و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن»(2)

40. الکافی: ابو بصیر می گوید چون امام جعفرصادق علیه السلام به او دعائی آموخت که چون زنش (به منظور جماع) نزد او آید آن را بخواند، در آن گفت: «شیطان را در آن(جماع) شریک نکن» می گوید: گفتم: از کجا این دانسته شود؟ فرمود: قرآن نخواندی؟ «و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن» سپس فرمود: شیطان آید و بر زن نشیند چنانچه مرد نشیند و پدید آرد آنچه مرد پدید آرد و بگاید چنانچه مرد بگاید، گفتم: از کجا این فهمیده شود؟ فرمود: به دوستی و دشمنی ما هر که ما را دوست دارد نطفه بنده خداست، و هر که دشمن دارد، نطفه شیطان است(3).

41. فروع الکافی: امام جفعر صادق علیه السلام در حدیث دیگر می فرماید: شیطان همانند مرد بر زن نشیند و همانند مرد بر او نطفه ریزد(4).

42. فروع الکافی: هشام در باره دو نطفه آدمی و شیطان که مشرک شوند از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: بسا کودک از یکی از آن ها آفریده شود و بسا از هر دوی آن ها با هم(5).

1- . طب الائمه : 177
2- . اصول کافی 2 : 323 و 324
3- . فروع الکافی 5 : 502
4- . فروع الکافی 5 : 503
5- . فروع الکافی 5 : 503

43. تفسیر الفرات: امام محمد باقر علیه السلام می فرماید، امیر المؤمنین علی علیه السلام بر در خآن هاش پیری دید، دانست شیطان است با او کشتی گرفت و او را بر زمین زد. گفت: ای علی از رویم بلند شو تا مژده ات دهم، از روی او بلند شد و فرمود: ای ملعون به چه چیزی مژده ام دهی، گفت: در روز قیامت حسن در سمت راست عرش است و حسین در سمت چپ عرش و به شیعیان خود گذرنامه از دوزخ دهند، و برخاست و به آن حضرت گفت می توانم بار دیگر با تو کشتی گیرم؟ فرمود: آری و امیر المؤمنین او را به خاک افکند. گفت: از رویم برخیز تا به تو مژده دهم، برخاست و او گفت: چون خدا آدم را آفرید نژادش را از پشتش بمانند ذرّ بر آورد و از آن ها پیمان گرفت، فرمود: من پروردگار شما نیستم؟ گفتند چرا و آن ها را گواه خودشان ساخت و پیمان گرفت برای محمّد و پیمان ولایت تو را هم گرفت، از این رو چهره تو و روح تو بین همگان شناخته شده است، کسی نگوید: تو را دوست دارم جز من او بشناسم. و کسی نگوید تو را دشمنم جز اینکه من او را بشناسم. گفت: برخیز بار سوم با من کشتی بگیر و با او کشتی گرفت و او را به خاک افکند، گفت ای علی مرا دشمن مدار و از رویم برخیز تا به تو مژده ای دهم، فرمود: آری، ولی از تو بیزارم و تو را لعن کنم، گفت به خدا ای پسر ابو طالب هیچ کس دشمن تو نباشد جز اینکه در رحم مادرش و در فرزندش شریک باشم، سپس به او گفت: مگر قرآن نخوانده ای در کتاب خداوند: «و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن(1)»

44. تفسیر قمی: امام محمد باقر علیه السّلام در داستانی طولانی درباره حج ابراهیم و سر بریدن فرزندش می فرماید: هر دو تسلیم فرمان خداوند شدند، سپس پیری جلو آمد و گفت: ای ابراهیم چه قصد داری با این پسر بچه؟ گفت: می خواهم سرش را ببرّم گفت: سبحان اللّه پسر بی گناهی را سر می بری، فرمود: خدایم بدان فرمان داده، گفت پروردگارت از آن باز داشته و این شیطان که بدانت فرمان داده است. ابراهیم فرمود: آنکه مرا تا اینجا رسانده مرا بدان فرمان داده و سخن در گوشم

1- . الاسراء / 16

افکنده است. گفت: نه به خدا جز شیطان بدان فرمانت نداده است. در پاسخ فرمود: به خدا دیگر با تو سخن نگویم.

سپس ابراهیم آهنگ سر بریدن کرد، شیطان به او گفت: ای ابراهیم تو پیشوائی و مردم از تو پیروی کنند و چون سر پسرت را ببری مردم سر فرزندان خود را ببرند، سخنی با او نگفت و رو به پسرش کرد و درباره بریدن سرش با او مشورت کرد و حدیث فداء را ادامه داده تا گفته- ابلیس خود را به مادر پسر بچه رساند که در میان دره ایستاده و به خانه کعبه نگاه می کرد، به او گفت: پیری را دیدم او که بود؟ گفت او شوهر من است گفت بچه پسر زیبائی به همراه او دیدم؟ گفت او پسر من است، گفت: من دیدم که او را خوابانده و کارد کشیده تا سرش را ببرّد.

گفت: دروغ می گویی، ابراهیم مهربان تر از همه مردم است چگونه سر پسرش را می برد؟ گفت سوگند به پروردگار آسمان و زمین و به پروردگار این خانه که دیدم او را خوابانده و کارد کشیده، گفت: چرا؟ گفت: پندارد که پروردگارش به این کار فرمانش داده است، گفت: به حقیقت که او باید پیرو پروردگارش باشد، و در دلش افتاد که درباره پسرش به او فرمانی رسیده است.

و چون مناسک خود را به پایان رساند، شتابان از دره مکه به منی برگشت و دست بر سر نهاده و می گفت: پروردگارا مرا مؤاخذه مکن بدان چه با مادر اسماعیل کردی(1).

45. العلل: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: چون آدم از بهشت فرود آمد از دلش هوای میوه بهشت کرد. و خدا تبارک و تعالی دو شاخه از انگور برای او فرود آورد، آن ها را کاشت و چون برگ و میوه آوردند و رسیدند، ابلیس آمد و دیواری گرد آن ها کشید و آدم به او گفت: ای ملعون تو با اینها چه کار دارید؟ گفت اینها از آنِ من است، فرمود: تو دروغ می گویی. و راضی شدند که روح القدس میان آن ها قضاوت کند، چون نزد او رسیدند، روح القدس آتشی برگرفت و بر آن دو تاک افکند و شاخه آن ها آتش گرفت تا جائیکه آدم پنداشت چیزی از آن ها باقی نماند

1- . تفسیر قمی : 557- 559.

و همه بسوخت. ابلیس نیز چنین پنداشت، فرمود: آتش تا آنجا که باید درون آن ها رفت و دو سوم آن ها را از بین برد و یک سوم باقی بماند، روح القدوس گفت: آنچه رفت بهره ابلیس بود و آنچه باقی ماند برای تو است ای آدم(1).

در الکافی نیز مانند این حدیث ذکر شده است(2).

46. العلل: امام جعفر صادق علیه می فرماید: چون خدا تبارک و تعالی آدم را به زمین فرود آورد به او فرمود: تا کشت و کار کند و از درختهای کاشته بهشت به او داد. و چون نخل و تاک و زیتون و انار و آن ها را برای نژادش کاشت و خود از میوه اش خورد، پس شیطان گفت: ای آدم این درختکاری در زمین چیست که من آن را ندانم با اینکه پیش از تو در زمین بودم؟ اجازه بده من از آن چیزی بخورم اما آدم اجازه چنین کاری را به او نداد. شیطان در پایان عمر آدم نزد حواء آمد و گفت: که گرسنگی و تشنگی مرا بی تاب کرده است. به او گفت: آدم به من سپرده که چیزی از این کشته ها به تو ندهم زیرا از بهشتند و شایسته نیست که تو از آن بخوری، گفت: اندکی در مشت من بفشار، اما حوا چنین کاری نکرد، گفت بگذار من آن را بمکم و نخورم، و یک خوشه برگرفت از انگور به او داد، آن را مکید و از آن چیزی نخورد از آنجا که حواء به او چنین تاکید کرده بود و چون خواست آن را گاز بزند حواء آن را از دهانش بیرون کشید. خدا به آدم وحی کرد ابلیس دشمن من و تو انگور را مکید و من شیره خمر آن را تا آنجا که نفس شیطان در آن است بر تو حرام کردم، از این رو نوشیدن شراب حرام شد چون دشمن خدا ابلیس به حواء نیرنگ زد و انگور را مکید و اگر خورده بود تاک و هر چه میوه و خوردنی داشت از آغاز تا پایان حرام می شد. سپس شیطان به حواء گفت: کاش از این خرما هم مانند انگور برای مکیدن به من میدادی، و یک دانه خرما به او داد و مکید. انگور و خرما خوشبوتر از مشک نافه بودند و شیرین تر از عسل و چون دشمن خدا آن ها را مکید بویشان رفت و شیرینی آن ها کاست.

1- . علل الشرائع : 163و ج 2 :162
2- . فروع الکافی 9 : 393

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: سپس ابلیس پس از درگذشت آدم علیه السّلام رفت و در ریشه تاک و خرما بن شاشید و آب با شاش آن دشمن خدا در رگهایشان روان شد و از این رو انگور و خرما به جوش آیند و مستی آرند و خدا هر مست کننده ای را بر نژاد آدم حرام کرد، زیرا آب، شاش دشمن خدا را در نخله و تاک انگور روانه کرد از این رو هر چه جوش آید، به شراب تبدیل شود، برای آنکه آب در نخله و تاک از بوی شاش دشمن خدا ابلیس لعنه اللّه جوش آمد(1).

بیان: «فمن ثم یختمر العنب» یعنی جوش آید و بدبو شود و مست کننده گردد «لان الماء اختمر فی النخله» یعنی جوش آمد و دگرگون و بدبو شد از بوی شاش دشمن خدا، و ممکن است مقصود از اختمار انگور و خرما پوشیدن سر ظرف های آن ها باشد تا شراب می شوند و مقصود از اختمار آب حبس آن در درخت است ولی بعید است.

می گویم: اخبار بدین مضمون بسیارند و برخی در جای خود بیایند.

47. تفسیر امام: به امام حسن عسکری علیه السلام گفته شد: بنابراین ابلیس فرشته نیست، فرمود: نه بلکه از پریان است، آیا نشنیده اید که خداوند عزّ و جلّ می فرماید «و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «آدم را سجده کنید،» پس [همه]- جز ابلیس- سجده کردند، که از [گروه] جن بود(2)» و همان است که خداوند عزّ و جلّ فرموده است «و پیش از آن، جن را از آتشی سوزان و بی دود خلق کردیم(3)» تا آخر آنچه در داستان هاروت و ماروت گذشت(4).

48. نهج البلاغه: در خطبه ای آفرینش آدم علیه السّلام را یادآور می شود: خدای سبحان وقتی آدم ابوالبشر را آفرید از ملائکه خواست تا به عهدی که قبل از آفرینش آدم از آنان گرفته بود و پیمانی که پذیرفته بودند و پیمانی که پذیرفته بودند

1- . فروع الکافی 6 : 392 و 394
2- . الکهف / 50
3- . الحجر / 27

4- . تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلا 194. آیه نخست سوره کهف / 50 . آیه دوم سوره حجر / 22

که اعتقاد به سجده بر آدم داشته باشند و خود را خاشع و فرمانبردار بزرگی و کرامت آدم بدانند وفاکنند و فرمود: « بر آدم سجده کنید » همه سجده کردند مگر ابلیس که از سجده کردن سر بر تافت . و گرفتار تکبر و غرور شده بود و شقاوت بر او چیره شده بود. بر خود ببالید که خود از آتش آفریده شده بود و آدم را که از مشتی گل سفالین آفریده شده بود، خوار و حقیر شمرد. خداوند ابلیس را مهلت ارزانی داشت تا به خشم خود کیفرش دهد و تا آزمایش و بلای او به غایت رساند و آن وعده که به او داده بود، به سر برد. پس به او فرمود:« فرمود: «در حقیقت، تو از مهلت یافتگانی، تا روز معیّنِ معلوم(1)» آنگاه خداوند سبحان آدم را در بهشت جای داد؛ سرایی که زندگی در آن خوش و آرام بود و جایگاهی همه ایمنی . و از ابلیس و دشمنی اش برحذر داشت . ولی دشمن که آدم را در آن سرای خوش و امن ، همنشین نیکان دید، بر او رشک برد. و او را فریب داد(2).

بیان: سپرده خدا به فرشته ها اشاره است به سخن خداوند تعالی «وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ إِنِّی خالِقٌ بَشَراً» تا آخر آیه- قبیل در اصل گروه است از 3 به بالا متشکل از از مردمانی پراکنده، و اگر از یک پدر باشند، قبیله نام گیرند، و قبیل داری ابلیس در اینجا غریب است، زیرا در این وقت نژادی نداشته و همانندی در آسمان نداشته و شاید مقصود پریان زمین باشند که آنان هم فرمان سجده داشتند و ذکر نشدنشان در آیات و دیگر اخبار به سبب بی اعتنائی به آن ها است، یا مقصود گروهی بودند در آسمان جز فرشته ها و بسا مراد به قبیل او نژاد او باشند و سجده نکردن آن ها بر آدم برای این باشد که به عدم سجده شیطان خشنود بودند، همان طور که در روایت دیگر فرموده همانا مردم با رضا و خشم گرد هم آیند، وهمانا ناقه ثمود را یکی پی کرد و خدا همه ثمود را عذاب کرد چون بدان راضی بودند از این رو فرمود: «پس آن را پی کردند(3) و پشیمان گشتندِ مِینَ»(4)

1- . ص / 80 و 81
2- . نهج البلاغه 1 : 24 و 25
3- . الشعراء / 157
4- . نهج البلاغه 1 : 442

49. نهج البلاغه:امیر المؤمنین علی علیه السلام در خطبه قاصعه می فرماید: سپاس از آن خداست که خود را به عزت و کبریا آراست و هر دو را از آفریده ها واگرفت و حریمی مخصوص خود قرار داده و آس-تانه جلال و شکوهش ساخته است و بر هر بنده یی که در این دو خصلت با وی بستیزد نفرین نهاده است، آن-گ-اه ب-ه همین کبریاء، فرشتگان مقرب خویش را آزمود تا فروتنان از مستکبران شناخته ش-ون-د، پ-س خ-دای - پ-اک-یزه باد نام وی - در حالیکه دانای پنهانی دلها و فروپوشیده غیبتهاست فرمود: من انسانی از خاک می آفرینم و چون او را موزون و بهنجار ساختم و در او از روح خود دمیدم ، همه بر او سجده برید. آنگاه فرشتگان، بر او سجده کردند مگر ابلیس» که تعصب و ن-خ-وت ، گ-ری-ب-ان او را گ-رف-ت و ب-ه خ-لق-ت خ-وی-ش ب-ر آدم بالید و به خاطر طینت و اص-ل خ-ود ب-ر او تعصب ورزید، پس دشمن خدا - شیطان - پیشوای متعصبان و پیشاهنگ خود ب-زرگ ب-ینان است ، همانکه بنیاد تعصب را بر نهاد و با خدا در ردای بزرگمنشی ، به ستیزه پرداخت و تنپوش تکبر را پوشیده و رویوش فروتنی را از تن به در آورد تا فرمود- از آنچه خدا با ابلیس کرد عبرت گیرید که کردار دراز و تلاش سخت او را نابود ساخت، او شش هزار سال خدا را پرستید که کس ندانست از سالهای دنیا است یا سالهای آخرت، برای تکبّر یک ساعت، پ-س ، چه کسی بعد از شیطان - با گناهی همانند گناه او - از عذاب حق سالم تواند ماند؟ هرگز خداوند - منزه است نام وی - بشری را با وجود انجام گناهی که فرشته یی را به خاطر آن از بهشت راند، بدان وارد نسازد. ف-رمان وی در مورد آسمانیان و زمینیان یکسان است و خدای به هیچکس از آفریدگانش ورود به منطقه ممنوعه و حرام را رخصت نداده است.

پ-س ای بندگان خدا! از دشمن خدا بهراسید که شمایان را به درد خود مبتلا کند و با اغوا و ف-راخ-وان-دن-ش ، ش-ما را به هلاکت رساند و با سواره نظام و پیادگان خویش بر شما بتازد، سوگند به جانم که او تیر هلاک و شر بر کمان نهاده و چله آن را به نهایت کشیده و از جایگاهی نزدیک و دقیق شما را هدف قرار داده است و همو گفته است «پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من [هم

گناهانشان را] در زمین برایشان می آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت(1)» این سخن گر چه تیر افکندن به نا پیدای دور و سنگ اندازی براساس گمان بی هدف و اش-ت-ب-اه اس-ت ، ام-ا گ-روه نخوت پیشگان و دسته متعصبان و سوارکاران میدان خود بینی و ن-ادان-ی آن-را لب-اس ت-ح-ق-ق پ-وش-اندند.- تا اینکه فرمود: پس همه یارایی و توانائیتان را علیه شیطان بکار گیرید ب-ه خ-دا س-وگ-ن-د، شیطان به اصل شما که از خاک است و پدرتان آدم (ع) از آن آفریده ش-د فخر فروخت و شرافت شما را ناچیز انگاشت و بر تبارتان بر تاخت و سواره نظام خود را بر ضد شما بر انگیخت و با پیادگان ، سر راهتان را گرفت(2). تا آخر خطبه

بیان: اینکه فرمود فرشته ای را از آن بیرون کرد، ظاهرش این است که شیطان فرشته بوده، و اما در پاسخ می توان گفت که شیطان به سبب وابستگی فرشته بوده نه به آفرینش.

50. المحاسن: انس بن مالک نقل می کند که: روزی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بر در خآن هاش به همراه علی بن ابی طالب علیه السّلام نشسته بود که شیخی جلو آمد و به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله سلام کرد و برگشت. رسول خدا به علی علیه السّلام فرمود: آیا آن شیخ را می شناسی؟

گفت: نه، فرمود: این ابلیس است. علی علیه السّلام گفت: اگر می شناختم با یک ضربه شمشر کارش می ساختم و امتت را از او آسوده می کردم. ابلیس نزد علی علیه السّلام برگشت و گفت: ای ابا الحسن مرا دستِ کم گرفتی، نشنیدی خدا فرموده « در دارائی و فرزندهایشان شریک با آن ها شو » به خدا با کسی که تو را دوست دارد در مادرش شرکت نکردم(3).

51. المحاسن: علي بن حسان واسطی نقل می کند که: زنی از پریان نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آمد و به او از ته دل ایمان آورد و هر هفته نزد او می آمد و 40 روز نیامد ، سپس دوباره باز آمد. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به او فرمود:

1- . الحجر / 39
2- . نهج البلاغه 1 : 396 – 399
3- - المحاسن : 332

چرا دیر آمدی ای جنیه، گفت یا رسول اللَّه به دریای اطراف جهان برای کاری رفتم و بر کناره آن دریا سنگی سبز دیدم، که بر آن مردی نشسته بود و دست به آسمان برداشته و می گفت: بار خدایا از تو می خواهم به حق محمّد، علی، فاطمه حسن و حسین که مرا بیامرزی. به او گفتم: تو کیستی؟ گفت: ابلیسم، گفتم: اینان را از کجا می شناسی؟ گفت: من پروردگارم را در زمین چنین و چنان سال پرستیدم و در آسمان چنین و چنان سال عبادت کردم. و در آسمان ستونی ندیدم جز بر آن نوشته بود: لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی امیر المؤمنین ایدته به(1).

52. المحاسن: امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: که ابلیس خود را به یحیی بن زکریا علیه السّلام نشان داد با هر چه بر او آویخته بود، یحیی علیه السلام به او گفت: ای ابلیس این آویزه ها چیست؟ گفت اینها دلخواههای و آرزوهای آدمیزاد است که با آن ها به دامشان کشم، گفت: برای من هم چیزی هست؟ گفت بسا که سیر بخوری و تو را از نماز و ذکر، گران خاطر سازم. یحیی نذر کرد که هرگز غذای سیر نخورد، شیطان نذر کرد که هرگز اندرز به مسلمانی ندهد، سپس امام به حفص- راوی حدیث- فرمود: جعفر و خاندانش هم نذر دارند که شکم خود را از خوراک پر نکنند و نذر دارند که هرگز برای دنیا کار نکنند(2).

53. المحاسن: امام علی علیه السّلام فرمود: راستی ابلیس سرمه دارد. سفوف ها دارد، و مزه ها. سرمه اش خواب است و سفوفش خشم و مزه که به کام ها نهد، دروغ است(3).

بیان: مناسبت سرمه با خواب روشن است، و تعبیر از خشم به سفوف برای این است که بیشتر سفوفها مسهلند و خشم هم سبب می شود کارهای ناشایسته و اخلاق نکوهیده از آدمی سر زند و سفوف داروهائی است که کفه می کنند، لعوق انگشت لیسیدن از خوراک خوشمزه است و با دروغ مناسب است در نهایه است که در

1- - المحاسن : 439 و 440
2- . المحاسن : 232
3- . المحاسن : 439 و 440

حدیث آمده است: شیطان لعوق دارد و دسوم، لعوق آن است که با ملعقه خورند و دسام آنچه است که گوش را بندد و دیگر ذکر و موعظه در آن جا نکند.

54. العیاشی: جمیل بن دراج که از امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدم که ابلیس فرشته بود و یا کارمندی در آسمان؟ فرمود: فرشته نبود و فرشته ها او را از خود می دانستند، و خدا می دانست که فرشته نیست و هیچ کاری را در آسمان متصدی نبود و کرامتی نداشت.

من نزد طیّار آمدم و آنچه شنیده بودم به او گفتم، او منکر شد و گفت:

چگونه از فرشته ها نبود حال آنکه خدا به فرشته ها می فرماید «برآدم سجده کنید و همه سجده کردند جز ابلیس» و خود طیّار نزد آن حضرت آمد و از او پرسید و من نزدش بودم ،گفت: قربانت سخن خداوند: آیا گروه مؤمنان(1) در چند جا است که خطاب به آن ها است منافقان را هم می گیرد؟ فرمود: آری منافقان، گمراهان هر که در ظاهر اعتراف به دعوت اسلام دارد را نیز فرا می گیرد(2).

این حدیث در الکافی نیز آمده است(3).

55. العیاشی: از امام جعفر صادق علیه السّلام (قریب به مضمون خبر سابق را آورده و در ضمن گفته فرشته ها شیطان را از خود می دانستند و مصنف در بیان این جمله گفته است(4)) یعنی او را در فرمانبری و بی گناهی از خود می دانستند چون روزگار درازی مواظب عبادت خدا بود، چون بعید است که ملائکه ندانند او فرشته نیست با اینکه از میان پریان اسیرش کردند و به آسمانش برآوردند و این تعبیر از قبیل (سلمان منا اهل البیت) است.

1- . ظاهر این است که مقصود طیار از پرسش از یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا زمینه چینی برای اشکال به روایت جمیل بوده که امام بفرماید شامل منافقان نیست]سپس به او اشکال کند که باید ابلیس هم از خطاب به ملائکه بیرون باشد و چون امام فرمود این خطاب شامل منافقان و هر مسلمان ظاهری است جای اشکال نماند.

2- . تفسير عياشى 1 :33
3- . الروضه : 274
4- . تفسير العياشى 1 : 34

یا چون دیدند اخلاقش جدا از پریان است و خدا تعالی از میان آن ها پر او را ارجمند داشت و رئیس برخی از آن ها نمود، پنداشتند که از آن ها است و میان پریان گرفتار بوده، یا این گمان از برخی فرشته ها بوده که سابقه او را نمی دانستند.

56. العیاشی: امام جعفر صادق علیه السّلام در تفسیر سخن خداوند «و وادارشان می کنم تا آفریده خدا را دگرگون سازند(1)» فرمود: مقصود از خلق اللّه فرمان خداست(2).

57. العیاشی: امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: که مراد از خلق اللّه، دین خداست(3).

بیان: در خبر نخست خلق اللّه را به فرمان خدا تفسیر کرده و در خبر دوم به دین خدا، طبرسی در مجمع به نقل از ابن عباس و ابراهیم و مجاهد و حسن و قتاده گفته است که خلق اللّه به فرمان و دین خدا تفسیر شده و از امام جعفر صادق علیه السّلام هم روایت شده و آیه «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» نیز مؤید آن است، و مقصود از آن حلال شمردن حرام است و بر عکس و گفته اند: مقصود از آن خایه کشی است، گفته اند: مراد

خالکوبی است، و نیزگفته اند: مقصود دگرگون کردن خورشید و ماه و سنگ است از بهره بردن در زندگی به پرستش آن ها به خدائی(4).

58. العیاشی: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ابلیس نخستین نوحه گر، نخستین آواز خوان، نخستین حدی خوان است، فرمود: چون آدم از درخت خورد او آواز خواند، چون آدم را به زمین سقوط کردند برایش حدی خواند، چون در زمین پایدار شد، نوحه گری کرد تا او را به یاد نعمت بهشت اندازد، آدم گفت پروردگارا این دشمنی که به من دادی در بهشت از عهده او برنیامدم و اگر تو مرا کمک نکنی بر او توانا نشوم. خداوند فرمود: هر بدی تنها یکی محسوب می شود ولی نیکی ده برابر تا

1- . النساء / 119
2- . تفسیر العیاشی 1 : 276

3- . تفسير عياشى 1 : 276
4- - مجمع البيان 3 : 113

هفتصد برابر، گفت پروردگارا برایم بیفزا، فرمود: نوزادی نبرایت به دنیا نیاید، جز اینکه یک فرشته یا دو تا بر او گمارم که پاسبانش باشند، گفت پروردگارا بیفزا، فرمود: توبه پذیرفته است تا جان در تن است، گفت: پروردگارا بیفزا، فرمود: گناهان را همه بیامرزم و باکی ندارم، گفت: مرا بس است.

ابلیس گفت: پروردگارا این است که او را بر من ارجمندی و برتری دادی و اگر به من کمک نکنی بر او توانا نباشم، فرمود: نوزادی نیارد جز اینکه تو را دو نوزاد آید، گفت: پروردگارا، بیفزا، فرمود: در رگ و خونش روان شوی، گفت: پروردگارا بیفزا، فرمود: تو و نژادت در سینه آن ها جا کنید، گفت: پروردگارا بیفزا فرمود: بدآن ها نوید ده و آرزومندشان کن. و شیطان جز فریب به آن ها وعده ندهد(1).

59. العیاشی: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: فرشته ها پنداشتند شیطان از آن ها است و خدا می دانست از آن ها نیست و راز او را به وسیله تعصب فاش کرد زمانی که گفت: مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی(2).

60. تفسیر العیاشی: ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: آن صراط که ابلیس گفت: «پس به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندی، من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست(3)»، همان علی بن ابی طالب علیه السّلام است(4).

61. العیاشی: امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام درباره سخن خداوند «یا بَنِی آدَمَ» نقل شده است که فرموده اند عمومیت دارد(5).

من گویم: مقصود آیه «ای فرزندان آدم، زنهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد(6)» است.

1- . تفسیر العیاشی 1 : 276
2- . تفسیر العیاشی 2 : 9
3- . الاعراف / 16

4- . تفسير العياشى 2 : 9. و سوره الاعراف / 26
5- . تفسير العياشى 2 :11
6- . الاعراف / 27

62. العیاشی: عبدالسلام از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: ای عبد السلام از خود و دیگران حذر کن: گفتم: پدر و مادرم قربانت توانم از دیگران حذر کنم ولی از خود چگونه حذر کنم؟ فرمود: این خبیث گوش می ایستد، و نزد تو می آید و از تو سخنی می شنود و بصورت آدمی بیرون می رود و می گوید: عبد السلام می گفت، گفتم: پدر و مادرم قربانت اینکه چاره ندارد، فرمود: همین است(1).

بیان: ظاهرا مقصود ذکر معایب مردم و اموری است که باید نهان بماند و اصراری است در تقیه، و بسا شامل تصورات آدمی هم شود، و غرض رفع استبعاد از این است که آدمی رازی را در دل نهان کند و از زبان دیگران بشنود و این بسیار شده و خبیث همان شیطان است.

63. تاویل الایات الباهره: وهب بن جمیع می گوید: از امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدم از ابلیس و گفته او «پروردگارا، پس مرا تا روزی که برانگیخته می شوند مهلت ده فرمود: «در حقیقت، تو از مهلت یافتگانی، تا روز معیّنِ معلوم(2)» این روز کدام روز است؟ فرمود: ای وهب گمان می کنی روز رستاخیز مردم است، نه، ولی خدا عزّ و جلّ او را مهلت داده تا روزی که قائم ما برانگیخته شود، و موی جلو سرش را بگیرد و گردنش را بزند، و آن روز همان وقت معلوم است(3).

64. الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید که: مرگ هیچ کس نزد ابلیس محبوب تر از مرگ یک فقیه نیست(4).

65. الکافی: زید شحام روایت می کند که شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: راستی چون بنده سجده کند و طولش دهد، ابلیس فریاد زند وای بر من، او فرمان بُرد و من نافرمانی کردم او سجده کرد و من نکردم(5).

1- . تفسیر العیاشی 2 : 239
2- . ص / 79 – 81
3- . تأویل الآیات الباهره : 268 و 287
4- . اصول الکافی 1 : 38
5- . الفروع 3 : 264

توضیح: در نهایه است: در حدیثی از ابو هریره آمده است: چون آدمیزاده سوره سجده خواند و سجده کند، شیطان گوشه گیرد و بگرید و بگوید ای وای بر من.

66. الخصال: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: که چون نوح از کشتی فرود آمد، ابلیس نزد او آمد و به او گفت: در زمین مردی نیست که بیش از تو بر من منت داشته باشد، بر این بدکاران نفرین کردی و مرا از آن ها آسوده کردی. آیا دو خصلت به تو نیاموزم؟ از حسد بپرهیز که آن به من کرد آنچه کرد، و از حرص بپرهیز که به آدم کرد آنچه کرد(1).

67. الخصال: امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: زمانی که نوح علیه السلام قوم خود را نفرین کرد، ابلیس نزد وی آمد و گفت:ای نوح تو بر گردن من حقی داری که می خواهم آن را ادا کنم، نوح علیه السلام فرمودند: برایم نا خوشایند است که بر تو حقی داشته باشم، آن حق چیست؟ گفت: قومت را نفرین کردی و همگی آن ها غرق شدند و مرا تا خلقت نسل دیگر و گمراهی آن ها آسوده ساختی. نوح گفت چه چگونه می خواهی آن را جبران کنید؟ گفت: مرا در سه جا یاد آور که در هر سه شرایط

به هر بنده بسیار نزدیک هستم: یادم کن هنگامی که عصبانی شوی، یادم کن چون میان دو تن قضاوت کنی، یادم کن چون با زنی تنها بمانی و دیگری با شما نباشد(2).

68. الخصال: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: ابلیس می گوید در باره آدمیزاده از هر چه ناتوان بمانم، در سه مورد کم نیارم، بدست آوردن مالی ناروا ، ندادن حقِ مال حلال، و صرف کردن آن در امری ناروا(3).

بیان: یعنی هر آدمیزاد را توانم در یکی از این سه چیز گمراه کنم.

69. الخصال: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: پدران سه دسته اند: آدم که فرزند مؤمن آورد، جن که فرزند کافر آورد، ابلیس که کافر آورد و در آن ها زایش نیست، تخم گذارد و جوجه کند و همه پسر باشند و دختر نباشند(4).

1- . الخصال 1 : 50
2- . الخصال 1 : 132
3- . الخصال 1: 132
4- . الخصال 1 : 152

70- مجالس ابن الشیخ: از اجداد امام جعفر صادق علیه السّلام نقل شده است که: ابلیس از زمان آدم علیه السّلام نزد همه پیمبران می آمد تا مسیح مبعوث شد، با آن ها گفتگو می کرد و از آن ها پرسش می نمود و با هیچ کدام بیشتر از یحیی بن زکریا انس نداشت، یحیی به او گفت: ای ابا مرّه من به تو نیازی دارم، شیطان گفت: تو ارجمندتر از آن هستی که من خواهش تو را رد کنم هر چه خواهی بخواه که من در فرمانت مخالفت ندارم.

فرمود: ای ابا مرّه می خواهم همه دام هایت که آدمیزاد را با آن ها شکار می کنی به من نشان دهی، گفت: بسیار خوب و فردایش با او وعده گذاشت. بامدادِ فردا یحیی علیه السلام در خانه نشست و در خانه را محکم بست و چشم به وعده گاه دوخته بود، ناگهان بدون اینکه بفهمد شیطان از دریچه ای که در اطاقش بود روبه روی او ظاهر شد، با چهره ای چون میمون و تنی چون خوک و دو چشم که به دراز شکافته، دندان ها و دهانش در درازی چهره شکافی بودند در یک استخوان، بی چانه و ریش، چهار دست داشت، دو تا در سینه و دو تا در شانه، پاشنه هایش در جلو بودند و انگشتان پاهایش در دنبال قبائی که بر تن داشت، و کمرش را با کمربندی بسته بود که رشته های سرخ و زرد و سبز و همه رنگ ها به آن آویخته بودند و زنگ بزرگی به دست و خودی بر سر و بر خودش آهنی آویخته چون قلاب بود.

چون یحیی علیه السلام خوب او را ورانداز کرد، گفت: این کمربند میانت چیست؟

گفت این کیش گبری است که من آن را بنا نهادم و نزد آن ها آراستم. فرمود: این رشته ها و رنگ ها چیستند؟ گفت: این ها کارهای زنان اند، پیوسته زن جلوه گری می کند، تا رنگی از او کارساز آید و مردم را به آن بفریبد، فرمود: این زنگی که در دست داری چیست؟ گفت مجمع همه لذتها از طنبور و تار و دایره و طبل و نای و سرنا است، و خوش گذران ها بر سر سفره می خواری خود نشینند و از آن لذت نبرند

و من این زنگ را میان آن ها بجنبانم و چون آوازش را بشنوند طرب آن ها را سبک کند و به رقص درآیند و انگشت بر هم سایند و جامه بدرانند.

فرمود: از میان اینها چه چیز تو را خوشحال تر کند؟ گفت: زنها که دامها و بندهای من هستند، و چون نفرین نیکان و لعنت آن ها بار مرا سنگین کند نزد زنها می روم و به آن ها خوش دل شوم. یحیی به او گفت: این کلاه خود که بر سر داری چیست؟ گفت: از نفرین مؤمنان با آن از خود محافظت کنم، گفت: این آهنی که در آن بینم، چیست؟ گفت دل خوبان را با آن قلاب کنم. یحیی علیه السلام گفت: هرگز شده که بر من پیروز شده باشی؟ گفت: نه ولی تو یک خصلتی داری که آن را خوش دارم. یحیی علیه السلام گفت: آن چیست؟ گفت تو پر خوری و چون افطار کنی و بخوری و سیر شوی، از برخی نماز و شب زنده داری خود در شب باز مانی. یحیی فرمود: من با خدا عهد می کنم که دیگر سیر نخورم تا او را ملاقات کنم. ابلیس گفت: من هم با خدا عهد می کنم که به مسلمانی اندرز ندهم تا بمیرم.

از نزدش بیرون شد و دیگر نزد او باز نگشت(1).

71. غور الامور ترمذی: این سخن نزدیک است به آن چه گذشت تا آنجا که می گوید: یحیی علیه السلام فرمود: ای ابا مرّه، حال آنکه نامش حارث است و کنیه اش ابا مره و خدایش ابلیس نامید چون در روز سجده بر آدم علیه السّلام از هر نیکی خالی شد.

یحیی علیه السلام گفت: من دوست دارم تو را در صورت و آفرینشت بینم و دامهایی که به آن ها مردم را هلاک کنی بمن بنمائی. ابلیس گفت: کار بزرگی از من خواستی که مرا در تنگنا گذاشتی و کارم را مشکل کردی ولی تو نزد من عزیزتری از اینکه تو را رد کنم و نیازت را بر نیاورم. ولی می خواهم که تنها مرا بینی و کسی جز خودت نباشد، سپس برای فردای آن روز با هم وعده گذاشتند، و با این وعده از نزد آن حضرت رفت، و فردا همان ساعت برابرش ایستاده بود، و به او به عنوان یک کار خدائی بزرگ نگاه کرد. چهره ای مسخ شده وارونه و زشت هراسناک و بد، تنی چون

1- . مجالس ابن الشیخ : 216

تن خوکان، و چهره ای چون چهره میمون، چشمش به درازا شکافته ، دهانش به درازا شکاف برداشته ، وبرابر سر و دندان هایش همه یک استخوان وجود داشت، بی چانه و بی ریش، موی سرش اندک روئیده بسوی بالا و وارونه، با چهار دست، دو تا در شانه و دو در پهلوها، انگشتان پاهایش به دنبال و پاشنه هایش به جلو و دستش دارای شش انگشت، گونه اش سفت و صاف، دو سوراخ بینی او به سوی آسمان و نوکی داشت چون نوک پرنده، چهره اش به سوی پشت، دو چشمانش کور و لنگ و چوله، دارای دو بال و پیراهنی داشت بالا زده که رویش زناری بسته بود. و چند کوزه خرد به کمربندش آویخته بود و کنار پیراهنش رشته هایی آویزان بودند در هر رنگ از سفید و سیاه و سرخ و زرد و سبز. و زنگ بزرگی در دست داشت و خودی بر سر که بر قله اش آهن درازی کمان دار آویزان بود.

یحیی علیه السلام فرمود: ای ابا مره به من از آنچه بینم و بپرسم گزارش بده، گفت: ای پیغمبر خدا من بدین وضع نزد تو نیامدم مگر این که می خواهم از هر چه بپرسی پاسخ درست دهم و چیزی را از تو پنهان نکنم.

فرمود: ای ابا مره به من بگو این کمربند بالای پیراهنت چیست؟

گفت ای پیغمبر خدا این مجوس گری و گبر مآبی است. من گبری را ساختم و خود بدان کیشم.

فرمود: بگو بدانم این کوزه های خرد که از کمربندت آویزانند، چیستند؟

گفت: ای پیغمبر خدا، اینها شهوتها و نمایشات دامهای من اند، نخست چیزی که مؤمن را با آن شکار کنم زن است و اگر او به فرمان خدا در این باره بچسبد از راه جمع مال حرام به او رو کنم و او را با حرص و طمع در آن اندازم و اگر به فرمان خدا پناه برد و به زهد و ترک مال از من کناره کند از راه میخواری و مستی به او رو کنم تا همه این خواهشها را در او مکرر سازم و به ناچار اگر پارساترین مردم باشد به یکی از آن ها گرفتار شود.

فرمود: این نمونه های هوس انگیز که به کنار پیراهنت هستند چیستند؟

گفت: ای پیغمبر خدا این ها رنگ های زنانه و زیور آن هایند و هر زنی پیوسته جامه خود را به یکی از این رنگها درآورد تا آن را بپسندد و مردان را به زیورش عاشق خود سازد.

فرمود: این زنگ که در دست داری چیست.

گفت: ای پیغمبر خدا این معدن خوشی و شادی و مجمع آوازهای ابزارآلات موسیقی است از تار و طنبور و نی و طبل و دایره و نوحه گری و سرود. همانا آن گروه در انجمنی برای بدکاری گرد آیند و برخی از آنچه گفتم در اختیار دارند ولی آن ها را کامیاب و شاد نسازد، و چون ببینم خوب سرحال نیستند من این زنگ را بنوازم و با آواز ابزارآلات آن ها در آمیزد و لذت و شادی آن ها را بیفزاید، برخی چون آن را شنوند.

با انگشتان خود بشکن زنند، برخی سر و گردن بجنبانند و برخی با دو دست کف زنند و پیوسته این شیوه را ادامه دهند تا من بر آن ها سوار شوم و آن ها را هلاک سازم.

فرمود: این کلاه خود که بر سر داری چیست؟ گفت: ای پیغمبر خدا از من بپرهیز و از دامهایم که پیغمبران و نیکان و عابدان و پارسایان برایت بیان کردند، چنانچه من سر خود را با این کله خود از نکبت نگهدارم، فرمود: نکبت کدام است؟ گفت: لعنت، فرمود: این آهن دراز که در قله آنست چیست؟ گفت: ای پیغمبر خدا، این قلابی است که با آن دل نیکان را به سوی خود کشم. فرمود: یک پرسش ماند، گفت آن چیست؟ فرمود: این چه آفرینش و صورت زشت و وارونه و منکری است که تو داری؟ گفت: ای پیغمبر خدا این به خاطر پدر تو آدم است، من از فرشته های ارجمند بودم 400 هزار سال سر از سجده برنداشتم، و در یک سجده برای پدرت آدم پروردگارم را نافرمانی کردم ، و خدا بر من خشم گرفت. و مرا لعن کرد و از پیکره فرشته ها به پیکره دیوان درآمدم، در میان فرشته ها زیباتر از من نبود و من مسخ و وارونه و زشت و برگشته و هراسناک و بد منظره شدم چنانچه بینی.

فرمود: آیا این تصویر از خودت و دامهایت را پیش از من به کسی دیگر نشان داده ای؟ گفت: نه سوگند به عزّت پروردگارم، این چیزی است که هیچ آدمیزادی

هرگز آن را مشاهده نکرده و من تو را در برابر همه مردم بدان گرامی داشتم. فرمود: پذیرائی خود را با دو پرسش کامل کن یکی عمومی و دیگری خصوصی.گفت: ای پیغمبر خدا بسیار خوب می توانی بپرسی پس بپرس.

فرمود: به من بگو چه چیزی تو را امیدوارتر کند و پشتیبان تر و دلداری بخش تر از اندوه تو است، و کدامین چیز تورا خوشحال تر و جایگاهت را قوام بخش تر و دلت را شادتر می سازد؟

گفت: ای پیغمبر خدا من می ترسم آن را به کسی بگوئی و از تو یاد گیرند و خود را از آن نگهدارند و نیرنگ من تباه شود.

فرمود: خدا در کتابش کار تو و نیرنگت را فرو آورده و برای پیغمبران و دوستانش بیان کرده و از آنچه باید، اجتناب خواهند کرد، و اما گمراهان را تو به آن ها سزاوارتری که مانند گوی در دست تواند و تو آن ها را به بازی می گیری. از این رو نزد اولیای خداوند گفتار تو از گفتار خدا اثربخش تر و عزیزتر نیست.

گفت: ای پیغمبر خدا به راستی که زنان مهمترین چیزی ایند که مرا بسیارامیدوار ، پشتم را محکم و چشمم به آن ها روشن می گیردد همانا که آن ها بند و دامهای من و تیر بی خطای من اند، پدرم قربانشان اگر اینان نبودند نمی توانستم کمترین آدمی را گمراه کنم، به وسیله آن ها است که به مقاصد خود برسم و به واسطه آن ها مردم را به هلاکت رسانم.

چون متوجه عابدان و علماء شوم بر من چیره شوند، و هر چه سپاه بر آن ها گسیل دارم بگریزند و پس از شکست و گریز به یاد زنان آیم و خوشدل شوم و خشمم آرام شود و خاطرم آسوده گردد، و عقده دلم گشوده شود و اندوهم تسلی یابد و چشمم روشن گردد و پشتم محکم شود.

و اگر زنها از نژاد آدم نبودند من بر آن ها سجده می کردم، چون آن ها خانم های من اند و جاشان بر دوش و گردن من است و بر من است آنچه خواهند، هیچ زنی از من طلب نیازی نکند جز اینکه برای انجامش با سر شتابم نه با پا، زیرا آن ها امید من و پشت و عصمت و مورد پسند و اعتماد و فریادرس من اند.

فرمود: سود و شادی تو در گمراه کردن آدمی چیست؟ و برای چه بدان تسلی یابی؟

گفت: خدا شادیها، غمها، حلال و حرام را آفریده، و در روز آدم مرا میان آن ها مخیر کرد و من شهوتها، حرام، دشنام و منکرات را برگزیدم، و آن ها شیفتگی و دلخواه من شدند و آدم را هم مخیر کردند و او اندوه و عبادت و حلال را برگزید، و آن ها خواسته و آرزوی او شدند. بنابراین آنست خواسته و آرمان او، و اینست هوس و خواست و دلخواه من، آن است دلخواه و دارائی و کالای او این است خواسته و دارائی و کالا و اندوخته من، و خواسته هر کس همانند خود اوست چون علاقه و شهوت بدان دارد، علاقه و شهوت مرد زندگی او است و چون زندگی را از کسی بگیرند نابود گردد، چه بسیار آفریده خدا که خواسته و دلبندش را گرفتند و مرد و نابود شد و این موضوع نیز چنین است.

اینکه من برگزیده ام دلخواه و هوس و زندگی من شده و اگر از من گرفته شود نابود شوم و هرگاه بدان دست یابم شاد و سر زنده شوم، و چون دیدم دلخواه و هوس و زندگیم نزد دیگری است که آن را از من گرفته تا توانم بکوشم که آن را به دست آورم تا بدان بر آدمی نیرو گیرم کسی که زندگی من یعنی شهوت و هوس مرا گرفته است و در چنته خود نهاده و آماده شده تا با من کارزار کند و بجنگد. آیا من چاره ای جز نبرد دارم تا حق به حق دار برسد و ستمکار مقهور گردد، اینست حال من و کار من و مایه شادی من چون بر او چیره شوم.

به او فرمود: مگر آدم چه ستمی به تو کرده که می گوئی باید بر ستمکار غالب شد. گفت: به من ستم کرده که هوی و هوس مرا گرفته و در چنته خود نهاده است. چگونه من در جنگ با او و در حلال او طمع نکنم حال آنکه او در حرام و خواسته من طمع کرده است.

به او فرمود: آیا این عاقلانه است که می گوئی من می خواهم هوس خود را از او پس گیرم، و شاد شوی اگر آن را بکار گیرد و اندوه خوری اگر هوست را در زندگی خود بکار نبرند؟ گفت: چون هوس راند من اندوه ندارم بلکه شادمی شوم زیرا او خواسته مرا که شادی است برایم برآورده کرده است. اما اندوه خورم که آن را به

کار نگیرد، من دنبال خواسته ام نیستم که از من گرفته زیرا دلم آسوده است که برنگردد، زیرا بر آن سرشته شده ولی می خواهم آن را بکار بندد، و چون آن را بکار بندد آرزو و گزیده و زندگیم را به من داده که جان من است. و چون آرمان مرا به کار گیرد مرا زنده و شاد کرده و آن را در چهت خود بکار بسته است و اگرآن را بکار نگیرد و در چنته او بماند، چون زندانی باشد و چون در درون او زندانی و در بند است و آن جان من است مانند اینست که من در زندان و در بندم، لذا به جنگ با او برخیزم. زیرا او به جای زندگی به من مرگ داده و ناچارم به هر نیرنگ دست زنم و هر فریبی بکار گیرم و آماده شوم و ابزار و آلات را آراسته سازم و ادوات و ابزار موسیقی را بر آرم، بزنم و بجنبانم و نمایش دهم، شاید آن را بیند و به طرب آید و یاد کند و به نشاط آید و فریب خورد و به هیجان آید، و آن هوسی را که در او است بکار بندد، که آن زندگی و خواسته من است، و من زندگی یابم و خرّم شوم تا آن راهی برای خروج و نجات از زندان بیابد، و این همان چیزی است که برای کسی نگفتم از روزی که آفریده شدم، و اگر د فضل و ارجمندی تو نبود هرگز برایت باگو نمی کردم.

یحیی فرمود: اکنون آن پرسش خصوصی که از تو خواستم، گفت: آری بپرس من آماده ام. فرمود: آیا هرگز در من فرصتی برای هوس رانی خود یافتی از گوشه چشمی یا پرش سخنی از زبان یا خاطره ای در دل؟

گفت: بار خدایا نه، جز اینکه یک خصلت از تو مرا خوش آید و پسند من است که در تو بسیار است و نزد من مقام ارجمندی دارد، رنگ یحیی ازگفته او پرید و به خود پیچید و خود را کوچک شمرد، و بندهای دلش لرزید و غش کرد.

فرمود: ای ابا مرّه آن خصلت شیطان پسند چیست؟

گفت: تو مرد پر خوری هستی و بسا که بسیار بخوری و تخمه شوی از آن و سستی و خواب و سنگینی و تنبلی و چرت تو را فرا گیرند، و از این رو گاهی برخلاف شبهایی که برمی خیزی و عبادت می کنی بر پهلوی خود بخوابی، و این کار تو مرا خوشحال کند.

گفت: تنها به واسطه همین در من فرصتی برای خود یافته ای؟ گفت: آری، فرمود: چه چیزی تو را سخت شادت کند و سخت تو را بجنباند؟ گفت من آن را یاد آور شدم ولی تو حفظ نکردی. بطور خلاصه هر آنچه را خدا بد شمارد، مورد پسند من است و هر آنچه خدا پسند است نزد من منفور است. و من از هیچ کوششی دریغ نمی کنم تا آن را چیز محبوب نزد خدا رابه دور اندازد و امر مورد پسند خود را می آرایم تا آن را برگیرد و اختیار کند. زیرا زندگی من در بکار بستن امر مورد پسند من است و مرگ و نابودی و خواری و ناتوانیم در بکار بستن چیزی است که آن را ناپسند دارم و در افکنده ام که همان حلال و پاک است از هر چیز و هر اندوه؛ و حرام موردِ پسند من هر چیز پلید و شادی و خوشی ای است که خداوند از آن غدقن کرده است.

سپس ابلیس گفت: تو را بس است ای یحیی در حالیکه ابلیس از فرصتی که بر او یافته، و با او در میان گذاشته بود شاد و خوشحال بود، یحیی فرمود: در عمر من جز همین فرصت را که گفتی بر من نیافتی؟

گفت: بارخدایا نه جز همین را.

یحیی فرمود: من با خدا عزّ و جلّ نذری واجب عهد کردم که تا از دنیا بیرون روم هرگز سیر غذا نخورم. فرمود: ابلیس در خشم شد و غمناک شد از این گزارش که به او داد، و یحیی از او خودداری کرد و پناه گرفت. ابلیس گفت: ای آدمیزاد مرا فریب دادی و پشتم را با این فریب شکستی و من با خدای خود عهد کنم و نذری واجب بگردن گیرم که هیچ آدمی را اندرز ندهم، و البته ای آدمیزاده تو بر من چیره شدی و پشتم را بدین ترتیب شکستی تا از دستم به سلامت جستی، سپس خشمگین از نزد آن حضرت خارج شد.

و می گویم: نسخه روایت بسیار ناخوانا و ناقص بود و برای تاکید و توضیح روایات اهل بیت علیهم السلام چنانش که یافتم، نگاشتم.

72. مجالس ابن الشیخ : جابر بن عبد اللّه انصاری رحمه اللَّه روایت می کند که: ابلیس به چهار صورت در آمده: در روز بدر بصورت سراقه بن جعشم مدلجی در آمد و به قریش گفت: « «امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد، و من

پناه شما هستم.» پس هنگامی که دو گروه، یکدیگر را دیدند [شیطان] به عقب برگشت و گفت: «من از شما بیزارم(1)». در روز عقبه به صورت منبه بن حجاج در آمد و (برای برهم زدن بیعت انصار با پیغمبر اسلام در عقبه منی) فریاد زد: که محمّد و بی دینان همراهش در عقبه هستند آن ها را دریابید، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به انصار فرمود: نترسید که آوازش را جز خودش نشنود. در روز اجتماع قریش دردار الندوه به صورت شیخ نجدی درآمد و برای آنان درباره پیغمبر سخن گفت که خداوند آیه یزر را نازل کرد: «وِ [یاد کن] هنگامی را که کافران در باره تو نیرنگ می کردند تا تو را به بند کَشَند یا بکُشند یا [از مکّه] اخراج کنند، و نیرنگ می زدند، و خدا تدبیر می کرد، و خدا بهترین تدبیرکنندگان است(2)».

روزی که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله درگذشت بصورت مغیره بن شعبه در آمد و گفت: ای مردم آن را (خلافت را) مانند خسروان عجم و قیصرهای روم قرار ندهید بلکه آن را به خانواده ها توسعه دهید، تا توسعه یابد، آن را به بنی هاشم برنگردانید تا برای پیشوا چشم به راه زنان آبستن بمانید(3).

بیان: یعنی اگر خلافت ویژه زاده های هاشم گردد کار ه بجایی رسد که مردم چشم به راه زاییدن زنان آبستن آن ها بمانند تا خلیفه شود و خلافت را به دیگری ندهند.

73. تفسیر علی بن ابراهیم: از امام جعفر صادق علیه السّلام که پرسش شد که آیا آنچه خداوند خلق را بدان مورد خطاب قرار داده گمراهان را نیز شامل می شود و آنان هم طرف تکلیف اند ؟ فرمود: آری، و کافران هم داخل اند، زیرا خدا به فرشته ها فرمان سجده بر آدم داد و ابلیس هم در آن داخل بود، چون از فرشته ها بود و در آسمان خدا را می پرستید و فرشته ها می پنداشتند از جنس آن ها است حال آنکه از آن ها نبود.

1- . الانفال / 48
2- . الانفال / 30
3- . مجالس ابن الشیخ : 111 و 112[3]

و چون خدا فرمان سجده به فرشته ها داد آنچه در دل شیطان بود، به سبب حسادت نمایان شد،آنگاه فرشته ها دانستند که ابلیس از آن ها نیست به او گفتند پس چگونه ابلیس مامور شد با اینکه خدا فرشته ها را به سجده بر آدم فرمان داده بود.

فرمود: ابلیس وابسته به آن ها بود اما از جنس آن ها نبود، برای آنکه خدا پیش از آدم خلقی آفرید که ابلیس میان آن ها فرمانروای زمین بود، و سرکش شدند و تباهی کردند و خون ریختند، و خدا فرشته ها را فرستاد آن ها را کشتند و ابلیس را اسیر کردند و به آسمان بردند و با فرشته ها خدا را پرستید تا خدا تبارک و تعالی آدم را آفرید(1).

74. تفسیر قمی: پیرامون سخن خداوند متعال: «پس چون قرآن می خوانی از شیطانِ مطرود به خدا پناه بر». فرمود: رجیم پلیدترین شیطان است به او گفتم: چرا رجیمش نامیدند؟ فرمود: چون رجم شود(2).

بیان: یرجم: یعنی به تیر شهاب یا به لعن رانده شود یا در زمان قائم علیه السّلام سنگ باران شود.

75. الاحتجاج: هشام بن حکم نقل می کند که زندیقی از اما جعفر صادق علیه السّلام پرسید: این مصلحت بود که خدا برای خود دشمنی ساخت با اینکه دشمنی نداشت و همانطور که می دانید ابلیس را آفریده و بر بنده هایش مسلط کرد تا آن ها را به نافرمانی او بخواند و آن نیرویی که خوب می دانید، به او داد تا با نیرنگ بر دل آن ها نشیند و آن ها را وسوسه کند و در باره پروردگارشان به شک اندازد و در دینشان رخنه کند و آن ها را به وسوسه خود از دین روی گردان کند و به انکار او و عبادت غیر او وادار کند. چرا دشمنش را بر بنده هایش مسلط کرد و راه گمراهی آن ها را به او داد؟

در پاسخش فرمود: این دشمن که تو گفتی از دشمنیش زیانی به خداوند نرسد، و از دوستیش سودی نگیرد، دشمنی او از ملک خدا هیچ نکاهد و دوستی او هیچ بر آن نیفزاید، همانا از دشمنی پرهیز شود که نیروی زیان زدن و یا سود رساندن دارد و

1- . تفسير القمى : 32
2- . تفسير القمى : 365

اگر همت گمارد بتواند کشوری را بگیرد و پادشاهی را مقهور سازد. ولی ابلیس یک بنده است او را آفرید تا وی را بپرستد و یگانه ستاید، و آنگاه که آفریدش می دانست چیست و چه سرانجامی دارد، و پیوسته با فرشته هایش او را پرستید تا به سجده بر آدمش او را آزمود و از حسد و شقاوت که بر او چیره شدند از آن سرباز زد. وانگاه خداوند او را لعنت کرد و از صفوف فرشته ها بیرون نمود و ملعون و رانده شده بر زمینش افکند، و از این رو دشمن آدم و فرزندان او شد، و او را بر فرزندانش جز از راه وسوسه و دعوت به راه کج تسلطی نیست و با وجود نافرمانیش به پروردگاری پروردگارش اعتراف دارد(1).

76. الاحتجاج: امام جعفر صادق علیه السلام در پرسش زندیقی که مدعی بود در قرآن تناقض وجود دارد فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده: ایمان به دل یعنی تسلیم پروردگار شدن، و هر که کارها را به صاحب آن ها سپرد تکبر نورزد چنانچه ابلیس تکبر ورزید از فرمان او به سجده بر آدم و بیشتر امم از فرمان پیغمبرهایشان تکبر ورزیدند و یگانه پرستی به آن ها سودی نرساند، چنانچه آن سجده طولانی به ابلیس سودی نرساند، زیرا او یک سجده 4 هزار ساله تنها برای دنیاجوئی و خودنمائی کرد. و همچنین نماز و صدقه جز با هدایت به راه نجات و راه حق سودی ندهند(2).

77. مجالس الصدوق: از امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز رستاخیز خدای تبارک و تعالی رحمت افشاند تا جائیکه ابلیس هم در رحمت وی طمع کند(3).

78. مجالس الصدوق: حفص بن غیاث روایت می کند که شنیدم امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: ابلیس به هنگام مناجات موسی بن عمران علیه السّلام با خدا نزد وی آمد، یک از فرشته ها به او گفت: چه طمعی در او داری او در

1- . الاحتجاج 2 : 80
2- . الاحتجاج 1 : 368
3- . المجالس : 123

مناجات با پروردگارش است؟ گفت همان چیزی را از او امید دارم که از پدرش آدم امید داشتم(1).

79. تفسیر علی بن ابراهیم: درباره سخن خداوند «در حقیقت، کسانی که [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند(2)» فرمود: یعنی چون شیطان آن ها را به یاد گناه اندازد و بدان وادار کند، یاد خدا کنند و نامش را برند و بینا گردند(3).

80. العلل: جابر بن عبد اللّه انصاری نقل می کند که ما در منی همراه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بودیم مردی را در حال سجده و رکوع و غرق در گریه دیدیم، گفتیم: یا رسول اللّه چه خوب نمازی دارد؟ ! فرمود: او همان کسی است که پدر شما را از بهشت بیرون کرده، علی علیه السّلام بی پروا نزد او رفت و چنانش تکان داد که دنده هایش از دو طرف چپ و راست در هم فرو رفت و به او گفت: البته تو را خواهم کشت ان شاء اللّه، گفت: نمی توانی تا روزی که از طرف پروردگارم معلوم شده است، چرا می خواهی مرا بکشی؟ به خدا هیچ با تو دشمنی نکند جز آنکه نطفه من پیش از پدرش به رحم مادرش ریخته شده باشد، من با دشمنانت در دارائی و فرزندشان شریکم که خدا عزّ و جلّ در قرآنش فرمود: « و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن (4)». پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای علی راست می گوید کسی از قریش باتو دشمنی نکند مگر زنازاده و از انصار جز یهودی و از عرب جز بی پدر و از مردم دیگر جز بدبخت و از زنان جز سلقلقیه و آن زنی است که از پشت حیض شود، آن گاه مدتی سر به زیر افکند وسپس سر خود را بلند کرد و فرمود: ای گروه انصار فرزندانتان را با دوستی علی علیه السّلام بسنجید، جابر ابن عبدالله می گوید: ما

1- . المجالس : 395
2- . الاعراف / 201
3- . تفسیر القمی : 234 . و الاعراف / 200
4- . الاسراء / 64

دوستی علی را به فرزندان خود پیشنهاد می کردیم، هر که علی را دوست می داشت، می دانستیم فرزند ما است و هر که دشمن علی بود از ما نبود(1).

81. العلل و مجالس الصدوق: سلمان فارسی نقل می کند که ابلیس بر چند تن گذشت که به امیر المؤمنین علیه السّلام سخن ناروا می گفتند، برابرشان ایستاد گفتند، کیست برابر ما ایستاده؟ گفت منم ابو مره، گفتند: تو سخن ما را نشنیدی؟ در پاسخ گفت: بدا بر شما که سرور خود علی بن ابی طالب را دشنام دادید، گفتندش: از کجا دانستی که او آقا و سرور ما است؟ گفت: از فرموده پیغمبرتان صلّی اللّه علیه و آله {هر کس که من مولای اویم، اینک علی است مولا و آقای او،

بارخدایا دوست دار هر که او را دوست بدارد، دشمن دار هر که دشمنش دارد، یاری کن هر که را یاریش کند، بی یاور کن آن که او را تنها گذارد} به او گفتند: تو از دوستان و شیعیان او هستی؟ گفت: من از پیروان و شیعه او نیستم ولی دوستش میدارم، و کسی با او دشمن نباشد جز اینکه من در مال و فرزند او شریک شوم، به او گفتند: ای ابا مره در باره علی سخنی گوئی؟ به آن ها گفت: ای گروه ناکثان و قاسطان و مارقان از من بشنوید من خدای عزّ و جلّ را در دوره جانّ 12 هزار سال عبادت کردم و چون خدا آن ها را نابود کرد به خدای عزّ و جلّ از تنهائی شکایت کردم و مرا به آسمان دنیا برد و در آسمان دنیا 12 هزار سال دیگر به همراه فرشته ها عبادت کردم.

در این میان که ما به تسبیح خدا عزّ و جلّ پرداخته بودیم و او را تقدیس می کردیم نوری پُرپَرتو به ما گذر کرد و فرشته ها همه برایش سر به سجده نهادند و گفتند: سبّوح قدوس، این نور مال فرشته ای مقرب یا یا پیامبری مرسل است، اجانب خداوند ندایی آمد که: این نور نه از فرشته ای مقرب و نه از پیغمبری مرسل است، این نور سرشت علی بن ابی طالب علیه السّلام است(2).

بیان: آن لعین این حدیث را برایشان گفت تا حجت بر آن ها تمام تر شود و عذابشان سخت تر گردد زیرا می دانست که آن را باور نکنند.

1- . علل الشرائع 1 : 135 و 135
2- . علل الشرائع 1 : 136 و 137

82. العلل: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می فرماید: چون مرا شبانه به آسمان بردند جبرئیل من را بر دوش راست خود حمل کرد و به یک بقعه از زمین کوهستان سرخ خوشرنگ تر از زعفران و خوشبوتر از مشک نگریستم ناگهان دیدم که پیری در آن بود و کلاه بلندی بر سر داشت، به جبرئیل گفتم: این بقعه سرخ چیست که خوشرنگ تر از زعفران است و خوشبوتر از مشک؟ گفت: بقعه شیعه تو و شیعه وصیّت علی است، گفتم: این پیر کلاه به سر کیست؟ گفت ابلیس.

فرمود: از آن ها چه می خواهد؟ گفت می خواهد آن ها را از ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام باز دارد و به فسق و فجور کشاند. گفتم: ای جبرئیل ما را نزد آن ها فرود آور. سپس شتابانتر از برق جهنده و در یک چشم بهم زدن ما را نزد آن ها فرو آورد، گفتم: ای ملعون برخیز و با دشمنان آن ها در مال و فرزندشان و در زنهایشان شریک شو که تو را بر شیعه من و شیعه علی تسلطی نیست لذا آن سرزمین قم نامیده شد(1).

83. مجالس الصدوق: ابن عباس روایت می کند که چون عیسی علیه السّلام سی ساله شد خداوند او را بر بنی اسرائیل مبعوث کرد، و ابلیس در گردنه بیت المقدس به نام افیق با او برخورد و به او گفت: ای عیسی توئی که از عظمت ربوبیت خود بی پدر پدید شدی، عیسی فرمود: بزرگی از آن است که مرا پدید آورد و همچنین آدم را و حوا را آفرید، ابلیس گفت: توئی که از بزرگواری خدائیت در گهواره به نوزادی سخن گفتی؟ فرمود: ای ابلیس بزرگی از آن است که مرا در نوزادی به سخن آورد و اگر می خواست لالم می کرد. ابلیس گفت: توئی که از عظمت ربوبیت خود تا آنجا رسیدی که از گل شکل پرنده بسازی و در آن بدمی و پرواز کند؟ فرمود: بزرگی از آن است که مرا آفرید و آنچه را که خواست برایم فراهم کرد. ابلیس گفت: توئی که از بزرگی پروردگاریت بیماران را درمان کنی؟

فرمود: بزرگی از آن است که به فرمان او درمان کنم و اگر خواهد مرا بیمار کند. ابلیس گفت: توئی که از بزرگواری در پروردگاری بدان جا رسیدی که مرده ها را

1- . علل الشرائع 2 : 259

زنده کنی؟ عیسی فرمود: بزرگی از آن است که به فرمانش آن ها را زنده کنم و به ناچار آنان را و مرا بمیراند.

ابلیس گفت: ای عیسی توئی که از بزرگواری در خدایی بدان جا رسیدی که روی دریا حرکت کنی و قدم هایت و تر نشوند و در آب فرو نروی؟ فرمود: بزرگی از آن است که دریا را رام من کرد و اگر می خواست مرا غرقه می کرد.

ابلیس گفت: ای عیسی توئی که از بزرگواری در پروردگاریت به جائی رسیدی که روزی خواهد آمد و همه آسمان ها و زمین و آنچه در آن ها است در فرودست تو باشند و تو بر فراز همه آن ها کارها را اداره کنید و روزیها را پخش کنی؟ و عیسی این گفته شیطان کافر ملعون را گران شمرد و گفت: پاک و منزه است خدا از هر گونه عیب و نقص، به اندازه پری آسمان ها و زمینش و همه مخلوقاتش و به اندازه وزن عرشش، و خشنودی ذات پاکش. و چون ابلیس آن را شنید پا بگریز نهاد و خود را نتوانست نگهدارد در میان لجنزار کثیف خضراء افتاد.

ابن عباس گفت: یک زنی از پریان بیرون شد و در ساحل دریا راه می رفت. ناگهان ابلیس را دید که بر سنگی سخت در سجده است و اشک بر گونه اش روان شده است، از روی تعجّب ایستاد و به او نگریست، و آنگاه گفت: وای بر تو ای ابلیس از سجده طولانی ات چه امیدی داری؟ به او گفت: ای زن خوب دختر مرد خوب امیدوارم چون خدا به قسم خود وفا کرد و مرا به دوزخ برد به رحمت خود از دوزخ بیرون آورد(1).

84. العلل: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید که: ابلیس خدا را در دو رکعت نماز 70 هزار سال در آسمان عبادت کرد و خدا به ثواب آن به وی داد آنچه را داد(2).

85. العلل: ابن عطیه می گوید به امام جعفر صادق علیه السّلام گفتم: به من باز گو از چه رو خداوند عزّ و جلّ به ابلیس فرمود: تو مهلت داری تا روز وقت معلوم؟

1- . المجالس : 122 و 123

2- . علل الشرائع 2 : 213.

فرمود: در برابر پاداشی که در پیش خداوند داشت، گفتم: آن چه بود؟ فرمود: دو رکعت نماز که آن را در آسمان در مدت 2 و یا(1) 4 هزار سال خواند(2).

86. در روایت دیگر آمده است: که شیطان خداوند را 7 هزار سال با دو رکعت نماز عبادت کرد و خدا هر چه به او داد در ثواب آن عبادت بود(3).

بیان: رفع اختلاف زمان نماز و سجده که در روایات است به دو وجه ممکن است یکی اینکه متعدد بوده اند و هر کدام در زمان مخصوصی بوده و دوم اینکه برخی از راه تقیه موافق نظر عامه صادر شده است.

87. تفسیر القمی: درباره ولادت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده است که: چون شیاطین نشانه های ولادت پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله را در زمین دیدند و چون فرو آمدن فرشته ها و تیر زدن بشیاطین برای آن ها ناشناخته آمد، همه نزد ابلیس گرد آمدند و گفتند آسمان را بر ما بستند و با شهاب سوزان ما را می زنند، گفت: جستجو کنید، البته امری در دنیا رخ داده، برگشتند و گفتند: ما چیزی ندیدیم، ابلیس گفت: من خودم دنبال آن می روم، و میان مشرق تا مغرب گردید و به حرم رسید، دید پر است از فرشته ها و جبرئیل تیغ به دست بر در حرم است.

ابلیس خواست بدان وارد شود و جبرئیل به او بانگ زد، که گمشو ای ملعون. و از سوی حرا به مانند گنجشک خردی آمد. و گفت: ای جبرئیل از تو پرسشی دارم، گفت: چیست؟ گفت: این حادثه چیست؟ و چرا شما در دنیا جمع شدید؟ گفت: این پیغمبر این امت است که زاده شده و او پایان پیغمبران و برتر از همه آن ها است، گفت مرا در او بهره ای است؟ گفت: نه، گفت: در امتش؟ گفت: آری، گفت: به همین خشنودم(4).

1- . تردید از جانب راوی است.
2- . علل الشرائع 2 : 212
3- . مصنف منبع حدیث را ذکر نکرده است.
4- . تفسیر القمی : 350

88. قرب الاسناد: امام محمد باقر علیه السّلام می فرماید که: ابلیس 4 بار جیغ زد روزی که لعن شد، روزی که به زمین فرود شد، روز بعثت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و روز غدیر(1).

89. معانی الاخبار: امام رضا علیه السّلام می فرماید که: نام ابلیس حارث است و معنی قول خدا یا ابلیس یعنی ای نافرمان و او را ابلیس نامیدند چون از رحمت خدا نومید و غمگین شد(2).

بیان: راغب در مفردات خود گفته: ابلاس غمی است که از شدت نومیدی رخ دهد، و ابلیس از آن گرفته شده، و خداوند فرموده: « و روزی که قیامت برپا شود مجرمان نومید می گردند»(3)

90. المعانی: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می فرماید: که ابلیس سرمه دارد، لعوق(معجون) دارد، سعوط(انفیه) دارد، سرمه اش چرت و لعوقش دروغ و سعوطش کبر است (4).

91. المعانی: عبد العظیم حسنی می فرماید: شنیدم اما علی النقی هادی علیه السّلام میفرمود: رجیم یعنی رانده شده با لعن، از هر جای نیکی دور شده، هیچ مؤمنی یادش نکند جز اینکه او را لعن کند، و راستی در علم خدا آمده که چون قائم علیه السّلام ظهور کند مؤمنی در زمانش نماند جز اینکه بر او سنگ زند چنانچه پیش از آن او را لعن می کرد(5).

92. العلل: حلبی روایت می کند که پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السّلام چرا رجیم را رجیم نامیدند؟ فرمود: چون سنگسار شود، گفتم: برگردد آیا پس از سگنسار شدن بر می گردد؟ فرمود: نه ولی در علم خدا آمده که سنگسار است(6).

1- . قرب الاسناد.
2- . معانی الاخبار : 138
3- .المفردات : 60 . سوره روم / 12
4- . معانی الاخبار : 138
5- . معانی الاخبار: 139
6- . علل الشرائع 2 : 213

بیان: فعل ینقلب، یعنی پس از رجم به زندگی و حیات بر می گردد، فرمود: نه، و استدراک برای ای آن است که پرسنده توهم کرد رجم در این زمان است و امام توهمش را رفع کرد که او اکنون رجیم خوانده شده است زیرا در علم خدا آمده که پس از این رجم شود و آن هنگام قیام امام قائم علیه السّلام است، چنانچه در خبر پیش گذشت و ممکن است اصل آن «فهل ینفلت «آیا می گریزد» باشد که روایت عیاشی مؤید آن است.

93. تفسیر القمی: {ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ}(1)«آن گاه از پیش روی و از پشت سر و از راست و چپشان در آیم، و [چنان کنم که] بیشترشان را سپاس گذار [نعمت خود] نیابی». اما مراد از برابرشان پیش از آخرتست که به آن ها می گویم: نه بهشتی است نه دوزخی، نه رستاخیزی، و پس آن ها دنیای آن ها است که آنان را به جمع کردن مال وادار کنم و فرمان دهم که مالی در صله رحم صرف نکنند، و حق آن را ادا نکنند و آن ها را وادارم برای فرزندان خود هزینه نکنند و از تباهی مال آن ها را بترسانم. اما درباره سمت راست دین آن ها می گوید: اگر در گمراهی باشند آن را برایشان آرایش کنم و خوش نما سازم، و اگر در دین حقند بکوشم تا آنان را از آن بیرون برم، و درباره سمت چپ دین آن ها می گوید: مراد لذت و شهوت است، و خدا تعالی می فرماید: «و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آن ها راست یافت(2)» و اما اینکه می فرماید«نکوهیده و رانده، از آن [مقام] بیرون شو(3)» مذؤم یعنی نکوهیده و مدحور یعنی به دور رانده شده، و به دوزخ افکنده شده(4).

94. معانی الاخبار: امام جعفر صادق علیه السّلام درباره سخن خداوند «در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست(5)» می فرماید: او بر این دسته هیچ تسلطی

1- . الاعراف / 17 و 18 .
2- . سبأ / 20
3- . الاعراف / 18
4- - تفسیر القمی : 212
5- . الحجر / 42

ندارد، راوی می گوید: گفتم: چگونه ممکن است، با آنچه در میان آن ها است؟ فرمود: چنان نیست که میفهمی، معنی اینکه بر آن ها تسلط ندارد اینست که نمی تواند آن ها را دوست دار کفر و دشمن ایمان سازد.

المحاسن و العیاشی: نیز مانند ان روایت شده است(1).

95. التفسیر: اسحاق بن جریر از اما جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: یارانت در باره سخن ابلیس: «خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ» چه گویند؟ گفتم: قربانت خداوند آن را در کتاب خود فرموده، فرمود: ای ابا اسحاق شیطان دروغ گفته خدا جز از گل او را

نیافریده سپس فرمود: خدا فرموده «همو که برایتان در درخت سبزفام اخگر نهاد که از آن [چون نیازتان افتد] آتش می افروزید(2)» خدایش از این آتش آفرید و از این درخت و مایه درخت گِل است.

بیان: شاید مقصود این است که گل در سرشت او هست گرچه آتش در آن غلبه دارد(3).

96. تفسیر القمی: از امام جعفر صادق علیه السّلام در سخن خدا تبارک و تعالی می فرماید: «گفت: «پروردگارا، پس مرا تا روزی که برانگیخته می شوند مهلت ده.» فرمود: «در حقیقت، تو از مهلت یافتگانی(4)» فرمود: روز وقت معلوم روزی است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله او را بر صخره ای که در بیت المقدس است سر می برد(5).

97. العیون: امام رضا علیه السّلام از پدران روایت می کند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گل و پیه درخت خرما را می خورد و می فرمود: ابلیس لعنه اللّه سخت خشمگین شود و گوید آدمیزاد زنده ماند تا کهنه را با نو خورد(6).

1- - المحاسن : 171 و تفسیر العیاشی 2 : 242
2- . یس / 80
3- . تفسیر القمی : 573
4- . ص / 79 و 80

5- . تفسير القمى : 573
6- . عيون الاخبار : 229

98. العیون: امام علی بن ابی طالب علیه السّلام می فرماید: من نشسته بودم نزد کعبه ناگهان دیدم پیری کوژپشت که از سالخوردگی ابروانش روی چشمانش افتاده و عصائی بر دست و کلاه سرخی بر سر و روپوش موئین بر تن دارد، پیش آمد و نزدیک پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله که پشت بخانه کعبه داشت، رفت و گفت: یا رسول اللّه برای من آمرزش بخواه، پیغمبر فرمود: پیرمرد تلاشت سودی ندارد و دانشت گمراه است، و چون آن پیر پشت کرد و رفت به من فرمود: ای ابا الحسن او را می شناسی؟ گفتم نه فرمود: این لعین ابلیس است.

علی علیه السلام می فرماید به دنبالش دویدم تا به او رسیدم و به خاکش افکندم و بر سینه اش نشستم و دست به گلویش فشردم تا او را خفه کنم، گفت: ای ابا الحسن مکن که من تا روز وقت معلوم مهلت دارم، به خدا ای علی من به حقیقت تو را دوست دارم، و دشمنت ندارد جز کسی که با پدرش در مادرش شریک شدم و زنا زاده شده، من خندیدم و او را رها کردم(1).

99. تفسیر القمی: «بگو: «پناه می برم به پروردگار مردم،پادشاه مردم، معبودِ مردم، از شرّ وسوسه گر نهانی(2)».خناس- نام شیطان است- در دل های مردم که آن ها را از خیر نومید کند و به نداری نوید دهد و به گناه و هرزگی وا دارد و این است سخن خدا «شیطان شما را از تهیدستی بیم می دهد و شما را به زشتی وامی دارد(3)».

و امام صادق علیه السّلام می فرماید: دلی نیست جز که دو گوش دارد بر یکی فرشته ای است هدایت گر و بر دیگر شیطانی سست گر و فتنه گر، این یکی فرمانش دهد و آن یکی او را منع کند، و مردمان شیطان صفتی هم باشند که همانند شیطان جنی مردم را به گناه وادارند(4).

بیان: بسا که پیغمبر در خواندنِ قل اعوذ لفظ قل را نمی گفت و یا اینکه خوب است پس از قرائت قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ آن را بی لفظ قل تکرار کرد، و برای هر کس

1- . عیون الاخبار : 229
2- . الناس / 1-4

3- . البقره / 268
4- . تفسير القمى : 744

که این سورهرا می خواند پسندیده است. چنانچه طبرسی رحمه اللَّه از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده که چون بخوانی قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ بگو: در دلت أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ یعنی به پروردگار سپیده دم پناه می برم و چون بخوانی: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ در دل خود بگو: به پروردگار مردم پناه می برم(1).

100. تفسیر القمی: ابن عباس درباره سخن خداوند «مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنَّاسِ» می گوید: مقصود شیطان است که بر دل آدمیزاد است و خرطومی مانند خوک دارد و او را وسوسه کند که به دنیا و آنچه خدا دوست ندارد، روی آورد و چون یاد خدا کند پس نشیند و ناپدید شود، خداوند فرموده «آن که در دل مردم وسوسه کند » و سپس خبر داده که پری و آدمی هر دو را شامل می شود، و فرمود«من الجنّه و الناس» یعنی هر یک از از جن و آدمی(2).

101. العلل: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می فرماید که: چون خدا عزّ و جلّ به آدم و زنش فرمان داد به زمین فرود آیند، و ابلیس نیز بدون همسر فرود آمد و مار هم بی همسر هبوط کرد، نخست کسی که با خود لواط کرد ابلیس بود و نژادش از خود وی پدید آمدند. و مار نیز به همین صورت، اما نژاد آدم از همسرش بود، و به آدم و حوا را با خبر ساخت که این دو دشمن آن ها هستند(3).

102. العلل: یکی دوتا از ائمه علیهم السّلام درباره سخن لوط علیه السّلام«شما به کاری زشت می پردازید که هیچ یک از مردم زمین در آن [کار] بر شما پیشی نگرفته است(4)» فرموده اند که: ابلیس در صورتی زیبا و لباسی زنانه نما نزد آنان آمد، و به جوانان آن ها پیوست و آن ها را واداشت تا به او افتادند و اگر از آن ها خواسته بود که بر آن ها افتد، نپذیرفتند، ولی خود را پیش داشت و چون به او

1- . مجمع البیان 10 : 571
2- . تفسیر القمی : 744
3- . علل الشرائع 2 : 234
4- . العنکبوت / 28

افتادند لذت بردند آنگاه آن ها را رها کرد و رفت و آن ها را به یکدیگر مشغول ساخت(1).

103. العیون و العلل: یک شامی از امیر المؤمنین علی علیه السّلام از نام ابلیس در آسمان سوال کرد، امام فرمود: نامش حارث بود، و از نخستین کسی که مرتکب لواط شده پرسید، فرمود: او ابلیس بود که خود را گائید(2).

104. الخصال: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید:

ابلیس چهار بار جیغ کشید: 1- روز لعن 2- زمانی که به زمین افکنده شد 3- زمانی که محمّد صلّی اللّه علیه و آله در دوران فتره رسولان مبعوث گردید. 4- چون سوره امّ الکتاب نازل شد، و دو بار نفیر کشید: 1- زمانی که آدم از درخت خورد. 2- چون از بهشت فرود آمد(3).

القصص: مانند این روایت از آن حضرت علیه السّلام درالقصص نیز آمده است.

بیان: مخالفت جیغ چهارم با آنچه در پیش گذشت زیانی ندارد، چون در آن ها حصری صورت نگرفته است. نفیر آواز بینی است و از شادی است که زن در هنگام جماع می کشد و از این رو برخی عرب آن را بد می شمارند.

105. الخصال: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: ابلیس گفت در پنج چیز من بیچاره ام با اینکه همه مردم در قبضه منند، کسی که از دل درست بخدا پناهد و همه کار خود را بدو گذارد، کسی که در شب و روزش بسیار تسبیح گوید کسی که برای برادر مؤمنش پسندد آنچه بخود پسندد، کسی که در مصیبتی که باو رسد بیتابی نکند، کسی که قناعت کند بدان چه خدا روزیش کرده و غم روزی نخورد(4).

106. الخصال: از امام حسن علیه السّلام در حدیثی طولانی که با پادشاه روم داشت روایت شده است: او در شمار پرسشهایش از آن حضرت از هفت آفریده

1- . علل الشرائع : 234

2- . عيون الاخبار : 134 و 136 : علل الشرائع 2 : 281 و 283
3- . الخصال 1 : 263
4- . الخصال 1 : 285

خدا عزّ و جلّ سوال کرد که از رحم بر نیامده اند، فرمود: آدم، حواء، کبش ابراهیم، ناقه صالح، مار بهشت، کلاغی که خدا فرستاد تا در زمین بکاود و ابلیس لعنه اللّه (1).

107. الخصال: (آن را در الخصال نیافتیم و گویا اشتباه مصنف است و از العلل است) عطیه روایت می کند که نزد امام جعفر صادق علیه السّلام سخن از مردان ملوط (مردانی که به آن ها عمل شنیع لواط انجام می شود) به میان آمد، حضرت فرمودند: خداوند متعال کسی را که به او حاجت دارد (مقصود از« حاجت خدا به شخص» طبق فرموده مرحوم مجلسی در مرآت العقول کنایه از آن است که آن شخص از اولیاء خدا و مطیعین او بوده و از کسانی است که حق تعالی خیر را در او می داند) به این بلا مبتلا نمی سازد در پشت این مردان رحم هایی است واژگون و عورت پشت آن ها همچون عورت زنان است و یکی از فرزندان ابلیس به نام «زوال» در نطفه ایشان شرکت نموده و هر مردی که زوال در نطفه اش شرکت کرده باشد منکوح و ملوط بوده چنانچه هر زنی که زوال در نطفه اش شرکت نموده باشد از مولود و فرزند دار شدن عقیم می باشد (2).

الکافی: مانند این روایت آمده است(3).

بیان: الموارد: یعنی مجاری و راه های ورود آب، جمع مورد از ورود، و در اینجا برای زنان زناکاری که از دخول هیچ مردن بر آن ها ممانعت نمی کنند، استعاره آورده شده است.

108. العلل: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: چون ولی خدا زاده شود ابلیس بیرون آید و جیغی کشد بطوری که شیاطین او هراسان شوند و به او گویند ای آقای ما تو را چه شد که چنین جیغ کشیدی؟ پاسخ گوید: ولیّ خدا زاده شد، گویند به تو چه؟ گوید اگر بماند تا به بلوغ رسد خدا به واسطه او مردمان بسیاری را هدایت کند، به او گویند به ما اجازه نمیدهی او را بکشیم؟ گوید: نه، گویند چرا با اینکه بدخواه او باشی؟ گوید: برای اینکه ما به سبب وجود اولیاء اللّه هستیم و اگر در زمین

1- . الخصال 2 : 353

2- . علل الشرائع : 238 و 239
3- . فروع الكافى 5 : 549

امامی نباشد رستاخیز بر پا شود و ما به دوزخ رویم . پس چرا برای دوزخ شتاب کنیم(1).

109. القصص راوندی: جمیل بن دراج می گوید: از امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدم آیا ابلیس فرشته بود یا پری؟ فرمود: فرشته ها او را از خود می دانستند و خدا می دانست که از آن ها نیست، و چون سجودش فرمود: آنچه را که می بایست از او سر زد(2).

110. القصص راوند: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: خداوند ابلیس را به سجده بر آدم فرمان داد و او گفت: پروردگارا اگرمرا از سجده بر آدم معاف کنی تو را چنان پرستش کنم، که هیچ کسی مانند آن را نکرده باشد، خدا فرمود: من می خواهم از راهی که خود می خواهم، فرمانم برند(3).

111. القصص راوندی: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: نوح علیه السّلام خر را آورد تا سوار کشتی کند اما سرباز زد و شیطان میان پاهای خر بود به او فرمود: ای شیطان داخل شود، سپس شیطان وارد شد خر هم در آمد ابلیس گفت: من دو خصلت به تو بیاموزم، نوح فرمود: نیازی به سخن تو ندارم، شیطان گفت: مبادا حریص باشی که حرص پدرت و مادرت را از بهشت به در کرد و از حسد بپرهیز که مرا از بهشت بیرون راند، به او وحی شد این دو را از او بپذیر گرچه ملعون است(4).

112. القصص راوندی: امام علی النقی هادی علیه السّلام می فرماید: ابلیس نزد نوح آمد و گفت تو بر من منت بزرگی داری از من اندرز بخواه من به تو خیانت نکنم، نوح، از گفتگو و پرسجو با او احساس گناه کرد، خداوند به او وحی کرد که با او سخن گوی و از او بپرس که من بر حجتی به ضرر خودش گویا کنم، نوح علیه السّلام فرمود: بگو، ابلیس گفت: چون آدمیزاد را بخیل یا حریص یا حسود یا زورگو یا شتابزده یابیم مانند گوی او را می چرخانیم و اگر همه این خصال در او باشد او را

1- . علل الشرائع 2 : 264
2- . قصص الانبیاء: نسخه خطی.
3- . قصص الانبیاء: نسخه خطی.

4- . قصص الانبياء: نسخه خطی.

شیطان مرید نام نهیم، نوح علیه السّلام فرمود: منت بزرگ من بر تو چیست؟ گفت نفرین کردی، بر اهل زمین و در یک ساعت همه را به دوزخ ریختی و من از آن ها فارغ شدم و اگر نفرین تو نبود روزگار درازی گرفتار آن ها بودم(1).

113. القصص: ابن عباس روایت می کند که: ابلیس به نوح گفت: تو بر من نعمتی داری و من به تو چند خصلت بیاموزم، نوح فرمود: نعمت من بر تو چیست؟ گفت: این که قومت را نفرین کردی و خدا همه آن ها را هلاک کرد، پس از کبر و حرص و حسد بپرهیز زیرا کبر مرا از سجده بر آدم باز داشت و کافر و شیطان رجیم کرد، و حرص بود که همه بهشتی که بر آدم مباح بود جز یک درخت او را واداشت از آن خورد، مبادا حسود باشی که پسر آدم از حسد برادرش را کشت، نوحش گفت: به من بگو چه هنگام بر آدمیزاد تواناتری ؟ گفت هنگام خشم(2).

114. القصص: از ائمه علیهم السلام روایت شده است که: در این میانه که موسی علیه السّلام نشسته بود ابلیس نزد او آمد و کلاه بلندی به سر داشت آن را برداشت و نزدیک موسی آمد و به او سلام داد، موسی به او گفت تو کیستی؟ گفت: ابلیس، فرمود: خدا دورت گرداند، این کلاه دراز برای چیست؟ گفت: با آن دلهای بنی آدم را بربایم، فرمودش بگو کدام گناه است که چون آدمیزاد بکند بر او چیره گردی؟ گفت اینکه خود بین باشد و کردار خود را بسیار شمارد و گناهش را دستِ کم گیرد. گفت: ای موسی با زن بیگانه خلوت مکن زیرا هر که چنین کند من خود یار او شوم نه یاران من، مبادا با خدا عهدی ببندی که هر که با خدا عهدی بندد من خود یار اغوا گرش باشم نه یاران من تا او را از وفاء بدان باز دارم، چون قصد صدقه کردی، زود بپرداز که چون بنده قصد صدقه دادن کند من خود در کنار او باشم نه یارانم تا او را از آن باز دارم(3).

1- . قصص الانبیاء : نسخه خطی
2- . قصص الانبیاء: نسخه خطی
3- . قصص الانبیاء : نسخه خطی

مجالس المفید: مانند روایت فوق را از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله آورده و در پایانش افزوده: سپس ابلیس برگشت و می گفت: ای وای به موسی آموختم آنچه را بآدمیزاد خواهد آموخت(1). در باب کلیات بدی های آن را آوردیم.

115. القصص: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید که عیسی از کوهی در شام به نام اریحا بالا رفت، ابلیس به شکل پادشاه فلسطین نزدش آمد و گفت: ای روح اللَّه مرده ها را زنده کردی، کور مادر زاد و پیس را درمان کردی پس خود را از کوه پرت کن فرمود: آن کارها به فرمان خدای عزّ و جلّ بود و در این کار فرمانی ندارم(2).

القصص: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید که ابلیس نزد عیسی علیه السّلام آمد و گفت: تو نیستی که پنداری مرده زنده کنی؟ فرمود: چرا، گفتش پس خود را از بالای دیوار بزیر انداز، عیسی فرمود: وای بر تو، همانا بنده، پروردگار خود را آزمایش نکند. ابلیس گفت: ای عیسی پروردگارت می تواند زمین را درون تخم مرغی جا دهد به همان اندازه که هست؟ فرمود: به راستی که خداوند متعال را نتوان درمانده خواند، و اینکه تو گوئی شدنی نیست(3).

راوندی گفته: یعنی این کار در ذات خود محال است مانند جمع دو ضد در یک جا.

116. المحاسن: زراره می گوید: به امام محمد باقر علیه السّلام گفتم: «من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست. آن گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آن ها می تازم، و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت(4)» فرمود ای زراره مقصود او، تو و یاران تو بوده، اما دیگران کارشان را تمام کرده و از آن ها فارغ شده است(5).

1- . مجالس المفید: 93
2- . قصص الانبیاء: نسخه خطی
3- . قصص الانبیاء نسخه خطی
4- . الاعراف / 16 و 17

5- . المحاسن : 171

العیاشی: مانند این روایت آمده است(1).

117. المناقب: علی بن محمّد صوفی نقل می کند که: با ابلیس را برخورد کرد و از او پرسید تو کیستی؟ گفت: من از آدمیزادم. او گفت: لا اله الا اللّه، تو از مردمی هستی که پندارند خدا را دوست دارند و نافرمانیش کنند، و ابلیس را دشمن دارند و فرمانش برند، گفتش اکنون بگو تو کیستی، گفت: من صاحب قدرت و اسم بزرگ و طبل عظیم هستم. من قاتل هابیلم , سوار شونده در کشتی نوحم , پی کننده ی ناقه ی صالحم , صاحب آتش ابراهیمم , طراح قتل یحیی ام , غرق کننده ی قوم فرعون در رود نیلم , جادو ساز و جادو پرداز در برابر موسی ام , سازنده ی گوساله ی سامری – برای انحراف و امتحان – بنی اسرائیلم , من سازنده و صاحب اره برای فرق زکریایم , حرکت کننده با لشکر ابرهه برای خراب کردن خانه کعبه با فیلانم , طراح قتل پیامبر اسلام در احد و حنینم , به وجود آورنده ی لشکر صفینم , من القا کننده و به وجود آورنده حسد روز سقیفه در قلوب منافقانم , من صاحب هودج در روز جنگ بصره و شتردار آنم , منم که در سپاه صفین ایستادم، منم که در کربلا مؤمنان را سرزنش کردم, من امام و رهبر منافقانم , منم نابودگر پیشینیان، گمراه کننده آیندگان, منم رکن و ستون ظالمان , گمراه کننده ی مارقین، منم ابو مرّه آفریده از آتش نه از گل، من آنم که پروردگار جهانیان بر او خشم کرده است. صوفی گفت : تو را به حق خدایی که به گردن تو حق دارد , مرا راهنمایی کن بر عملی که به واسطه ی آن تقرب به خدا پیدا کنم و به واسطه ی آن در مشکلات روزگارم کمک بگیرم. شیطان گفت : در دنیا به آنچه تو را کفایت کند قانع باش و بر آخرت خود به دوستی علی بن ابی طالب کمک بگیر و با دشمنان او دشمن باش, به درستی که من عبادت کردم خدا را در هفت زمین , نیافتم هیچ ملک مقربی و نه نبی مرسلی را مگر این که به واسطه ی دوستی علی علیه السلام به خدا نزدیک شده باشد. صوفی می گوید : ناگهان از پیش چشمانم غایب شد. آمدم پیش امام باقر علیه السلام و این خبر را برای ایشان گفتم.

1- . تفسیر العیاشی 2 : 9

حضرت فرمود: آن ملعون شیطان بود که به زبان ایمان آورد و در قلب خود کافر شده است(1).

بیان: مقصود از هودج آن است که عایشه روز جنگ جمل بر آن سوار بود.

118. العیاشی: حسن بن عطیه می گوید: شنیدم امام جعفر صادق علیه السّلام می فرمود: راستی ابلیس خدا را در آسمان چهارم در دو رکعت به مدت6 هزار سال عبادت کرد و مهلتی که خداوند به او داد در ازای این عبادت بود(2).

119. العیاشی: وهب بن جمیع می گوید از امام جعفر صادق علیه السّلام درباره سخن ابلیس پرسیدم: «گفت: «پروردگارا، پس مرا تا روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت ده. فرمود: تو از مهلت یافتگانی، تا روز [و] وقت معلوم(3)» وهب گفت: قربانت شوم آن چه روزی است ؟ فرمود: ای وهب پنداری که روز رستاخیز مردم است، خدایش مهلت داده تا روزی که قائم ما ظهور کند، و چون قائم ما ظهور کند و در مسجد کوفه باشد ابلیس آید و برابرش زانو زند و گوید ای وای بر من از این روز و قائم او را از ناصیه اش بگیرد و گردنش را بزند و این روز وقت معلوم است(4).

120. العیاشی: ابو جمیله از امام جعفر صادق علیه السّلام،

جابر از امام محمد باقر علیه السّلام روایت می کند که، گفتم: بفرمایید که سخن خداوند «راستی تو به بنده هایم تسلطی نداری» چه تفسیری دارد؟ فرمود: خدا فرموده است تو نمی توانی آن ها را به بهشت یا دوزخ ببرید(5).

بیان: یعنی آن ها را واداری به کاری که موجب بهشت یا دوزخ باشد.

121. العیاشی ابو بصیر می گوید، شنیدم امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: « پس چون قرآن می خوانی از شیطانِ مطرود به خدا پناه بر، چرا که او را بر

1- . مناقب آل ابی طالب 2 : 89
2- . تفسیر العیاشی 2 : 241

3- . الحجر / 36 -38 .
4- . تفسير العياشى 2 : 242
5- -. تفسير العياشى 2 : 242

کسانی که ایمان آورده اند، و بر پروردگارشان توکل می کنند، تسلطی نیست.تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی گیرند، و بر کسانی که آن ها به او [خدا] شرک می ورزند(1)».

و سپس فرمود: ای ابا محمّد به خدا سوگند که تنها بر تن مؤمنان تسلط دارد نه بر دینشان، و مسلط شد به ایوب و صورت او را زشت ساخت حال آن که بر دینش تسلط نیافت. به او گفتم: اینکه فرموده: همانا تسلط او بر کسانی است که دوستش دارند و به واسطه او مشرک شده اند، چگونه است؟ فرمود: آنان که به وسیله او مشرک شده اند بر تن و دینشان تسلط دارد(2).

الکافی: مانند روایت فوق آمده است(3).

122. العیاشی: سماعه می گوید: از اما جعفر صادق علیه السّلام در باره «فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ» سوال کردم که چه گویم: فرمود: بگو: استعیذ بالسمیع العلیم من الشیطان الرجیم، فرمود رجیم پلیدترین شیطان است، گفتم: چرا او را رجیم خوانند؟ فرمود: چون سنگسار شود، گفتم: آیا از آن جان سالم بدر می برد؟ فرمود: نه، گفتم چگونه او را رجیم نامند حال آن که هنوز سنگسار نشده است؟ فرمود: در علم آمده که او رجیم است(4).

123. العیاشی: از امام جعفر صادق علیه السّلام درباره سخن خداوند «تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی گیرند، و بر کسانی که آن ها به او [خدا] شرک می ورزند(5)» سوال شد، فرمود: او نمی تواند آن ها را از ولایت روی گردان کند، اما آنان را به گناه و مانند آن وادار سازد، چنانچه دیگران را به انجام این اعمال وادار می کند(6).

1- . النحل / 98- 100
2- . تفسیر العیاشی 2 : 269
3- . روضه الکافی : 288
4- . تفسیر العیاشی 2 : 270
5- . النحل / 100
6- . تفسیر العیاشی 2 : 270

124. العیاشی: زراره می گوید که شنیدم امام محمد باقر علیه السّلام می فرماید: حجاج زاده شیطان بود که از جماع ذی الردهه بود، سپس فرمود: یوسف نزد مادر حجاج رفت و خواست از او کام گیرد، مادر حجاج گفت: مگر هم اکنون مرا نکردی؟ لذا دیگر او را نکرد و حجاج را زاده شد.

بیان: در حدیثی از امام علی علیه السّلام آمده است که ذی الثدیه را نام برد و فرمود: شیطان ردهه است، ردهه شکافی است در کوه که آب در آن جمع شود، و گفتند: که به معنی قله تپه است، و نیز فرموده است که شیطان ردهه را من کفایتش کردم و دل زدنش را شنیدم، گفته اند: مقصودش معاویه است که چون قشون شام در صفین شکست خوردند و او دل به محاکمه داد(1).

ابن ابی الحدید روایت می کند: گروهی گفتند: شیطان الردهه یکی از ابلیس های شرور و از معاونان دشمن خدا ابلیس است. و در این باره روایتی از پیغمبرصل الله علیه و آله آوردند که از او پناه می جست. و این مانند آن است که فرمود: این ازب عقبه است، یعنی شیطان آن است، و بسا که ازبّ عقبه همان خود شیطان الردهه باشد، قومی گفتند: عفریت شروری است که چون مار شود و در شکاف کوه باشد(2).

125. العیاشی: محمّد خزاعی می گوید شنیدم امام جعفر صادق علیه السّلام درباره حدیث غدیر می فرماید: چون پیغمبر درباره علی علیه السّلام آنچه را که می بایست، فرمود و او را پیشوای مردم ساخت ابلیس یک جیغ کشید که همه عفریتهایش گرد او جمع شدند و گفتند: ای آقای ما این چه جیغی بود؟ گفت: وای بر شما امروز شما مانند روز عیسی است، به خدا که مردم را درباره او گمراه سازم، و فرمود: سپس در قرآن نازل شد که «و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آن ها راست یافت. و جز گروهی از مؤمنان، [بقیه] از او پیروی کردند (3)» و فرمود: سپس ابلیس جیغی کشید و عفریتها دوباره دور او باز گشتند و گفتند ای سرور ما این جیغ

1- . النهایه 2 : 82
2- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 2 : 245
3- . سبأ / 20

دیگر چه بود؟ گفت: وای بر شما خداوند سخن مرا در قرآن حکایت کرده و بر پایه آن نازل کرد «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ» سپس سر به آسمان برداشت و گفت: به عزت و جلالت سوگند این گروه مؤمن را هم به دیگران ملحق سازم. گوید پس پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ إِنَّ عِبادِی لَيْسَ لَکَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ فرمود: پس ابلیس جیغی کشید و عفریت هایش به سوی او باز گشتند و گفتند. ای سرور ما این جیغ سوم برای چیست؟ گفت: به خدا از دست اصحاب علی است، پروردگارا به عزت و جلالت قسم گناهان را برایشان آرایش کنم تا آنان را دشمن تو سازم. گوید: امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: قسم به خدایی که پیغمبر را صلّی اللّه علیه و آله به راستی مبعوث کرده است! همانا عفریت ها و ابلیس ها بر سر مؤمن بیش از زنبورند بر سر گوشت، و مؤمن هم از کوه سخت تر است، با تیشه از کوه بکنند اما مؤمن از دینش دست نکشد(1).

126. العیاشی: عبد الرحمن بن سالم درباره سخن خدا ««در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست، و حمایتگری [چون] پروردگارت بس است(2)» می فرماید: درباره علیّ بن ابی طالب نازل شده است و ما امیدواریم در باره هر دوست دار خداوند از بنده های مسلمانش نیز روا باشد(3).

127. الکافی: امام محمد باقر علیه السّلام می فرماید: که ابلیس که لعنت های خدا بر او باد، سپاه شبانه را به هنگام غروب خورشید و طلوع آن پخش کند، در این دو ساعت بسیار خدا عزّ و جلّ ذکر کنید، و به خدا از شر ابلیس و لشکریانش پناه ببرید، و خردسالان خود را در این دو ساعت در پناه خدا قرار دهید که دو ساعت غفلت باشند(4).

128. الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: هیچ محتضری نیست جز اینکه ابلیس شیطانی بر او گمارد تا او را به کفر وادارد و در دینش بشک اندازد و

1- . تفسیر العیاشی 2 : 301
2- . الاسراء / 65
3- . تفسیر العیاشی 2 : 302 و 303

4- . اصول الكافى 2 : 522

بی دین شود و جان دهد، هر که مؤمن باشد به او دست نیابد، لذا چون بالای سر محتضران خود باشید کلمه اشهد انّ لا اله الا اللّه و انّ محمّدا رسول اللّه را به آن ها تلقین کنید تا وقتی که بمیرند(1).

129. الکافی: در روایت دیگر آمده است که به او کلمات فرج و شهادتین و اعتراف به ائمه علیهم السّلام را یکی پس از دیگری به او تلقین کن تا هنگامی که سخن او قطع شده و زبانش بند آید(2).

130. الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: سه مؤمن و بیشتر گرد هم جمع نشوند جزاینکه به همان اندازه فرشته با آن ها جمع شوند و اگر دعای خیر کنند آمین گویند و اگر از بدی پناه جویند از خدا بخواهند که آن را از آنان دور گرداند، و اگر حاجتی خواهند میانجی شوند و از خدا خواهند که آن را برآورده سازد، و سه منکر گرد هم جمع نشوند جز دهها برابر آن ها شیطان کنار آن ها حاضر شود و اگر سخن گویند شیاطین با آن ها به سخن آیند، و با آن ها هم خنده شوند، و اگر از دوستان خدا بد گویند با آن ها هم سخن شوند، لذا اگر از مؤمنین در مجلس آن ها گرفتار شد چون به این چیزها پرداختند آن مؤمن باید برخیزد و کناره گیرد و شریک و همنشین شیطان نشود، زیرا چیزی از خشم خدا جلوگیری نکند و لعنت او را برنگرداند، سپس فرمود: اگر نتواند جدا شود باید در دلش گفته آن ها را منکر باشد و برخیزد گرچه به اندازه مدت زمان دوشیدن یک گوسفند یا نهادن پستان بند و باز کردن آن در هنگام دوشیدن شتر باشد که آن را فواق ناقه گویند(3).

بیان: فواق بر وزن غراب: و به معنی مدت زمان فاصل بین دو بار دوشیدن یک شتر است که زمانی بس اندک است.

131. الکافی:ابو المغرا می گوید شنیدم اما علی علیه السّلام می فرماید چیزی برای شیطان و لشکرهایش جانگدازتر نیست از اینکه برادران دینی برای خدا یک دیگر را دیدار کنند. و فرمود: چنانچه دو مؤمن با هم دیدار کنند و خدا را یاد کنند و

1- . الکافی 3 : 123
2- . الکافی3 : 124

3- . اصول الکافی 2 : 187 و 188

فضل ما خاندان را، در چهره ابلیس تیکه گوشتی نماند جز اینکه بترکد تا آنجا که جانش از سختی دردی که کشد به فغان آید، و فرشته های آسمان و دربانان بهشت آن را دریابند و او را لعنت کنند تا جائیکه هیچ فرشته مقربی نماند جزاینکه لعنش کند تا رانده و خسته و در افسوس بماند(1).

132. الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: جامه هاتان را در شب تا کنید که اگر باز بمانند شیطان آن ها را بپوشد(2).

133. الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: فرشته ها می پنداشتند ابلیس از آن ها است، حال آن که در علم خدا از آن ها نبود و آنچه از تعصب و خشم در درون او بود، برملا ساخت تا گفت:« مرا از آتش آفریدی و او را از گِل»(3).

134. الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید رسول خدا فرمودند در این میانه که موسی علیه السّلام نشسته بود ابلیس نزد او آمد و کلاه بلندی به سر داشت آن را برداشت و نزدیک موسی آمد و به او سلام داد، موسی به او گفت تو کیستی؟ گفت: ابلیس، فرمود: خدا دورت گرداند، این کلاه دراز برای چیست؟ گفت: با آن دلهای بنی آدم را بربایم، فرمودش بگو کدام گناه است که چون آدمیزاد بکند بر او چیره گردی؟ گفت اینکه خود بین باشد و کردار خود را بسیار شمارد و گناهش را دستِ کم گیرد(4).

135. الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید که: شیطان برای آدمیزاده در هر چیزی زمینه سازی کند و اگر او را ناتوان ساخت و گمراه نشد در مال دنیا سر راه او را گیرد و به گردن او بچسبد(5).

1- . اصول الکافی 2 : 188
2- . اصول الکافی 2 : 308
3- . اصول الکافی 2 : 308
4- . اصول کافی 2 : 314
5- . اصول الکافی 2 : 315

136. الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید که: ابلیس به سپاهیانش گوید: میان آنان حسد و ستمکاری در افکنید که این دو نزد خدا با بت پرستی برابر باشند(1).

137. الکافی: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می فرماید که: خانه شیطان در خانه شما همان خانه عنکبوت است(2).

138. الکافی: سماعه می گوید از امام جعفر صادق علیه السّلام درباره بستن درها، و پوشیدن روی ظرفها و خاموش کردن چراغ پرسیدم، فرمود: درِ خآن هات را ببند زیرا شیطان(3) چیزِ در پوشیده را باز نکند(4).

139. الکافی: محمّد بن مسلم از یکی دو تا از ائمه علیهم السّلام روایت می کند که فرمود: درحالت ایستاده آب ننوش، در آب را کد نشاش، اطراف قبر دور نزن، در خانه تنها نمان، با یک لنگ کفش راه نرو زیرا شیطان در هر یک از این حالات به سوی بنده خدا بشتابد. و فرمود: در یکی از این احوال دردی به کسی نرسد و از او به آسانی جدا شود مگر آنکه خداوند عزّ و جلّ خواهد(5).

بیان: مقصود از اینکه گرد قبر مگرد این است که بر آن تغوط مکن و از نهایه و قاموس برای آن نمونه آورده است.

140. الکافی: پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم که به اصحابش فرمود: آیا من شما را خبر ندهم از چیزی که اگر انجام دهید شیطان به فاصله مغرب تا مشرق از شما دور شود؟ گفتند:، چرا یا رسول اللَّه، فرمود: روزه روز شیطان را سیاه کند، صدقه پشتش را بشکند، دوستی در راه خدا و همدستی در کار خوب دنباله اش را ببرد، استغفار رگ دلش را پاره کند(6).

1- . اصول الکافی 2 : 327
2- . الکافی 6 : 532
3- . در مصدر چنین است، زیرا شیطان در را باز نکند، و چراغ را از خطر موش خاموش کن که مبادا خآن هات را بسوزاند، و در ظرف را ببند، و روایت است که شیطان چیز در بسته را باز نکند.
4- . الکافی 6 : 532

5- . الكافى 6 : 534
6- . الكافى 4 : 62

141. الکافی: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می فرماید: چون هلال ماه رمضان طلوع کند شیاطین بد نهاد در بند شوند(1).

142. الکافی: جمیل نقل می کند که طیّار به من می گفت: ابلیس از فرشته ها نیست و جز این نیست که تنها فرشته ها به سجده بر آدم علیه السّلام فرمان داده شدند و ابلیس گفت: سجده نکنم. چرا ابلیس با اینکه فرشته نبوده به سبب عدم سجده گناه کار به شمار آید؟ می گوید من و او نزد امام جعفر صادق علیه السّلام رفتیم، به خدا که چه خوب احوالپرسی کرد و او گفت: قربانت بگو آنچه را خداوند مؤمنان را با آن مورد خطاب قرار داده «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» منافقان را هم شامل می شود؟ فرمود: آری، گمراهان و هر کس در ظاهر دعوت اسلام را پذیرفته است را نیز در بر می گیرد، و ابلیس هم در پذیرش دعوت ظاهری با آن ها بود(2).

143. الکافی: پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: مباد بر زین سرخ سوار شوی که از آن ابلیس است(3).

144. التهذیب: از امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید که: هیچ بنده نیست جز در شب یک بار، دو بار و یا بیشتر بیدار شود اگر برخاست که کاری شده و اگر نه شیطان برابر گوشش لنگ گشاید و در آن بشاشد، مگر نه اینکه هر یک از شماها که چون از خواب برخیزد و شب بیدار نشده باشد، وارفته و سنگین و تنبل باشد.

توضیح: شاشیدن شیطان کنایه از تسلط او است و هرچند ممکن است حقیقت هم داشته باشد در نهایه آمده است: «او ایستاده شاشید و پاهایش را گشود» یعنی آن ها را باز کرد ومیان آن ها فاصله داد، و الفحج: یعنی فاصله میان دو ران(4)، و نیز آورده است که: هر کس تا صبح بخوابد شیطان در گوشش بشاشد، گفته شده: یعنی او را مسخر کرده و بر او چیره شده تا از اطاعت خدا باز ماند و به خواب فرو رود. و در حدیث دیگر روایت شده که پیغمبر فرمود: چون آدمی بخوابد شیطان پا گشاید

1- . الکافی 4 : 67
2- . اصول کافی 2 :412
3- . الکافی 5 : 541

4- . النهايه 3 : 200

برابر گوشش و در آن بشاشد، و در حدیثی از ابن مسعود آمده است که برای مرد همین بدبختی بس که شیطان در گوشش بشاشد، همه اینها بر سبیل مجاز و مثل آوردن است(1). پایان

طیبی گفته: کسی را که از آواز مؤذن بیدار نشده مثل زده به کسی که شیطان در گوشش شاشیده و کر شده، نووی از قاضی نقل کرده بسا که حقیقت باشد و گوشش مختص به این کار شده چون حسّ بیداری دارد.

145. الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: ابلیس یاوری دارد به نام تمریخ چون شب آید میان خاور و باختر را پر کنند(2) .

146. نوادر الراوندی: امام علی علیه السّلام می فرماید که به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم گفتند: یا رسول اللّه چه چیز شیطان را از ما دور کند؟ فرمود: روزه برای خدا رویش را سیاه کند، صدقه پشتش را بشکند، دوستی در راه خدا و مواظبت بر کار خوب دنباله اش را ببرد، استغفار رگ دلش را پاره کند(3).

147. نهج البلاغه: امیر المؤمنین علی علیه السّلام می فرماید: من شیون شیطان را هنگام نزول وحی بر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم شنیدم عرض کردم: ای پیغمبر خدا این چه ناله ای است؟ فرمود: این شیطان است از اینکه بنی آدم او را عبادت کنند مایوس شده، تو می شنوی آنچه را که من می شنوم، و می بینی آنچه را که من می بینم، مگر آنکه تو پیغمبر نیستی، و لکن تو وزیر منی و و تو بر خیر و نیکی هستی(4).

148. الکافی: ابو بصیر می گوید از امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدم از آیه « پس چون قرآن می خوانی از شیطانِ مطرود به خدا پناه بر، چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده اند، و بر پروردگارشان توکل می کنند، تسلطی نیست. تسلط او

1- . النهایه 1 : 119
2- . الروضه : 232 . مؤلف می گوید: برای گمراه کردن مردم و زیانرساندن بدآن ها یا برای وسوسه کردن در خواب .
3- . نوادر الراوندی : 19

4- . نهج البلاغه 1 : 417

فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی گیرند، و بر کسانی که آن ها به او [خدا] شرک می ورزند(1)». فرمود: ای ابو محمّد به خدا سوگند که تنها بر تن مؤمنان تسلط دارد نه بر دینشان، و مسلط شد به ایوب و صورت او را زشت ساخت حال آن که بر دینش تسلط نیافت. به او گفتم: اینکه فرموده: همانا تسلط او بر کسانی است که دوستش دارند و به واسطه او مشرک شده اند، چگونه است؟ فرمود: آنان که به وسیله او مشرک شده اند بر تن و دینشان تسلط دارد(2).

بیانی است: سخن پیرامون تفسیر آیه فوق گفته شد، و چون استعاذه کامل، مستلزم ایمان کامل به خدا و توانائی و علم و کمالش است و نیز اعتراف به عجز خود و نیازمندی به کمک خداوند متعال در همه کار و توکل به او در هر حال، از این رو پس از استعاذه گفته او را تسلطی نیست بر کسانی که ایمان دارند، و بر پروردگار خود توکل نمایند، و کسی که به خدا پناه برد در امان و حفظ او است با رعایت شرایط استعاذه.

و اینکه فرموده بر دین او تسلط ندارد یعنی در اصول عقائد یا اعم از آن و نیز در اعمال او، وچنانچه کسی که ایمان حقیقی دارد و بسا باغواء شیطان در گناهی افتد خدا او را توفیق توبه دهد و درجه ایمانش بدان افزاید و از وساوس شیطان به دور شود.

149. الکافی: امام محمد باقرعلیه السّلام می فرماید که: این خشم جرقه ای است از جانب شیطان که در دل آدمیزاد برافروزد، چون یکی از شما خشم گیرد چشمش سرخ شود و رگهاش باد کند، و شیطان در او داخل شود، چون یکی از شما از این حالت بر خود بترسد به زمین بچسبد که بوسیله آن پلیدی شیطان از او دور شود(3).

150. حیاه الحیوان: وهب بن ورد روایت می کند که به ما رسیده که شیطان بدر برابر یحیی بن زکریا علیه السّلام ظاهر شد و به او گفت به تو اندرز دهم فرمود:

1- . النحل / 98 -100
2- . روضه الکافی : 288
3- . اصول کافی 2 :304 و 305

نصیحت تو را نمی خواهم، ولی از آدمیزاد به من گزارش بده گفت: آنان نزد ما سه دسته اند: یکی دسته از آن ها از همه سخت ترند، به یکی از آن ها رو آوریم و او را به گناهی کشیم و او به استغفار پناه برد و توبه کند و همه کار ما را تباه سازد، باز به سراغ او برگردیم و او هم به استغفار و توبه برگردد، نه از او نومید شویم و نه نیاز خود را از او بر آریم، و ما از دست او رنج کشیم. گروه دیگر نزد ما، چون گوی اند در دست کودکان شما، به هر جور خواهیم آن ها را بچرخانیم و رنجی برای ما ندارند، و دسته ای از آن ها همانند تو معصومند که ما هیچ اثری در آن ها نداریم(1).

151. المتهجد :عبد العظیم حسنی روایت می کند که امام محمد التقی جواد علیه السّلام برای فرزندش امام رضا علیه السّلام دعایی طولانی نوشت و آن را ادامه تا جائی که می فرماید: به عزّت و قدرت خدا از اهریمنان انس و جن، پیاده و سواره و خزندگانشان، از چشم داشت و مکر و شرّشان و شرّ آن چه در سایه شب و روز از دور و نزدیک آیند و از شرّ حاضر و غایب، شاهد، زائر، زنده و مرده، و از شرّ عام و خاص و از شرّ نفس خویش و وسوسه اش و از شرّ نوع خاص از جنّیان (دناهش) و از حس و لمس و لبس آن ها و از چشم زخم جنّ و انس، خویشتن را پاس می دارم. و از شرّ هر صورت و خیال یا سفید و سیاه یا نمونه و هم پیمان و ناپیمان از آنان که در هوا و ابر و ظلمات و نور و سایه و سوزان و دشت و دریا و هموار و درّه ها و ویران و آبادان و تپه ها و نیزارها و آبگیرها و معابد یهود و گورستان ترسایان، و بیابان ها و میدان ها جا دارند، از آینده و رونده از آن ها که در شب پدیدار شوند و در روز و در شام و بام و چاشت و پسین پراکنده شوند و آنان که تهمت آورند و داستان گویان شب و از ناز و کرشمه کنان و از ابن فطر که ماری است بد و از فرعونها، و ابلیس ها و از لشکرهایشان و همسرهایشان و تیره و تبارشان و از بدگوئیشان و اشاره هایشان و دمشان و جماع گرشان و گرفتن و جادو زدن و چشم زخم آنان و از چشمک و نیرنگ و سوگندشان، و از بدی هر بدکار از جادوگران و غولان و ام صبیان و آنچه زایند و آنچه پیش آورند تا آخر دعاء(2).

1- . حیاه الحیوان : باب خاء الخشاش
2- . مصباح المجتهد : 340 و 341

توضیح: کفعمی رحمه الله گفته: ابالسه دیوانند که نر و ماده اند زایش دارند و مردن ندارند و چون ابلیس در دنیا باقی بمانند، و ابلیس پدر جنیان است، و جن ها نر و ماده دارند و بزایند و بمیرند و جانّ پدر پریان است و گفته اند همان ابلیس است و گفتند ابلیس جن مسخ شده ای است چنانچه میمون و خوک مسخ شده ی آدمی اند و همه این ها پیش از آدم علیه السّلام آفریده شدند و عرب برای جن مراتبی معتقد است، جنس آن را جن می گویند، و آنان که همراه مردم جا دارند عامر خوانند که جمعش عمار است، و اگر به کودکان تعرض کنند ارواح نامند و اگر بد باشد شیطان خوانند و اگر بدتر مارد وصف شود، و اگر پر نیرو باشد او را عفریت گویند. و از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم روایت شده است که خدا جن را پنج دسته آفریده است: 1- چون باد در هواء 2- مارها 3- کژدمها 4- حشرات زمین، 5- مانند آدمیزاده که حساب و عقاب دارند، غول جن جادوگر است و ام صبیان بادی که آن ها را فرا گیرد.

من گویم: به زودی همه این دعا به همراه شرح در کتاب دعاء خواهد آمد، ان شاء اللّه .

152. الفقیه: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: چون غول زده شدید اذان بگوئید(1).

153. المحاسن: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می فرماید: که چون غول زده شدیداذان نماز را بگوئید.

بیان: شهید رحمه الله در الذکری پس از نقل این روایت در جعفریات از رسول خدا صل الله علیه و آله روایت می کند که: چون غول زده شدیداذان نماز را بگویید(2).

عامه نیز آن را روایت کرده اند و هروی آن را تفسیر کرده که عرب معتقدند غولها در بیابان ها بر مردم نمایان شوند و آن ها را گمراه کنند و نابود سازند و در حدیث است که «غول نیست» و این ابطال سخن عرب است و بسا که دستور اذان برای دفع خیالی باشد که در بیابان آدمی به آن دچار شود گرچه حقیقتی ندارد. در

1- . من لا يحضره الفقيه 1: 195
2- . المحاسن : 49

روایتی از سلیمان جعفری است که شنیدم می فرمود: در خآن هات اذان بگو که شیطان را دور کند و برای کودکان خوب است، و ممکن است مقصود اذان نماز باشد(1).

در نهایه آمده: «لا غول و لا صفر» غول از جنس پری و دیو است و عرب گمان می کرد که غول خود را به مردم می نماید و به هر صورت و رنگ در می آید و آن ها را از راه خود به بی راهه می کشاند و نابود می کند که پیغمبر صل الله علیه وآله آن را نفی و ابطال کرد.

و گفته اند: مقصود پیغمبر صلّی الله علیه و آله نبودنِ غول نیست بلکه منظور ابطال عقیده عرب است مبنی بر اینکه جن رنگ به رنگ می شود و می رباید. بنابراین مقصود وی این است که نمی تواند کسی را گمراه کند. حدیث دیگری گواه آن است که فرموده: غول نیست ولی سعالی هست، و سعالی پریان جادوگرند.

یعنی در میان پریان جادوگرانی باشند که اشتباه افکن و خیال پردازند، و از آنست این حدیث که چون غول ها خودنمائی کردند مبادرت باذان کنید یعنی شر آن ها را با ذکر خدا از خود بگردانید، و این دلالت دارد که مراد از نفی آن نبودن آن نیست.

154. الشهاب: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می فرماید: شیطان در آدمیزاد مانند خون روان است.

در ضوء گوید: شیطان بر وزن فیعال و به معنی دورشونده است و گویا با ذکر نام خدا دور شود، و گفته اند به معنی سوخته از خشم است زیرا چون بنده خدا را اطاعت کند او از خشم بسوزد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله می فرماید: شیطان پیوسته مراقب بنده است و در خواب و بیداری او را وسوسه می کند، و از آنجا که جسمی لطیف و هوائی است می تواند بدان برسد و آدمی بی خبر و غافل است لذا او سخن وسوسه انگیز خود را به درون گوش او افکند و به دلش رسد و خدا می داند که

1- . الذکری : 175

چگونه می شود. و وسوسه شیطان مورد تردید نیست، و شیطان اسم جنس است و تنها مختص به ابلیس نیست. زیرا برای خود فرزندان و یاران دارد.

و اینکه چون خون در تن آدمی روان است مثل است نه اینکه درون رگها و سوراخهای تن او می رود، مقصود این است که پیوسته با اوست، چنانچه گویند مانند سایه دنبال او است یا چون روح و تن است یا مانند شاخ به همراه بز است و مانند آن، سخن عرب اشاره و کنایه دارد و اگر سخن مجاز و استعاره نداشته باشد رونق ندارد و سخن معمولی است و سید ما رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از شیواترین مردم بود. و برخی گفته اند دوری کن از شیطان که دشمنی آشکار است او را نبینی ولی او تو را بیند، و به تو نیرنگ زند و تو ندانی او کهنه کار است و تو تازه کار، تو دلی ساده داری و او خبیث است.

و سود این حدیث آگاهی است از اینکه شیطان ملازم و مراقب تو است از آنجا که ندانی و باید خود را از او نگهداری و از مکر و کید و وسوسه اش بپرهیزید. راوی انس بن مالک است.

155. الکافی: عطیه روایت می کند که نزد امام جعفر صادق علیه السّلام سخن از مردان ملوط (مردانی که به آن ها عمل شنیع لواط انجام می شود) به میان آمد، حضرت فرمودند: خداوند متعال کسی را که به او حاجت دارد (مقصود از« حاجت خدا به شخص» طبق فرموده مرحوم مجلسی در مرآت العقول کنایه از آن است که آن شخص از اولیاء خدا و مطیعین او بوده و از کسانی است که حق تعالی خیر را در او می داند) به این بلا مبتلا نمی سازد در پشت این مردان رحم هایی است واژگون و عورت پشت آن ها همچون عورت زنان است و یکی از فرزندان ابلیس به نام «زوال» در نطفه ایشان شرکت نموده و هر مردی که زوال در نطفه اش شرکت کرده باشد منکوح و ملوط بوده چنانچه هر زنی که زوال در نطفه اش شرکت نموده باشد از مولود و فرزند دار شدن عقیم می باشد و هر مردی که عامل چنین فعل شنیع و قبیحی باشد وقتی سنّش به چهل رسید دیگر آن را ترک نکرده و رهایش نمی نماید(1).

1- . الکافی 5 : 549

156. الکافی: مردی از امام جعفر صادق یا موسی الکاظم علیهما السلام از زنی که با زنی مساحقه کند، سوال کرد. آن حضرت در حالی که تکیه زده بود، بر نشست و فرمود: رو و زیر هر دو ملعونه ملعونه اند - و حدیث را کشانده تا فرموده خدا بکشد لاقیس دختر شیطان را که آن را باب کرد. آن مرد گفت: آن را مردم عراق آوردند فرمود: نه به خدا که در عهد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود پیش از آنکه عراقی باشد(1).

157. نوادر علی بن أسباط: امام چهارم علیه السّلام می فرماید که: عابدی در بنی اسرائیل بود؛ ابلیس بسپاهیانش گفت چه کسی به از پس او بر می آید که مرا غمگین کرده است. یکی گفت: من، گفت: از چه راهی؟ گفت: دنیا را در چشم او آرایش می کنم. گفت: تو مرد او نیستی، دیگری گفت: من، به او گفت: از چه راه؟ گفت از راه زنان، گفت: تو هم مرد او نیستی، سومی گفت؟ من، گفت: از چه راه؟ گفت: از راه عبادت خود او، گفت: تو مرد این کار هستید.

چون تاریکی شب عابد را فراگرفت آن شیطان در خانه او را کوبید و گفت: مهمان است، و او را به خانه راه داد، عابد شب را تا بامداد نماز خواند، اما او تا سه شبانه روز بی آنکه چیزی بخورد یا بنوشد به نماز و عبادت ایستاد. عابد به او گفت: ای بنده خدا مانندت را ندیدم. پاسخ داد: تو هیچ گناه نکردی و نیروی عبادت تو سست است، گفت: چه گناهی بکنم؟ گفت: چهار درهم بردار و نزد فلان فاحشه برو ، یک درهم برای گوشت، یک درهم برای می، یک درهم برای عطر به او بده، و یک درهم مزد خودش و کارت را بکن و نیازت را از او برآورده ساز، می گوید: او چهار درهم برداشت و به در خانه آن زن آمد و گفت آی فلانی، او بیرون شد چون او را دید، گفت: به خدا فریب خورده به خدا فریب خورده است. زن گفت: چه میخ واهی گفت: این چهار درهم را بگیر و خوراک و نوشابه و عطر فراهم کن و بیا تا من با تو در آمیزم. رفت و گشت تا یک تکه گوشت خر مرده پیدا کرد و بر گرفت و شاش کهنه ای هم در میان کوزه کرد و نزد او آمد، گفت: این خوراک تو است؟ آری، گفت:

1- . الکافی 5 : 552

بدان نیازی ندارم، گفت این هم نوشابه تو است گفت: من بدان نیازی ندارم، برو خود را آماده کن. رفت و تا توانست خود را پلید کرد و آلوده ساخت و چون عابد او را بوئید نفرت کرد و گفت: مرا به تو نیازی نیست، و چون بامداد شد بر در خانه آن زن نوشته بود خدا فلان فاحشه را آمرزید برای خاطر فلان عابد(1).

158. تفسیر الامام: امام حسن عسکری علیه السّلام می فرماید: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هلا ای امت محمّد یاد کنید محمّد و خاندانش را در هر پیش آمد بد و هر سختی تا خدا فرشته های شما را بر دیوانی که آهنگ شما کنند یاری دهد، زیرا در سمت راست هر کدام از شما یک فرشته است که نیکی های شما را می نویسد، و یکی در چپ که کردار بد شما را ثبت می کند و با هر کس دو شیطان است از سوی ابلیس که او را گمراه کنند.

و چون در دلش وسوسه کنند باید بگوید: «لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم و صلّی اللّه علی محمد و آله» که آن دو شیطان گم شوند و نزد ابلیس روند و شکوه کنند و گویند کار او ما را درمانده کرده است ما را با دیوان پلید کمک کن و پیوسته به آن ها کمک رساند تا به هزار دیو پلید و گرد او آیند و هر گاه آهنگ او کنند، یاد خدا کند و بر محمّد و خاندان پاکش صلوات فرستد، راه و روزنه ای در او نیابند، و به ابلیس گویند، جز خودت کسی مرد او نیست، باید خودت با لشکریانت بروی و او را مغلوب سازی و گمراه کنی. ابلیس با لشکریانش آهنگ او کند، و خداوند متعال به فرشته ها فرمان دهد که این ابلیس است که با لشکرش آهنگ فلان بنده یا فلان کنیز مرا کرده، حالا باید با او نبرد کنید، و با آن ها کارزار کنند و در برابر هر دیو پلیدی صد هزار فرشته اسب سوار که شمشیر و نیزه و کمان و تیر و کارد آتشین دارند، قرار گیرند ، لذا به مصاف آن ها روند و آن ها را بیرون رانند و بکشند و ابلیس را اسیر کنند و زیر اسلحه آرند.

و او گوید پروردگارا وعده ات، وعده ات، تو مرا تا روز وقت معلوم مهلت دادی، خدا به فرشته ها می فرماید به او وعده دادم که او را نمیرانم، وعده ندادم که

1- . نوادر علی بن اسباط : 127

زیر اسلحه نباشد و شکنجه و درد نکشد، تا می توانید او را با اسلحه خود بزنید و از او تشفی کنید که من او را نمی میرانم، لذا زخم های فراوانی بر او وارد کنند سپس او را رها کنند و پیوسته بر خود و فرزندان کشته اش گریان باشد و برای زخم های او جز شنیدن آواز کفرآمیز بت پرستان مرهمی نباشد.

و اگر آن مؤمن به اطاعت خدا و یاد او و صلوات بر محمّد و خاندانش پایدار بماند آن زخمها بر تن ابلیس باقی بمانند و اگر بنده از وضع خود برگردد و در مخالفت با خدا عزّ و جلّ و گناهان غوطه ور شود، زخمهای ابلیس خوب شوند، و بر آن بنده نیرو یابد تا بر او دهنه زند و بر پشتش سوار شود و به زیر آید و شیطان دیگری نیز بر او سوار شود و یکی پس از دیگری بر او سوار شوند، و به یارانش گوید به یاد ندارید که ما از دست او چه کشیدیم، اکنون زبون و فرمانبر ما شده است لذا به نوبت این و آن بر او سوار شوند.

سپس رسول خدا فرمود: اگر خواهید پیوسته چشم ابلیس را گریان دارید و زخم های او را دردناک سازید پیوسته به ا طاعت خدا و یاد او و صلوات بر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و خاندانش پایدار باشید، و اگر از آن دست بکشید اسیر گردید و برخی دیوان پلید بر پشت شما سوار شوند(1).

159. تفسیرالامام: امام حین عسکری علیه السّلام می فرماید: شیطان از هر خوبی دور شده است، الرجیم: یعنی لعنت باران شده و رانده شده از هر جای خوب(2).

160. تفسیر القمی: از امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدند که آنچه خدا مردم را به آن دعوت کرده گمراهان را هم فرا می گیرد؟ فرمود: آری، و کافران را هم فرا شامل می شود، زیرا خدا تبارک و تعالی فرشته ها را به سجده بر آدم فرمان داد و فرمان به فرشته ها ابلیس را هم فرا گرفت، چون ابلیس با فرشته ها در آسمان بود خدا را عبادت می کرد و فرشته ها او را از خود می دانستند حال آن که از آن ها نبود و چون خداوند به فرشته ها فرمود: بر آدم سجده کنند حسدی که دل ابلیس بود، نمایان شد. آن گاه فرشته ها دانستند که ابلیس از آن ها نیست.

1- . التفسير المنسوب الى الامام العسكرى عليه السّلام : 159 و 160
2- . التفسير المنسوب الى الامام العسكرى عليه السلام : 5

گفتند چگونه این فرمان به ابلیس را هم شامل شد. در حالیکه خداوند فرشته ها را به سجده بر آدم دستور داده بود؟ فرمود: ابلیس به آن ها وابسته بود گرچه از جنس فرشته ها نبود، برای اینکه خداوند پیش از از آدم خلقی آفرید که ابلیس در زمین حکمران آن ها بود ، آنان سرکشی کردند و یاغی شدند و تباهی نمودند و خون ریختند و خداوند فرشته ها را فرستاد آن ها را کشتند و ابلیس را اسیر کردند و او را به آسمان بالا بردند و تا خلقت آدم به همراه فرشته ها خدا را عبادت می کرد(1).

161. تفسیر القمی: امام علی علیه السّلام می فرماید: چون خدا تبارک و تعالی خواست به دست خود خلقی آفریند، پس از 7 هزار سال که از دوران جن و نسناس در زمین گذشته بود- و حدیث را ادامه داده تا گفته خدا فرمود: من می خواهم به دست خود خلقی آفرینم. و از نژادش پیغمبران و مرسلین و بنده های خوب و امامانی هدایت گر قرار دهم و آنان را در زمین خلیفه بر خلق خود نمایم. و نسناس را از زمین خود نابود کرده، و زمین را از وجودشان پاک کنم و پریان نافرمان را از نزد خلقم و نیکانم دور سازم. و در هوا و اطراف زمین جا دهم تا همسایه نژادی را که آفریده ام نباشند و میان پریان و خلقم پرده کشم تا نژادی را که آفریده ام پری را نبینند و با آن ها همنشین و آمیخته نشوند- حدیث را ادامه داده تا فرموده:- خداوند پیکر آدم را آفرید و 40 سال مجسمه او ماند و ابلیس لعین بر او گذر می کرد و می گفت برای کاری آفریده شدی، امام علیه السّلام فرمود:

ابلیس گفت: اگر خدا فرمان دهد بر آن سجده کنم او را نافرمانی کنم، سپس در او دمید و به فرشته ها فرمود: « بر آدم سجده کنید و همه جز ابلیس سجده کردند(2)» از این رو ابلیس حسدی را که در دل داشت نمایان ساخت. و سجده نکرد و خداوند عزّ و جلّ فرمود: «چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را باز داشت از اینکه سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم. مرا از آتشی آفریدی و او را از گِل

1- . تفسیر القمی: 32
2- . البقره / 34 . الاعراف / 11

آفریدی(1)» امام صادق علیه السّلام فرمود: نخستین کسی که قیاس کرد ابلیس بود که کبر ورزید لذا کِبر نخستین نافرمانی از خدا است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: ابلیس گفت: پروردگارا مرا از سجده بر آدم معاف کن، و من تو را چنان عبادتی کنم که هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسلی نکرده باشد، خدا تبارک تعالی فرمود: مرا نیازی به عبادت تو نیست همانا می خواهم چنان که من می خواهم عبادت کنی نه چنان که تو خواهی، لذا از سجده بر آدم سر باز زد، و خداوند تبارک و تعالی فرمود: «در آی از آن که تو رجیمی، و راستی لعنتم بر تو تا روز جزا، ابلیس گفت: پروردگارا چرا؟ با اینکه تو عادلی و ستم نکنی، ثواب عمل من باطل شد، خدا فرمود: نه ولی هر چه از دنیا می خواهی از من بخواه تا در پاداش عبادتت بدهم.

اول درخواست او این بود که تا روز جزا زنده بماند، خداوند فرمود: به تو دادم، گفت: مرا بر فرزندان آدم مسلط کن، فرمود: مسلط کردم، گفت: مرا در آن ها همانند خون در رگ روان ساز، فرمود: روان کردم، گفت: برای آن ها هیچ نوزادی به دنیا نیاید جز آن که برای من دو تا بیاید، و من آن ها را ببینم و آن ها مرا نبینند، و من برای آن ها به هر صورتی که خواهم درآیم، فرمود: همه را به تو دادم، گفت: پروردگارا بیفزای برایم، فرمود: برای تو و نژادت در سینه های آنان وطن ساختم، گفت: پروردگارا مرا بس. و در اینجا بود که ابلیس گفت:« [شیطان] گفت: «پس به عزّت تو سوگند که همگی را جدّا از راه به در می برم، مگر آن بندگان پاکدل تو را(2)» «آن گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آن ها می تازم، و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت»(3).

162. تفسیر القمی: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید: چون خداوند تبارک و تعالی آن توان و نیرویی را که ابلیس خواست به او داد، آدم علیه السلام گفت: پروردگارا ابلیس را بر فرزندانم مسلط کردی و مانند خون در رگ آن ها روان

1- . الاعراف / 12
2- . ص / 82

3- . تفسير القمى : 32 – 35 . سوره الاعراف / 17

ساختی، و به او آنچه را که لازم بود، دادی. پس به من و فرزندانم چه چیزی عطا می کنید؟خداوند فرمود: برای تو و فرزندانت یک گناه به یک سزا و یک نیکی به ده برابر آن پادادش داده شود. گفت: پروردگارا برایم بیفزای. فرمود: تا جان به گلو رسد راه توبه باز است، گفت: برایم بیفزا، فرمود: آمرزش کنم و باکی ندارم، گفت: مرا بس است.

گوید: گفتم: قربانت ابلیس برای چه مستحق آن شد که به او دادند؟ فرمود: در برابر عملی که می بایست خداوند پاداش آن را می داد، گفتم: قربانت شوم چه کاری کرده بود؟ فرمود: دو رکعت نماز که در آسمان طی 4 هزار سال انجام داد(1).

163. دلائل الامه: مفضل بن عمر می گوید به امام جعفر صادق علیه السّلام گفتم: قربانت ابلیس چه تسلطی دارد، فرمود: به اندازه ای که در دل مردم وسوسه کند، گفتم ملک الموت چه تسلطی دارد؟ فرمود: جان مردم را می گیرد، گفتم: آن دو بر هر که میان خاور است تا باختر تسلط دارند ؟ فرمود: آری؟ گفتم: قربانت تو چه تسلطی داری؟

فرمود: می دانم آنچه در خاور و باختر و آنچه در آسمان ها و زمین است و آنچه در دشت و دریا است و شماره آنچه در آن ها است، و این را نه ابلیس دارد و نه ملک الموت(2).

164. الکافی: امام موسی کاظم علیه السّلام می فرماید: خداوند تعداد شیاطینی را که برای دیدار با گمراهان برمی انگیزد بیشترند از فرشته هائی که خداوند به سوی خلیفه اللّه فرستد که او را برای عدالت و حق برانگیخته، گفتند: ای ابو جعفر چگونه موجودی بیش از فرشته ها باشد، فرمود: این چیزی است که خداوند عزّ و جلّ خواسته است، سوال کننده گفت: ای ابو جعفر اگر من این را برای برخی شیعه باز گویم آن را نپذیرند فرمود چگونه نپذیرند، گفت: می گویند: فرشته ها بیشتر از دیوانند، فرمود: راست گفتی ولی سخن مرا بفهم که چه گویم. راستش این است که روزی و شبی نباشد جز اینکه همه پریان و دیوان پیشوایان گمراهی را دیدار کنند و

1- . تفسیر القمی : 35

2- . دلائل الامه : 125 .

فرشته ها نیز به تعداد آن ها امام هدایت گر خود را دیدار می کنند تا چون شب قدر آید و همه خلق اللّه از فرشته ها نزد ولی امر آیند خدا عزّ و جلّ به تعداد آن ها دیوان آماده کند تا ولی ضلالت را دیدن کنند و ناروا و دروغ برایش آورند، به امید این که صبح کند و گوید چنان و چنین دیدم، و اگر آن را از ولی امر پرسد به او گوید: شیطانی دیدی که تو را به چنین و چنان خبر داده تا آن را برایش شرح کند و گمراهی ای گه به آن دچار شده است را برایش توضیح دهد و تفسیر کند.

165. الکافی: امام جعفر صادق علیه السّلام می فرماید که: در بنی اسرائیل عابدی بود و هیچگاه خود را به کار دنیا آلوده نکرده بود، ابلیس نفیری زد و لشکریانش گرد او فراهم شدند، گفت کی مرد فلانی است؟ یکی گفت: من، گفت از چه راه؟ گفت: از راه زن ها گفت: تو مرد او نیستی، او مزه زن را نچشیده است، دیگری گفت: من مرده این کارم، گفت: از چه راه؟ گفت: از می خواری و کامجوئی گفت نه، مرد او نیستی، دیگری گفت: من مرد اویم، گفت: از چه راه؟ گفت: از راه کار خیر گفت برو تو مرد او هستی، رفت در جایگاه آن مرد و برابرش ایستاد و نماز می خواند، آن مرد می خوابید و آن شیطان نمی خوابید، او آسایش می کرد و شیطان نمی کرد و همه اش نماز می کرد. آن مرد که خود را کم دید و کارش را کوچک شمرد نزد او رفت و گفت: ای بنده خدا به چه وسیله نیروی چنین نمازی یافتی؟ پاسخش نداد تا بار سوم که گفت: ای بنده خدا من یک گناهی کردم و توبه کارم و با یاد گناه نیروی نماز یابم، گفت به من بگو چه گناهی کردی تا من انجام دهم و توبه کنم و نیروی نماز یابم گفت: برو شهر نزد فلان فاحشه و دو درهم به او بده و بکارش بگیر. گفت: دو درهم از کجا بیارم؟ من نمی دانم دو درهم چیه؟ شیطان از زیر پای خود دو درهم در آورد و به او داد و او با طیلسان خود به شهر رفت و از فلان فاحشه پرسش کرد و مردم وی را به او راهنمائی کردند و پنداشتند آمده او را پند دهد، و نزد او آمد و دو درهم را به سوی او پرت کرد و گفت برخیز، برخاست و به خآن هاش داخل شد و گفت وارد شو.

به او گفت: تو در لباسی نزد من آمده ای که در آن کسی نزد کسی چون من نیاید، حال خود را معرفی کن، و او خود را معرفی کرد و آن زن گفت: ای بنده خدا

گناه نکردن آسان تر است از توبه کردن، و هر کسی دسترسی به توبه ندارد،همانا شاید این که تو را به این راه کشانده شیطانی باشد که برای تو مجسم شده برگرد که چیزی نخواهی دید. او برگشت و آن زن همان شب در گذشت و بامداد بر در خآن هاش نوشته بود بر سر فلانی حاضر شوید که اهل بهشت است، و مردم دچار شکو تردید شدند و تا سه روز برای تجهیز و خاک سپردنش پیش نیامدند، و خدا عزّ و جلّ به پیغمبری از بنی اسرائیل که او را جز موسی بن عمران علیه السّلام ندانم وحی کرد بر سر جنازه فلانه زن برو و بر او نماز بخوان، و به مردم دستور بده که بر او نماز خوانند که بهشت را بر او واجب کردم برای این که فلان بنده ام را از گناه نجات داد(1).

166. الکافی: اما موسی کاظم علیه السّلام می فرماید که: قوم لوط از برترین اقوامی بودن که خداوند آفریده بود، و ابلیس سخت به دنبال آنان بود یک فضل و نیکی آن ها این بود که چون به کاری همت می گماشتند همه با هم بودند و زنها پشت سر آن ها باقی می ماندند. و پیوسته ابلیس آنان را زیر نظر داشت و چون برمی گشتند آنچه ساخته بودند ویران می کرد، به یک دیگر گفتند بیائید برای کسی که پی در پی کار ما را ویران می کند، کمین کنیم، لذا در کمین او شدند و ناگهان با پسری بسیار زیبا روبه رو شدند. به او گفتند: تو کار ما را ویران می کنی؟ همگی تصمیم گرفتند او را بکشند، و شب او را نزد مردی زندانی کردند، او را در شب شیون و ناله سر داد، آن مرد به او گفت: تو را چه شده است؟ گفت پدرم مرا روی شکم خود می خوابانید، گفت بیا روی شکمم بخواب و پیوسته آن مرد را مالید تا به او آموخت که چگونه خودش را بکند. در آغاز ابلیس به او آموخت و سپس او آن عمل را به دیگران آموخت. سپس خود را از آن ها دزدید و گریخت، و آن مرد به آن ها گزارش داد که با آن پسر بچه چه کرد و آن کار را به آن ها خوش نما کرد در حالیکه پیش از این آن را نمی دانستند، در آن وارد شدند، تا آنجا که مردها به هم اکتفاء کردند و دیگر به زنها نپرداختند. سپس سر راه را می گرفتند و رهگذران را به آن کا ر وادار می کردند تا اینکه مردم از شهر آن ها روی گردان شدند، و زنان را

1- . روضه الکافی : 384 و 385

رها کرده و به پسران مشغول شدند، و چون شیطان دید کار مردها را خوب ساخته نزد زنها آمد و خود را به صورت یک زن درآورد و به آن ها گفت مردان شما یک دیگر را می کنند، گفتند: آری آن را دیدیم، حال آن که در همه حال لوط آن ها را پند می داد و سفارش می کرد و شیطان آن ها را گمراه می ساخت تا زنان هم به هم مشغول شدند و از مردان بی نیاز گشتند(1) . حدیث طولانی

بیان: در محاسن چنین است که: چون ابلیس به عبادت آنان حسد برد، چون برمی گشتند(2) الخ، در نسخه ها است که «اولاً علّمه» و شاید روشن تر این است که میم جلو باشد یعنی نخست ابلیس آلت مرد را داخل خود کرد.

167. تفسیر القمی: امام محمد باقر علیه السّلام می فرماید که: چون سلیمان بن داود پریان را فرمان داد تا خآن های بلورین برایش بسازند، در این میان که بر عصای خود تکیه کرده بود به دیوان نگاه می کرد که چگونه کار می کنند و آنان هم به او نگاه می کردند ناگهان روی برگرداند و دید مردی در گنبد به همراه اوست، به هراس افتاد و فرمود: تو کیستی؟

گفت: آنکه نه رشوه گیرد، نه از پادشاهان ترسد، منم ملک الموت و در حالی که تکیه بر عصا داشت، جانش را گرفت. و آن ها یک سال بکار ساختمان بودند و به او نگاه و ادب می کردند و به کار مشغول بودند تا خدا موریانه را فرستاد و عصای او را خورد. چون بر زمین افتاد. آدمیان خوب می دانستند که اگر پریان غیب می دانستند یک سال در شکنجه خوارکننده نمی ماندند، و پریان برای اینکه عصای سلیمان را موریانه خورد، از او قدردانی کردند. فرمود: هرگز آن ها را در جایی نبینی جز اینکه نزد آن ها آب و گل بیابید.

و چون سلیمان درگذشت ابلیس جادو را ساخت و در کتابی نوشت و تا کرد و بر پشت آن نوشت: «این ساخته آصف بن برخیا برای سلیمان بن داود از گنجینه های دانش است، هر که خواهد چنین و چنان شود، چنین و چنان کند» آنگاه آن را زیر تخت به خاک سپرد . سپس آنان را بر آن آگاه ساخته و برایشان خواند. کافران

1- . الکافی 5 : 544

2- . المحاسن : 110

گفتند: سلیمان تنها به واسطه همین بر ما چیره شده بود، و مؤمنان گفتند بلکه او بنده و پیغمبر خدا بود(1).

168. الدعائم: امام علی علیه السّلام می فرماید که: یک شب به همراه رسول خدا بودیم که ستاره ای پرتاب شد و نهان گردید، و آن حضرت به مردم فرمود: شما در زمان جاهلیت که مانند آن را می دیدید چه می گفتید؟ گفتند: می گفتیم بزرگی مرده و بزرگی زاده شده است.

فرمود: آن برای مرگ کسی یا زندگی کسی پرتاب نشود، اما چون پروردگار ما کاری را فرمان دهد و مقدر سازد، حاملان عرش تسبیح گویند و آن را بگویند و اهل آسمان نیر که در کنار آن ها قرار دارند آن را می شنوند و تکرار می کنند تا اینکه به اهل آسمان دنیا برسد. دیوان به گوش می ایستند تا شاید چیزی از آن را دریابند و به کاهنان رسانند و در آن بیش و کم کنند و کاهنان بسا خطا کنند و بسا درست گویند. سپس خداوند با این اختران آسمان را ورود آنان منع کرد و کهانت برداشته شد و دیگر پیشگوئی نیست. سپس امام جعفر صادق علیه السلام این آیه را خواندمگر آن کس که دزدیده گوش فرا دهد که شهابی روشن او را دنبال می کند(2)- درستش: شهاب مبین است- و فرمود این است فرموده خدا «و در [آسمان] برای شنیدن، به کمین می نشستیم(3)»

169. الدر المنثور: ابن عمر روایت می کند که: ابلیس به موسی علیه السلام برخورد کرد و به او گفت: توکسی هستید که خداوند به رسالت برگزیده و به خوبی با تو سخن گفته، من گناه کردم و می خواهم توبه کنم، برایم نزد پروردگارم شفیع شو تا توبه مرا بپذیرد، موسی گفت: بسیار خوب، و به درگاه خدا دعا کرد. و گفتند حاجتت برآورده است، و موسی ابلیس را دید و فرمود: فرمان داده شده ای که بر گور آدم سجده کنی تا توبه ات پذیرفته شود، تکبر کرد و خشمگین شد و فرمود: من بر زنده او سجده نکردم، بر مرده اش سجده کنم؟

1- . تفسیر القمی : 46 و 47
2- . الحجر / 18
3- . دعائم الاسلام: نسخه خطی آن در دست نیست. آیه سوره الجن : 9

سپس ابلیس به موسی علیه السّلام گفت: برای این شفاعت تو را بر من حقی است در سه جا به یاد من باش که تو را چون دیگران هلاک نسازم: 1- به هنگام خشم که من مانند خون در وجودت روان گردم 2- چون به جهاد با دشمن روی که زن و فرزند آدمی را به یاد او آورم تا برگردد 3- مبادا با زن بیگانه همنشین شوی که من پیغام شما را به هم رسانم (1).

170. الدر المنثور: انس روایت می کند که: که چون نوح سوار کشتی شد ابلیس نزد او آمد. نوح فرمود تو کیستی؟ گفت من ابلیسم، فرمود: برای چه آمدی؟ گفت: آمدم تا از پروردگارت بپرسی آیا من توبه دارم؟ خدا به او وحی کرد توبه اش این است که بر گور آدم سجده کند، گفت: من بزنده او سجده نکردم. چگونه به مرده او سجده کنم، لذا تکبر کرد و از کافران شد(2).

171. الدر المنثور: جناده بن ابی امیه روایت می کند که: نخستین خطا حسد بود، که ابلیس از سجده بر آدم حسد برد زمانی که خداوند به او دستور داد تا بر آدم سجده کند، و حسد او را به گناه واداشت(3).

172. الدر المنثور: قتاده روایت می کند که: چون ابلیس فرو شد آدم علیه السّلام گفت: پروردگارا او را لعنت کردی چه چیزی می داند؟ فرمود: جادو گفت: چه می خواند؟ فرمود: شعر، گفت: چه می نویسد؟ فرمود: خالکوبی، گفت: چه می خورد؟ فرمود: هر مردار و هر چیزی که اسم خدا بر آن برده نشود، گفت: چه نوشد؟ فرمود: هر مست کننده. گفت: جایش کجا است؟ فرمود: حمام، گفت: کجا نشیند؟ فرمود: در بازارها، گفت: چه آوازی دارد؟ فرمود: نی زدن، گفت: دامهایش چه باشند؟ فرمود: زنها(4).

173. ابن عباس روایت می کند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ابلیس به پروردگارش گفت:

1- . الدر المنثور 1 : 51
2- . الدر المنثور 1 : 51
3- . الدر المنثور 1: 51
4- . الدر المنثور 1 : 63

پروردگارا آدم به زمین فرو آورده شد، و من می دانم البته کتب و رسلی خواهد داشت، کتب و رسل آن ها چیستند و کیستند؟ فرمود: رسولانشان فرشته و پیغمبران اند و کتابهایشان تورات، انجیل، زبور و فرقان، گفت: پس کتاب من چیست؟ فرمود: کتاب تو خالکوبی، خواندنت شعر، و رسولانت کاهنان، خوراکت آنچه نام خدا بر آن خوانده نشود، نوشابه ات هر مسکر، و گفتارت دروغ، خآن هات حمّام و دامهایت زنان، جار کِشت، نی و مسجدت بازارها است(1).

174. الدر المنثور: ا ابن عباس روایت می کند که: ابلیس در سپاهی از دیوان و پرچمی به صورت پرچم مردان بنی مدلج که خود به شکل سراقه بن مالک بن جعشم بود، آمد و گفت: «امروزه کسی از مردم بر شما چیره نیست و من پناه شمایم»، و جبرئیل به سوی ابلیس آمد که با مشرکی دست بر دست بود و چون جبرئیل علیه السّلام را دید دستش را کشید و با پیروانش گریخت، آن مرد گفت: ای سراقه تو پناه ما بودی، گفت: من بینم، آنچه شما نبینید و آن هنگامی بود که فرشته ها را دید «راستش من از خدا می ترسم ، خدا سخت کیفر است»(2).

175. الدر المنثور: رفاعه انصاری می گوید که: چون ابلیس دید فرشته ها با بت پرستان چه می کنند در روز بدر ترسید که کشتار به او رسد و حارث بن هشام به گمان اینکه سراقه بن مالک است به او چسبید و او مشتی به سینه او زد و او را انداخت و گریخت، تا خود را به دریا افکند و دو دست خود را بلند کرد و گفت بار خدایا من از تو طلب می کنم مهلتی که به من دادی(3).

176. الدر المنثور: مردی به عبد الرحمن بن حنیش گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در برابر نیرنگ دیوان چه کرد؟ گفت: دیوها از هر کوه و وادی سرازیر شدند و آهنگ رسول خدا کردند، در دست یکی از دیوان شعله ای آتش بود که می خواست با آن رسول خدا را بسوزاند، چون رسول خدا صل الله علیه و آله آن ها را دید به هراس افتاد و جبرئیل نزد او آمد و گفت: ای محمّد بگو، آنچه بگویم:

1- . الدر المنثور 1 : 63
2- . الدر المنثور 2 : 190

3- . الدر المنثور 3 : 190

«اعوذ بکلمات اللَّه التامات اللاتی لا یجاوزهنّ برّ و لا فاجر من شر ما خلق و برأ و ذرأ، و من شرّ ما ینزل من السّماء و من شرّ ما یعرج فیها، و من شرّ ما ذرأ فی الارض و من شرّ ما یخرج منها و من شرّ فتن اللّیل و النّهار و من شرّ کلّ طارق الا طارقا یطرق بخیر یا رحمان»، گفت: سپس آتش دیوان خاموش شد و خدا عزّ و جلّ آن ها را شکست داد(1).

177. الدر المنثور: ابن مسعود روایت می کند که: در شب جن یک عفریتی از جن آمد و در دستش شعله آتشی بود و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله شروع کرد به خواندن قرآن و جز بنزدیک شدن نیفزود، جبرئیلش گفت: آیا به تو کلماتی نیاموزم که آن ها را بگوئی تا او با صورت بر زمین افتد و شعله اش خاموش گردد؟ بگو: اعوذ بوجه اللّه الکریم و کلمات اللّه التامات الّتی لا یجاوزهنّ بر و لا فاجر من شرّ ما ینزل من السماء و من شرّ ما یعرج فیها و من شرّ ما ذرأ فی الارض و من شرّ ما یخرج منها، و من شرّ فتن اللیل و النهار، و من شرّ طوارق اللیل و من شرّ کل طارق الا طارقا یطرق بخیر یا رحمان، آن را گفت و او با صورت به زمین افتاد و شعله اش خاموش گردید.

تتمه ای است: دارای فوائد مهمی

نخست: در حقیقت پری و دیو

1- خلافی میان امامیه بلکه مسلمانان نیست در اینکه پری و دیوها اجسامی لطیفند که گاهی دیده شوند و ودارای سرعتی بالا و قدرتی زیاد اند. و در تن آدمیزاد چون خون روانند. و چه بسا خداوند برای مصلحتی آن ها را به اشکال مختلف درآورد چنانچه سید مرتضی- رضی الله عنه چنین عقیدا ای دارد. یا اینکه خداوند به آن ها چنین توان و نیرویی داده است چنانچه از اخبار و آثار برمی آید(2).

1- . الدر المنثور
2- . الدر المنثور

صاحب مقاصد می گوید: ظاهر کتاب و سنت همسو با سخن بیشتر امت است که فرشته جسم لطیف نورانی اند که می توانند به هر شکلی در آید و در دانش کامل بوده و توانایی انجام کارهای خارق العاده را دارند. و سخن را ادامه داده تا گفته- جن جسمی است لطیف و هوائی که به هر شکل درآید و کارهای عجیب کند، برخی از آن ها مؤمن و برخی کافر اند، برخی فرمان بردار و برخی نافرمانی کنند، و شیاطین اجسامی آتشین اند که کارشان به فساد کشیدن مردم است و گمراه کردن آن ها با یاد آوری وسایل گناه و لذت و فراموش ساختن منافع اطاعت و آنچه مانند است. به طوری که خداوند از شیطان حکایت می کند: «و من به شما وعده دادم و با شما خلاف کردم، و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابتم نمودید(1)» برخی گفته اند: هر سه نوع از چهار عنصر ترکیب شده اند جز اینکه در شیطان عنصر آتش غلبه دارد، و در دیگران عنصر هوا، زیرا ترکیب عناصر بسا به میزان برابر نباشد بلکه به اندازه صلاحیت غلبه یکی از آن ها باشد و اگر غلبه با خاک باشد ترکیب به خاک مایل شود و اگر غلبه با آب به آب و اگر با هوا به هوا و اگر با آتش به آتش متمایل گردد. و از وضع خود جدا نشود مگر به اجبار، یا آنکه موجود ساخته شده جاندار باشد که به اختیار تواند جدا شد، و این غلبه عنصر اندازه مشخصی ندارد بلکه به اندازه ای که در هر نوعی عنصری خاص آرام گیرد و تمکن یابد، با هم متفاوت اند.

و چون هواء و آتش بی نهایت لطیف و زلالند، فرشته و پری و دیو می توانند که در هر سوراخ و شکافی داخل شوند حتی به درون انسان ولی به چشم نیایند جز اینکه از ترکیبهای خاکی و آبی برای خود پرده و روکش گیرند و در کالبدی چون آدمی و دیگر جانداران خود نمائی کنند و فرشته ها بسا آدمی را در کارهایی که از انجام آن ها درمانده است، کمک کنند، چون چیرگی بر دشمن، پرش در هوا، و راه رفتن به روی آب، و او را به ویژه اگر درمانده باشد از بسیاری از آفات نگهدارند. و

1- . ابراهیم / 22

اما پری و دیو با برخی آدمیان در آمیزند و آن ها را در جادو و طلسم و نیرنگ ها یاری رسانند.

سپس در مقام دفع ایرادی بر آمده که بر این قول وارد است و آن این که فرشته و پری و آدمی اگر جسمی آمیخته از عناصر باشند باید برای حس سالم دیدنی باشند، مانند مرکبات دیگر و گر نه رواست پیش روی ما کوههای بلند و آوازهای هولناک باشند و ما آن ها را نبینیم و نشنویم و عقل چنین امری را طبق معمول رد می کند. و اگر غلبه لطیف به اندازه ای است که شیء مرکب دیده نشوند، و باید هیچ گاه دیده نشوند و زود متلاشی گردند و به کمتر سببی از هم بپاشند. حال آنکه چنین نیست زیرا به طور تواتر گزارش شده که برخی از اولیاء و انبیاء آن ها را دیده اند و با آن ها سخن گفته اند. و با وجود وزیدن بادهای سخت و ورود در تنگناها عمر درازی کرده اند و نیز اگر از مرکبات مزاج دار بودند باید صورت نوعی و مزاج خاصی داشته باشند که اشکال مشخص به خود بگیرند همانند دیگر اشیاء مرکب، در غیر این صورت شکل های گوناگون داشتن معنا ندارد.

جواب ایراد این است: که نپذیریم باید چنین باشد، زیرا اگر هر ممکنی آفریده خدای توانا و مختار است روشن است که بسا خدا آن ها را تنها در برخی از دیده ها و در برخی از احوال نمایان کند. و باخواست و قدرت خود ترکیب آن ها را حفظ کند و شکل آن ها را تغییر دهد.

و بنا بر اثر طبع هر چیز هم ممکن است که عنصر تیره آن ها به اندازه ای باشد که برخی از چشمها بتواند آن ها را ببیند وبرخی دیگر نتواند و در تنها در برخی احوال دیدنی باشند، یا گاهاً از اجسام تیره پرده و روپوش بر ای خود اختیار کنند و دیده شوند و یا نفس و مزاج و صورت نوعی آن ها نگذارند از هم بپاشند و تبدیل اشکالشان به اقتضای تبدیل احوال آن ها باشد. و با هوشی که دارند جهت وزش بادها را و نیز سایر اسباب انحلال ترکیب را می فهمند. و خود را از آن ها حفظ می کنند و به اماکنی پناهنده شوند تا ضرری به آن ها نرسد.

و اما اینکه جواب داده اند که لطافت آن ها می تواند به معنی زلالی چشم آن ها باشد نه رقت قوام تن آن ها، با ورود آنان در سوراخهای تنگ و ظهور آنان در شکلهای خرد و درشت در یک ساعت همخوانی ندارد.

سپس مذاهب حکماء را در این باره ذکر کرده و گفته: فلاسفه ای که معتقدند به جن و شیطان پنداشتند جن جوهر مجردی است که تصرف و اثر در جسم عنصری دارد گرچه مانند روح آدمی به تن او وابسته نیست، و دیوان نیروهای خیالی هستند در آدمی که بر نیروی عقل تسلط دارند و او را از توجه به خدا و کسب کمالات معنویه به پیروی شهوات و لذات جسمانیه و حسیه و وهمیه سوق می دهند.

و برخی از آنان پنداشتند که جآن های آدمی پس از مردن و قطع رابطه با بدن اگر خوب و پیرو خرد اند، پری باشند، و اگر بد و شرّانگیز و گمراه کننده، دیو باشند و به طور خلاصه عقیده به وجود فرشته و شیطان مورد اتفاق آراء است و قرآن خدا و سخنان انبیاء بر آن اذعان دارد، و دیدن پری از بسیاری از خردمندان و اهل کشف از جمله اولیاء حکایت شده است و راهی برای نفی و تکذیب آن نیست همچنانکه دلیل عقلی نیز برای اثبات آن ها وجود ندارد.

سپس روش حکمای الهی را یاد کرده که به عالم برزخ و مثال معتقدند و فرشته و پری و دیو و غول را متعلق به این عالم می دانند و سخن پیرامون آن ها گذشت.

2: در حقیقت ابلیس:

2- اصحاب ما و هم مخالفان اختلاف دارند که ابلیس فرشته بوده یا پری؟

بیشتر متکلمین از ما و دیگران بر این باورند که فرشته نبوده و اخباری که بر آن دلالت می کرد، گذشت، شیخ مفید در کتاب مقالات خود گفته: ابلیس بطور حتما پری بوده و فرشته نیست و نبوده و خدا تعالی فرموده «جز ابلیس- سجده کردند، که از [گروه] جن بود(1)» و اخبار متواتر از ائمه هدی علیه السّلام به دست ما رسیده است

1- . الكهف / 50

که این سخن را تایید می کند. وآن عقیده امامیه و بسیاری از معتزله و اصحاب حدیث است(1) - پایان.

و گروهی از متکلمین نیز بر این باورند که شیطان فرشته بوده و شیخ طوسی نیز در کتاب تبیان آن را بر گزیده و گفته که آن از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت شده و در تفاسیر ما وجود دارد و سپس گفته معتقدین به اینکه فرشته بوده که چکاره بوده است با همدیگر اختلاف دارند؟

برخی او را دربان بهشت دانسته و برخی پادشاه آسمانِ دنیا و حکمران زمین و برخی گفتند میان آسمان و زمین وسوسه می کرده و تدبیر می نموده است.(2) و دلیل کسانی که او را پری دانند چند وجه است، یک: قول خدا تعالی «جز ابلیس که بود پری و نافرمان خدا شد» گفته اند: هر جا لفظ جن به طور مطلق آمده است تنها همان جنس معروف مقصود است که در قرآن در مقابل انسان قرار دارد.

و از دو جنبه به آن جواب داده اند: نخست اینکه معنی کانَ مِنَ الْجِنِ: (صار من الجن) است یعنی از پریان شد نه اینکه از آن ها بود چنانچه کانَ مِنَ الْکافِرِینَ در وصف او یعنی از کافران گردید نه اینکه کافر بود، اخفش و جمعی از لغویان این را گفته اند.

دوم: اینکه ابلیس از یک رده فرشته بود که آن ها را جن می خواندند از این رو که دربانان بهشت بودند یا برای اینکه قابل مشاهده نبودند و به سخن اعشی در وصف سلیمان علیه السّلام استناد کرده است که می گوید:

مسخر

کرده بود از جن ملائکه نه تن

در خدمت

او ایستاده و بی مزد کار می کردند

و جواب نخست مردود است زیرا خلاف ظاهر است و تنها با ذکر دلیل قابل بحث است.

1- . اوائل المقالات : 110
2- . التبيان 1 : 150 و 151

دوم: قول خدا تعالی « از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند و آنچه را که مأمورند انجام می دهند(1)» که نافرمانی را از فرشته ها بکلی نفی کرده لذا باید ابلیس فرشته نباشد.

و جواب داده اند که این آیه در وصف فرشته های خازن دوزخ است نه هر فرشته چه که خدا پیش از آن فرموده «بر آن [آتش] فرشتگانی خشن [و] سختگیر [گمارده شده] اند» و لازم نیست آن ها همانند دیگر فرشتگان معصوم باشند. این سخن مردود است زیرا دلایل عصمت فرشته ها بسیارند و بسیاری از آن ها را ذکر کردیم.

سوم: اینکه ابلیس فرزند و نژاد دارد که خدا فرموده «آیا [با این حال،] او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید، و حال آنکه آن ها دشمن شمایند؟(2)» و فرشته نژاد ندارد چون ماده ندارد که خدا کفار را طعن زده و فرموده «و فرشتگانی را که خود، بندگان رحمانند، مادینه [و دختران او] پنداشتند(3)» و فرزند همانا از نر و ماده پدید می آید.

و ممکن است چنین جواب گفت: که اگر بپذیریم این آیه بطور کلی نفی اناث می کند، نداشتن ماده دلیل نداشتن فرزند نشود، زیرا شیاطین هم ماده ندارند ولی فرزند دارند. و چنانچه گذشت فرزندان ابلیس از خود او است که تخم نهد و جوجه آرد.

و شیخ رحمه اللَّه در تبیان گفته: کسی که گوید ابلیس نژاد دارد و فرشته ها ندارند و نکاح و تناسل در آن ها نیست اعتماد به خبر نامعلومی کرده است(4).

چهارم: فرشته ها رسولان خدایند که فرموده: « [و] فرشتگان را که دارای بالهای دوگانه و سه گانه و چهارگآن هاند پیام آورنده قرار داده است(5)» و رسولان خدا

1- . التحریم / 9
2- . الکهف / 50
3- . الزخرف / 19
4- . التبیان 7 : 57

5- . الفاطر / 1

معصومند زیرا خداوند فرموده «خدا بهتر می داند رسالتش را کجا قرار دهد(1)» و رسولان خدا چه فرشته و چه آدمی نمی شود کافر و گناهکار باشند.

و جواب گفتند که آیه عموم ندارد چون خدا فرماید «خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی گزیند، و نیز از میان مردم(2)» در تبیان گفته واژه «من» بدون هیچ اختلاف نظری برای تبعیض است و اگر هم چنین نباشد و عموم باشد رواست که ما آن را با «إِلَّا إِبْلِيسَ» تخصیص دهیم زیرا استثناء منقطع مجاز و تخصیص هم مجاز است و اگر تخصیص مقدم نباشد و با هم تعارض داشته و از دلالت بیفتند(3).

و در تفاوت جن با فرشته استدلال کرده اند به اینکه فرشته روحانی است و مایه آفرینش او نزد برخی باد و نزد دیگران نور است و خوراک و نوشیدنی ندارند. و جنّ از آتش آفریده شده است که خدا تعالی می فرماید: «و پیش از آن، جن را از آتشی سوزان و بی دود خلق کردیم(4)» و در اخبار هم از پاک کردن با استخوان و سرگین غدقن شده برای اینکه خوراک جن و دواب آن هایند.

و جواب دادند به منع همه مقدمات، در تبیان گفته: اگر دانسته شود که فرشته ها خوردن و نوشیدن ندارند، نمی دانیم که آیا ابلیس می خورد و می نوشد یانه. و برخی گفته اند: آنان خوراک را ببویند و نخورند(5).

و همچنین به سخن خداوند استناد شده که می فرماید:« و [یاد کن] روزی را که همه آنان را محشور می کند، آن گاه به فرشتگان می فرماید: «آیا اینها بودند که شما را می پرستیدند؟می گویند: «منزّهی تو، سرپرست ما تویی نه آن ها! بلکه جنّیان را می پرستیدند بیشترشان به آن ها اعتقاد داشتند(6)»، و معارضه شده با سخن خداوند در آیه دیگر که می فرماید: «و میان خدا و جنّ ها پیوندی انگاشتند(7)» زیرا قریش می

1- . الانعام / 124
2- . الحج / 75
3- . التبیان 1 : 153
4- . الحجر / 27

5- . التبيان 7 : 57
6- . سبأ / 40 و41
7- . الصافات / 158

گفتند فرشته ها دختران خدایند و خدا گفته آن ها را رد کرده و فرموده است: «خدا منزّه است از آنچه در وصف می آورند(1) ».

و در جواب گفته شده که این آیه به وجوه دیگر تفسیر شده است: یکی آنکه مقصود از آن گفته زنادقه است که خدا و ابلیس برادرند یا اینکه خدا نور و خیر و حیوان سودمند آفرید و ابلیس تاریکی و بدی و حیوان زیانبار، و برخی شیطان را با خدا پرستند و این است پیوندی که میان خدا و جن ساختند و یکی اینکه گفته شده که خداوند با جن ازدواج کرده و فرشته ها پدید آمدند.

کسانی که ابلیس را فرشته به شمار می آورند دو دلیل ذکر می کنند: یکی اینکه خداوند تعالی او را از ملائکه استثناء کرده و استثناء یعنی بیرون کردن فردی از جنس که اگر استثناء نبود داخل بود و بنا بر این باید فرشته باشد. و جواب داده اند به اینکه استثناء در اینجا منقطع است، و آن در کلام عرب مشهور و در قرآن هم پرکاربرد است خدا سبحانه می فرماید: «در آنجا نه بیهوده ای می شنوند و نه [سخنی] گناه آلود. سخنی جز سلام و درود نیست(2)» و نیز فرموده «اموال همدیگر را به ناروا مخورید- مگر آنکه داد و ستدی با تراضی یکدیگر، از شما [انجام گرفته] باشد(3)» لذا چون شیطان یک پری در میان هزاران فرشته بود، در تعبیر «فسجدوا» مغلوب آن ها شده و از آن ها مستثنی گشته است و همگی جز او سجده کردند و از آنجا که او هم فرمان سجده داشت استثناء او رواست.

و اینکه هر دو وجه مذکور خلاف اصل باشند، مردود است و بی ضرورت سخن به آن ها تفسیر نشود، و دلایلی که مبنی بر عدم فرشته بودن شیطان ذکر شد، تنها به سبب اعتماد بر عام بودن آن است و اگر فرشته باشد تخصیص لازم آید و اگر نباشد باید استثناء حمل بر منقطع گردد، و تخصیص عموم در قرآن بیش از استثناء منقطع است، و سخن ما بهتر است.

1- . الصافات / 159
2- . الواقعه / 25 و 26
3- . النساء / 29

و اما اینکه گفتید یک پری میان هزارها فرشته در تعبیر مغلوب آن ها شده است، می گوییم: در صورتی کثیر بر قلیل غالب می شود که آن قلیل مورد توجه نباشد و اما اگر اصل و مایه سخن همان قلیل باشد نباید مغلوب کثیر گردد، و در اینجا نیز این مورد نظر است.

دوم: اینکه اگر ابلیس فرشته نبود فرمان سجده که خطاب بفرشته ها است که فرمود: «قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا» شامل او نمی شد تا ترک سجود او سرپیچی و تکبر و گناه محسوب شود، و سزاوار نکوهش و کیفر نبود. و دانستیم که خطاب او را نیز شامل می شود و این بیانگر فرشته بودن او است.

و در جواب گفته شده که اگرچه فرشته نبود ولی از آنجا که میان آن ها بزرگ شده و با آن ها آمیخته بود، خطاب او را نیز فرا گرفت. علاوه بر این ممکن است فرمان به سجده برای کار دیگری به او داده شده باشد که از سخن خداوند «ما مَنَعَکَ أَلّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ» فهمیده می شود.

و سخن نخست مردود است زیرا آمیختن او به آن ها موجب توجه خطاب به او نمی شود چنانچه در جای خودش ثابت شد. و دومی آنکه ظاهر سخن خداوند تعالی «و چون به فرشته ها گفتیم بر آدم سجده کنید همه جز ابلیس سجده کردند » تا آخر آیه این است که سرپیچی و نافرمانی همانا به مخالفت شیطان با این امر بوده نه امر دیگر.

این است آنچه گفته اند و می توان در اینجا گفت. ولی ظاهر بیشتر اخبار و و منابع این است که ابلیس، فرشته نیست. ولی چون با فرشته ها آمیخته بود این خطاب او را فرا گرفت و سخن خدا که می فرماید: «چون به فرشته ها گفتیم» بر پایه تغلیب در تعبیر است که امری شایع است. و آنچه سخن شیخ- ره- که در تبیان به آن اشاره دارد این است که: در اخبار آمده که ابلیس از فرشته ها است که ما بدان دست نیافتیم و اگر در برخی جاها ذکر چنین چیزی ذکر شده باشد، شاذ و نادر است و باید تاویل برده شود.

و او- ره- گفته است: آنچه از ابن عباس روایت شده که فرشته ها با جن جنگیدند و ابلیس را در خردسالی اسیر کردند، لذا پس از آن با فرشته ها بود و با آن

ها عبادت می کرد و چون فرمان سجده یافتند همه سجده کردند جز او و از این رو خدا فرمود: «جز ابلیس که از جن بود». این روایت، خبری واحد است و درست نیست، و معروف از ابن عباس این است که ابلیس فرشته بوده و سرباز زد و تکبر کرد و از کافران شد.

3 : در مکلف بودن پری و شیطان

3- خلافی نیست که پری و شیطان مکلف اند و کافرانشان در دوزخ معذب اند، و مؤمنان آن ها به بهشت می روند، اما عامه در مورد آن اختلاف دارند و اصحاب ما در این باره نظری نداده اند.

علی بن ابراهیم در تفسیرخود روایت می کند که: از عالم علیه السّلام پرسیدند مؤمنان پری به بهشت می روند؟ فرمود: نه، ولی خدا آغل هایی بین بهشت و دوزخ دارد که مؤمنان پری و فاسقان شیعه در آن ها باشند.

و خلافی ندارد که پیغمبر ما صلّی اللَّه علیه و آله بر آن ها نیز مبعوث بوده، و اما بعثت پیغمبران اولو العزم دیگر بر آنان نزد من محقق نیست گرچه برخی اخبار اشاره دارد که بر آنان مبعوث بوده اند، و برای اتمام حجت بر آن ها ناچار باید پیغمبری از خود داشته باشند یا از بشر و پیش از این ذکر شد که پیغمبری از خود آن ها به نام یوسف بر آن ها مبعوث شد، و سخن طبرسی- ره- و اقوالی را که در این باره آورده بود، ذکر کردیم.

4- در باره آنچه مخالفان در اینجا ذکر کردند و روایاتی که در این باره آوردند و در خواص پریان و انواع و احکامشان، دمیری در کتاب حیاه الحیوان می گوید: پریان جسم هوائی هستند که می توانند به اشکال مختلفی درآیند دارای عقل و فهم اند و نیروی سخن گفتن و کارهای سخت دارند از این رو متفاوت با آدمیان اند و یکی از آن ها را جنی می گویند. و گفته می شود که آنه از این رو به این نام خوانده شده اند که دیده نشوند. طبرانی از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمودند: پری سه دسته است یکی بال دارد و در هوا می پرد، دوم ماران اند، سوم دوره گران اند که بار اندازند و کوچ کنند. حاکم نیز آن را روایت کرده و گفته: سندش صحیح است و ابو الدنیا در کتاب مکائد شیطان از پیغمبر صل الله علیه و آله روایت

کرده که پریان سه دسته اند: یکی ماران و دیگر عقرب ها و خزنده های زمین و سوم چون باد در هوا هستند و دسته ای از آن ها حساب و کیفر دارند، و خدا آدمی را سه دسته آفریده دسته ای چون بهائم دلی نفهم دارند و گوشی ناشنوا و چشمی که بینایی ندارد، دسته ای جسم آن ها همچون آدمی زاد است و روح آن ها شیطانی است و دسته ای چون فرشته هایند و در سایه خدا قرار دارند در روزی که سایه ای جز سایه او نیست.

مسلمانان اجماع دارند که پیغمبر صلّی الله علیه و آله علاوه بر آدمیان بر پریان نیز مبعوث شده است، خداوند می فرماید: « و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن، شما و هر کس را [که این پیام به او] برسد، هشدار دهم(1)» و به پریان رسیده که خدا می فرماید:« و چون تنی چند از جنّ را به سوی تو روانه کردیم که قرآن را بشنوند(2)» و فرموده «بزرگ [و خجسته] است کسی که بر بنده خود، فرقان [کتاب جداسازنده حق از باطل] را نازل فرمود، تا برای جهانیان هشداردهنده ای باشد(3)» و فرموده: «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم(4)» و «و ما تو را جز [به سِمَتِ] بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم(5)» و جوهری گفته چه بسا مراد از «الناس» آدمی و پری باشد، و خداوند خطاب به دو گروه می فرماید « ای جنّ و انس، زودا که به شما بپردازیم. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟(6)» و مراد از ثقلان پری و آدمی است که زمین را سنگین سازند و یا دوش خود را از گناه سنگین کنند، و فرمود: «و هر کس را که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ است(7)» از این رو گفته اند پریان مانند آدمیان، مقربان و ابرار دارند.

1- . الانعام / 19
2- . الاحقاف / 29
3- . الفرقان /1
4- . الانبیاء / 107
5- . سبأ / 28
6- . الرحمن / 31 و 32
7- . الرحمن / 46

و ابو حنیفه و لیث در این باره نظری مخالف دارند و گفتند: ثواب مؤمن پری این است که عذاب نکشد. بیشتر علما با نظر آن ها مخالف اند تا برسد به ابو یوسف و محمّد. و در این باره ابو حنیفه و لیث دلیلی ندارند جز سخن خداوند که می فرماید: « و از عذابی پردرد پناهتان دهد(1)» و قول او «هر که ایمان آورد بپروردگارش نترسد از کاستی و عذاب، 13- الجن» که در این دو آیه برای جن های مؤمن جز نجات از عذاب نویدی ندارد.

پاسخ سخن فوق از دو جنبه است، یکی اینکه ثواب آن ها بیان نشده نه اینکه ثواب بهشت ندارند.

دوم اینکه این گفته از جن نقل شده و ممکن است آنان جز همین را نفهمیده بودند و ثوابی که خداوند برایشان آماده کرده است را نمی دانستند و گفته شده: آنان چون به بهشت روند همراه با آدمیان نیستند و در حومه بهشت جا دارند.

در حدیثی از ابن عباس روایت است که همه آفریده ها چهار دسته اند: یکی همگی در بهشت اند چون فرشته ها و دیگری همه در دوزخند چون دیوها و سوم در بهشت و دوزخ هر دو وجود دارند همانند پری و آدمی که ثواب و کیفر دارند، و غرابتی که در این حدیث وجو دارد آنکه ثواب فرشته ها بهشت نیست.

و احمد دینوری حدیث غریبی از مجاهد روایت کرده که پرسش شد آیا مؤمنان جن به بهشت می روند؟ گفت روند ولی نه بخورند و نه بیاشامند بلکه تسبیح و تقدیس به آن ها الهام می شود و از آن لذت خوردن و نوشیدن برند. احادیثی وجود دارد که عام بودن بعثت دلالت دارند.

1- مسلم از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت می کند که: به من سخنان جامع داده شده و بر همه مردم مبعوث شده ام، و در حدیثی از جابرآمده است که بر هر سرخ و سیاه مبعوث شده ام.

ابن مسعود روایت می کند که: ما یک شب به همراه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بودیم که او را گم کردیم و در وادی ها و دره ها به جستجوی او پرداختیم. گفتیم

1- . الاحقاف / 31

پرواز کرده یا او را ربوده اند و شب را بسیار بد گذراندیم و صبح از سوی کوه حراء فرود آمد، گفتیم یا رسول اللّه تو را گم کردیم و جستیم و نیافتیم و بد شبی گذراندیم، فرمود: دعوت کننده ای از پریان آمد و با او رفتم و برایشان قرآن خواندم و ما را با خود سر بار و بنه آن ها برد و اثر آتش آن ها هنوز بر جای مانده بود، و آنان از آن حضرت توشه خواستند، فرمود: استخوان هر چه که نام خدا بر آن برده شده از آن شما است که با گوشت هر چه فراوان به دست شما رسد، هر پشکلی علوفه چهارپایان شما است، فرمود: خود را با آن ها تمییز نکنید که خوراک برادران پری شمایند.

طبرانی از زبیر بن عوام روایت کرده که رسول خدا نماز بامداد را با ما در مسجد مدینه خواند و چون رو گردانید فرمود: امشب کدام شما با من به مهمانی پریان می آید ؟ همه خاموش شدند و کسی از آن ها سخنی نگفت و سه بار آن را فرمود، و در راه خود به من رسید و دست مرا کشید و من با او رفتم تا همه کوه های مدینه از ما دور شدند و به زمین لختی رسیدیم، و ناگهان با مردان درازی چون نیزه ها روبرو شدیم که جامه هایشان را از میان دو پایشان بالا زده بودند، چون آن ها را دیدم لرزی مرا گرفت که دو پایم از ترس به زمین بند نمی شد، و چون نزدیک آن ها رسیدیم رسول خدا با انگشت بزرگ پایش خطی بر زمین کشید و فرمود: در میانش بنشینم و چون نشستم هر هراسی از من دور شد، و او در میان من و آن ها بماند و تا سپیده دمید قرآن را با صدای بلند بخواند، سپس جلو آمد تا بر من گذشت و فرمود به من برس- و من با او راه رفتم و زیاد دور نشده بودیم که به من رو کرد و فرمود: نگاه کن آنجا که آن ها بودند کسی از آن ها را می بینی ؟ گفتم: یا رسول اللّه سیاهی بسیار است.

رسول خدا سر بروی زمین خم کرد و استخوانی با سرگین را بر داشت و به سوی آن ها پرتاب کرد. و سپس فرمود: اینان دسته پریان نصیبین بودند، و از من توشه خواستند و من هر استخوان و سرگین را برای آن ها وآن هادم.

زبیر گفته است: بر کسی جایز نیست که با استخوان و یا سرگین خود را پاک کند سپس از ابن مسعود روایت کرده که شبی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مرا به

دنبال خود کشاند و فرمود: چند تن از پریان به تعداد 15 نفر که برادر و عموزاده اند امشب می آیند و من بر آن ها قرآن می خوانم، من به همراه او به جائی که خواست رفتم و مرا در میان خطی نشاند و فرمود: مبادا از آن بیرون شوی و شب را در آنجا گذراندم تا اینکه سحرگاه که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمد و استخوان حائل و سرگین و استخوان کاسه سری در دست داشت و فرمود: چون قضای حاجت کنی مبادا با اینها خود را پاک کنی، گفت: چون بامداد شد رفتم تا از آنجا که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رفته بود خبری بگیرم. رفتم و 70 شتر را دیدم.

و در کتاب خبر البشر از ابن مسعود روایت شده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم در مکه فرمودند: کدام یک از شما دوست دارد امشب در کار پریان حاضر باشد؟ من با او رفتم وقتی که به بالاترین زمین مکه رسیدیم برایم خطی کشید و رفت تا اینکه ایستاد و قرآن را آغاز کرد و سیاهی بسیاری او را در میان گرفتند و پرده شدند میان من و او تا که آوازش نشنودم، سپس همانند تیکه های ابر رفتند و پاشیدند تا اندکی از آن ها باقی ماندند. سپس پیغمبر آمد و فرمود: آن گروه مانده چه کردند؟ گفتم: آن ها آنجایند یا رسول اللّه. سپس یک استخوان و سرگینی برگرفت و به آن ها داد، و نهی کرد از این که کسی با استخوان یا سرگین خود را پاک کند، در سند این حدیث ضعف وجود دارد. بلال ابن حارث نیز روایت می کند که ما در سفری با پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در منطقه عرج منزل کردیم من به سوی آن حضرت رفتم و چون نزدیک شدم جنجال و ستیزه ای شنیدم از مردانی که تیزتر از زبان آن ها نشنیده بودم، و ایستادم تا اینکه پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در حالی که می خندید، پیش آمد، و فرمود: مسلمانانی از پریان و مشرکانی از آن ها نزد من به محاکمه آمدند و درخواست کردند که به آن ها مسکن بدهم. مسلمانان را در سر تپه ها جا دادم و مشرکان را در فرود وادیها.

ابن عباس روایت می کند که: پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله با دسته ای از یارانش به سوی بازار عکاظ حرکت کردند، در حالی که دیوها از خبرگیری از آسمان باز داشته شده بودند. و نزد قوم خود برگشتند و گفتند ما را از آسمان باز داشتند و به ما

تیر شهاب می زنند، گفتند: سببی دارد که رخ داده است، بروید و ببینید که در شرق و غرب زمین چه خبر است؟

و آن دسته که به سوی تهامه آمده بودند به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و یارانش برخورد کردند که در نخله بودند و قصد داشتند به سوی عکاظ بروند و او به همراه اصحاب خود نماز بامداد می خواندند، چون آنان قرآن را شنیدند خاموش شدند و گوش دادند و گفتند همین است که ما را از آسمان جدا کرده و برگشتند نزد قوم خود و گفتند: «پس کسی که به پروردگار خود ایمان آورَد، از کمی [پاداش] و سختی بیم ندارد(1)».

و این چیزی را که ابن عباس روایت کرده نخستین برخورد پریان با پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بود، و پیغمبر در آنگاه آن ها را ندید و همانا وضع آن ها به واسطه وحی به او گزارش شد.

شافعی و بیهقی روایت کرده اند که مردی از انصار بیرون آمد تا نماز خفتن بخواند، پریان او را اسیر کردند و سالها مفقود بود تا زنش شوهر کرد، سپس به مدینه برگشت و عمر از او در این باره سوال کرد، گفت: پریان مرا ربودند و روزگار درازی نزد آن ها بودم و پریان مؤمنی با آن ها جنگیدند و بر آن ها پیروز شدند و از آن ها اسیرانی گرفتند و من میان آن ها بودم، گفتند ما تو را مرد مسلمانی می بینیم و جایز نیست که ما تو را اسیر کنیم. و مرا آزاد کردند و مخیر کردند میان آن ها بمانم یا نزد خاندانم برگردم و من برگشتن را برگزیدم، و مرا به مدینه آوردند.

عمر گفت: خوراک آن ها چه بود؟ گفت: باقلا و هر چه به نام خدا کشته شود و ذبح گردد، گفت: نوشابه آن ها چه بود؟ گفت: جذف یعنی کفِ آبی که از آب پدید می آید. و گفته اند: گیاهی که ببرند و بمکند، و گفته اند: هر ظرف آب روباز نوشابه آن ها است، و ابن عطیه دعوی اجماع کرده که جن متعبد به شریعت اسلامند و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بر ثقلین مبعوث شده است.

1- . الجن / 13

اگر گفته شود: در صورتی که همه احکام را باید مراعات کنند، باید نزد پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله رفت و آمد کنند و آن ها را از آن حضرت یاد بگیرند. اما نقل نشده که جز دو بار در مکه نزد او آمده باشند حال آن که بیشتر احکام شریعت پس از آن مقرر شده است.

در جواب می گوییم: نقل نشدن دلیل نیست که نزد آن حضرت نیامده اند و و به دور از چشم مؤمنان سخن او را نشنیده اند، بسا پیغمبر صلّی الله علیه و آله آن ها را دیده و یارانش ندیده اند زیرا خدا درباره سرور پریان می فرماید: « او و تیره او شما را بینند از آنجا که شما آن ها را نبینید»، و بسا رسول خدا صل الله علیه و اله به نیروی خدا دادی آن ها را دیده و بسا که یکی از صحابه هم آن ها را در برخی حالات دیده باشند مانند ابو هریره که دید شیطان از زکات ماه رمضان دزدی می کند و بخاری آن را روایت کرده است.

اگر بگویی: پس چه می گوئی درباره سخن برخی از معتزله که منکر وجود جن هستند؟ می گوئیم: این عجیب است زیرا وجود جن ثابت است برای هر که قرآن را باور دارد که به وجود آنان اذعان دارد. و بخاری و مسلم و نسائی نیز از ابو هریره روایت کرده اند که پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: دیشب یک عفریتی از جن به من تف کرد و می خواست نمازم را بشکند و من گلوی او را گرفتم و خواستم او را به یکی از ستونهای مسجد ببندم و بیاد گفته برادرم سلیمان علیه السّلام آمدم که در شهر مدینه پریانی باشند که مسلمانند. و فرمود: هیچ پری و آدمی و چیز دیگر بانگ مؤذن را نشنود جز اینکه در روز قیامت گواه او باشند. مسلم از ابن مسعود روایت کرده که پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: بر هر یک از شما همزادی از جن بر او گماشته شده است، گفتند: یا رسول اللّٰه آیا بر شما هم گماشته شده است؟ فرمود: بر من هم گماشته شده جز اینکه خدایم یاری داده و او تسلیم شده و

مرا جز به نیکی واندارد. (و به روایتی: و من از او در سلامتم) و امت اتفاق نظر دارند که پیغمبر صل الله علیه و آله از شیطان در امان است و همانا مقصود بر حذر داشتن دیگران از فتنه همزاد و وسوسه و اغوای شیطان است و به ما آگاهی داده که او همراه ما است تا به حسب امکان خود را از او نگهداریم، احادیث پیرامون وجود جن و شیطان و نیز

اشعار و اخبار عرب در باره آن، بی شمار است، و نزاع در باره آن در واقع مکابره در باره امری است که به تواتر وارد شده است. و آن چیزی است که عقل محال نداند و حس دروغ نشمارد، و برای همین تکلیف دارند.

و مشهور است که چون مردم با سعد بن عباده بیعت نکردند و با ابو بکر بیعت کردند، او به شام رفت و در حوران ماند تا در سال پانزدهم از دنیا رفت، و اختلاف نیست که او را مرده در محل غسلش در حوران یافتند و مرگش را ندانستند تا شنیدند فردی می گوید:

کشتیم سید خزرج سعد بن عباده را * دو تیر باو پرتاب کردیم که بدلش جا کردند بی خطا

آن روز را حفظ کردند و یافتند همان روز مرگ او بوده است. در صحیح مسلم آمده است که او در بدر حاضر بود و از حجاج بن علاط سلمی روایت است که با کاروانی به مکه می آمد و در یک وادی پر هراس و ترس شب آن ها را فرا گرفت، کاروانی ها باو گفتند برخیز برای خودت و یارانت امان بخواه، و او خواب را رها کرده و بگرد کاروان می گردید و می گفت: پناه دهم خود و یارانم را از هر جنی در این دره تا من و کاروانم سالم برگردیم.

و شنید یکی می گوید: «ای گروه جنّیان و انسیان، اگر می توانید از کرانه های آسمان ها و زمین به بیرون رخنه کنید(1)» و چون به مکه رسید آنچه شنیده بود به کفار قریش گزارش داد، گفتند تو از دین خود خارج شده ای، ای ابا کلاب محمّد می پندارد که این سخن بر او نازل شده است، گفت: به خدا من و همراهانم آن را شنیدیم سپس مسلمان شد و و اسلامش را تقویت کرد و به مدینه کوچ کرد، و در آنجا مسجدی ساخت که به نام او معروف است.

و از شافعی نقل شده: هر مسلمانی که بگوید پری را دیده گواهی او را نپذیریم چون خدا تعالی فرماید «در حقیقت، او و قبیله اش، شما را از آنجا که آن ها را نمی بینید، می بینند(2)» جز اینکه مدعی آن پیغمبر باشد، و ابن سعد طبرانی، حافظ و ابو

1- . الرحمن / 33
2- . الاعراف / 27

موسی و دیگران، عمرو بن جابر جنی را از صحابه شمرده اند و از صفوان بن معطل سلمی روایت کرده اند که گفت برای حج بیرون شدیم و چون به عرج رسیدیم ناگهان ماری پریشان دیدیم و درنگی نشد که مرد، یکی از ما پارچه ای درآورد و آن را در آن پیچید و برایش گودالی کند و آن را به خاک سپرد و ما به مکه آمدیم و در مسجد الحرام مردی نزد ما آمد و گفت: کدام یک از شما عمرو بن جابر را به خاک سپردید؟ گفتیم: او را نمی شناسیم، گفت: کدام یک از شما آن مار را به خاک سپرد، گفتند: این، گفت خداوند به تو جزای خیر دهد او آخرین پری از میان نه تنی بود که از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم قرآن شنیده بودند، حاکم نیز در کتاب مستدرک همین گونه آن را روایت کرده است.

از یک تابعین زوایت شده است که: ماری به چادرش داخل شد که از تشنگی له له میزد و او را آب داد سپس مرد. او را به خاک سپرد و شب یکی نزد او آمده و به او سلام کرد و تشکر کرد و گفت: این مار مردِ خوبی بود از پریان نصیبین به نام زوبعه.

گفته: در فضائل عمر بن عبد العزیز به ما رسیده که در بیابانی راه می رفت که به مار مرده ای برخورد کرد و آن را با زیادی عبایش کفن کرد و به خاک سپرد. و ناگهان کسی می گفت: ای سرق، گواهم که از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم به تو می فرمود: تو در بیابانی بمیری و مرد خوبی تو را کفن کند و به خاک سپارد، گفت: خدایت رحمت کند تو کیستی؟ پاسخ داد از پریان که قرآن از زبان پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله شنیدیم و از آن ها نمانده جز من و همین که مرده است.

و از عمار بن یاسر روایت شده که به همراه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با آدمی و پری جنگیدم. در مورد جنگ با پریش پرسیدند، گفت: رسول خدایم صلّی اللَّه علیه و آله فرستاد از چاهی آب بیاورم، و شیطان را در صورت خودش دیدم که با من جنگید و او را به خاک افکندم و با حربه یا سنگی بینی او را خون آوردم، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به یارانش فرمود: عمار در سر چاه با شیطان برخورده و با او جنگیده است، و چون برگشتم از من پرسید و به او گزارش دادم.

و ابو هریره می گفت: که خدا عمار بن یاسر را به زبان پیغمبرش از شیطان پناه داد، بخاری نیز به روایت از ابراهیم نخعی به آن اشاره کرده که علقمه به شام رفت و چون به مسجد وارد شد، گفت: بارخدایا به من همنشین خوبی روزی کن سپس نزد ابو درداء نشست. ابو درداء گفت: تو از کیستی؟ گفت: از اهل کوفه، گفت: آیا داننده رازها که جز خود او نداند در میان شما نیست یا از شما نیست؟ یعنی حذیفه، گفتم: چرا گفت: از شما نیست آنکه خدایش به زبان پیغمبرش از شیطان پناه داد؟ یعنی عمار، گفتم: چرا، گفت آیا در شما و یا از شما نیست صاحب مسواک و یا دست بند؟ گفتم: چرا، گفت: عبد اللّه چگونه می خواند «وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشی وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّی» ؟ به او گفتم: «الذکر و الانثی»- حدیث.

در کتاب خبر البشر آمده است که چند تن از شاگردان عبد اللّه بن مسعود برای حج بیرون رفتند و چون در راه بودند ناگهان مار سپیدی را دیدند که راه می رود و بوی مشک می دهد، می گوید: به همراهانم گفتم شما بروید که من نروم تا بدانم کار این مار به کجا کشد؟ درنگی نشد که مرد و به سبب بوی مشکی که داشت او را خوب و نیکو دانستم. و او را در پارچه ای پیچیدم و از راه دور کردم و شامگاه به یارانم رسیدم، گفت: به خدا من نشسته بودم که چهار زن از سوی باختر پیش آمدند و یکی از آن ها گفت: کدام یک از شما عمرو را به خاک سپرده، گفتیم: عمرو کیست؟ گفت: چه کسی آن مار را به خاک سپرد؟ گفتم: من، گفت به خدا روزه دار و شب زنده داری را به خاک سپردی که آنچه خدا نازل کرده است، ایمان داشت، و البته به پیغمبر شما ایمان داشت و وصف او را چهار صد سال پیش از بعثت از آسمان شنیده بود، می گوید: خدا را سپاس گفتیم و حج کردیم و به عمر گذر کردیم و گزارش مار را به او دادیم، گفت: راست گفتی شنیدم رسول خدا در باره او همین سخن را می فرمود.

و نیزاز ابن عمر روایت شده که من نزد عثمان بودم و مردی نزد او آمد و گفت داستان شگفتی برایت نگویم؟ گفت: چرا گفت: در این میان که در بیابانی بودم دو دسته دیدم که به هم می زدند و چون از هم جدا شدند به لشگرگاهشان رفتم و دیدم مار فراوانی در آنجا است که مانند آن ها را هرگز ندیده بودم و از یک مار زرد

باریک بوی مشک یافتم و گمان خوبی در مورد او بردم و او را در عمامه ام پیچیدم و به خاک سپردم؛ و چون راه می رفتم یکی فریاد زد خداوند تو را هدایت کند؟ این ها دو تیره پری بودند که میان آن ها جنگ شد و آن ماری که به خاک سپردی، شهید شد و او از آن هایی بود که وحی را از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیده بودند.

همچنین از فاطمه دختر نعمان از بنی نجار روایت شده، که گفت: مرا همزادی بود از پریان و هر گاه به خآن های وارد می شدم، به من هجوم می آورد، یک روز آمد و روی دیوار نشست و کاری که همیشه می کرد، این بار انجام نداد، گفتم: تو را چه شده که کار خود را چنانچه می کردی نمی کنی؟ گفت: امروز پیغمبری آمد که زنا را حرام کرده است.

از ابو یعلی مصیصی روایت است که به طرطوس رفتم و به من گفتند در اینجا زنی است به نام نهوس که پریانی را که نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله رفتند، را دیده است. نزد او رفتم. زنیرا دیدم که به پشت خوابیده، گفتم از پریانی را که نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله رفتند، دیدی؟ گفت آری، علیّه بن سمحج(1) که رسول خدا او را عبد اللّه نامید. سپس گفت: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هیچ بیماری نیست که سوره یس بر اوخوانند مگر اینکه سیراب بمیرد و سیراب به گور رفته و در قیامت سیراب محشور شود.

اسد الغابه: انس بن مالک روایت می کند که: با رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از کوه های مکه بیرون شدیم و ناگهان شیخی که بر عصایش تکیه زده بود، پیش آمد، پیغمبر فرمود: راه رفتن و آهنگنت شبیه جنیان است؟ گفت: آری، فرمود: از کدام پریانی؟ گفت: من هامه بن هیم- یا ابو هیم- بن لاقیس بن ابلیس هستم، فرمود: فکر نکم میان تو و او جز دو پدر فاصله باشد، گفت: آری فرمود: چند سال داری؟ گفت: همه عمر دنیا جز اندکی از آن، در آن شب ها که قابیل هابیل را کشت پسر بچه ای چند ساله بودم و بر بلندی ها بالا می آمدم و به مردم سرکشی می کردم، فرمود: کار بدی انجام داده ای.

1- . اسد الغابه 2 : 353 .

گفت: ای رسول خدا مرا سرزنش نکن که من از مؤمنان به حضرت نوحم و به دست او توبه کردم، و من او را به سبب نفرین بر قومش سرزنش کردم و گریست و مرا به گریه انداخت. و گفت به خدا که من از از کار خود پشیمان هستم، و پناه می برم به خدا از این که از نادان ها باشم، هود را دیدار کردم و به او ایمان آوردم، ابراهیم را دیدار کردم چون او را در آتش افکندند با او به داخل آتش رفتم، با یوسف به ته چاه رفتم و بر او پیشی گرفتم، با شعیب و با موسی بودم، عیسی بن مریم را دیدار کردم و به من فرمود: اگر محمّد را دیدی از من به او سلام برسان، من پیامش به تو رساندم و به تو گرویدم. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بر تو و بر عیسی درود ای هامه چه حاجتی داری؟ موسی به من تورات را آموخت، عیسی انجیل و شما قرآن را به من بیاموزید. پس رسول خدا صل الله علیه و آله قرآن را به او آموخت.

و در روایتی آمده که ده سوره قرآن را به او آموخت، و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از دنیا رفت و خبر مرگش را به ما نداد و ما او را جز زنده ندانیم و خدا داناتر است.

و نیز روایت شده: عمر بن خطاب روزی به ابن عباس گفت: حدیثی به من باز گو که مرا به شگفت وادارد و خوشم آید، گفت: خریم بن فاتک اسدی به من گفت: روزی در زمان جاهلیت به دنبال شتر گمشده خود بیرون رفت، و آن را در ابرق الغراف جستجو کرد، و آن را به این نام خوانند زیرا نوای پریان در آن شنیده می شود، گوید: زانو بند شتر را بستم و یک دست او را بالش کردم و گفتم پناه به بزرگ این مکان یا این وادی، ناگاه یکی فریاد کشید و می گفت:

به خدای ذو الجلال پناه ببر* که حرام و حلال فرود آرد خدا را یگانه شناس و باکی نداشته باش* از هراس پریان و هیچ هراس دیگر. من گفتم:

ای خواننده این چه خیال افکنی است* آیا رهنمائی است از تو یا گمراه کردن است گفت:

این از جانب رسول خدا صاحب خیرات است * که یاسین آورده و حامیمات و سوره های دیگر مفصل باشند* به بهشت و نجات دعوت می کند، به نماز و روزه

فرمان می دهد* و از کارهای بد و زشت مردم را باز می دارد گوید: گفتم: تو کیستی؟ خدایت رحمت کند؟ گفت، من مالک پسر مالک هستم، رسول خدا مرا به سوی پریان اهل نجد فرستاده است، می گوید یه او گفتم: اگر کسی این شتران مرا نگه می داشت نزد او می رفتم و به او ایمان می آوردم، گفت: من آنان را نگه می دارم و سالم به کسان تو می رسانم ان شاء اللّه ، پس سوار یکی از آن ها شدم تا این که در مدینه نزد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله آمدم و روز جمعه هنگام نماز به مردم رسیدم و شترم را خواباندم، ناگهان ابوذر نزد من بیرون آمد و به من گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می فرماید: داخل شوید، داخل شدم چون مرا دید فرمود: آن شیخ که ضامن شد شترهایت را به خاندانت برساند چه کرد؟ بدان که آن ها را سالم به خاندانت خواهد رساند، گفتم: رحمت خدا بر او باد، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آری، رحمت خدا بر او، سپس آن مرد مسلمان شد و چه خوب مسلمانی شد.

مسند دارمي: عبد اللّه بن مسعود روایت می کند که: یکی از یاران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با یک پری کشتی گرفت و او را بر زمین زد و به او گفت: تو را لاغر و استخوانی می بینم و گویا بازویت بازوی سگی است، شما گروه پریان همه چنین هستید یا تو در میان شان این گونه هستند؟

گفت: نه به خدا من میان آن ها گوشتین و فربه ام، بار دیگر با من کشتی بگیر و اگر مرا بر زمین زدی به تو چیزی آموزم که برایت سودمند است، گفت: بسیار خوب، و با او باز کشتی گرفت و بر زمینش زد و پری به او گفت: آیه الکرسی می خوانی؟ گفت: آری، گفت آن را در هیچ خآن های نخوانی جز اینکه شیطان از آن بیرون جهد و چون خر جفتک زند و تا بامداد به آن خانه باز نگردد.

دمیری می گوید: با چهل نفر می توان نماز جمعه را بر پا داشت خواه پری باشند و خواه آدمی و خواه از هر دو جنس، قمولی می گوید: در مناقب شافعی نقل است که می گفت: هر عادلی که پندارد جن بیند گواهی اش مردود است و باید تعزیر خورد چون خلاف سخن خداوند متعالی است که می فرماید « در حقیقت، او و

قبیله اش، شما را از آنجا که آنها را نمی بینید، می بینند(1)»، مگر معتقد به آن پیغمبر باشد، و گفتار او به دعوی دیدار جن بصورت اصلی او حمل شود. و قول قمولی بدیدار پریان به صورت آدمیزاد حمل شده است.

مشهور است که همه پریان از نژاد ابلیس اند و و به همین استدلال می کنند که او از فرشته ها نیست، زیرا فرشته نژادی به دنیا نیارد، چون ماده ندارد، و گفته اند: پری جنس عام است و ابلیس یکی از آن ها است، و بنا به نصّ قرآن شک نیست که آنان نژاد دارند، و هر پری کافری را شیطان گویند. در حدیث آمده است که چون خدا خواست برای ابلیس نژادی و همسری باشد این امر او را به خشم آورد و پاره ای آتش از او پرید ، سپس خداوند زنش را از آن آفرید.

ابن خلکان در تاریخ خود، در شرح حال شعبی نقل کرده که گفت: روزی نشسته بودم و شتر داری آمد و مشک شرابی با خود داشت و آن را واگذاشت و نزد من آمد

و گفت: تو شعبی هستی گفتم. آری، گفت: به من بگو ابلیس زن داشت، گفتم: من در عروسی آن ها نبودم، گوید: سپس به یاد آوردم سخن خداوند متعال را «آیا [با این حال،] او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید،» و گفتم: هیچ نژاد بی زن به وجود نمی آید، گفتم: آری ، مشک شرابش را برداشت و رفت، گوید دیدمش که مرا می آزمود.

و روایت شده که خداوند متعال به ابلیس فرمود، فرزندی به آدم ندهم جز مانندش برایت پدید آورم، لذا هر آدمیزاد همزاد شیطانی دارد.

گفته اند: شیاطین نر و ماده دارند و زاد و ولد می کنند اما خود ابلیس خداوند متعال بر ران راستش آلتی آفریده و بر چپ فرجی و با این، آن را بگاید و هر روز ده تخم می گذراد.

مجاهد می گوید: از فرزندان ابلیس لاقیس است و ولهان که بر طهارت و نماز گماشته شده است ، و اهفاف که در بیابان ها است، و مره که کنیه شیطان نیز هست.

1- . الاعراف / 27

زلنبور که به بازارها گماشته شده است و لغو و سوگندِ دروغ و ستایش کالا را آراسته می کند، و بثر، بر مصیبت گماشته شده است و بدان وادارد و به خراشیدن چهره و سیلی زدن و گریبان دریدن وادار کند، و ابیض که پیغمبران را وسوسه کند، اعور که بر زنا گماشته شده است و در آلت مرد و کفل زن باد دمد. داسم که چون مردی بی سلام و بردن نام خدا به خانه خود وارد شود او نیز به همراهش داخل شود و میان او و خاندانش ستیزه بر پا کند و اگر بدون بسم اللّه بخورد، با هم هم خوراک شود، و چون مردی به خآن هاش داخل شود و سلام نکند و نام خدا نبرد و چیزی ناپسند مشاهده کرد، باید بگوید: «داسم، داسم اعوذ باللّه منه» مطرش، که بر نشر اخبار دروغ و بی اساس در میان مردم گماشته شده است، و اقبض که مادرشان طرطبه است، نقاش گفته: بلکه او دایه آن ها است، و گفتند 30 تخم گذاشت 10 در خاور 10 در باختر، 10 در میان زمین و از هر تخم یک جنس شیطان پدید آمده چون عفریت، غول، قطاربه، جانّ، و نامهای گوناگون و همه دشمنان آدمیزاد اند که خدا فرموده «آیا [با این حال،] او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید، و حال آنکه آن ها دشمن شمایند(1)» به جز مؤمنان آن ها، کنیه ابلیس ابو مرّه است.

علماء اختلاف دارند که ابلیس از گروهی از فرشته ها است که جن خوانده می شوند یا اصلا فرشته نیست و نیز در اینکه نام ابلیس عربی است یا عجمی، ابن عباس، ابن مسعود ابن مسیب، قتاده، ابن جریج، زجّاج و ابن انباری گفته اند: ابلیس فرشته ای است از طائفه ای که آنان را جن گویند، و نام او در زبان عبرانی عزازیل و در عربی حارث است، و از دربانان بهشت و سرور فرشته های آسمان دنیا و پادشاه آن و پادشاه زمین بود و از همه فرشته ها کوشاتر و داناتر بود، و میان آسمان تا زمین را اداره می کرد، از رانده شدن او به خدا پناه می بریم. گفته اند: و اینکه خداوند فرموده از جن بود یعنی از گروه فرشته ها به نام جن، ابن جبیر و حسن گفته اند: به اندازه یک چشم به هم زدن هم فرشته نبوده و او ریشه پریان است چنانچه آدم ریشه آدمیان، عبد الرحمن بن زید و شهر بن حوشب گفته اند: از پریانی بود که فرشته ها بر

1- . الکهف / 50

آن ها پیروز شدند و یکی از آن ها او را اسیر گرفت و به آسمان برد. بیشتر اهل لغت و تفسیر گفته اند: ابلیس نام او شد برای اینکه از رحمت خدا سخت نومید شد، و درست آن است که امام نووی و جز او از ائمه اعلام گفته اند که او فرشته است و ابلیس نامی است عجمی، استثناء در آیه متصل است زیرا گفته نشده که بجز فرشته ها فرمان سجده داشتند، و اصل در استثناء این است که از جنس مستثنی منه باشد.

قاضی عیاض گفته است: بیشتر بر این باوراند که او پدر پریان است، چنانچه آدم پدر بشر است، و استثناء از غیر جنسِ مستثنی منه در سخن عرب شایع و فراوان است، خدا فرموده « و هیچ علمی بدان ندارند، جز آنکه از گمان پیروی می کنند(1)» و سخن درست و برگزیده همان است که از نووی و هم نظران نقل شد، و از محمّد بن کعب قرظی است که جنیان مؤمن باشند و شیطاطین کافر و اصل آن ها یکی است. از وهب بن منبه پرسیدند جنیان چه باشند؟ و آیا می خورند و می نوشند و ازدواج می کنند؟ گفت، چند جنس اند، و پاک و خالص آن ها از باد است نه بخورند و نه بنوشند و نه در دنیا بمیرند و نه زایش دارند و خود انواعی دارند که می خورند و می نوشند و چون ماده غول، غول، قطارب و مانند آن ها ازدواج دارند.

قرافی گفته، همه مردم ابلیس بر سر داستان او با آدم علیه السّلام را کافر می دانند و دلیل کفرش سجده نکردن او نیست و گر نه باید به هر که سجده فرمودند و نکرد، کافر باشد اما چنین نیست، همچنین کفرش به سبب حسد بردن بر آدم نسبت به مقام او نیست و گر نه باید هر حسودی کافر باشد، و کفرش برای نافرمانی و فسق او نیست و گر نه باید هر نافرمان و فاسقی کافر باشد، و این موضوع بر گروهی فقهاء مشکل شده تا چه رسد به دیگران. و باید دانست که علت کفر او این است که ستمکاری و کار ناپسند را به خدا نسبت داد و این را در ضمن گفته خود «گفت: «من از او بهترم. مرا از آتشی آفریدی و او را از گِل آفریدی(2)» آشکار کرد، و منظورش بنا برگفته پیشوایان محقق از مفسران و دیگران این است که واداشتن بزرگ و والا به سجده بر زبون جور و ستم است و این همان جنبه کفر او- که لعنت خدا بر او باد-

---

1- . النساء / 157

2- . الاعراف / 12

است و مسلمانان اتفاق دارند که هر که آن را به خداوند متعال نسبت دهد، و او را منزه داند، کافر است.

اختلاف کرداه اند که پیش از ابلیس کافری بوده یا نه؟ برخی گفته اند که نه، و او نخست کافر است و برخی هم گفته اند که پیش از او کفاری بودند چون پریانی که در زمین بودند پایان.

برخی در مورد کفر ابلیس اختلاف کرده اند: آیا کفر ابلیس از نادانی بود یا از لج بازی، اهل سنت هر دو دیدگاه را دارند. خلافی نیست که پیش از کفرش خداشناس بوده، برخی که او را از نادانی کافر می دانند، می گویند دانش او رفت و چون کافر شد، خدانشناس گشت. و آن که کفر او را از لج می داند، گوید: کافری خداشناس بود، ابن عطیه گفته: کفر با ماندن دانش او بعید است هر چند به نظرم چنین امری رواست و نشدنی نیست چون خداوند هر که را بخواهد خوار و ذلیل می کند.

بیهقی در شرح اسماء حسنی درباره سخن خدا متعال « باز هم ایمان نمی آوردند- جز اینکه خدا بخواهد(1)» از عمر بن ذر روایت می کند که: شنیدم عمر بن عبد العزیز می گفت: اگر خدا می خواست نافرمانی نشود ابلیس را نمی آفرید، و آن را در آیه ای از کتابش بیان کرده و شرح داده و هر که بخواهد آن را می داند و هر که نخواهد نمی داند. و آن سخن خداوند متعال است «بر ضدّ او گمراه گر نیستید، مگر کسی را که به دوزخ رفتنی است(2)». سپس از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که به ابو بکر فرمود: ای او بکر اگر خدا می خواست نافرمانی نشود ابلیس را نمی آفرید . پایان .

مردی به حسن گفت: ای ابو سعید ابلیس می خوابد؟ گفت اگر خواب داشت ما راحت بودیم، مؤمن از او رها نیست جز با تقوی و ترس از خداوند متعال.

1- . الانعام / 111
2- . الصافات / 162 و 163

و در احیاء گفته است: هر که از یاد خدا غفلت کند گرچه لحظه ای باشد در آن لحظه جز شیطان قرینی ندارد. خداوند فرموده «و هر کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند، بر او شیطانی می گماریم تا برای وی دمسازی باشد(1)»

و علماء اختلاف کرده اند در این که آیا بر پریان از خودشان پیغمبری پیش از پیغمبر ما محمّد صلّی اللّه علیه و آله مبعوث شده است؟ ضحاک گفته: بنا بر ظاهر قول خدا تعالی «ای گروه جن و انس آیا نیامد براتان رسولانی از خودتان، 130- الانعام» مبعوث شده است. محققان گفته اند هرگز رسولی برایشان نیامده است، و هرگز هیچ پری پیغمبر نشده است. و همانا رسل خدا از آدمیان بوده اند و این درست و مشهور است، اما جن عده ای از آن ها بیم دهنده بوده، و مقصود آیه از«منکم» یعنی از یکی دو گروه، مانند سخن خداوند «یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ» با این که لؤلؤ و مرجان از آب شور به دست می آیند نه شیرین.

منذر بن سعید بلوطی از قول ابن مسعود می گوید: پریانی که به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله برخوردند رسولانِ قوم خود بودند، مجاهد گفته است: انذار دهندگان از پری باشند و رسولان از آدمی و شکی نیست که پریان در امت های گذشته مکلف بوده اند چنانچه در این امت نیز چنین است، زیرا خداوند فرموده «آنان کسانی اند که گفتار [خدا] علیه ایشان- همراه با امّتهایی از جنّیان و آدمیان که پیش از آنان روزگار به سر بردند- به حقیقت پیوست، بی گمان آنان زیانکار بودند(2)» و نیز سخن خداوند که فرموده «و جنّ و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند(3)» گفته اند مقصود از آن مؤمنانِ هر دو گروه است که فرمانبران آنان تنها برای عبادت، و اشقیاء آنان نیز تنها برای شقاوت آفریده شده اند، و مانعی ندارد که از عام، خاص اراده شود، و گفته اند: مقصود این است که جز برای امر و دعوت به عبادت آفریده نشده اند، و گفته اند: یعنی جز برای اینکه مرا یگانه دانند.

1- . الزخرف / 36
2- . الاحقاف / 18
3- . الذاریات / 56

اگر گفته شود چرا به جن و انس بسنده کرد و نامی از فرشته نبرد، جواب این است که برای اینکه تعداد کفار این دو گروه بسیار است، ولی چنانچه گذشت فرشته ها را خدا معصوم آفریده است.

اگر گویند چرا در این آیه جن را بر انس مقدم کرده است؟ جواب این که واژه انس سبک تر است و تقدیم واژه سنگین در آغاز سخن سزاوارتر چون سخن گو تازه نفس و نیرومند است.

فرع: شیخ عماد الدین یکی از موانع ازدواج را اختلاف جنس دانسته و می گوید جائز نیست آدمی زن جنیه بگیرد چون خدا فرموده «و از نشانه های او اینکه از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا به آن ها آرام گیرید، و میانتان دوستی و رحمت نهاد» دوستی جماع است و رحمت فرزند و جمعی از حنبلی ها صریحا آن را منع کرده اند، در فتاوای سراجیه گفته: این امر به سبب اختلاف جنس روا نیست، و در قنیه آمده است که از بصری آن را پرسیدند، گفت: در حضور دو گواه جائز است و در مسائل ابن حرب است که حسن و قتاده آن را مکروه داشته ا ند و از ابن لهیعه روایت کرده که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نهی کرده از ازدواج با پریان، و از زید عمی روایت شده است که بسیار می گفت: بارخدایا روزیم کن با یک پری ازدواج کنم که هر جا با من باشد.

و ابن عدی از نعیم بن سالم روایت کرده است که نعیم بن سالم به مصر آمد و شنیدم می گفت زنی از پریها گرفتم و بدان باز نگردم.

در شرح حال سعید بن بشیر از ابو هریره روایت شده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: یکی از پدر و مادر بلقیس پری بوده است، شیخ نجم الدین قمولی گفته: در منع از ازدواج انس و جن اعتراض است زیرا هر دو گروه مکلف اند، سپس مس گوسد: استاد پیری به من گفت که با پری ازدواج کرده است.

من گویم: مردی مأنوس به قرآن و دانشمند دیدم که با چهار پری یکی پس از دیگری ازدواج کرده بود، ولی سخن در حکم طلاق و لعان و ایلاء و عده و هزینه خوراک و پوشاک و جمع میان آن ها و چهار زن علاوه بر آن ها و مانند آن می ماند و همه مورد تامل است چنانچه پوشیده نیست.

و شیخ الاسلام ذهبی از عبد السلام روایت کرده است که در جواب پرسش از ابن عربی گفت: شیخ بد و بسیار دروغگوئی است، گفت: یعنی دروغگو هم هست؟ گفت: آری، یک روز از ازدواج با پری سخن داشتیم و او گفت: پری روح لطیف است و آدمی جسم کثیف و چگونه با هم جمع شوند، سپس مدتی از ما نهان شد و آمد و در سرش شکستگی بود و در باره آن از وی پرسیدند، گفت: یک زنی از پریان گرفتم و میان ما اختلاف شد و سرم را شکست، امام ذهبی پس از آن گفت: گمان ندارم ابن عربی این دروغ را ساخته و عمدا گفته باشد و همانا از خرافات ریاضت تراویده است.

فرع: ابو عبید در کتاب اموال و بیهقی از زهری روایت کرده اند که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله از ذبائح جن نهی کرد، و ذبائح جن این بوده که کسی خانه می خرید یا گنج طلا در می آورد و مانند آن ها لذا حیوانی را سر می برید برای دفع بدی و طَیره و در جاهلیت می گفتند: چون کسی چنین کند پریان به اهل آن زیان ندارند و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله آن را لغو کرد و از آن نهی کرد.

دمیری گفته: پری وارد خآن های نشود که در آن اترج(بالنگ) باشد، سپس گفته از پیغمبر روایتشده است که پری به خآن های در نیاید که در آن اسب عتیق باشد.(1)

و گویم: گفته: سعلاه بدترین غول است و آن را سعلآء و سعلاء هم گویند و جمعش سعالی است.

جاحظ گفته: عمرو بن یربوع از سعلاه و آدمی متولد شده گفته: و گفته اند که جرهم فرزند فرشته ها و دختران آدم بوده، گفته: چون فرشته ها گناه می کردند به صورت مردی به زمین فرو می آمدند چنانچه هاروت و ماروت و جرهم از آن ها متولد شدند، سپس گفته: از این قبیل بلقیس ملکه سبا است و ذو القرنین که مادرش آدمی و پدرش فرشته بوده نیز چنین است، و از این رو چون عمر شنید مردی فریاد

1- . حیاه الحیوان 1 : 147 – 155

می زند، یا ذو القرنین، گفت: نام پیغمبران را تمام کردید و به نام فرشته ها بر آمدید. پایان.

حق این است که فرشته ها مانند انبیاء علیه السّلام از گناه صغیره و کبیره معصوم اند، چنانچه قاضی عیاض و دیگران گفته اند و آنچه در باره جرهم و ذی القرنین و بلقیس آورده اند مردود است و استدلال آن ها به داستان هاروت و ماروت بی پایه و اساس است و بدان روشی که خواستند ثابت نکرده اند، بلکه ابن عباس گفته: آن ها دو مرد جادوگر بودند در شهر بابل نه دو فرشته.

جاحظ گفته: پندارند زناشوئی و نطفه بندی میان پری و آدمی صورت می گیرد، چون خداوند فرموده « و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن» و این روشن است برای اینکه زن پری مردان آدمی را از روی عشق به خاطر همخوابی به غش کردن وا می دارد و مردان پری زنان آدمی را نیز چنین کنند؛ و اگر آن نبود مردان به مردان در می آویختند و زنان به زنان، خدا فرموده «دست هیچ انس و جنّی پیش از ایشان به آن ها نرسیده است(1)» و اگر مردان پری پرده بکارت زنان آدمی را پاره نمی کردند و در طبع آن ها نبود خدا چنین نمی فرمود، و گفته اند واق واق نتایج برخی گیاه ها و جانداران است.

سهیلی گفته: سعلاه آن ست که در روز خود را به مردم نماید و غول آن است که در شب چنین کاری انجام دهد.

قزوینی گفته، سعلاه یک نوع شیطان است که با غول تفاوت دارد، و بیشتر در نیزارها یافت شود و چون آدمی را دستگیر کند او را برقصاند و همانند گربه با موش با او بازی کند، گفته: چه بسا گرگ در شب سعلاه را شکار کند و بخورد و چون او را به چنگ آورد فریاد کشد و گوید: مرا دریابید که گرگم می خورد، و بسا گوید: چه کسی مرا رها می کند که با من هزار اشرفی است و آن را بگیرد، مردم می دانند که این سخن از سعلاه است و کسی او را رها نکند و گرگ او را بخورد.(2) و باز دمیری گفته: غول از جنس پری است و شیطان و جادوگر آن ها است و جوهری گفته: از

1- . الرحمن / 74

2- . حيات الحيوان 2: 14- 16

سعالی است و جمع آن أغوال و غیلان است و هر چیزی که به انسان هجوم آورد و او را به هلاکت رساند غول است، و التغول: یعنی رنگا رنگ شدن.

طبرانی و دیگران از ابو هریره روایت کرده اند که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: چون غول زده شوید فریاد اذان بلند کنید که چون شیطان بانگ آن را شنود، بگوزد و فرار کند.

نووی در اذکار گفته: که آن حدیث درستی است و پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم برای جلوگیری از زیانش به ذکر خدا رهنمائی کرده است. و نسائی در آخر سنن کبرای خود از جابر بن عبد اللّه آورده که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: شب روی کنید که زمین در شب نور دیده شود و چون غول زده شدید فریاد اذان سر دهید.

نووی گفته: و همچنین سزاوار است که اذانِ نماز خوانده شود چون شیطانی به آدمی ظاهر شود. مسلم از سهل بن ابو صالح روایت کرده که پدرم مرا به بنی حارثه فرستاد و به همراه من غلام ما، یا رفیق ما بود، یک منادی از یک باغی او را به نام فریاد کرد و آنکه با من بود در آن سر کشید و کسی را ندید، و برای پدرم آن را گفتم و گفت: اگر می دانستم چنین چیزی برمی خوری تو را نمی فرستادم، ولی چون چنین آوازی شنیدی بانگ نماز بکش که من از ابوهریره شنیدم از رسول خدا باز می گفت که چون بانگ نماز بلند شود شیطان پس می رود.

و مسلم از جابر روایت کرده که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: نه دشمنی هست، نه طیره ای، نه غولی. جمهور علماء گفته اند: عرب می پنداشتند غولها در بیابان هاهستند و آن ها از جنس شیاطین اند و خود را به مردم نشان می دهند و خود را رنگارنگ سازند و آدمی را از راه منحرف کنند و او را نابود کنند، و پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله آن را باطل کرد. دیگران گفته اند: منظور حدیث عدم وجود غول نیست بلکه ابطال عقیده مردم است که غول به هر شکلی در آید. و معنی اینکه غولی در کار نیست، این است که نمی تواند کسی را گمراه کند. و گواه آن حدیث دیگر است که «غول نیست ولی سعالی است». علماء گفته اند: سعالی با سین فتحه دار و عین بی نقطه جادوگران پرینند.

و از آن دسته است روایت ترمذی و حاکم از ابی ایوب انصاری که گفت مرا انباری بود که در آن خرما بود و غولی به شکل گربه می آمد و از آن برمی داشت و ما از آن به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله شکایت کردیم فرمود: برو چون آن را دیدی بگو: بسم اللّه رسول خدا را پذیرا شو، و من او را گرفتم و سوگند خورد که باز نگردد، و رهایش کردم، آمد نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود اسیرت چه کرد؟ گفت سوگند خورد که باز نگردد.

فرمود: دروغ گفته، او به دروغ عادت دارد، باز او را گرفت و گفت تو را رها نکنم تا نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله برم، گفت: چیزی بیادت آورم، آیه الکرسی بخوان تا شیطان و جز او به تو نزدیک نشود، و آمد نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و فرمودش اسیرت چه کرد؟ و به آن حضرت گزارش داد آنچه را گفته بود، فرمود: راست گفته با این که دروغگو است.

ترمذی گفته: حدیث حسن غریبی است، و بخاری هم از ابو هریره مانندش را آورده، و در پایانش میدانی سه شب است با که گفتگو داری ای ابو هریره؟ گفت نه، فرمود صلّی اللّه علیه و آله آن شیطان است.

حاکم و ابن حبّان از ابو بن کعب روایت می کنند که بنگاه خرما خشک کنی داشت و هر روز می دید کم می شود یک شب پاسبانی کرد و ناگهان به مانند جوان نورسی آمد، گوید: سلامش دادم و پاسخ داد به من و گفتم: کیستی دست به من بده، و دست داد و ناگهان دست سگی بود و موی سگی داشت، گفتم پری هستی یا آدمی؟ گفت بلکه پری، گفتم: می بینم آفرینش ناتوانی داری، همه پریان چنین باشند؟ گفت پریان خوب می دانند که از من محکم تر میان آن ها نیست.

گفتم: چه تو را واداشت بر آنچه کردی؟ گفت به من خبر رسید تو مردی هستی که صدقه دادن را دوست داری و خواستم از مالت برده باشم، گفتم: چه چیزی ما را از شما پناه می دهد ؟ گفت: آیه الکرسی بخوان که چون بامداد بخوانی تا شب از ما در امانی و چون شب بخوانی تا بامداد از ما در امان باشی، گوید: صبح نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم رفتم و به او گزارش دادم، فرمود: آن خبیث راست گفته و عرب پندارند چون آدمی تنها در بیابان راه رود در صورت آدمی به او

نمایان نشود و به دنبال او باشد تا او را از راه به در کند، و به او نزدیک شود و به صورتهای گوناگون در نظر او جلوه کند تا از ترس او را هلاک کند، گویند چون بخواهد آدمی را گمراه کند، آتش افروزد تا در بر آن رود و با او چنین کاری کند، گفته اند بصورت آدمی است ولی پاهایش مانند الاغ است و سم دارد.

قزوینی گفته: جمعی از صحابه غول را دیدند یکی از آن ها عمر است در سفری که پیش از اسلام به شام کرده و او را با شمشیر زده بود . و از ثابت بن جابر فهری هم یاد شده که غول را دیده و شعرهای او را به قافیه نون یاد کرده است. (1)

دمیری گفته: قطرب پرنده شب گردی است که خواب ندارد، و ابن سیده گفته سعلاه نر است، و گفته اند از پریان کوچ اند، و گفته اند، قطارب سگان ریزاند، یا جانوری که همه روز در تلاش است، محمّد بن ظفر گفته: قطرب جانوری است در سرزمین مصر که به آدم در حالت تنهایی نمایان می شود، و بسا اگر دلیر باشد او را از خود براند و گر نه به او آویزان شود تا او را بگاید، و چون بگایدش هلاک شود، و مصریان چون کسی را بینند که دچار قطرب شده، گویند گائیده شده یا ترسیده؟ اگر گویند گائیده شده از او نومید شوند و اگر گویند هراسان شده او را درمان کنند، و من دیدم مردم مصر بسیار در این باره گفتگو کنند.(2) پایان نقل از کتاب حیاه الحیوان.

شرح برخی عبارات که بسا نیاز بدان دارند: الحشاش المثلثه: حشره های زمین، در کتاب النهایه آمده: مستطیر یعنی منتشر، متفرق گویی پرنده است در جوانب آن، در حدیثی ابن مسعود از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند اغتیل یعنی به سرعت برده شد. و الاغتیال: یعنی فریب خورد و در محلی که کسی او را نمی بیند کشته شود، و سخن او «او فرما کان» که در غذای پریان آمده آبی گفته: بدیهی است که مراد همان است که پس از خوردن در آن می ماند، و بسا که خدا روزی آن ها را در استخوان بیافریند، و این سوال پیش می آید آیا خوب است که استخوان را خوب پاک نکنند و آیا ثوابی دارد که بر آن چیزی گذارند؟ و اظهر این است که بهره جنیان

1- . حيات الحيوان 2 : 134 137 باب غين
2- . حيات الحيوان 3: 181 باب قاف

به بو کشیدن است، زیرا چیزی در آن نماند که بخورند مگر آنکه خوراکی غیر از خوراک آدمی داشته باشند. پایان.

در نهایه در وصف جن آمده مردانی دراز چون نیزه- مستثفرین ثیابهم یعنی جامه هاشان را میان دو پایشان کرده بودند چنانچه سگ دم خود را چنین کند، و گفته عرج بعین فتحه دار و سکون راء قریه ای است جامع از نواحی فرع در چند منزلی مدینه، و عکاظ جایی است نزدیک مکه و در زمان جاهلیت چند روز در آن بازاری بر پا می کردند.

و در حدیث آمده: عمر از مردی که پری او را ربوده بود پرسید، خوراکشان چه بود؟ گفت فول و آنچه نام خدا بر آن نبرند، گفت نوشابه شان چه بود؟ گفت جذف. فول باقلا است و جذف با حرکت گیاهی است در یمن که خورنده اش نیاز

به نوشیدن آب ندارد، و گفته اند خوراک آن ها هر نوشابه روباز است و قتیبی گفته: منظور آن مقدار از نوشابه است که چون کف و خاشاک به دور می ریزند.

گفته شده: پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: که هیچ آدمی نیست جز همراهش شیطانی است، گفتند و با تو هم؟ فرمود: آری ولی خدا مرا بر او کمک داده و او تسلیم شده و مسلمان گردیده و من از شر او آسوده ام.

من گویم: داستان سعد بن عباده را به دروغ بر پریان بستند و او را فرستادهِ عمر کشت چنانچه در کتاب فتن شرح دادیم.

در نهایه است که صبا به کسی گویند که از کیش خود به کیش دیگری گراویده باشد. و قریش پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را صابی گفتند که از کیش قریش به کیش اسلام گروید و مسلمانان را صباه می خواندند.

در قاموس آمده: غریف آواز پری است که در شب همانند زنگ در بیابان ها شنیده شود و غراف ریگزاری ست از بنی سعد یا کوهی است در دهناء 12 میلی مدینه و این نام برای آن است که در آن آواز پری شنیده شود و ابرق الغراف آبی است از بنی سعد.

در نهایه است که به جنی گفت: تو را ضئیل و شخیت بینم، ضئیل بمعنی لاغر و شخیت بمعنی باریک اندام و کم گوشت.

ص: 323

رازی در دیباچه تفسیرش در تحقیق استعاذه از شیطان و بیان آن که از او پناه گیرند گفته: در آن مسائلی است.

1 - در ماهیت پری و دیو.

مردم اختلاف دارند که پری و دیو هستند یا نه؟ برخی از مردم وجود آن ها را منکر اند، و باید نخست از ماهیت پری و دیو بحث کرد. لذا می گوییم همه می گویند پری و دیو اشخاصی تنومندی همانند مردم و بهائم نیستند که بیایند و بروند و بطور خلاصه در باره آن ها دو قول است نخست آن که: جسمی هوا وشند و می توانند به هر شکلی درآیند و عقل و فهم دارند و بر کارهای سخت و دشوار توانا هستند، دوم: بسیاری آن ها را وجود مجرّد و لا مکان و بی جسم دانند، و این گونه موجودات گاهی والا ومقدس و به کلی برکنار از اجسامند و آنان فرشته های مقربند که خدا فرموده « و کسانی که نزد اویند از پرستش وی تکبّر نمی ورزند و درمانده نمی شوند»(1) و دنبال آنان مقام ارواحی است که وابسته به سرپرستی اجسامند و اشراف آن ها حاملان عرشند که خدا تعالی فرموده « و عرش پروردگارت را آن روز، هشت [فرشته] بر سر خود بر می دارند(2)».

مرتبه دوّم: گرد عرش را فرا گرفته اند که خدا فرمود: « و فرشتگان را می بینی که پیرامون عرش به ستایش پروردگارِ خود تسبیح می گویند(3)»
مرتبه سوّم: فرشته های کرسی اند.

مرتبه چهارم: فرشته های آسمان طبقه به طبقه.

مرتبه پنجم: فرشته های کره اثیر

مرتبه ششم: فرشته های کره هوا که طبع نسیم دارد.

مرتبه هفتم: فرشته های کره زمهریر.

مرتبه هشتم، ارواح متعلق به دریاها.

مرتبه نهم: ارواح متعلق به کوهها:

1- . الانبياء / 21
2- . الحاقه / 17
3- . الزمر / 75

مرتبه دهم: ارواح فروردین که سرپرست اجسام گیاهی و جانداران عالمند.

و بدان بنا بر هر دو قول این ارواح بسا شریف و خدا خواه و سعادتمندند که صالحان جن نام دارند، و بسا تیره و پست و بدخواه و بدبخت اند و دیو نام دارند،

برخی به چند دلیل وجود جن را منکر اند ازجمله:

1. اگر شیطان باشد جسمی است لطیف یا تیره و درهم و هر دو نشدنی است.

زیرا اگر تیره و درهم باشد باید هر که دیدی سالم دارد او را بیند و چنانچه اگر در حضور ما اجسام تیره و درهم باشد و دیده نشوند، رواست در بر ما کوه های بلند و خورشیدهای تابان و رعدها و برق ها باشند و هیچ کدام از آن ها را درنیابیم و هر که این را روا داند از عقل خارج است.

و تنها به این سبب گفتیم: که ممکن نیست جسم لطیف و نازک باشند زیرا باید بر اثر بادهای تند از هم دریده شوند و نتوانند کارهای دشوار انجام دهند. و آنان که وجود پری را ثابت می کنند او را به کارهای دشوار توانا می دانند و چون این هر دو نشدنی است فساد قول مبنی بر وجود پری روشن است.

2. آنچه را پری نامند اگر در این جهان اند و با بشر در آمیخته اند، باید بر اثر آمیزش و همنشینی، یا دوست شوند و یا دشمن اگر دوست شوند باید سودی بدهند و اگر دشمن باید زیانی رسانند، حال آن که ما نه اثری از دوستی بینیم و نه از دشمنی، و آنان که ادعای جن گیری می کنند چون توبه کنند و از کار خود دست کشند اقرار کنند که هرگز اثری از جن ندیده اند، و بنا بر این گمان می رود که جنی در کار نباشد، و از کسی که از فن جن گیری توبه کرده بود شنیدم، می گفت: من به فلان دستور برای تسخیر پری چندین روز مواظبت کردم و هیچ خرده ای فروگزار نکردم که به کار بندم ولی از احوالی که گفتند هیچ اثر و خبر ندیدم.

3. راه شناخت این چیزها یا حس است یا گزارش یا دلیل، حسّ که نیست زیرا ما نه چیزی از آن ها دیدیم و نه آوازی شنیدیم پس چگونه ممکن است آن ها را حس کنیم. و کسانی که گویند آن ها را دیده ایم یا آوازشان را

شنیده ایم یا دیوآن هاند و بر اثر اختلال مزاج چیزی به خیال آن ها آید و گمان برند ارواحند و یا دروغگو و دغل و فریبکار اند.

ص: 325

و اثبات این چیزها به با استناد به خبرهای که از پیغمبران و رسولان رسیده، باطل است چون اگر این ها باشند نبوت انبیاء باطل گردد، زیرا می توان گفت: هر معجزه ای را که پیغمبران آورده اند به کمک پری و دیو بوده، و نتیجه ای که مقدمه را باطل کند خود باطل است.

مثلا اگر روا داریم پری در درون آدمی در آید رواست گفته شود ناله تنه درخت که معجزه پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله شمرده اند از شیطان بوده که درون آن رفته و نالیده یا سخن گفتن ناقه با پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله از شیطان بوده که درون آن رفته و سخن گفته و یا اینکه درخت را شیطان از جا کنده و نزد او آورده است، و روشن شد که عقیده به وجود پری و دیو مایه بطلان نبوت پیغمبران است و اما دلیل آوردن برای اثبات وجود پری و شیطان نشدنی است زیرا پی بردن به وجود آن ها راهی ندارد، لذا عقیده به وجود آن ها نادرست است، این موارد شبهه منکران پری و دیو است.

و جواب دلیل نخست این ست که این شبهه دلالت دارد که پری نتواند جسم باشد، پس چرا جوهر مجرّد از جسم نباشد؟

و آنان که چنین گویند چند گروهند گروه اول: گویند نفوس ناطقه آدمی که از تن جدا شوند گاهی نیک خواه و گاهی بدخواه اند، اگر نیک خواهند همانا فرشته های زمین اند و اگر بدخواه اند دیوان زمین اند. و چون تنی دیده شود که با تن آن روح خوب همانند باشد و جانی دمساز او داشته باشد آن جان جدا شده از تن با جانی که در تن است یک وابستگی پیدا می کند و به هر کاری او را سزد، یاور این جان حاضر در تن گردد، و اگر هر دو پاک و شریف و خیر خواه باشند این کمک به صورت الهام انجام شود و اگر پلید و بدخواه باشند وسوسه باشد و این حقیقت الهام و وسوسه است به عقیده این گروه.

گروه دوم: گویند پری و دیو جوهر مجرد از جسم و علاقه های آن هستند و جدا از روح آدمی اند، و خود چند نوعند، اگر پاک و نورانی باشند فرشته های زمین اند و پری نام گیرند، و اگر پلید و بدخواه دیوهای آزار دهنده هستند، و چون این را دانستی گوییم هم جنسی علت پیوستگی است و جآن های پاک آدمی که نورانی اند

بدان ارواح نورانیِ پاک می پیوندند و آنان در کار خوب، نیکی و پرهیزکاری به آن ها کمک می کنند، و نفوس آدمیِ پلید و بدخواه ب آن ارواح پلید و بدخواه می پیوندند و آنان هم به کارهای بد از جمله شرارت و گناه و تجاوز به آن ها کمک می کنند.

گروه سوم: ارواح فرودین را منکرند ولی به ارواح مجرّد آسمانی معتقدند و پندارند این ارواح والا و زورمند و نیرومند هستند و در جوهر خود گوناگون اند: و چنانچه هر روح آدمی تنی ویژه خود دارد هر روح فلکی هم تنی مشخص دارد که همان فلک وابسته به او است.

و چنانچه روح آدمی نخست به دل پیوند خورد و به وسیله او در همه اعضاء تن اثر کند روح آسمانی هم به اختر آن پیوندد و به وسیله آن در همه اجزاء فلک و کلیه جهان اثر کند و چنانچه در دل و مغز ارواح لطیفی پدید گردند و با شرائین و اعصاب به همه اجزاء تن رسند و بدان زندگی و حسّ بخشند و هر جزء و عضو را بجنبانند، به همین صورت از جرم فلک پرتوی به همه سوی جهان تابد و نیروی آن اختر به وسیله پرتو به همه اجزاء جهان رسد، و چنانچه ارواح نشأت گرفته از دل و مغز در پاره های تن نیروهای گوناگون پدید کنند چون غاذیه، نامیه، مولده و حساسه و این نیروها به مثابه نتاج و زاده گوهر نفس اند که سرپرست کل تن است.

همچنین به وسیله پرتوی که از اختران بر سراسر جهان پخش شود در هر تیکه از آن نفس ویژه ای پدید گردد به مانند نفس زید و نفس عمرو، و این نفوس زاده نفوس فلکیه اند، و چون نفوس فلکیه در گوهر خود گوناگون اند این نفوس زاده شده از آن ها هم در گوهر خود گوناگون اند و نفوس زاده فلک زحل یک گروه اند و نفوس زاده فلک مشتری گروه دیگر و نفوس وابسته به فلک زحل هم جنس و دمسازند و میان آن ها مهر و دوستی است و در جوهر خود مخالف با نفوس وابسته به فلک مشتری می باشند. وچون این را دانستی گوییم: علت نیرومندتر از معلول است، و هر گروه از نفوس آدمی طبعی ویژه دارند که اثر همان ارواح فلکی هستند و آن طبع در روح فلکی بسیار والاتر و نیرومندتر از آن است که در ارواح آدمی است و آن روح فلکی چون پدر مهربان است برای این روح آدمی و چون پادشاهی دلسوز

و از این رو این ارواح فلکی زاده های خود را در صلاح آن ها کمک دهند و یک بار در خواب به صورت رویا و یک بار در بیداری به صورت الهام آن ها را راهنمائی کنند.

سپس اگر یک روح آدمی بسیار نیرومند و در خاصیت روح فلکی وابسته بدان کامل تر باشد کارهای شگفت آور و خارق العاده از او بروز کند، این است شرح عقائد معتقدان به اینکه پری و دیو هستند و مجرد از ماده اند و بدان که گروهی از فلاسفه به این عقیده معترض اند و گویند مجرد نه امور جزئی را در یابد و نه کاری در امور جزئی ها دارد و نتواند هیچ کاری بکند، این اعتراض نادرست است به دو دلیل:

نخست: اینکه ما بر شخص معینی حکم کنیم که آدمی است، اسب نیست و قضاوت کار نفس است و باید دو طرف را دریابد تا قضاوت کند، و در اینجا همان نفس است که درک کلی کند و باید که مدرک جزئی هم باشد.

دوم: فرض اینکه نفس مجرد نتواند از آغاز و بی واسطه جزئی را دریابد ولی نزاعی نیست که با ابزار تن می تواند جزئیات را دریابد، و چرا روا نباشد که برای این جواهرِ مجرده به نام پری و دیو ابزاری جسمانی چون کره اثیر و کره زمهریر باشد و به وسیله آن ها جزئی را دریابند و در این بدن ها اثر کنند؟، این تمام گفتار است در باره این مذهب.

و اما آن ها که معتقدند پریان جسمی هوائی یا آتشی اند گفته اند اجسام در حجم پذیری و اندازه برابرند و این دو خاصیت عمومی از اعراض اند و همه اجسام در پذیرش این اعراض با هم هستند، ولی چند چیز که در ماهیت از هم جدایند مانعی ندارند که در برخی لوازم شریک هم باشند، و چرا نگوییم اجسامی که ذات و ماهیت مخصوص به خود دارند اگر چه در حجم پذیری و اندازه با اجسام دیگر شریک اند، خود لطیف و نافذ و زنده و خردمند اند، و بر کارهای دشوار توانا بوده ، و تفرقه و پاره پذیر نباشند.

و در این صورت این اجسام می توانند به هر صورت در آیند و خود را به هر شکلی بسازند و بادهای تند آن ها را ندرد و جسم کثیف و درهم آن ها را از هم جدا

نسازد، آیا فلاسفه نگفته اند آتشی که از صاعقه برآید در یک لحظه در درون سنگ ها و آهن درآید و از سوی دیگر خارج شود، و چرا این صورت پریوش چنین نباشد، و بنا بر این پریان می توانند در درون مردم روان باشند و در آن کار کنند تا مدت معین و وقت معلوم و زنده و فعال و محفوظ از تباهی بمانند، همه این حالات تصور روشنی دارند و دلیل بر نادرستی آن ها نیست و نباید آن ها را نادرست انگاشت.

و پاسخ شبهه دوم این است که دوستی و دشمنی برای هر فردی لا جرم وجود دارد، و هر فردی تنها از حال خود خبر دارد و حال دیگری را نداند، لذا این امر در حد احتمالات باقی می ماند.

و جواب از شبهه سوّم این است که ما نپذیریم عقیده به وجود پری و دیو مایه طعن به نبوت پیغمبران باشد و پاسخ این شبهه که آوردید پس از این روشن خواهد شد، و پاسخ این شبهه ها چنین است.

2- مسأله [پری و شیطان در قرآن و اخبار]

بدان که قرآن و اخبار به وجود پری و شیطان دلالت دارند و در قرآن آیاتی در این باره وجود دارد.

یکم: سخن خداوند متعال «و چون تنی چند از جنّ را به سوی تو روانه کردیم که قرآن را بشنوند. پس چون بر آن حاضر شدند [به یکدیگر] گفتند: «گوش فرادهید.» و چون به انجام رسید، هشداردهنده به سوی قوم خود بازگشتند. گفتند: «ای قوم ما، ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده [و] تصدیق کننده [کتابهای] پیش از خود است، و به سوی حقّ و به سوی راهی راست راهبری می کند»(1) و این صریحا دلالت دارد بر این که پری وجود دارد و قرآن را شنیده اند و قوم خود را بیم داده اند.

دوّم: سخن خدا متعال « و آنچه را که شیطان [صفت] ها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند، پیروی کردند(2)».

1- . الاحقاف / 29 و 30
2- . البقره / 102

سوم: سخن خداوند متعال در داستان سلیمان: « [آن متخصّصان] برای او هر چه می خواست: از نمازخانه ها و مجسّمه ها و ظروف بزرگ مانند حوضچه ها و دیگهای چسبیده به زمین می ساختند(1)».

و خدا فرموده « و شیطآن ها را [از] بنّا و غوّاص، تا [وحشیان] دیگر را که جفت جفت با زنجیرها به هم بسته بودند [تحت فرمانش درآوردیم](2)».

و خدا فرمود: « و باد را برای سلیمان [رام کردیم:] » تا این که می فرماید « و برخی از جنّ به فرمان پروردگارشان پیش او کار می کردند».(3)

آیه چهارم: و سخن خداوند تعالی: « ای گروه جنّیان و انسیان، اگر می توانید از کرانه های آسمآن ها و زمین به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید. [ولی] جز با [به دست آوردن] تسلّطی رخنه نمی کنید(4)».

آیه پنجم : سخن خداوند تعالی: « ما آسمان این دنیا را به زیور اختران آراستیم. و [آن را] از هر شیطان سرکشی نگاه داشتیم».(5)

و اما اخبار در این باره بسیار است. خبرنخست: مالک در موطأ از ابو سائب روایت می کند که رفت نزد ابو سعید خدری، می گوید: دیدم نماز می خواند به انتظارش نشستم تا نماز را پایان دهد، گفت:

زیر تختش در میان خآن هاش سوتی شنیدم و ناگهان ماری بود و گریخت و خواستم آن را بکشم.

ابو سعید اشاره کرد بنشین، به انتظارش نشستم تا نمازش را تمام کرد و چون فارغ شد به اتاقی در خانه اشاره کرد و گفت: این اتاق را می بینی؟ گفتم: آری، گفت: در آن یک جوان انصاری تازه داماد بود- و حدیث را ادامه داده تا گفته- دید زنش میان دو در ایستاده و نیزه کشید تا از غیرت زنش را زند. زنش گفت: به اتاق داخل

1- . سبأ / 13
2- . ص / 37 و 38
3- . سبأ / 12
4- . الرحمن / 33

5- . الصافات / 6 و 7

شو تا ببینی، در به اتاقش وارد و ناگهان ماری در بسترش بود و نیزه را در او فرو کرد و او بر سر نیزه به خود پیچید و جوان به خاک افتاد و کسی نفهمید کدام جلوتر مرد آن نوجوان یا مار، و ما آن را از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پرسیدیم. فرمود: در مدینه پریانی باشند که مسلمان شدند، و به هر کدام شما نمایان شدند سه روز به آن ها اعلام کنید بروند و اگر باز آمدند آن ها را بکشید که شیطان اند.

خبر دوم: در موطأ از یحیی بن سعید روایت شده که چون پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را به آسمان بردند یک عفریت جنی با شعله ای آتش به دنبالش بود و هر گاه رو برمی گردانید او را می دید جبرئیل علیه السّلام به او گفت: آیا کلماتی به تو نیاموزم که چون بگویی آتشش را خاموش و خودش را برگردانی؟ بگو: اعوذ بوجه اللّه الکریم، و بکلمات اللّه التامات التی لا یجاوزهن برّ و لا فاجر من شرّ ما ینزل من السماء و من شرّ ما یعرج فیها و من شرّ ما ینزل الی الارض و من شرّ ما یخرج منها، و من شرّ فتن اللیل و النهار و من شرّ طوارق اللیل و النهار، الا طارقا یطرق بخیر یا رحمان

خبر سوم: باز در موطأ آمد است که کعب الاحبار بسیار می گفت: اعوذ بوجه اللّه العظیم الذی لیس شی ء اعظم منه و بکلمات اللّه التامات التی لا یجاوزهنّ بر و لا فاجر، و باسمائه کلها ما قد علمت منها و ما لم اعلم، من شرّ ما خلق و ذرأ و برأ.

خبر چهارم: مالک است از خالد بن ولید روایت می کند که گفت: یا رسول اللّه من در خواب می هراسم فرمود: بگو اعوذ بکلمات اللّه التامات من غضبه و عقابه و شرّ عباده و من همزات الشیاطین و أن یحضرون.

خبر پنجم: تا حد تواتر مشهور است که پیغمبر شب جن بیرون آمد و بر آن ها قرآن خواند و آن ها را به اسلام دعوت کرد.

خبر ششم: قاضی ابو بکر در هدایه روایت کرده که عیسی از پروردگارش خواست که مکان شیطان را از آدمیزاد به او نشان دهد. خداوند آن را و به او نمود، که دید سری دارد چون سر مار و آن را بر دل آدمی نهاده و چون یاد خدا کند پس کشد و چون یاد خدا نباشد سرش را بر دانه دل او نهد.

خبر هفتم: قول آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله که می فرماید: شیطان چون خون در بنی آدم روان است و هرکدام از شما برای خود شیطانی دارد، گفته شد شما چطور ای رسول خدا؟ فرمود: من هم دارم جز اینکه خدا تعالی بر ضد او به من کمک کرده و مسلمان شده است.

احادیث در این باره بسیار است و آنچه آوردیم کفایت می کند.

مسأله سوم: [در آفرینش جن از آتش]

جن را از آتش آفریده اند و دلیلش سخن خداوند متعال است «و پیش از آن، جن را از آتشی سوزان و بی دود خلق کردیم» و خداوند تعالی که از زبان ابلیس می فرماید: «مرا از آتشی آفریدی و او را از گِل آفریدی».

و بدان که زندگی در آتش بعید نیست، ندانی پزشکان گویند متعلق نخست به نفس، دل و روح است که در نهایت گرم ا قرار دارند، جالینوس گفته: من یک بار دل میمون را شکافتم و دست در درونش بردم و انگشت در دلش فرو کردم، در نهایت داغی بود، و گوییم پزشکان اتفاق دارند که زندگی نشود جز به وسیله حرارت غریزیه و یکی از آن ها گفته گمان غالب این است که کره آتش آکنده از روحانیات است.

مسأله سوم: [در نام گذاشتن جن]

در علت نام گذاری جن دو قول وجود دارد.

اول: اینکه جن به معنی پوشیده است و بهشت را جنه گویند چون زمینش پوشیده از درخت است، و سپر را جنّه خوانند چون آدمی را می پوشاند، و جن هم از دیده نهان است، و جنون هم پوشنده عقل است، و جنین هم در شکم مادرش نهان است و در همین راستا است سخن خداوند تعالی «سوگندهای خود را [چون] سپری بر خود گرفته(1)» یعنی مانع و پوشش خود قرار دادند.

و بنا بر این باید فرشته ها هم جن باشند چون به چشم نیایند، جز این که گفته شود از باب تقیید مطلق بنابر عرف آن را مخصوص پری کرده است.

1- . المنافقون / 2

دوّم: اینکه چون ابتدا دربانان بهشت بودند نام آن ها جن شده، اما قول نخست اقوی است.

مسأله پنجم: [در اختلاف جن و پری]

بدان که چهار تیره مکلف اند: فرشته، آدمی، پری، و دیو،

علماء اختلاف دارند که جن و دیو یک جنس اند و حقیقت واحد دارند یا پری یک نوع است و دیو نوع دیگر چون آدمی و اسب، و گفته اند پری نیک و بد دارد و بد آن ها را دیو و شیطان نامند.

مسأله ششم: [در رفتن پری به درون آدمی]

- مشهور است که پریان به درون آدمی روند و معتزله آن را انکار کرده اند، ولی معتقدان به آن چند دلیل آوردند.

نخست: بنا بر این که پری روح مجرد باشد در این صورت آمدنش در درون آدمی به معنی تصرف او است در آن و این بعید نیست و اگر جاندار هوایی لطیف نافذی باشد که شرح دادیم نفوذش در درون آدمیزاد ممتنع نیست، مانند جان و روان در تن انسان و غیر آن.

دوّم: سخن خدا متعال: « [از گور] برنمی خیزند مگر مانند برخاستنِ کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سَرَش کرده است»(1).

سوّم: سخن آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله که می فرماید: شیطان مانند خون در تن آدمی روان است.

منکران چند دلیل آورده اند یکی: سخن خدا متعال به نقل از ابلیس « و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابتم نمودید(2)» صریحا دلالت دارد بر این که شیطان جز یک تسلط بر آدمی ندارد و آن هم وسوسه کردن و دعوت به باطل است.

دوم: شکی نیست که پیغمبران و علمای محقق مردم را به لعن شیطان و بیزاری از آن دعوت می کنند و دشمنی بین آن ها و شیاطین بالاترین نوع دشمنی است، و

1- . البقره / 275
2- . ابراهيم / 22

اگر می توانستند در درون بشر نفوذ کنند و بلاء و بدی به آن ها رسانند باید پیغمبران و علماء بیش از دیگران از آنان زیان می دیدند و چون چنین نیست آن دعوی باطل است.

مسأله هفتم: [در احوال فرشته و پری]

علماء اتفاق دارند که فرشته ها نه می خورند و نه می نوشند و نه می گایند، و شب و روز تسبیح می گویند وانمانند، اما جن و شیاطین بخورند و بنوشند، پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در باره سرگین و استخوان فرمود: که آن ها توشه برادران پری شمایند، و نیز فرزند به دنیا آورند که خداوند فرمود: «آیا [با این حال،] او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید» و خدا داناتر است.

مسأله هشتم: در وضع وسوسه بنا بر آنچه در اخبار آمده است. گفته اند که فرو رود درون آدمی و بر دانه دلش سر نهد و او را وسوسه کند و دلیل آن ها سخن پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله است که شیطان چون خون در تن آدمی روان است، هان راه او را با گرسنه ماندن تنگ کنید، فرمود: اگر شیاطین گرد دلهای آدمیزاد پرسه نمی زدند، هر آن ملکوت آسمآن ها و زمین را مشاهده می کردند.

برخی از مردم می گویند باید این اخبار را تاویل برد چون ظاهر آن ها نشدنی ست و چند دلیل آورده اند:

یکی: رفتن شیاطین به درون آدمی نشدنی است زیرا یا باید روزنه ها گشاد شوند یا اجسام درهم فرو روند.

دوم: بنابر آنچه گفتیم که دشمنِ سرسخت انسان های دین دارند لذا اگر می توانستند به درون او نفوذ کنند، باید زیانی ویژه به او زنند.

سوّم: شیطان آتشین است و اگر به درون تن آدمی می رفت باید گرمایی مانند آتش را در درون خود احساس کند.

چهارم: شیاطین دوست گناه و کفر و فسق باشند و ما سخت خواهان آن باشیم که انواع کفر و فسق از خود نشان دهند ولی اثری از آن نیابیم و خلاصه نه دشمنی آن ها زیانی دارد و نه دوستی آن ها سودی می رساند.

معتقدان به نفوذ شیطان به دلیل نخست چنین پاسخ داده اند که این اعتراض بنا بر این که روح مجرّدند بیهوده است و اگر هم جسم لطیف اند مانند پرتو و هوا باز وجهی ندارد.

و در مورد دوم گفته اند، بعید نیست که گفته شود: خدا و فرشته ها آن ها را از آزار علماء باز می دارند.

و از سوّم: پاسخ داده اند به اینکه چون خدا به آتش ابراهیم فرمود: «ای آتش، برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش(1)» چرا در اینجا مانند آن روا نباشد؟

و از چهارم: پاسخ داده اند به اینکه شیاطین فاعل مختارند و بسا کار زشتی را نخواهند انجام دهند.

مسأله نهم: در تحقیق وسوسه طبق تحقیق غزالی

در کتاب الاحیاء گفته: دل چون گنبدی است که درها دارد و احوال از هر در بر آن ریزند یا چون نشانی که از هر سو تیر بر آن زنند یا چون آینه در رهگذر که پیاپی مردم در برابر آن گذرند و صورت ها به دنبال هم در آن دیده شوند، یا چون حوضی که آب های گوناگون از جوی هایِ باز به آن ریزند، و ورود آثار در دل در هر ساعت یا از بیرون است بواسطه حواس پنجگانه و یا از درون است چون خیال، شهوت و خشم و اخلاقی که در مزاج آدمی آمیخته اند و چون شهوت و خشم آمدمی بر انگیخته شوند از آن ها اثرهایی در دل پدید آید. و چون آدمی از ادراکات حواس ظاهر جلوگیری کند، و چشم و گوش بندد باز خیال در نفس باقی بماند و از سوئی به سوئی دود و دل را دگرگون سازد و به هر جا کشاند، و دل پیوسته به سبب این امور در دگرگونی است، و ویژه ترین اثری که در دل پدید می آید، خاطره ها است، یعنی آن اندیشه و یادآوری ها، که مراد همان ادراک و علوم او است یا تازه به تازه پدید آمده یا با یادآوری گذشته و آن ها را خاطره گویند چون پس از بی خبری دوباره در دل خطور کنند.

1- . الانبیاء / 69

و خاطره ها اراده جنبانند و اراده اعضاء را به حرکت وا می دارند و این خاطره های تحریک گر گاهی به بدی سوق می دهند، یعنی به آنچه انجامش بد است، و گاهی به نیکی و عملی که سرانجامش سودمند است، و این دو خاطره از هم جدایند و دو نام دارند، خاطره پسندیده الهام است و خاطره نکوهیده را وسواس نامند، و تو میدانی این خاطره ها پدیده اند و سببی خواهند و تسلسل هم نشدنی است پس باید همه از واجب الوجود باشند. این خلاصه سخن غزالی است و پرگوئیهای او را حذف کردیم.

مسأله دهم: در تحقیق گفتار غزالی.

بدان که این مرد گرد مقصد گشته هرچند رسیدن به هدف نیازمند بمزید تنقیح و ویرایش زیاد است.

گوئیم پیش از رسیدن به مقصد چند مقدمه لازم است.

مقدمه نخست: شکی نیست که در پیش هر کس امری مطلوب و خواستی و نیز امری نامطلوب وجود دارد و هر کدام یا خود به خود چنین هستند یا به سبب امری دیگر. و ممکن نیست که همیشه سبب دیگری داشته باشد، و گر نه دور یا تسلسل پیش می آید و هر دو نشدنی باشند و ثابت شد که باید چیزی باشد که خودش مطلوب خواستنی است و چیزی که از خودش گریزان اند.

مقدمه دوم: استقراء نشان می دهد که کامیابی و شادی خود به خود خواستنی هستند و هر چه غیر آن ها که ابزار آن ها و وسیله رسیدن به آن ها است نیز مطلوب و خواستنی است، و درد و اندوه است که خود به خود مردم از آن گریزان اند و هر چه وسیله آن ها است به سبب خود آن ها از آن می گریزند.

مقدمه سوم: نیروهای نفسانی هر کدام کامی ویژه خود دارند و کام دیدن چیزی است و کام شنیدن چیزی دیگر و کام شهوت چیز سومی و کام خشم چهارم، و لذت و کام نزد نیروی قوه عقل پنجمین است.

مقدمه چهارم: چون چشم در خارج چیزی بیند، باید او را بفهمد و چون فهمید می داند کام دهنده و لذت بخش است یا آزاردهنده، یا نه این و نه آن، و اگر بداند

کام بخش است میل به تحصیل آن کند و اگر بداند آزار دهنده است به دوری و گریز از آن مایل شود و اگر نه این و نه آن است نسبت بدان بی تفاوت است.

مقدمه پنجم: علم به کام بخشی، سبب میل و رغبت به تحصیل آن چیز می شود به شرط این که مانع و مشکلی بر سر راه آن وجود نداشته باشد و گر نه بی اثر می ماند، چنانچه اگر خوراکی لذیذ و کام بخشی بیابیم به آن گرایش پیدا می کنیم و شرط میل بدان این است که زیانی در آن ندانیم و اگر بدانیم زیانی در آن است با عقل خود آن را می سنجیم تا بدانیم کدام برتر آید و آن را به کار بندیم، چنانچه بسا کسی خودکشی کند برای گریز از دردی سخت تر از آن یا به دست آوردن سودی برتر از جان، و ثابت شد که اعتقاد به لذت بخشی یا زیانباری مایه شوق یا گریز است در صورتی که مانعی نباشد.

مقدمه ششم: تقریری که گذشت دلالت دارد بر این که کار جانداران مراتبی دارد که بنابر ترتیب ذاتا و لزوم عقلی باید به دنبال هم باشند، چون کار از حرکت عضلات تن است و نیروی عضله ها برای کردن و نکردن هر دو شایسته اند و ترجیح یکی بر دیگری باید بنا برخواست و اراده باشد و این اراده هم باید به سبب اعتقاد به کام بخشی یا آزار دهی باشد و این علوم یا کار خود آدم است و آن کار هم همین مقدمات را دارد تا برسد به علم و به دور یا تسلسل و هر دو نشدنی اند منجر شود، و یا به علوم و ادراکات و تصوراتی منجر شوند،که در گوهر نفس که معلول اسباب بیرونی اند، حاصل شوند. و آن ها یا اتصالات فلکی است بنا بر عقیده برخی از مردم سبب حقیقی آن همان خداوند متعال است که این اعتقادات و علوم را در دل می آفریند. این خلاصه سخن است در این که کار از جانور چگونه سر زند، چون این را دانستی بدان که منکران شیطان و وسوسه گفته اند: ثابت شده است که مصدر نزدیک کارهای جانداران همان نیروها است که در ماهیچه ها و بندهای تن او است و این نیروها تا خواستی نباشد کاری نکنند و این خواست برخاسته از اعتقاد به کام بخشی یا آزاررسانی چیزی است، و این فهم باید بی واسطه یا با واسطه آفریده خدا باشد به ترتیبی که گفتیم.

و ثابت است که ترتیب هر کدام از این مراتب مبتنی بر پیش از خود است و چاره ای جز آن ندارد، زیرا چون چیزی را دریافت کرد و آن را سازگار خود شناخت خواهی نخواهی بدان گرایش پیدا کند و چون بدان گرایش یابد، نیرو در جستجوی آن حرکت کند و چون همه مراتب صورت گیرد، به ناچار کار انجام پذیرد. و اگر فرض کنیم شیطانی بیرون از تن آدمی باشند و وسوسه کنند، آن وسوسه اثر ندارد، زیرا اگر این مراتب نامبرده به وجود آیند، کار انجام شود چه شیطان باشد و وسوسه کند و چه نباشد. و اگر این مراتب وجود نیابند صدور کار نشدنی است خواه شیطانی باشد یا نباشد، و دانستیم که سخن به وجود شیطان و وسوسه شیطان باطل است، و درست این است که بگوییم اگر این مراتب به سود آدمی و برای سعادت باشند الهام نام دارند و اگر به زیان وی و به سرانجام بد کِشند وسوسه نام گیرند. این تمام گفتار در بیان این اشکال است.

وجواب این است که همه گفته های شما درست اند و راست جز این که بعید نیست که آدمی از چیزی غافل و بی خبر باشد و چون شیطان آن را به یادش آرد، یاد آور شود و سپس به آن متمایل شود، و به دنبالش کردار صورت پذیرد. و کار شیطان بیرونی جز همین یادآوری نیست که خداوند در حکایت از ابلیس به آن اشاره کرده است. که گوید: « و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابتم نمودید(1)».

جز اینکه این سوال باقی می ماند: آدمی به سبب یادآوری شیطان گناه می کند، خود شیطان به یاد آوری چه کسی گناه می کند؟ اگر بب یاد آوری شیطان دیگر و دیگرباشد، تسلسل پدید می آید، و اگر کار او به خاطر یادآوری شیطان دیگر نیست، روشن می شود که این اقدام شیطان نخست به سبب اعتقادی است که در قلب آن پدید آمده است، و ناچار پدید آور خواهد و آن جز خداوند متعال نباشد. و از اینجا روشن شود که همه از جانب خدا متعال است، این نهایت سخن است در این

1- . ابراهیم / 22

بحث دقیق و عمیق، و حاصلش همان است که سید رسل صلّی اللَّه علیه و آله فرموده «و پناه می برم به تو از تو» و خدا داناتر است.

مسأله یازدهم: [در مورد خیالات].

چون آدمی تنها نشیند، پیاپی خاطره به دلش خطور کنند گیرد بسا به جایی رسد که گویا درون دل و مغزش آواز نهانی و حروف نهانی شنود و هم سخنی با او سخن گوید و گفت و گو کند، این امر وجدانی است و هر کسی آن رادر خود دریابد، در این گونه خاطرات اختلاف است.

فلاسفه گویند نه حروفند و نه آواز بلکه خیال آن هایند و خیال هر چیز این است که نمونه اش در ذهن آید مانند این که صورت دریاها و اشخاص را در خیال آوریم که خود آن ها در خرد و دل نباشند بلکه تنها نمونه و صورت آن ها باشد و می توان آن را مانند نقش در آینه دانست که چون نقش آسمان و خورشید و ماه در آینه افتند خود آن ها نباشند زیرا وجود خود آن ها نشدنی است و تنها نقشه و نمونه آن ها است، و چون این امور را در مورد به خیال آوردن دیدنی ها دانستی بدان که حال خیال آوردن حروف و کلمات شنیدنی نیز چنین است.

این عقیده جمهور فلاسفه است، و بسا اعتراض شود که این صورتی را که نام حروف خیالی یا خیال حروف و کلمات بر آن نهند، آیا در ماهیت خود با حروف و کلمه برابر است یا نه؟ اگر برابر باشند در می یابیم که حقائق حروف و اصوات در خیال هستند و در تخیل دریا و آسمان آنچه در خیال پدید می آید حقیقت دریا و آسمان است و اگر چه وجه دوم حقیقت است و آن این که حاصل در خیال چیزی است مخالف آنچه در خارج دیده یا شنیده می شود.

لذا این پرسش دوباره مطرح می شود که چگونه ما در خود صورت این دیدنی ها را دریابیم، و چگونه این کلمات و عبارات را در خود بیابیم و تردید نداریم که این حروف در خرد ما به دنبال هم هستند؟ این است پایان گفتگو در سخن فلاسفه. ولی جمهور اعظم دانشمندان پذیرفته اند که این خاطرات پیاپی و دنبال هم، حروف و آواز نهانی اند و گویند پدید آورنده آن ها یا خود این آدم خاطره دار است یا آدمی دیگر،

یا یک موجود روحانی جدا که تواند این حروف و آوازها را به این آدم القاء کند خواه پری و دیو باشد یا فرشته، یا باید گفت خدا آفریننده این خاطره ها است.

بخش نخست که گوییم خود آدمی آن ها را پدید کند نادرست است، زیرا به خواست آدمی نیستند و خواهی نخواهی به ذهن او خطور می کنند. همچنین آدمی دیگر هم نتواند خاطره ساز دیگری شود، و می ماند همین که کار پری یا فرشته یا کار خدا باشد، آنان که معتقدند خدا کار زشت نکند، باید بگویند خاطره های بد و زشت کار خدا نیست و ناچار کار پری و دیو است، و آنان که معتقدند هیچ کاری از خدا زشت شمرده نشود، مانعی ندارند که همه را آفریده خدا دانند.

و بدان که ثنویه گویند برای جهان دو خدا است، یکی نیک که سپاهش فرشته هایند و دیگری بد که سپاهش دیوانند و پیوسته با هم در ستیزه اند و هر چه در جهان است وابسته به یکی از آن دو تا است، و خاطره هایی که به کارهای خیر واردار می کنند، کار سپاه خدایند و پندارهای بد کار سپاه دیو است، و باید بدانی اثبات دو خدا به دلایلی که در جای خود آورده اند نادرست است، این است پایان گفتار در این باب.

مسأله دوازدهم [در قدرت دیوها]

برخی معتقدند دیوها می توانند زنده کنند، و بمیرانند، جسم بیافرینند، اشخاص را از صورت خود به صورت دیگر دگرگون کنند، و برخی منکر این احوالند گفته اند دیوان توانا بر هیچ کدام از این کارها نیستند، و اصحاب ما دلیل آوردند بر این که توانائی بر آفرینش و به وجود آوردن و پیدایش جز برای خدا امکان پذیر نیست، و این عقائد سراسر نادرست اند، ولی معتزله گویند آدمی می تواند برخی پدیده ها را بیافریند، و از این رو لازم است دلیل بیاورند که دیوان نتوانند جسم و زندگی بیافرینند و دلیل شان این است که شیطان جسم است و هر جسمی دارای نیروی جدا از خود است، و نیروی عاریه ما به آفریدن جسم رسا نیست.

و این دلیل سه مقدمه دارد:

مقدمه نخست: شیطان جسم است و پایه اش این است که هر چیزی غیر از خدا مکان دارد یا در مکانی جا دارد، و برای اثبات این مقدمه هیچ دلیلی ندارند.

ص: 340

مقدمه دوم: جسم دارای نیرومندی جدا از خود است و اینکه جسمها مانند هم باشند و اگر یکی از آن ها بخود توانا بود باید همه بخود توانا باشند، و پایه این مقدمه همانندی اجسام است.

و مقدمه سوم: این است که نیروی ما شایان آفریدن جسم نیست و باید نیروی حادث جسم آفرین نباشد، و این هم سست است، زیرا در مقابل به آن ها گفته شود چرا نشود نیروئی جدا از نیروی ما پدید آید و آن بر آفریدن اجسام توانا باشد، زیرا نبودن چیزی دلیل نشدن آن نیست، این است پایان سخن در این مسأله.

مسأله سیزدهم: [در غیب دانستن پریان]

آیا پریان غیب دانند؟ خداوند متعال در قرآن بیان کرده که تا مدتی پس از درگذشت سلیمان علیه السّلام در بند و زندان او ماندند و ندانستند که حضرت سلیمان مرده است، و این دلیل است بر این که غیب ندانند و برخی مردم گویند غیب دانند، برخی می گویند کسانی از آن ها به آسمان ها و یا تا نزدیک آن ها بالا روند و پاره ای غیب از زبان فرشته برگیرند و برخی دیگر می گویند: برای دانستن غیب راه های دیگر دارند، و بدان که ورود به این بحث ها جز گمان و پندار ببار نیاورد و خدا سبحانه و تعالی به حقائق آن ها دانا است(1).

[باز هم در حقیقت جن و پری]

و نیز در سوره جن گفته مردم از قدیم و جدید در این که جن هست اختلاف دارند در ظاهر از بیشتر فلاسفه نقل شده است که جن وجود ندارد، مانند ابو علی بن سینا که در رساله «حدود الاشیاء» خود گفته: پری جانداری است هوائی و به اشکال گوناگون درآید و آنگاه گفته: این شرح اسم است، یعنی بیان مفهوم این واژه است و این حقیقت وجود خارجی ندارد. ولی بیشتر پیروان آئین و معتقدین به پیمبران به پری اعتراف دارند و از گروه بسیاری از فلاسفه قدیم و اصحاب روحانیات هم نقل شده و آن ها را ارواح سفلی نامیده اند و پنداشته اند ارواح سفلی زودتر اجابت کنند و سست تر باشند و ارواح فلَکی دیر اجابت کنند و سخت نیرو باشند.

1- . تفسير الرازى 1 : 76 – 89

و معتقدان به وجود پری را دو قول است 1- برخی معتقدند که پری جوهری مجرد از ماده است و این بدین معنا نیست که همانند ذات خدا شوند، زیرا مجرد بودن یعنی جسم نبودن و جسمانی نبودن و اینها اوصاف سلبی باشند و مشارکت در امور عدمی به معنی همانندی ذات نیست.

گفته اند این ارواح که همه مجردند و در ماهیت از هم جدا و با هم گوناگون اند، مانند اعراض که همه در نیاز به محل با هم مشترک اند ولی در ماهیت از هم جدا هستند، برخی نیک اند، و برخی بد، برخی ارجمند و آزاده، و خیر خواه هستند، برخی پست، زبون و بدخواه و سبب پدید آمدن شر و آفت اند، و تعداد انواع و اصناف آن ها را جز خداوند متعال نداند. گفته اند مجرد بودن آن ها مانع این نیست که خوبی ها را بدانند و به انجام هر کاری توانا باشند، و این ارواح آن ها را قادر می سازد که شنوا و بینا و دانای به نیکی و توانا بر انجام کارها باشند، و بعید نیست که بتوانند برخی کارهای دشوار که آدمی از انجام آن درمانده است، انجام دهند، و نیز بعید نیست هر نوعی از آن ها به نوعی مخصوص از اجسام این جهان وابسته باشند، و همانطور که نفس ناطقه آدمی نخست وابسته به روحِ تن او است که بخاری لطیف است و از زلالترین پاره های خون در گوشه چپ دل پدید می آید، و به وسیله آن با همه اعضائی که این بخار در آن ها روان است، پیوند می خورد، بعید نباشد که هر کدام از پری ها نخست به جزئی از هوا پیوند خورند و به وسیله آن به جسم متراکم وابسته گردند و در آن تصرف کنند. برخی پری را از همان ارواح در گذشتگان آدمی دانند که پس از جدائی از تن نیرومند شده اند و به رازهای آن جهان آگاه گردیده اند و با روح آدم زنده ای همانند باشند و بدان بپیوندند و اگر نیک خواه است وی را فرشته گویند و کمک او را الهام و اگر آن زنده بدخواه است روح یاور را دیو نامند و کمک او را وسوسه خوانند.

قول دوم این است که پری جسم است، و معتقدان به این مذهب دو نظر مطرح کرده اند: برخی بر این باورند که: جسم ها در ماهیت از هم جدایند و در یک وصف مشترک اند که همان مکان داشتن و جهت داشتن و دراز و پهن و ژرف بودن است، که همه اشاره به وصف اند و اشتراک در وصف اشتراک در ماهیت را سبب نمی شود،

چون ثابت شده چند چیز در ماهیت کلی خود از هم جدایند و در یک لازم مشترکند. دلیل نخست: اینکه جسم در ذات خود یک تعریف دارد و یک حقیقت است و باید تفاوتی در ماهیت آن نباشد و اگر تفاوتی هست در مفهوم زائد بر آن باشد، دوّم این که توانیم جسم را تقسیم کنیم به لطیف، متراکم، آسمانی، زمینی و مورد تقسیم مشترک است میان اقسام و همه جسم باشند. و تفاوت میان آن ها تنها از این اوصاف پدید آمده چون لطافت و تراکم و بالا و پائین بودن. و گفتند هر دو دلیل سست اند.

اما نخست: برای این که گوییم: جسم یک حد دارد که بیان حقیقت آن ست مانند عرض که از نظر کلی یک حدّ و حقیقت دارد، بنابراین باید همه اعراض در ماهیت همانند و برابر هستند، و هیچ خردمندی چنین نگوید، بلکه آنچه نزد فلاسفه درست است این است که عَرض ها هیچ قدر مشترک ذاتی ندارند و در ذات به کلی از هم جدایند زیرا اگر قدر مشترکی باشد جنس آن ها گردد و اگر چنین باشد آن ها جنس عالی نباشند بلکه نوع هایی باشند از جنس واحد.

بنابراین گوییم اعراض از حیث این که عرضند، یک حقیقت دارند با این که ماهیت آن ها به کلی از هم جدایند و همانند نیستند، چرا جسم هم چنین نباشد و مانند اعراض که با هم در تمام ماهیت اختلاف دارند و در یک وصف مشترکند، که آن عارض بر موضوع های آن باشد، لذا رواست که اجسام هم، در ماهیت مختلف باشند و در وصف پذیرای اشاره حسّی و مکان داشتن و متصف به ابعاد سه گانه باشند و این احتمال جواب ندارد.

و دلیل دوم هم که تقسیم جسم به لطیف و متراکم و غیره باشد باز به واسطه عرض نقض می شود که به کم و کیف بخش پذیر است و قدر مشترک ذاتی در میان بخش ها نیست تا برسد به همانندی در همه ذات، و چرا در اینجا نیز چنین نباشد.

و چون اختلاف جوهر اجسام ممکن است و دلیلی بر نادرستی آن نیست گفته اند رواست که یک جسم لطیف هوائی در ماهیت مخالف بخش های دیگر هوا باشد سپس آن ماهیت برای خود نوعی دانش را اقتضا کرده و نیرومند بر کارهای شگفت آور باشد، بنابراین وجود جن و پری احتمالی است روشن و توانائی آن ها به شکل پذیری گوناگون هم امری روشن است.

قول دوم این است که اجسام همه در تمام ذات برابر و همانند هستند، معتقدان به این مذهب نیز دو دسته اند، برخی گویند: بنیاد و پیکر شرط زندگی نیست، اشعری و بیشتر پیروانش این نظر را دارند و ادله آن ها در این باره روشن و قوی است، گفته اند: اگر پیکر شرط زندگی باشد یا باید زندگی به مجموع اجزاء قائم باشد یا هر جزئی زندگی جدا داشته باشد، اولی که نشدنی است، زیرا یک عرض در آنِ واحد نتواند در چند جا باشد زیرا عقل چنین امری را نپذیرد، و دومی هم نادرست است زیرا اگر اجزاء جسم برابرند و هر کدام زندگی برابر هم دارند و دو چیز همانند را یک حکم باشد، اگر زندگی هر کدام محتاج به زندگی دیگری است، دور حاصل می شود که محال است، و اگر منوط به دیگری نیست و یک جزء می تواند زنده و دانا و توانا باشد و اراده کند، در این صورت شرط بودن بنیاد و پیکره در زندگی نادرست است.

گفته اند: دلیل معتزله که بنیاد و پیکره شرط زندگی است تنها استقراء است و آنچه ما می بینیم، نشان می دهد چون بنیاد و پیکره تباه شود زندگی از میان برود و تا تباه نشده زندگی باقی بماند، و باید که زندگی وابسته به بنیاد و پیکره باشد جز اینکه این دلیل ناچیز است زیرا این گونه بررسی سبب قطع نشود و دلیلی نیست که حال نادیده چون حال دیده شده باشد. به علاوه این سخن بنا بر عقیده منکرین خرق عادت روا باشد، و کسی که آن را روا دارد پابند آن نگردد، و فرق میان آن دو در این است که برخی آن را بر سبیل عادت و برخی بر سبیل وجوب می دانند، لذا ثابت شده که بنیه شرط زندگی نیست و پس از ثبوت این مطلب بعید نیست که خداوند متعال در جوهر فرد دانش بسیار و نیروی بر کارهای دشوار و سخت آفریند و در این صورت وجود پری ممکن شود با تن لطیف یا تیره، درشت یا خرد.

و بنا بر قول دوم که بنیه شرط زندگی است و باید سخت باشد تا کار دشوار تواند، مسأله دیگر به میان آید، و آن این است که آیا می شود منظر قابل رؤیت هیچ مانعی در برابر آن نباشد و شرط از نظر دوری و نزدیکی فراهم ، و دیده سالم باشد، و با همه این ها آن منظر دیده نشود، یا آیا این از نظر عقلی ممتع باشد؟، اشعری و

پیروانش آن را جایز می دانند، و معتزله آن را غیر ممکن می شمارند و اشعری در این باره دلایلی از عقل و نقل آورده، از عقل دو دلیل:

1- ما بزرگ را از دور کوچک می بینیم و سببی ندارد جز اینکه برخی پاره هایش بدید آیند و برخی به چشم نیایند با این که قوه دید و شرایط در همه یکسان است و این دلیل است که با سلامت دیده و وجود شرائط دیدن واجب نیست.

2- جسم بزرگ همان مجموع اتمهایِ بهم پیوسته است و چون آن را در فاصله ای مناسب بینیم همه اجزاء اتمی را دیده ایم و اگر دیدن هر جزء منوط به دیدن جزء دیگر باشد، دَور پدید آید و دیده نشدنی گردد، و اگر منوط به دیدن جزء دیگر نباشد، در این مسافت مخصوص، دیدن اتم باید در ذات خود امکان پذیر باشد.

و معلوم است اگر خودش تنها باشد و به اجزاء دیگر پیوسته نباشد، دیده نمی شود و نتیجه این که دیدن چیزی با بودن همه شرائط واجب و قطعی نیست بلکه جایز است.

ولی معتزله استناد کرده اند که اگر چنین چیزی روا باشد باید جایز بدانیم که در بر ما طبل ها و بوقات فراوان باشند و نه آن ها را بینیم و نه آوازشان را شنویم، و چون به واسطه آن ها نقض کنیم امور عادی دیگر را باید شما روا دارید که همه آب های دریاها طلا و نقره شوند و همه کوه ها یاقوت و زبرجد، و به محض اینکه ما چشم بندیم در آسمان هزار خورشید و ماه پدید شوند و تا چشم گشاییم خدا تعالی همه را نیست کند، از تشخیص این دو از یکدیگردرمانده شوند.

پریشانی اندیشه معتزله از این است که امور عادی را به دید آوردند و برخی را واجب شمرده و برخی را جائز و چون قانون درستی برای جدا کردن این دو دسته از هم ندارند پریشان خاطراند و باید همه را یکسان دانند و مانند فلاسفه همه را روی قانون علت و معلول واجب شمارند یا چون اشعری همه را غیر واجب و منوط به اراده خدا دانند، و زورگویی در فرق میان آن ها دور از باور است.

و بنابراین می توان گفت پریان با تن تیره و نیرومند هستند و نشدنی نیست که در برابر ما باشند و دیده نشوند این نظر اشعری است و آنچه گذشت شرح این وجوه است.

ص: 345

و من در شگفتم از این معتزله که چگونه به قرآنی که فرشته و جن را ثابت می کند، باور دارند و به عقائد خود هم پایبندند، زیرا قرآن دلالت دارد که فرشته ها و پری ها نیروی بزرگی بر کارهای دشوار دارند، و این نیرو جز در اجزاء انباشته و سخت پدید نیاید. و باید فرشته و پری چنین باشند، سپس این فرشته ها که نویسنده اعمال و پاسبان ما هستند، همیشه در برابر ما هستند، و برای جان گرفتن هم در برابر محتضر حاضر شوند و در بر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله هم می آمدند و دیگران که پیش او بودند آن ها را نمی دیدند و کسانی هم که نزد کسی باشند که جان می دهد، چیزی نمی بینند.

اگر دیدن جسم کثیف و تیره واجب است چرا ما آن ها را نبینیم و اگر واجب نیست عقیده آن ها نادرست است و اگر فرشته ها دیده نشوند برای این که جسم آن ها لطیف و مانند هوا است و با این وجود توانا بر کارهای سخت و دشوارند، در این صورت این که گویند بنیه و پیکره شرط زندگیست نادرست در آید و اگر گویند جسم لطیف اند ولی توانا به کارهای سخت نیستند موجب انکار صریح قرآن ست، و خلاصه اعتراف آن ها به بودن فرشته و جن با این عقاید شگفت آور است(1).

بیان: من این اقوال رکیکه را آوردم تا به تفاوت دیدگاه های همه مذاهب را در این باره آگاه شوی، و آنچه از اخبار و وآیات معتبر به آن اشاره رارد را شناختید، و آنچه را که درست و سزاوار پذیرش بود بدان اشاره کردیم، و از انتقاد نسبت اقوال نادرست صرف نظر کردیم تا سخن به طول نیانجامد.

و سخن او: فآذنوه ثلاثه ایام، یعنی سه روز به آن ها اعلام کنید تا حجت بر آن ها تمام شود،: نووی گفته: چون تا سه روز به آن ها اخطار شود و از خانه نروند بدانید از عوامر بیوت و مسلمانان پری نیستند بلکه شیطان اند و کشتن آن ها خطری ندارد، و عبارت اخطار این است: بدان پیمانی که سلیمان از شماها گرفته مبادا ما را آزار دهید و خود را به ما بنمائید: گفتند مارهای مدینه را بی اخطار نباید کشت ولی در جای دیگر می توان کشت برای آنکه گروهی از پریان مدینه مسلمان شدند، و

1- . تفسیر الرازی 30 : 148 – 152

گفته اند، نهی از کشتن مارهای خانگی در همه بلاد عمومیت دارد و آنچه در خانه ها نباشند بی اخطار کشته شوند.

گویم: در برخی روایات شان آمده است: که «فلیحرّج علیها» بر او سخت گیری کنید، نهایه در شرح «فلیحرّج علیها» گفته: یعنی به مار بگوید: تو در سختی خواهی افتاد اگر نزد ما برگردی، و اگر کارت منجر شد به راندن و کشتن ما را سرزنش مکن.

نووی گفته: بگوید: سخت گیرم بر تو، سوگند به خدا و روز جزا که بر ما خود را ننمایید و آشکار نشوید لذا اگر نرفت یا باز برگشت بکشیدش که یا پری کافر است یا مار است، و این که فرمود شیطان است یعنی ابلیس زاده و یا مار است(1).

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

1- . می گویم: این آخرین قسم جزء شصت و سوم از کتاب بحار الانوار از مجلد آسمان و جهان است و بعد از آن جزء شصت و چهارم آورده می شود، که ابتدای آن با ابواب حیوان و اصناف مختلف آن آغاز می شود، سپاس مخصوص خداست در ابتدا و سرانجام سپاس مخصوص خداست و بر رسول او خاندانش درود می فرستیم.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109